

آية الله العظمى مكارم شیرازی (مدّظله)

مثالهای زیبای قرآن

(امثال القرآن)

تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

مثالهای زیبای قرآن (امثال القرآن) / اثر آیه الله العظمی مکارم شیرازی؛ تهیّه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژادی. - قم: نسل جوان، ۱۳۷۸.

ISBN 964-6275-07-9

۴۰۰ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. قرآن - - امثال. الف. علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده. ب. عنوان. ج. عنوان: امثال الحكم.

۲۹۷/۱۵۴

BP۸۴/۴/م۷م۲

۷۸ - ۱۵۱۷۷ م

کتابخانه ملی ایران

شناسنامه کتاب

نام کتاب: مثالهای زیبای قرآن (امثال القرآن)

اثر: حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی مدّظله

تهیّه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی

ناشر: انتشارات نسل جوان

مرکز پخش: قم، خیابان شهدا، مطبوعاتی هدف، تلفن: ۷۴۳۱۱۸

تیراژ: سه هزار نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۴۰۰ صفحه، وزیری

چاپ: چاپخانه مدرسه الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام) - قم

ISBN 964-6275-07-9

شابک: ۹۶۴-۶۲۷۵-۰۷-۹

اهداء:

* به تمام تشنگانی که می خواهند از سرچشمه
زال و پاک معارف قرآنی سیراب شوند.
* به همه جویندگانی که در برابر قرآن زانو زده اند و
بدون پیشداوری معارف والای آن را طالبند.
* و به کلیه عاشقان قرآن که دوست دارند با قرآن
زندگی کنند و با آن بدورد حیات گویند و با آن محشور
شوند.

باسمه تعالی

کتاب «مثالهای زیبای قرآن» که موضوع
درسهای قرآنی ماههای مبارک رمضان
سالهای ۱۴۱۸ و ۱۴۱۹ حضرت آیه الله
العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) بود و با
موافقت معظم له توسط فاضل ارجمند
حجّة الاسلام آقای ابوالقاسم علیان نژادی
گردآوری و تنظیم و به وسیله مؤسسه
انتشارات نسل جوان منتشر شد، موضوع
بکری است که اظهار نظر اندیشمندان
گرامی را می طلبد.

برای هر نوع اظهار نظر در مورد این
کتاب، با آدرس ذیل مکاتبه نمائید:

قم، خیابان شهدا، مدرسه الامام
امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مرکز نشر و تدوین آثار
حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه)

WWW.Makarem Shirazy.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين، و الصلوة و السلام على جميع الانبياء و المرسلين، لا سيما افضلهم خاتم النبيين، و على آله الطاهرين المعصومين المنتجبين. پیامبر اسلام ﷺ در خطبه معروف شعبانیه، ماه مبارک رمضان را ماه رحمت، ماه مغفرت و ماه برکت شمرده است. (۱)

ماه رحمت است، زیرا ماهی است که اعمال عادی انسان، همچون خواب و تنفس، ثواب عبادت را دارد تا چه رسد به عبادات و طاعات و نیکی‌های او. ماه مغفرت و آمرزش است؛ چراکه دریای لطف و بخشش پروردگار در این ماه موج است، درهای بهشت برین باز، و درهای دوزخ بسته، و شیاطین در غل و زنجیرند، در هر شب از شبهای این ماه - طبق روایتی - هفتاد هزار نفر بخشوده می‌شوند، و در شب قدر به تعداد همه کسانی که در این ماه مورد بخشش قرار گرفته‌اند بخشوده خواهند شد؛ مگر کسانی که میان آنان و برادر دینی‌شان کینه و عداوتی باشد، که تا صلح نکنند مورد عفو الهی واقع نمی‌شوند! (۲)

۱- وسائل الشیعه، جلد ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، روایت ۲۰.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، روایت ۲۱.

ماه برکت است؛ چراکه انواع نعمت‌ها و مواهب معنوی الهی، همچون باران رحمت بر انسانها نازل می‌گردد، که از همه مهمتر نزول قرآن مجید - این مائده بزرگ آسمانی - در این ماه است، خوشا به حال آنان که آن را با اندیشه و تدبّر می‌خوانند و از زلال معارفش سیراب می‌شوند، از دریای بیکران تعالیم آن گوهرها بر می‌گیرند و از بوستان اندرزا و حکمت‌هایش گلها می‌چینند.

بعضی از کشورهای اسلامی؛ به ویژه ایران اسلامی، در ماه مبارک رمضان با عطر روح‌افزای تبلیغ معارف الهی خوشبو می‌شود. مردم با باریافتن به میهمانی پروردگار عالم، تشنه معرفت الهی و پذیرای مبلغان عاشق و عارف می‌شوند و در هر کوچه و خیابان جلسات آموزش، تلاوت و تفسیر قرآن، بیان معارف الهی، احکام اسلامی و توسّل به اهل بیت (علیهم‌السلام) برگزار می‌گردد.

از جمله این جلسات پرفیض و برکت، جلسه تفسیر قرآن مرجع عالیقدر جهان تشیع، مفسّر قرآن و ذاکر اهل بیت (علیهم‌السلام) حضرت آیه‌الله العظمی مکارم شیرازی - مدّظله - است که معظمّ له با بیان شیوا و نافذ خویش، جرعه‌هایی از چشمه زلال و صاف معارف قرآن مجید را به شیفتگان و تشنگان این کتاب هدایت می‌نوشاند.

موضوع تفسیر آیه‌الله العظمی مکارم شیرازی، در ماه مبارک رمضان سال ۱۴۱۸ و ۱۴۱۹ هـ ق «مثل‌های قرآنی» بود که در عین سادگی، از جمله مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مفاهیم قرآنی محسوب می‌شود.

با توجّه به تازگی موضوع و روانی بیان این مفسّر عالیقدر و غنای مطالب تفسیر، بر آن شدم تا به تنظیم مطالب معظمّ له در این جلسات و تدوین آن پردازم و با کسب اجازه از محضر آن بزرگوار به نشر آن پردازم.

مجموعه حاضر که صورت تنظیم شده و مدون فرموده‌های معظم له است، به شیفتگان معارف الهی و قرآنی تقدیم می‌گردد.

یادآوری چند نکته را لازم می‌دانم:

۱- شاید بعضی از خوانندگان عزیز تصوّر کنند که آیات «امثال القرآن» در تفسیر نمونه به اندازه کافی تفسیر شده است؛ اما با مطالعه این کتاب روشن می‌شود که استاد معظم در این مباحث به حقایق تازه و نکات بدیعی دست یافته که این بحث قرآنی را بسیار آموزنده‌تر و پربارتر ساخته است و هرگز تفسیر نمونه، با تمام مزایایش، ما را از این مباحث بی‌نیاز نمی‌کند.

۲- استاد بزرگوار، آیه الله العظمی مکارم شیرازی -زید عزّه-، نقل می‌کردند: وقتی که به تألیف «تفسیر نمونه» اقدام کرده بودند، بعضی اعتراض می‌کردند که با وجود تفسیر «مجمع البیان» ضرورتی به تفسیر جدید نیست؛ ولی گذشت زمان و ارائه کتابهای جدید تفسیر قرآن؛ مانند تفسیر شریف «المیزان» و «نمونه»، نشان داده است که مردم بیش از پیش به برداشتهای تازه‌ای از کتاب وحی الهی محتاجند.

به مصداق این فرموده پیامبر گرامی اسلام ﷺ که: «لَا تَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَلَا يُخْلَقُ عَنْ كَثْرَةِ رَدٍّ وَلَا تُنْقَضُ عَجَائِبُهُ؛ علماء و دانشمندان هرگز از قرآن سیر نمی‌شوند و قرآن هرگز بر اثر تکرار کهنه نمی‌گردد و مطالب تازه و نو آن تمام نمی‌شود». ^(۱) در هر عصر و زمانی مفسران فرهیخته، موظّفند با بهره‌گیری از علوم و اکتشافات جدید، بهره‌های تازه‌ای از قرآن بگیرند، چنانکه گفته‌اند: «کم ترک الاول للآخر».

۱- مجمع البیان، جلد اول، صفحه شانزدهم، الفن السادس.

۳- با قبول کاستیهایی در امر تنظیم مطالب، دست یاری به سوی شما خوانندگان فاضل دراز می‌کنم و انتقادهای و پیشنهادهای ارزنده شما را با آغوش باز می‌پذیرم.

خداوندا! ما را با قرآن زنده بدار،

با قرآن بمیران،

و با قرآن محشور بفرما،

آمین یا رب العالمین.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

حوزه علمیه قم

ابوالقاسم علیان‌نژادی

۱۳۷۶/۱۲/۱۸، مطابق با یازدهم ذیقعدة،

روز ولادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام.

تحلیلی پیرامون مثالهای قرآن

اهمیت قرآن و ماه رمضان

ماه رمضان که ماه نزول قرآن است، پیوند مستحکمی با قرآن دارد. به منظور نشان دادن این پیوند به بررسی اجمالی آیاتی چند از کلام الله مجید می‌پردازیم: خداوند در آیه ۱۸۳ سوره بقره، حکم و جوب روزه را بیان می‌کند و برای بیان اهمیت آن، شمول روزه را مطرح کرده، می‌فرماید: «این حکم اختصاص به شما (مسلمانان) ندارد و بر امت‌های قبل از شما نیز واجب بوده است.» و در پایان، نتیجه روزه را تقوای الهی و پرورش روح می‌شناسد.

سپس در آیه بعد، آیه ۱۸۴، سه گروه را از این حکم مستثنی می‌سازد: اوّل بیماران، دوّم مسافران و سوّم پیران. دو گروه اوّل و دوّم پس از به دست آوردن تندرستی و اتمام سفر، باید به صورت قضا روزه بگیرند؛ ولی گروه سوّم تنها به پرداخت کفّاره روزه به میزان ۷۵۰ گرم گندم و یا مانند آن موظف شده است. و نیز عدم توانایی جسمی روزه‌گیران دختر که تازه به سنّ تکلیف رسیده باشند؛ وجوب روزه را بر آنان از بین می‌برد و توجّه بدین موضوع، می‌تواند مشکل واجب شدن روزه بر دختران به سنّ بلوغ رسیده، را حل کند؛ زیرا که رسیدن به سنّ بلوغ، نه سالگی تمام، یکی از شرایط تکلیف است و قدرت و توانایی جسمی، شرط دیگر آن است. بنابراین، روزه بر دختران بالغ که ضعیف و ناتوانند، واجب نیست.

به دنبال آیه فوق، آیه ۱۸۵ سوره بقره، ماه رمضان را ماه روزه اعلام می‌کند و در بیان اهمیت این ماه، رمضان را ماه نزول قرآن معرفی می‌کند و می‌فرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ...» ماه رمضان، ماهی است که قرآن در آن برای هدایت بشر و برای راهنمایی و امتیاز حق از باطل نازل شده است. از این آیه شریفه چنین استفاده می‌شود که مهمترین ویژگی ماه رمضان، نزول قرآن است که در شب قدر بر قلب نازنین پیامبر ﷺ نازل شده است.

رابطه ماه مبارک رمضان با قرآن

ماه رمضان، ماه عبادت و خودسازی، ماه ترک معصیت و انجام اطاعت است. برای تحقق این مهم، هم تعلیم لازم است و هم تربیت. «قرآن» انسان را تعلیم می‌دهد و «روزه» انسان را تربیت می‌کند. تنها با این دو است که رسیدن به کمال ممکن می‌گردد. در حقیقت «قرآن» بدون فریضه «روزه» آموزش ناتمام و بدون پرورش است و رمضان و «روزه» بدون «قرآن» تربیت فاقد دانش و آگاهی است. بنابراین، یک مسلمان باید با روزه گرفتن، رمضان را احیا و خود را تربیت کند و نیز با نزدیکی به قرآن و مأنوس شدن با آن، هدایت شود چراکه قرآن هم هدایت است، هم بینات و هم فرقان «... هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ...» چنین قرآنی در ماه رمضان فرود آمد و روزه نیز در این ماه واجب گشت. به همین جهت، باید به این دو هدیه الهی توجه خاص شود.

موضوع: امثال قرآن

تلاوت قرآن فضیلتی بزرگ است؛ به ویژه در ماه مبارک رمضان که به راستی فضیلت آن بیرون از حدّ و شمار است. این فضیلت زمانی حاصل می‌شود که

تلاوت قرآن همراه با تفکر و اندیشه باشد. تفکری که پاک کننده روح و زمینه ساز عمل باشد.

بدین منظور، بر آن شدیم در ایام ماه مبارک رمضان امسال^(۱)، درس تفسیر قرآن داشته باشیم. موضوع تفسیر را «امثال قرآن» انتخاب کردیم تا هم زمینه‌ای جدید در تفسیر قرآن طرح شود و هم قابل استفاده برای همگان باشد.

چرا قرآن «مثال» زده است؟

در قرآن مجید مثل‌های زیادی، بیش از پنجاه مَثَل،^(۲) دیده می‌شود. تنها در سوره بقره - که دومین سوره قرآن است - حداقل ده مثل ذکر شده است. چه حکمتی در این مثالها نهفته است که خداوند تا این میزان مثل آورده است؟ پاسخ: مَثَل یعنی تشبیه حقایق عقلی به امور حسی و قابل لمس. از یک سو، مسائل عقلی بسیاری وجود دارد که اکثر مردم قابلیت فهم و جذب آن را پیدا نمی‌کنند. و از سوی دیگر، مردم به محسوسات و عینیات عادت کرده‌اند و ضرب المثل «عقل مردم به چشمشان است» بدین معناست که دیده‌ها و امور قابل لمس، آسان‌تر و بهتر درک می‌شود. بدین خاطر است که خداوند متعال برخی از مفاهیم بلند عقلی را در قالب مثلها بیان فرموده است تا عموم مردم آنها را به تناسب ادراک خود دریابند. بنابراین، فلسفه مثل‌های قرآن، تنزل مسایل بلند و عمیق و بیان آنها در افق فکر مردم است.

۱- ماه مبارک رمضان، سال ۱۴۱۸ ه.ق.

۲- این که در بعضی از کتابهای «امثال قرآن»، مثال‌های قرآن را تا یک صد و سی مثل شمرده‌اند، ظاهراً صحیح نمی‌باشد، زیرا در آنها، ضرب المثل‌های قرآن نیز مَثَل محسوب شده‌اند؛ مثلاً آیه شریفه ۱۶۴ انعام «... و لا تزرو وازرة و زرا آخری...» و آیه ۳۹ سوره نجم «... لیس للانسان الا ما سعی» که «مَثَل» به حساب آورده شده است، «ضرب المثل» هستند؛ زیرا که در آنها، تشبیهی بیان نشده است.

مثلهای عملی و لسانی

این نکته قابل توجه است که مثل گاهی عملی است و به زبان کردار بیان می شود و گاهی لفظی است و به زبان گفتار.

مثلهای قرآن مجید از نوع دوم است؛ ولی در سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه هدی ﷺ گاهی مثلهای عملی نیز دیده می شود که طبعاً اثر بیشتری هم دارد. ^(۱) به دو نمونه آن توجه کنید:

۱- گناهان کوچک وقتی که انبوه می شود!

روزی پیامبر گرامی اسلام ﷺ به همراه عده ای از یاران خود به سفر رفتند. پیامبر ﷺ تصمیم گرفت خطر گناهان صغیره را - که مردم به خاطر صغیره بودنش کمتر بدان توجه می کنند - گوشزد کند. در بیابانی خشک و بی آب و علف به اصحابش دستور داد مقداری هیزم جمع کنند - شاید منظور دیگری از تهیه آتش، مورد نظر پیامبر اکرم ﷺ بوده است - اصحاب عرض کردند: در این بیابان هیزمی وجود ندارد! حضرت فرمودند: جستجو کنید؛ هر مقدار یافتید ولو اندک کافی است. اصحاب پراکنده شدند و هریک پس از لحظاتی هیزم مختصری جمع کردند. حضرت دستور داد هیزم ها را یک جا بریزند، وقتی هیزم های کم، یک جا جمع شد؛ چشمگیر و قابل ملاحظه شد. سپس حضرت آنها را آتش زد؛ هیزم ها آتش گرفت؛ آتش شعله کشید؛ شعله ها حرارت آفریدند و حرارت سوزان، اصحاب را از دور آتش به عقب راند. حضرت در این جا فرمودند: «هَكَذَا تُجْتَمَعُ الذُّنُوبُ! ثُمَّ قَالَ: أَيَّاكُمْ وَ الْمَحْقَرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ» گناهان نیز این گونه - همانند این هیزم ها - جمع می شوند! بنابراین، از گناهان صغیره نیز پرهیزید. ^(۲)

۱- البته مثلهای لفظی و به زبان گفتار نیز از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ نقل شده است که علاقه مندان می توانند در این باره به میزان الحکمة، روایت ۱۸۱۰۶ تا ۱۸۲۳۶ مراجعه کنند.

۲- میزان الحکمة، باب ۱۳۷۲، حدیث ۶۵۹۳.

آری گناه صغیره هم مانند این هیزمها، کم کم جمع می شوند و ناگهان تبدیل به کوهی از آتش می شوند. خطر گناه صغیره همین بی توجهی به آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این مثل عملی، خطر آن را گوشزد کرد.

۲- ترسیم آتش سوزان جهنم

حضرت علی علیه السلام در زمانی که خلیفه بر حق مسلمانان است و اختیار بیت المال با اوست، برادرش عقیل که مردی عیال وار و محتاج است و دریافتی سرانه او از بیت المال، مخارج زندگیش را تأمین نمی کند، به خدمت برادر می رسد و سهم بیشتری را از بیت المال تقاضا می کند. حضرت علی علیه السلام برای نشان دادن زشتی درخواست و عذاب گناه بی عدالتی به برادر خود، آهن سرخ شده ای را به طرف دست برادر می برد - بر خلاف گمان بعضی از مردم، به دست او نمی زند - فریاد «عقیل» بلند می شود که این چه رفتاری است که با برادر نابینای خود می کنی؟! حضرت علی علیه السلام در جواب فرمودند: برادرم! تو نمی توانی این آتش اندک دنیا را تحمل کنی! چگونه مرا به آتش جهنم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست دعوت می کنی؟ ^(۱) تو طاقت حرارت آتش دنیا نداری! چگونه مرا به ناخشنودی خدا برای خشنودی بنده او و می داری که سرانجامی جز دوزخ سوزان ندارد؟ تو طاقت عذاب گرمای ناچیز نداری! چگونه مرا به نافرمانی از خدا و دوری از راه حق و عدالت فرا می خوانی که پیامدش عذاب الهی است؟ این مثلها درک و فهم بسیاری از مفاهیم را آسان می سازد. اگر به جای این مثل عملی، موعظه و نصیحت می شد، این اندازه موثر نبود. این مثل نه تنها برای «عقیل» و در آن عصر و زمان، بلکه در همه عصرها و زمانها قابل فهم همگان است. بخاطر این آثار است که قرآن از مثلها بهره گرفته است.

هدف از مثلها، از زبان قرآن

در آیاتی از قرآن، هدف از مثلهای قرآنی بیان شده است؛ به سه نمونه از آن توجه کنید:

۱- در آیه ۲۵ سورة ابراهيم پس از این که کلمه «طیبه» را به «شجره طیبه» تشبیه می‌کند - که بحث آن خواهد آمد - در آخر آیه می‌فرماید: «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند. بنابراین آیه، هدف از «مثل» تذکر و یادآوری است.

۲- در آیه ۲۱ سورة حشر بعد از تشبیه قلب انسانهای سیاه دل، به کوهها و این که اثر قرآن بر کوهها بیشتر از تأثیر آن بر قلب بعضی از انسانها است؛ می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» ما این مثلها را برای مردم بیان می‌کنیم، شاید تفکر و اندیشه کنند. بر اساس این آیه شریفه، هدف از «مثل» تفکر و اندیشیدن است.

۳- در آیه ۴۳ - ۴۰ سورة عنكبوت، پس از این که کسانی را که غیر خدا را ولی خود قرار داده‌اند، به عنکبوتی تشبیه می‌کند که به تارهای خود اعتماد و اتکا دارد؛ می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» ما این مثلها را برای مردم می‌زنیم و لکن این مثلها را جز عالمان و اندیشمندان درک نمی‌کنند. طبق این آیه شریفه، هدف از «مثل» تفکر عالمانه است.

از آیات یاد شده نتیجه گرفته می‌شود که سه مرحله را در تأثیرگذاری مثلها بر انسان می‌توان شناخت:

- اول: مرحله تذکر و یادآوری است که حقیقت پیام الهی در خاطر مرور می‌شود؛
- دوم: مرحله اندیشه و تفکر است که به موضوع مثل و حکمت آن اندیشه می‌شود؛
- و سوم: مرحله ادراک است که با تفکر، حقایق شناخته و درک شود. ^(۱)

۱- دو احتمال دیگر را نیز می‌توان در نظر گرفت: اول تقسیم مثلها به نتیجه: مثلهایی که موجب تذکر می‌شود، مثلهایی که باعث تفکر می‌شود و مثلهایی که موجب ادراک می‌شود. دوم: تقسیم مثلها

اهمیت پیام مثل

مردم در بسیاری از امور، بزرگی را دلیل بر عظمت و کوچکی را دلیل بر کم اهمیت بودن آن امر تلقی می‌کنند؛ در حالی که چنین نیست. مهم، پیامی است که مراد گوینده می‌باشد. در قرآن نیز موضوع مهم، پیامی است که در مثال بیان می‌شود نه بزرگی و کوچکی چیزی که به آن مثال زده می‌شود (ممثل).

خداوند حکیم در آیه شریفه ۲۶ سوره بقره می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ».

خداوند ابایی ندارد که (به موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن مثال بزند. (در این میان) آنان که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان؛ و اما کافران (این موضوع را بهانه قرار داده) می‌گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می‌کند؛ ولی تنها فاسقان را گمراه می‌سازد!

درآمدی بر آیه شریفه

با تأمل در این آیه شریفه، نتایج زیر به دست می‌آید:

اول: خداوند متعال، خود هدف از طرح مثل را هدایت و رستگاری مردم بیان فرمودند؛

دوم: موضوع و محتوای مثل اهمیتی بیش از ظاهر مضمون و موجودات یاد شده در آن دارد؛

و سوم: هر مخلوقی و لو پشه، نشانگر عظمت خالق است.

شرح و تفسیر آیه

پیش از تفسیر و به منظور آماده سازی ذهنی برای درک عمیق تر آن، مختصراً به شأن نزول این آیه شریفه اشاره می شود.

یکی از عمده ترین ویژگی های منافق بهانه جویی اوست. منافق در هر مسأله ای بهانه جویی و اشکال تراشی می کند. او به جهت گیری مخاطب خود کاری ندارد؛ زیرا همواره از موضع مخالف می نگرد و عمل می کند. به عنوان مثال: فرض کنید شخصی یا گروهی در یک شهر، یک مرکز اسلامی شامل مسجد، کتابخانه، مصلی، بیمارستان، خانه سالمندان و... بنا کنند، منافق در مقابل این کار بهانه جویی می کند، می گوید: با وجود مردمان گرسنه در این شهر آیا ساخت چنین بنای بزرگ و پرهزینه ای، کاری درست و پسندیده است؟ آیا بهتر نبود که مخارج ساخت این مرکز، در راه سیر کردن گرسنگان صرف می شد؟ آیا بهتر نبود این هزینه برای ازدواج جوانان نیازمند به کار می رفت؟ آیا بهتر نبود که با این پول هنگفت، بیماران تنگدست درمان می شدند؟ آیا بهتر نبود این سرمایه فراوان در راه تعلیم و تربیت جوانان دانش آموز و دانشجو مصرف می شد؟!

حال اگر همان شخص یا جمعیت خیریه، از ابتدا آن سرمایه عظیم را در امور خیریه؛ مانند اطعام گرسنگان، کمک به جوانان، درمان بیماران و... صرف می کردند، باز همان منافق به نوعی دیگر بهانه جویی می کرد و مثلاً می گفت: این چه اسلام و مسلمانی است که در این شهر حتی یک مسجد وجود ندارد و شما سرمایه های عظیمی را به آن کارهای بی حاصل اختصاص می دهید! شما با این کارها اسلام را از بین بردید! از یهود و نصاری یاد بگیرید که چه عبادتگاههای زیبایی می سازند، که انسان را ناخودآگاه به سوی خود جذب می کند! از هندوها یاد بگیرید که برای بت های بی جان خود چه معابد عظیمی بنا می کنند و....

خلاصه این که؛ کار منافق مخالف خوانی، پاشیدن تخم نفاق و اختلاف و ناراحت کردن دیگران است.

با توجه به این مقدمه، به تفسیر و شرح آیه شریفه مذکور می پردازیم:

وقتی که بعضی از مثلهای قرآن نازل شد، منافقان شروع به بهانه گیری کردند که «این چه مثلهایی است که در قرآن آمده است؟!» شأن خداوند بزرگ، بالاتر از این است که به موجودی ضعیف مثل عنکبوت و مگس^(۱) و یا به موجودی بی جان چون آتش و رعد و برق مثال بزند!^(۲) و منظورشان از این گفته ها این بود که «اینها، آیات قرآنی، از سوی خدا نازل نشده است و وحی نیست!»

البته اگر این آیات و مثلها نازل نمی شد و یا با کلامی دیر فهم و کلماتی دشوار و عباراتی پیچیده بیان می شد، منافقان قطعاً به گونه ای دیگر بهانه جویی و اشکال تراشی می کردند که: «این چگونه می تواند کلام خدا باشد در حالی که ما چیزی از آن نمی فهمیم؟ و یا چرا خداوند این مفاهیم عالی و مطالب پیچیده را با بیانی ساده مطرح نکرده است تا برای همه قابل فهم و درک باشد؟!» همان گونه که منافقان زمان حضرت شعیب این مطلب را گفتند؛ خداوند در آیه شریفه ۹۱ سوره هود می فرماید: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ».

گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گویی، ما نمی فهمیم و ما تو را در میان خود، ضعیف می یابیم. و اگر به خاطر قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری!

۱- خداوند متعال در آیه ۷۳ سوره حج برای بیان عجز و ناتوانی بت ها به مگس مثال زده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» ای مردم! مثلی زده شده است، بدان گوش فرا دهید: کسانی که آنها را به جای الله به خدایی می خوانید اگر همه جمع شوند، مگسی را نمی توانند، بیافرینند و هرگاه مگسی چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن چیز را بازستانند! طالب و مطلوب هر دو ناتوانند (هم این عابدان و هم آن معبودان)!

۲- شرح این مثلها در مثل اول و دوم خواهد آمد.

با استفاده از آیه شریفه روشن می‌شود که منطق اینها بهانه‌جویی است؛ از طرفی می‌گویند: «سخنان تو را نمی‌فهمیم» و از طرف دیگر اظهار می‌کنند «تو را به خاطر قبیله ات رها کرده‌ایم و گرنه می‌کشتیم» حضرت شعیب در جواب آنها فرمود: «آیا خداوند عزیزتر است یا قبیله کوچک من؟!»^(۱)

چون منافقان لجوج از مثل زدن به موجودات بی‌جان یا ضعیف بهانه‌گیری می‌کردند، آیه ۲۶ سوره بقره نازل شد و به این دو رویان اشکال تراش جواب داد که: «هیچ مانعی ندارد که خداوند بزرگ به پشه، بلکه کوچکتر از پشه مثال بزند...» چون فصاحت و بلاغت سخن ایجاب می‌کند، گاهی به موجودات بزرگ و گاهی به موجودات بزرگ و گاهی به موجودات کوچک مثال زده شود؛ هرگاه منظور از مثل بیان عظمت چیزی باشد معمولاً به موجودات بزرگ مثال زده می‌شود و اگر هدف، نمایش و بیان سستی و ناتوانی چیزی باشد به حیوانات و موجودات ضعیف.

بنابراین، همواره مثال به موجودات و اشیای بزرگ نشانه و دلیل فصاحت و بلاغت مثل و کلام نیست. در نتیجه هیچ ایرادی وجود ندارد که خداوند به هر چیزی که مناسب با موضوع کلام باشد مثال بزند.

مؤمنان و صالحان که محتوا و حقیقت این مثالها را می‌فهمند، می‌دانند که از جانب خداست و منکر آن نمی‌شوند؛ ولی منافقان و کافران که لجوج و متعصب و بهانه‌گیر هستند، اشکال تراشی می‌کنند و می‌گویند: «چرا خداوند چنین مثالهایی زده است که باعث گمراهی عده‌ای و سبب هدایت عده دیگر شود؟!»

اشتباه منافقان

اشتباه بزرگ منافقان این بود که نمی‌خواستند به این مهم توجه کنند که: «یکی

از شاخه‌های اعجاز قرآن مجید، معجزهٔ پیامبر ﷺ، فصاحت و بلاغت آن است.^(۱)

فصاحت و بلاغت - که موضوع یکی از علوم و دروس حوزه‌های علمیه است - به اختصار عبارت است از «بیان جذاب و بیان رسا» به تعبیر دیگر اگر ظاهر سخنی زیبا باشد آن سخن را فصیح گویند و اگر سخنی دارای معنای بلند و پر محتوا باشد آن را بلیغ نامند.

بنابراین؛ فصاحت و بلاغت - که از شاخه‌های اعجاز قرآن است - به معنای زیبای ظاهری و بلندی محتوای می‌باشد.

قرآن مجید براستی فصیح و بلیغ است؛ یعنی هم ظاهری زیبا و جذاب دارد و شنونده را به خود جذب می‌کند و هم دارای معانی و مطالب بلند و پر معناست. قرآن به دیدگاه عربها، تا آن اندازه فصیح و بلیغ و جذاب بود که دشمنان، آن را سحر و جادو می‌خواندند! زیرا که شنونده را بی اختیار تسلیم خود می‌کرد و خود این اتهام اعتراف به جذبۀ فوق العادهٔ قرآن است! افراد بسیاری بودند که با شنیدن چند آیهٔ قرآن ایمان آوردند و دلباختهٔ آن شدند.

جاذبهٔ قرآن و نجات مسلمانان

عده‌ای از مسلمانان صدر اسلام بر اثر فشار زیاد مشرکان مکه، به حبشه هجرت کردند. کفار دو نماینده با هدایای فراوان به دربار نجاشی، پادشاه حبشه، فرستادند تا مسلمانان را برگردانند. آنان ابتدا اطرافیان و درباریان را با هدایا

۱- اعجاز قرآن مجید شاخه‌های مختلفی دارد که یکی از آنها فصاحت و بلاغت است و بقیهٔ شاخه‌ها عبارتند از:

۱- اعجاز قرآن از نظر علوم روز و اکتشافات علمی. ۲- اعجاز از نظر تاریخ. ۳- اعجاز از نظر وضع قوانین. ۴- اعجاز از نظر اخبار غیبی. ۵- اعجاز از نظر معارف الهی. ۶- اعجاز از نظر عدم تضاد و اختلاف. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به «پیام قرآن» جلد ۸، صفحهٔ ۱۱۳ به بعد.

تطمیع کردند و به نجاشی گفتند: «اینان جوانان فراری و سرکش شهر ما، مکه هستند و ممکن است در این سرزمین ایجاد اغتشاش کنند و باعث درد سری شوند؛ بهتر است که آنها را به ما تحویل دهید تا به شهر خودمان بازگردانیم.» مجلس از هر نظر به نفع کفار و به ضرر مسلمانان بود و نمایندگان مشرکان از پیش، مقدمات دستیابی به خواسته خود را فراهم کرده بودند.

اما از آن جا که نجاشی، مردی باهوش و زیرک بود از نماینده مسلمانان خواست که آنها هم مطالب خود را بیان کنند. حضرت جعفر بن ابیطالب - رضوان الله علیهما - شروع به سخن کرد و به معرفی اسلام و پیامبر اسلام ﷺ و قرآن پرداخت. نجاشی از او خواست مقداری از قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ را برای او بخواند. جعفر با در نظر گرفتن موقعیت زمان و مکان و این که حاضران مسیحی بودند، آیاتی از قرآن مجید را در موضوع ولادت حضرت مسیح - علی نبینا و آله و علیه السلام - تلاوت کرد. مجلس که از آغاز بر ضد مسلمانان آماده شده بود، منقلب شد و اشک در چشمان نجاشی و روحانیان مسیحی حلقه زد. فصاحت و بلاغت این آیات و جاذبه کلام خدا، چنان در نجاشی تأثیر گذاشت که به نمایندگان قریش جواب منفی داد و هدایای آنها را بازگرداند و به جعفر و سایر مسلمانان اجازه داد که تا هر زمان که بخواهند در حبشه بمانند. (۱)

نمونه دیگری از تأثیر قرآن

نمونه دیگر از تأثیر فصاحت و بلاغت قرآن، داستان اسعد بن زراره است. چون قبیله «اسعد» با قبیله ای دیگر مدتها در جنگ و ستیز بود، اسعد برای تهیه اسلحه از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. وقتی وارد مکه شد، ابتدا به قصد زیارت

خانه خدا به طرف مسجد الحرام - که کعبه در زمان جاهلیت علی رغم وجود بتها از احترام خاصی برخوردار بود - حرکت کرد. جلوی در مسجد الحرام شخصی جلوی اسعد را گرفت و گفت: کجا می روی؟ اسعد گفت: به زیارت می روم. مرد گفت: عیبی ندارد؛ ولی مواظب باش! چون در کنار حجر اسماعیل، مردی ساحر نشسته است؛ با کلامش مردم را سحر و جادو می کند! این پنبه را در گوشهایت فرو کن تا صدایش به گوش تو نرسد! اسعد این کار را انجام داد و به طواف مشغول شد. در این هنگام چهره زیبای پیامبر ﷺ توجّه او را جلب کرد؛ ولی سخنان آن حضرت را نمی شنید. با خود اندیشید که: عجب آدم نادانی هستم! بهتر است حرفهای او را بشنوم؛ اگر خوب بود بپذیرم و گرنه قبول نکنم. پنبه ها را از گوش درآورد و آیاتی از قرآن به گوشش رسید. ^(۱) جذبه قرآن قلبش را تکان داد و در اعماق روحش روشنایی و درخشش عجیبی ایجاد کرد. آن گاه جلو آمد و در مقابل پیامبر زانو زد و از حضرت تلاوت چند آیه دیگر تقاضا کرد. اسعد با شنیدن این آیات، شیفته گشت و سرانجام مسلمان شد و خود، موضوع اختلاف و ستیز قبایل خود را برای حضرت رسول ﷺ بیان کرد و از پیامبر ﷺ دعوت کرد که جهت رفع این اختلاف به مدینه بیایند. ^(۲)

پیام های آیه

۱- پشه حیوان کوچکی نیست!

بسیاری از مفسران نامدار؛ از جمله مرحوم طبرسی - رضوان الله علیه - در

۱- آیه شریفه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر این منطق ریا را تأیید کرده، می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ» بشارت بده (ای محمد) به بندگان که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنان خردمندانند. ۲- فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۲۲.

تفسیر با ارزش خود در ذیل آیه شریفه مذکور حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام فرمودند: «علّت این که خداوند به پشه مثال زده است، این است که پشه علی رغم جسم کوچکش تمام اعضا و جوارح حیوان بزرگی چون فیل را داراست و علاوه بر آن، دو عضو دیگر دارد که فیل فاقد آن است».^(۱)

در حقیقت خداوند با این مثل می خواهد ظرافت آفرینش را بیان کند که تفکر در مورد این حیوان به ظاهر ضعیف - که خدا آن را شبیه بزرگترین حیوانات خشکی آفریده است - انسان را متوجّه عظمت خدا می سازد.

توضیح این که: در جثّه حقیر یک پشه ضعیف و ناچیز، دقیقاً اندامهای یک فیل عظیم الجثّه دیده می شود. اندامهای تغذیه، خرطومی ظریف با سوراخ باریک، اندامهای حرکتی، اندامهای تولید مثل و... علاوه بر آن، پشه دو شاخک شبیه آنتنهای امروزی برای برقراری تماس با اطراف دارد و نیز بالهای ظریف که فیل فاقد آنهاست.

۲- دو حجاب بزرگ: کثرت نعمت و عادت به آن

علّت این که ما انسانها از این نعمت های بزرگ خداوند غافلیم و بر این ظرافتهای خلقت اندیشه و تفکر نمی کنیم دو چیز است: اوّل، حجاب کثرت نعمت. فراوانی نعمتها باعث می شود که هیچ نعمتی به چشم انسان نیاید و به آن نیندیشد. اما اگر به عنوان مثال همین پشه - که همگان آن را موجود بی ارزش و مزاحمی می دانند - به تعدادی کم و اندک وجود می داشت و به دست دانشمندان می افتاد، آن وقت آن را موجودی ارزشمند و شایسته مطالعات علمی می شناختند. دوّم، حجاب عادت. مثلاً چشم یکی از نشانه های بزرگ خلقت و

آفرینش است؛ اما هرگز به آن نمی‌اندیشیم! یا گوش انسان گیرنده قوی و ظریف و عجیبی است؛ ولی چون به وجود آنها و استفاده از آن عادت کرده‌ایم قدر و ارزش آنها را نمی‌دانیم. در حالی که اگر دقت کنیم نه تنها این اعضا، بلکه همه چیز این عالم عجیب است و همه، اسرار توحید و دلایل عظمت خدا را بیان می‌کنند.

هدایت و ضلالت در قرآن

در انتهای آیه مورد بحث و در جواب منافقان - که گفتند: خداوند با این مثلها عده‌ای را هدایت و افراد دیگری را گمراه می‌کند - خداوند می‌فرماید: «فقط فاسقان به وسیله آن (مثلها) گمراه می‌شوند» در این آیه شریفه و آیاتی از این قبیل^(۱) مسأله ضلالت و گمراهی به خداوند نسبت داده شده است! همان گونه که در آیات دیگر مسأله هدایت^(۲).

اگر هدایت و ضلالت به خواست خداست و ما انسانها مجبور هستیم و از خود اختیاری نداریم، پس چرا خداوند حکیم به نیکان پاداش و به بدان جزاء می‌دهد؛ در صورتی که هر دو مجبور بوده‌اند و به اراده خود عمل نکرده‌اند؟ در تفسیر این قبیل آیات و از جمله آیه مورد بحث نظرات مختلفی ارائه شده است: بعضی گفته‌اند: «يُضِلُّ» در این آیه شریفه به معنای «يَمْتَحِنُ» است؛ یعنی خداوند به وسیله این مثلها می‌خواهد مردم را امتحان کند.^(۳)

گروه دیگر گفته‌اند: مراد از «هدایت و ضلالت» تهیّه مقدمات آن است؛ ولی تصمیم نهایی با خود انسان است. مثل این که خداوند از انسان لجوج توفیقات را

۱- مانند آیات ۸۸ و ۱۴۳ سوره نساء؛ آیات ۱۷۸ و ۱۸۶ سوره اعراف؛ آیات ۲۳ و ۳۶ سوره زمر؛ آیات ۴۴ و ۴۶ سوره شوری و آیات دیگر.

۲- مانند سوره بقره، آیات ۱۴۲ و ۲۱۳ و ۲۷۲؛ سوره مائده، آیه ۱۶؛ سوره یونس، آیات ۲۵ و ۳۵ و آیات دیگر.

۳- مجمع البیان، جلد ۱، صفحه ۶۸.

سلب می‌کند، بنابراین؛ گمراهی به معنای سلب توفیق است. (۱)
 علّت اختلاف مفسّران در تفسیر «هدایت و ضلالت» در قرآن مجید ظاهراً
 بدین جهت است که معنای این دو کلمه برای آنها پیچیده و دشوار است. بنابراین؛
 با توضیحی دربارهٔ این دو واژه، باید مشکل حلّ شود.

معنای هدایت و ضلالت

به این مثال توجه کنید: دانه‌های شفاف، سالم و حیات‌بخش باران از آسمان
 نازل می‌شود و بر سراسر کرهٔ زمین می‌بارد، خورشید عالم‌گیر نیز با نور پاک و
 نیروبخش خود بر همهٔ زمینها می‌تابد. اینها هر دو رحمت الهی است؛ ولی
 محصول زمین‌هایی که از این دو رحمت الهی بهره‌مند شده‌اند، یکسان نیست.
 در زمین‌های شوره‌زار، خار می‌روید و در زمینهای دیگر، گل و گیاه سبز
 می‌شود! آیا سبب این اختلاف باران و خورشیدند یا شوره‌زاری زمین؟
 شکی نیست که اشکال از زمین است. اگر به جای تخم خار در آن زمین، تخم
 گل نهاده یا پاشیده می‌شد، این خارستان، گلستان می‌شد؛ پس اگر گفته شود: باران
 در این زمین خار رویانده است؛ معنایش این نیست که باران خاراآفرین بوده
 است، بلکه ایراد از خود زمین است.

مسألهٔ هدایت و ضلالت هم درست به همین شکل است. باران رحمت الهی به
 وسیلهٔ پیامبر ﷺ بر همهٔ قلبها باریدن گرفت و همه به آوای ملکوتی قرآن گوش فرا
 دادند. کسانی که قبلاً زمین دلشان را آماده کرده بودند، هدایت شدند و کسانی که
 شوره‌زار دل را به زلال ایمان نشسته بودند و مستعد نشده بودند، گمراه شدند.
 خود آیات قرآن نیز این مدّعا را تأیید می‌کند؛ مثلاً در آیهٔ دومّ سورة بقره

خداوند می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» همان کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است.

یعنی هدایت شامل کسانی می‌شود که پرده‌های تعصب و لجاجت را کنار زده باشند و نسبت به حرف حق، گوشی شنوا داشته باشند.

و در آیه مورد بحث، آیه ۲۶ سوره بقره، خداوند فرمودند: «مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» تنها فاسقان گمراه می‌شوند.

یعنی اینها اول فاسق بودند و زمین دلشان شوره‌زار؛ سپس خداوند، به خاطر همین فسقشان آنها را گمراه کرد و از باران رحمت و ایمان، خار و کفر روییده شد. و در آیه ۱۰ سوره روم نیز خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ...» نتیجه و عاقبت آن کسانی که مرتکب کار بد شدند، تکذیب آیات الهی و ضلالت شد.

یعنی این تکذیب آیات الهی و ضلالت، حاصل اعمال خود آن ظالمین است ^(۱) بنابراین؛ هدایت و ضلالت، نتیجه اعمال خود ماست و خداوند متعال - که حکیم علی الاطلاق است - مقدراتی از روی حکمت برای بندگان وضع می‌کند. اگر بنده به امید کسب الطاف الهی به سوی خداگام بردارد، از سرچشمه هدایتش، رستگار می‌شود و اگر به بیراهه دل بستگی غیر الهی رود، به مصداق آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ» گمراه می‌شود. و از ذیل آیه استفاده می‌شود که هدایت بی حساب نیست، بلکه هر کس به سوی خدا آید و توبه کند هدایت شاملش می‌شود؛ ولی اگر دشمنی کرد، گمراه می‌شود.

خلاصه این که: جبری در کار نیست و هدایت و ضلالت نتیجه عمل خود انسان است و ضلالت سم کشنده است؛ اگر کسی با اختیار خود استفاده کرد، حق

۱- آیه ۳۴ سوره غافر نیز علت ضلالت را «اسراف» و آیه ۷۴ همین سوره آن را «کفر» معرفی می‌کند.

اعتراض ندارد. این آیات «هدایت و ضلالت» چندان پیچیده نیست و به وسیله خود آیات قرآن تفسیر می‌گردد. در نتیجه وظیفه یک مسلمان این است که آنچه در توان دارد عمل کند و زمین دل را آماده باران رحمت الهی کند و از خداوند، خواستار توفیق و بخشش کاستیها شود.



اولین مثال: مثال منافقان

اولین مثالی که موضوع بحث ماست، آیه ۱۷ و ۱۸ سوره بقره است: خداوند متعال در این دو آیه چنین می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ».

مَثَلِ آنان (منافقان) همانند کسی است که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند و در تاریکهای وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آنها را رها می‌سازد، آنها کران، گنگها و کوراند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی‌گردند!

دور نمای بحث

در این آیه سخن از منافقان است که خود را در پس پرده نفاق پنهان ساخته‌اند؛ اما سرانجام پرده نفاقشان دریده می‌شود و آنان رسوا می‌گردند. منافقان به انسانی تشبیه شده‌اند که تنها در بیابانی تاریک، سرگردان است و می‌کوشد به روشنی آتشی راه نجات پیدا کند؛ اما راه به جایی نمی‌یابد و همچنان در سرگردانی و تاریکی بیابان تنها می‌ماند.

شرح و تفسیر آیه

دو تفسیر برای آیه شریفه ذکر شده است:

نخست این که: مثل منافقان، مثل انسانهای گم گشته و سرگردان در بیابانی تاریک و مخوف است. فرض کنید مسافری شبانگاه از کاروان خود عقب می ماند و در بیابانی تاریک، تنها گرفتار می شود. این مسافر نه نوری دارد نه روشنایی؛ نه دلیلی دارد و نه راهنمایی؛ نه جاده مشخصی پیدا می کند و نه قطب نمایی. از یک سو، ترس از دزدان و حیوانات درنده و از سوی دیگر ترس از هلاکت ناشی از گرسنگی و تشنگی او را به چاره اندیشی و تلاش و می دارد. به جستجو می پردازد. مقداری هیزم فراهم می کند و آنها را آتش می زند، شعله آتش را بر بالای دست می گیرد و با شتاب به حرکت در می آورد. ناگهان وزش بادی تند شعله اش را خاموش می کند، تا بخواهد هیزمی جمع آوری کند و شعله ای بیفزود، اندک راهی را که برای نجات خود طی کرده بود، هدر می دهد و گم می کند.

منافقان مانند این مسافر تنها و ره گم کرده و از راه دور مانده اند. اینان در روشنایی زندگی در ظلمت و تاریکی قرار گرفته اند. از قافله انسانیت و ایمان عقب مانده اند. هیچ نشانه راهی ندارند. خداوند نور هدایت را از آنان گرفته و آنها را در تاریکی ترک نموده است.

منافقان شخصیت های دوگانه و دورویی دارند، ظاهری مسلمان و باطنی کافر؛ ظاهری صادق و باطنی ناراست؛ ظاهری مخلص و باطنی ریاکار؛ ظاهری امین و باطنی خیانت پیشه؛ ظاهری دوستانه و باطنی دشمن صفت و... اینان از ظاهر پرفریب خود روشنایی آتشی پدید می آورند. خود را مسلمان نشان می دهند و از مزایای اسلام بهره مند می گردند، ذبیحه آنان حلال محسوب می شود، آبروی آنها محفوظ می ماند، اموال آنها محترم شمرده می شود، از حق ازدواج با مسلمانان

برخوردار می شوند و... اینها، بهره‌های اندکی است که از روشنی آن آتش در این زندگی کوتاه مادی خود به دست آورده‌اند. با مرگ، این آتش خاموش می شود و روشنی آن از بین می رود (ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ) و خداوند آنان را در تاریکی های قبر و برزخ رها می کند. آن جاست که درمی یابند آن اسلام ظاهری و ایمان ریایی هیچ سودی برایشان ندارد.

نتیجه آن که، این آیه شریفه و مثل رسا و روشن، تشبیهی است که در آن، «مُشَبَّه» منافقانند و «مُشَبَّه به» مسافر سرگردان در بیابان و «وجه شبه» حیرانی و سرگردانی و بی اثر بودن سعی و تلاش های ظاهری آنان است.

تفسیر دوم:

در پی تفسیر اول، باید خاطر نشان کرد که روشنی ظاهری آن آتش و تاریکی و تنهایی بعدی اش تنها مربوط به جهان معنوی و قیامت نیست، بلکه پیامدهایی در این دنیا نیز دارد.

منافق برای همیشه نمی تواند نفاقش را پنهان کند، در نهایت رسوا می شود؛ زیرا زمانی که منافعش را در خطر نابودی می بیند، باطن پلید و درون ناپاکش را آشکار می سازد. مگر منافقان صدر اسلام نبودند که در جنگها و حوادث مختلف باطن خود را آشکار کردند؟!

مگر به چشم خود در انقلاب اسلامی ایران مشاهده نکردیم که در طول انقلاب و نهضت اسلامی چه تعداد از منافقان با گذشت زمان و به مناسبت های گوناگون چهره زشت و درون پلیدشان را نشان دادند و از پس نقاب نفاق بیرون آمدند و در همین دنیا رسوا شدند - أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا - بنابراین، طبق این تفسیر «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» نه تنها در جهان آخرت و قیامت، که در همین دنیا تحقق پیدا می کند.

پیام‌های آیه

۱- اقسام منافقان

منافق الزاماً شخص نیست، بلکه ممکن است یک گروه و یا یک سازمان نیز منافق باشد و در بُعدی وسیع‌تر حتی ممکن است حکومت یک کشور نیز منافق باشد. بعضی از کشورهای مدّعی اسلام که به ظاهر سنگ اسلام را به سینه می‌زنند و در محافل و مجالس و کنفرانس‌های اسلامی شرکت می‌کنند، دیده‌ایم که چگونه رسوای خاصّ و عام شده‌اند؛ چرا که همدستی و همداستانی آنها با یکی از بزرگترین دشمنان اسلام و مسلمانان؛ یعنی اسرائیل غاصب آشکار شده و عهد و پیمانهای پیدا و پنهانشان برملا گشته است و آن روشنی آتش ادعایشان به خاموشی گراییده و دورویی و ریاکاریشان به اثبات رسیده است.

آری! این است عاقبت نفاق (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ)!

۲- صورت‌های نفاق

از جمله نتایجی که از بحث اجمالی بالا گرفته می‌شود، صور گوناگون نفاق است که عبارتند از:

- الف- نفاق در عقیده: مانند کسی که به زبان مدّعی اسلام و مسلمانی است؛ ولی «مسلمان» شناخته نمی‌شود و یا تظاهر به ایمان می‌کند؛ ولی «مؤمن» شمرده نمی‌شود.
- ب- نفاق در گفتار: مانند کسی که سخنی می‌گوید؛ ولی خود در دل بدان اعتقاد ندارد. با این بیان «دروغگو» منافق است؛ زیرا که زبان و دلش یکی نیست.
- ج- نفاق در کردار: مانند کسی که «عمل» ظاهرش با نیت باطنی او متفاوت و متضاد است. همچون کسی که در ظاهر خود را نمازخوان و یا امانتدار نشان می‌دهد؛ ولی در واقع «بی‌نماز» و «خائن» است. ^(۱)

۱- برای آگاهی بیشتر: ر.ک. میزان الحکمة، باب ۳۹۶۶، حدیث ۲۰۵۹۹.

۳- نشانه‌های نفاق

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بعضی از نشانه‌های نفاق اشاره شده است. حضرت در این روایت می‌فرماید: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَاِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إِذَا اتَّخَمَنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ...»

ترجمه و توضیح: این سه صفت در هر کسی باشد منافق است، اگر چه روزه بگیرد و نماز بگذارد و تصوّر مسلمانی داشته باشد:

اول - خیانتکاری. انسان خیانتکار منافق است؛ زیرا در ظاهر خود را امین نشان می‌دهد، ولی در باطن خائن است. بنابراین، نمی‌توان اموال و بیت المال را بدو سپرد، گرچه بعضی در برابر اموال کم و اندک امین هستند؛ ولی در مقابل امانت‌های گرانبها و اموال فراوان درون خیانتکارانه خود را آشکار می‌کنند.

دوم - دروغ‌گویی. انسان دروغگو منافق است؛ زیرا که با چرب زبانی کلامی، نیتی پلید و خلاف حق و حقیقت دارد؛ هر چند نماز بخواند و دعای ندبه و توسّل و... بر زبان جاری سازد.

سوم - خُلف وعده. کسی که به وعده و گفته خود عمل نمی‌کند، منافق است؛ زیرا عمل به وعده و پایبندی به گفته از نظر اخلاقی پسندیده و ضروری است و حتی از نظر فقهی نیز گاهی واجب است.^(۱) کوتاه سخن آن که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن در شخص، نفاق شمرده می‌شود.



۴- تاربخچه منافقان

در هیچ عصر و زمانی، جوامع انسانی از وجود منافقان خالی نبوده است و

۱- میزان الحکمة، باب ۳۹۳۱؛ حدیث ۲۰۵۷۷. البتّه روایات دیگری نیز در این باب نقل شده است که در بعضی از آنها، نشانه‌های دیگری نیز برای نفاق ذکر شده است.

می‌توان گفت از پیدایش انسان بر روی زمین، نفاق و منافقان نیز پیدا شده و دشمنی آنان با بشریت آشکار شده است.

این که منافقان را خطرناک‌ترین دشمنان در جوامع انسانی نامیده‌اند، از آن جاست که منافق به لباس دوست درمی‌آید و در خفا دشمنی می‌ورزد. دشمن ستیزی که یکی از صفات مشترک انسانهاست، درباره منافق کارایی خود را از دست می‌دهد؛ زیرا که منافق به ظاهر خود را دوست نشان می‌دهد و بدین خاطر است که از هر دشمنی، دشمن‌تر است و شاید به علت همین امر باشد که در قرآن، از منافق با شدیدترین تعبیرات یاد و اشاره شده است.

چهره منافقان در قرآن

همانطور که ذکر شد، قرآن مجید با شدیدترین تعبیرات از منافقان یاد کرده است که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

الف - خداوند در آیه ۴ سوره منافقین می‌فرماید: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ» منافقان دشمنان واقعی هستند، پس از آنان بر حذر باش. قرآن مجید دشمنان مسلمانان را معرفی کرده است؛ ^(۱) ولی در هیچ آیه‌ای چنین تعبیر شدیدی که در آیه مذکور بیان شده، درباره هیچ یک از دشمنان دینی بیان نشده است. برابر قواعد زبان عربی، این جمله دلالت بر آن می‌کند که منافقان «عدو» و دشمن حقیقی انسان محسوب می‌شوند.

ب - در ادامه آیه مذکور آمده است: «قَاتِلْهُمْ اِنَّ يُوَفَّكُون» خداوند آنها را [منافقان] بکشد، چگونه از حق منحرف می‌شوند؟

این بیان تند قرآنی منحصر به فرد است. «خدا منافقان را بکشد...» در قرآن

۱- در قرآن، شیطان، کافران، مجرمان و منافقان از جمله دشمنان انسان شمرده شده‌اند. برای توضیح بیشتر ر.ک. المعجم المفهرس قرآن مجید، کلمه «عدو».

درباره هیچ دشمنی چنین تعبیر قاطع، تند و شدید به کار برده نشده است. (۱)
 ج - خداوند در آیه ۱۴۵ سورة نساء می فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ نَصِيراً» منافقان در پایین ترین مکان دوزخ قرار دارند و هرگز یابوری برای آنها نخواهی یافت. [بنابراین، از طرح دوستی با دشمنان خدا، که نشانه نفاق است، بپرهیزید].

عرب، برای پله‌های رو به بالا لفظ «دَرَج» یا «دَرَجَه» به کار می‌برد و برای پله‌های رو به پایین لفظ «دَرَك» یا «دَرَك». این دو لفظ اخیر در قرآن تنها یک بار به کار رفته است. (۲)

«دَرَكِ اسفل» قعر و پایین ترین مکان در جهنم است و بدیهی است که شدت عذاب در اعماق جهنم بیشتر می‌باشد. بنابراین، از این آیه نتیجه گرفته می‌شود که خداوند رحمان، شدیدترین عذاب را برای منافقان قائل می‌شود و پر عذاب ترین مکانهای جهنم را به آنان اختصاص می‌دهد. اینها، نشان دهنده حساسیت موضوع نفاق و خطر آفرینی منافقان در همه دوران تاریخ، تا زمان حاضر است.

خطر منافقان از دیدگاه پیامبر اسلام ﷺ

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب ارزشمند «سفینه البحار»، ذیل ماده «نَفَق» حدیث جالبی درباره خطر منافقان از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل می‌کند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ

۱- این تعبیر در آیه ۳۰ سورة توبه درباره یهودیان نیز به کار برده شده است؛ ولی قابل توجه است که یهودان نیز به نوعی از نفاق دچار بوده‌اند.

۲- «دَرَك» در همین آیه (۱۴۵ سورة نساء) و «دَرَك» در سورة طه آیه ۷۷ در ضمن بیان عبور حضرت موسی علیه السلام و اسرائیلیان از رود نیل و برای پله‌های مسیری که به کف رودخانه منتهی می‌شده، استعمال شده است.

فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْتَمِعُهُ اللَّهُ بِشُرْكِهِ، وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تَتَكَبَّرُونَ» حضرت رسول ﷺ می‌فرمایند: من از خطر آدم باایمان و انسان مشرک بر اُمتَم نمی‌ترسم؛ چون خداوند از خطر انسان مؤمن به وسیله ایمانش جلوگیری می‌کند و مشرک را خداوند به خاطر شرکش نابود می‌سازد؛ ولی تنها کسانی که از شر آنها بر شما می‌ترسم، منافقان هستند. منافقانی که چرب زبانند و در باطن در پی هدف دیگری هستند. سخنانشان جذاب است؛ اما در عمل مبتلا به کارهای زشتند. (۱)

برابر این روایت، پیامبر گرامی ﷺ از شر و خطر منافقان برای جامعه اسلامی نگران و بیمناک بوده‌اند و این نگرانی تنها منحصر به دوران اوّلیّه ظهور و گسترش اسلام و سرزمین عربستان نیست، بلکه ناظر است به همه دورانها و همه کشورهای اسلامی و حتی امروزه و در جمهوری اسلامی ایران.

۵- تعبیر به «نار» در قرآن

از تعبیر قرآن به «نار» و نه «نور» دو نتیجه به دست می‌آید: اوّل آن که دود، سوزاندگی و خاکستر از الزامات آتش است و منافق نیز دیگران را دچار آسیب این آتش خود افروخته می‌سازد و در نتیجه پراکندگی، زیان و فشارهای ناخواسته را بر مردمان تحمیل می‌کند در حالی که مؤمن، از نور خالص و چراغ روشن و پرفروغ ایمان، بهره می‌گیرد. دوّم آن که منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند، اما باطنشان «نار» است، و اگر نوری هم باشد ضعیف است و کوتاه مدّت. (۲)

۶- «نور» و «ظلمات»

خداوند می‌فرماید: «وَتَرْكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» خداوند اینها را در

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷، و نیز میزان الحکمة، باب ۳۹۳۴.

۲- برای توضیح بیشتر ر.ک. تفسیر نمونه، جلد اوّل، صفحه ۱۱۰.

تاریکی‌های وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند قرار می‌دهد. در قرآن مجید کلمهٔ ظلمت به صورت مفرد نیامده است، بلکه در تمام ۲۳ مورد استعمالش به صورت جمع آمده است؛ اما کلمهٔ نور بر عکس در هیچ مورد در قرآن مجید به صورت جمع استعمال نشده است، بلکه در تمام ۴۳ بار کاربرد این کلمه به صورت مفرد آمده است! آیا این تفاوت پیامی ندارد؟

سرّ این مطلب این است که قرآن می‌خواهد بگوید نور یکی بیش نیست و آن نور توحید است و همهٔ نورها به نور خداوند باز می‌گردد «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^(۱) نور ایمان، نور علم، نور یقین، نور اتحاد و همبستگی و... همه به یک نور برمی‌گردد و آن نور خداست؛ بنابراین یک نور بیشتر وجود ندارد به همین جهت همواره نور به صورت مفرد بیان شده است.

اما نفاق و کفر و پراکندگی‌ها و اختلافها همه یک ظلمت نیستند، بلکه ظلمت‌های متفرق و جداگانه‌ای هستند. ظلمت جهل، ظلمت کفر، ظلمت بخل، ظلمت حسد، ظلمت عدم ترس از خدا، ظلمت هوا و هوس، ظلمت وسوسه‌های شیطانی و... خلاصه ظلمتهای متعدّدی وجود دارد؛ بدین خاطر است که ظلمت در سراسر قرآن مجید به صورت جمع استعمال شده است.

۷- تفسیر آیه ۱۸ «صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَرِجْعُونَ»

منافقین طبق این آیه شریفه دارای سه ویژگی هستند: اوّل - «صُمُّ» هستند. «صم» جمع «اصم» به معنای کوری است. دوم - «بکم» هستند «بکم» جمع «ابکم» به معنای گنگ و لال است یعنی منافقان هم لال و هم گنگ هستند و معنای این دو جمله این است که اینها همواره کر و لال هستند؛ چون کسانی که کر هستند خواه

ناخواه لال هم می‌شوند، اگر چه از نظر پزشکی دستگاه تکلم آنها سالم باشد؛ زیرا وقتی انسان چیزی نشنود نمی‌تواند تکلم کردن را بیاموزد و تجربه کند و شاید بدین جهت در آیه شریفه صفت کُری اوّل آورده شده است؛ یعنی اینان همواره کر و لال هستند.

سوّم - «عمی» هستند. «عمی» جمع «اعماء» به معنای نابینایی است. یعنی منافقان نه زبان گویا دارند و نه گوش شنوا و نه چشم بینا و کسی که کر و لال و نابینا باشد چطور می‌تواند دریابد که به راهی نادرست گام گذاشته است و اصلاً چگونه می‌تواند به انحراف و خطای خود پی ببرد؟

چون این سه عضو ابزار شناخت انسان هستند؛ گوش وسیله تعلیم و یادگیری، زبان وسیله انتقال علوم از نسلی به نسل دیگر، و چشم هم وسیله کشف علوم جدید و یافته‌های تازه می‌باشد. وقتی کسی هیچ یک از این سه ابزار شناخت را نداشته باشد نمی‌تواند از مسیر انحراف خارج شود یه به راه حق باز گردد؛ بنابراین پریشی مطرح می‌شود که منافقان که چشم و گوش و زبان دارند پس چرا در قرآن از آنان به کر و لال و کور تعبیر شده است؟ در پاسخ باید گفت: قرآن منطق خاصی دارد، در فرهنگ قرآن هر چیزی در دایره آثارش دیده می‌شود و وجود و عدم آن از نظر قرآن به وجود و عدم آثار آن بسته است.

بنابراین، آنها که چشم دارند و از این نعمت الهی برای دیدن آیات پروردگار و مشاهده صحنه‌های عبرت‌آموز بهره نمی‌برند و در واقع چشم آنها چنین اثر وجودی ندارد، از نظر قرآن کورند و آنها که گوش دارند؛ ولی پیام خدا و صدای مظلومان را نمی‌شنوند در منطق قرآن کر هستند و نیز کسانی که زبان دارند؛ ولی آن را به ذکر خدا و امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل و... به کار نمی‌گیرند در فرهنگ قرآن لال محسوب می‌شوند. حتی در ابعاد وسیع‌تر قرآن مجید بر مبنای همین فرهنگ، عده‌ای از انسانهای مرده را زنده می‌نامد و بسیاری

از مردم زنده را مرده؛ مثلاً در مورد شهدای در راه حق - که به ظاهر مرده هستند - می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. ^(۱) شهدا از نظر قرآن زنده هستند؛ چون اثر یک انسان زنده را دارند باعث تقویت دین و اسلام می‌شوند و یاد و خاطره آنها یادآور معروف‌ها و خوبی‌هاست.

و در جای دیگر می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ لِّیُذِکَرَ مَنْ كَانَ حَیًّا وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْکَافِرِینَ» این (کتاب آسمانی) تنها ذکر و قرآن مبین است! تا افرادی را که زنده‌اند، بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد. ^(۲) انسانهای زنده از نظر قرآن و طبق این آیه شریفه دو دسته‌اند: اول - مؤمنان، انسانهایی که حیات قرآنی دارند و دوم - افراد بی‌ایمان و انسانهای مرده‌ای که در بین زندگان راه می‌روند؛ یعنی کسانی که گوش شنوا ندارند از نظر قرآن مرده‌اند. ^(۳) نتیجه این که: شخص منافق اگر چه در ظاهر دارای زبان و گوش و چشم است؛ ولی چون اثر وجودی این اعضا در او وجود ندارد از نظر قرآن چنین انسانی کر و لال محسوب می‌شود. به همین جهت «هُمْ لَا یَرْجِعُونَ؛ از راه خطا باز نمی‌گردند» چون ابزار شناخت ندارد شما اگر یک انسان کر و کور و لال را در حال سقوط ببینید، به هیچ وجهی نمی‌توانید او را نجات دهید؛ زیرا نه زبان دارد که درخواست کمک کند، نه گوش دارد که صدای هشدار شما را بشنود و نه چشم دارد که علامت‌های هشدار دهنده را ببیند.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۹. ۲- سوره یس، آیات ۶۹ و ۷۰. ۳- برای توضیح بیشتر می‌توانید ر.ک. تفسیر نمونه، جلد اول، صفحه ۴۴۱ به بعد.

۸- منشأ «نفاق»

نفاق عمدتاً سه منشأ و سرچشمه دارد:

اول - عجز از دشمنی و مبارزه مستقیم: دشمنانی که شکست می‌خورند و توانایی عرض اندام مستقیم را ندارند به لباس نفاق در می‌آیند و به دشمنی خود ادامه می‌دهند، دشمنان اسلام در ابتدای نبوت پیامبر ﷺ علناً دشمنی می‌کردند؛ اما وقتی پیامبر گرامی اسلام ﷺ پیروز شد و بر آنها مسلط شد، آنها توانایی مبارزه با اسلام به صورت مستقیم را در خود ندیدند و به ظاهر مسلمان شدند؛ ولی در باطن کافر ماندند و بر ضد اسلام توطئه کردند، ابوسفیانها، معاویه‌ها و... تا آخر عمر منافق بودند. (۱)

بدین جهت، عده‌ای معتقدند که نفاق از مدینه شروع شده است؛ زیرا پیش از آن در مکه نفاق و منافقی وجود نداشت؛ چون کسی از اسلام - که هنوز در ابتدای کار خود بود و قدرتی نداشت - نمی‌ترسید تا تظاهر به اسلام کند و در باطن کافر بماند! ولی ما معتقدیم از مکه شروع شد و در آن جا منافقانی بودند، اگر چه انگیزه آنها از نفاق ترس نبود؛ ولی بخاطر پیش‌بینی‌هایی که برای آینده اسلام داشتند و احتمال پیروزی پیامبر ﷺ را می‌دادند به ظاهر اسلام را پذیرفتند که اگر اسلام پیروز شد، آنها هم به نوایی برسند و به اصطلاح «از این نمد، برای خود کلاهی درست کنند».

این شیوه از نفاق را در این زمانه و در همه انقلاب‌ها از جمله انقلاب اسلامی ایران می‌توان یافت که عده‌ای از منافقان همان دشمنان شکست خورده‌ای بودند

۱- پیامبر اکرم ﷺ بر این مسأله واقف بود؛ ولی به جهت پیامدهای ناخوشایند آن از برخورد با منافقان خودداری می‌کرد. حضرتش در روایتی می‌فرماید: «لولا انی اکره ان یقال: ان محمداً استعان بقوم حتی اذا طفر بعدوة قتلهم، لضربت اعناق قوم کثیر» اگر نبود که مردم می‌گفتند: پیامبر به کمک مردم پیروز شد و بعد از پیروزی آنها را کشت، گردن بسیاری از منافقان را می‌زدم. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابوب حدّ المرتد، باب ۵، حدیث ۳.

که قدرت دشمنی علنی و مستقیم را در خود نمی دیدند.

دوم - احساس حقارت درونی: آدم‌های حقیر و بی شخصیت که ترسو هستند و شجاعت ندارند، برای پنهان کردن ضعف و زبونی خود همیشه منافقانه عمل می‌کنند و چون جرأت اعتراض به دیگران را ندارند با همه هماهنگ و هم‌رنگ می‌شوند شاعر از زبان این نوع منافقان می‌گوید:

چنان با نیک و بد خوکن که بعد از مردنت روزی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو به آتش

یعنی منافق در مقابل مسلمانان اظهار اسلام می‌کند، در مقابل آتش پرستان اظهار تمایل به عقیده آنان و در مقابل بی‌دین‌ها اظهار بی‌دینی؛ زیرا که چنین شخص حقیر و زبونی، به واسطه حقارت درونی خود، جرأت ابراز عقیده واقعی خود را ندارد. (۱)

سوم - دنیاپرستی شدید: نفاق‌های بین المللی و جهانی کنونی از این امر سرچشمه می‌گیرد. علت این که بعضی از کشورهای استکباری در جایی مدعی حقوق بشر می‌شوند و در جای دیگر - که بشریت قربانی می‌شود - ساکت می‌مانند همین دنیاپرستی آنان است. زمانی که منافعشان به خطر می‌افتد، یکی از حربه‌های آنان حقوق بشر است که علیه دشمنانشان به کار می‌گیرند؛ اما در مقابل اگر دوستان آنها بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق بشر را نقض کنند، آنها را ندیده و نشنیده می‌گیرند. قرآن مجید در سوره توبه، در آیات ۷۵، ۷۶ و ۷۷ نمونه تکان دهنده و بارزی از این دسته از منافقان را بیان کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لِنِ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَ

۱- در حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) به این ریشه نفاق اشاره شده است حضرت می‌فرماید: «نَفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذَلِ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ» یکی از ریشه‌های نفاق بی شخصیتی درونی و ذلت و خواری است که منافق در خود احساس می‌کند. میزان الحکمه، باب ۳۹۲۹، حدیث ۲۰۲۵۸.

لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعَقَبَهُمُ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» بعضی از آنان (منافقان) با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود.» اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند! این عمل (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند در دل‌هایشان برقرار ساخت. این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ می‌گفتند.

این آیات در مورد شخصی به نام «ثعلبة بن حاطب» نازل شد او ابتدا شخص مسلمانی بود و همواره در نماز جماعت رسول خدا ﷺ شرکت می‌کرد؛ ولی از آن جایی که فقیر بود مرتب اصرار داشت که پیامبر برایش دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد پیغمبر فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ» مقدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی. (۱)

منظور پیامبر ﷺ این بود که مصلحت او همین زندگی ساده است ولی ثعلبه دست بردار نبود و هر روز تقاضای خود را تکرار می‌کرد. (۲) و سرانجام به پیامبر ﷺ عرض کرد: «به خدایی که تو را به حق فرستاده است سوگند یاد می‌کنم،

۱- تفسیر نمونه، جلد ۸، صفحه ۴۸.

۲- یکی از نتایج این داستان عدم پافشاری در دعاها و درخواست‌ها از خداست؛ چه بارها تجربه شده است که در صورت اجابت دعا از طرف خداوند چه ضرر و زیانی متوجه شخص شده است. قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۱۶ چه زیبا می‌فرماید: «عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ» حتی در خواسته‌های معقول و خداپسندانه نیز این امر صادق است؛ مثلاً شخصی که اصرار می‌ورزد توفیق نماز شب بیابد؛ ولی موفق نمی‌شود، شاید به نفعش نباشد؛ چه ممکن است با این نماز شب دچار عجب و ریا شود.

اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، تمام حقوق آن را می‌پردازم». پیامبر برایش دعا کرد چیزی نگذشت که پسر عموی ثروتمندش از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید و با آن گوسفندانی خرید و کم‌کم نماز جماعت همه وقت او تبدیل به یک وقت شد و گوسفندانش به قدری زیاد شد که دیگر نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، به خارج از مدینه رفت و دیگر به کلی از نماز جماعت محروم شد و آن قدر به مادیات دنیایی مشغول شد که به وعده‌اش در مورد دادن صدقه عمل نکرد! نه تنها صدقه مستحب را نپرداخت، بلکه از پرداختن صدقه واجب (زکاة مال) هم خودداری کرد و در این راه تا بدان حد اصرار ورزید که این حکم الهی را به استهزا و تمسخر گرفت و آن را به جزیه‌ای که یهود می‌پردازند مقایسه کرد.^(۱) قرآن مجید علّت بیچارگی «ثعلبه» و نفاق او را بخل و دنیاپرستی و پیمان‌شکنی می‌داند و شگفتا که طبق این آیه، شریفه، نفاق کسانی مانند ثعلبه تا روز رستاخیز ادامه دارد و از قلب آنها خارج نمی‌شود - اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ اُمُورِنَا خَيْرًا -

اگر ما می‌خواهیم مبتلا به این بیماری خطرناک نشویم، باید مواظب این سرچشمه‌های نفاق باشیم و از آن دوری کنیم، مخصوصاً در این ایّام و لیالی پربرکت ماه مبارک رمضان بهره بیشتری بگیریم به هنگام سحر، نماز شب - ولو مختصر و بدون انجام همه مستحبات - بجا آوریم و سر بر سجده بگذاریم و از نفاق و تمام رذایل اخلاقی و گناهان به خداوند پناه ببریم.

۱- خیلی از کسانی که خمس و زکاة به آنها تعلق می‌گیرد، برای توجیه عمل ناپسند خود؛ یعنی پرداخت نکردن این وجوه‌های شرعی، چنین سخنانی بر زبان جاری می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: چه معنا دارد که ما زحمت بکشیم و دیگران بخورند؟!

دوّمین مثال: تشبیهی دیگر برای منافقین

خداوند متعال در آیه ۱۹ و ۲۰ سورة بقره می فرماید: «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ يَمْجَلُونَ أَصَابِعُهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مثل منافقان) همچون بارانی از آسمان است که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه [بر سر رهگذران] بیارد آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوشهای خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند و خداوند به کافران احاطه دارد [و آنان در قبضه قدرت او هستند]. روشنایی [خیره کننده] برق نزدیک است چشمانشان را برباید، هر زمان که [برق جستن می کند و صفحه بیابان را] برای آنها روشن می کند [چند گامی] در پرتو آن راه می روند و چون خاموش می شود، توقف می کنند و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می برد؛ چرا که خداوند به همه چیز تواناست.

تنوّع مثالهای قرآن

مثالهای قرآن بسیار متنوّع است. خداوند برای روشن ساختن حقایق مهمّی که در تربیت و سعادت انسان تأثیر به سزایی دارد به هر گونه مثالی متوسّل شده

است. گاه به موجودات بی جان مثال می زند؛ مانند آیه ۱۷ سوره رعد: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ...» خداوند متعال در این آیه شریفه برای روشن شدن ماهیت حق و باطل به باران مثال می زند که به هنگام نزول از آسمان پاکیزه، تمیز، زلال، و صاف است؛ ولی وقتی بر روی زمین جاری می شود، زمین آلوده، آن آب زلال را می آلود. آب به حرکت درمی آید و در آن، آلودگی ها به کف روی آب تبدیل می شود. زمانی که این آب آلوده کف آلود به زمین مسطح و جلگه می رسد، بتدریج کف آن از بین می رود و آبی صاف در جریان آرام، ادامه مسیر می دهد. سپس خداوند می فرماید: حق و باطل نیز مانند همین باران و کف است و باطل کف روی آب و حق آب زیر کف است.

و گاه به نباتات و گیاهان مثال می زند، مانند آنچه در آیه ۲۴ سوره ابراهیم آمده است: «الْمُتْرَكِنَ يَضْرِبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» آیا ندیده ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه اش در زمین استوار و شاخه هایش در آسمان است.

در این آیه شریفه برای کلام پاک - که بارزترین مصداق آن لاله الا الله است - به یک درخت مثال زده و برای آن کلمه «طیبه» به کار برده است؛ زیرا که سخن پاک همچون درخت، پاکیزه و سرسبز و همیشه خرم است.

بعضی اوقات خداوند حکیم به حیوانات مثال می زند. نمونه آن آیه شریفه ۲۶ سوره بقره است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوقَهَا...»، خداوند ابایی ندارد که به پشه و (موجودات) کمتر از آن مثل بزند... در این آیه خداوند به یک حیوان کوچک، یعنی پشه مثال زده است. همانطور که در سوره عنکبوت آیه ۴۱ به یک عنکبوت.

و گاه به یک انسان مثال می زند که یک نمونه آن آیه شریفه ۱۷۱ سوره بقره

می باشد. «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكُمْ عُمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» مثل (تو ای پیامبر در دعوت) کافران مثل کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند (و حقیقت آن صدا و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند) این کافران (در واقع) کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی فهمند.

در این آیه، خداوند هم به انسان مثال زده است؛ آن جا که پیامبر ﷺ را به طور ضمنی به یک چوپان تشبیه می کند. و هم به حیوان؛ آن جا که کفار را گوسفندان و یا حیوانات آن چوپان محسوب می کند.

اصلی ترین دلیل تنوع مثال ها در قرآن، درک ساده و فهم عمیق مطالب قرآنی است، به ویژه که مخاطبان اولیه قرآن اعراب بی سواد دوران جاهلیت بودند و مسلمانان صدر اسلام که جز تعداد اندکی بی بهره از سواد خواندن و نوشتن بودند، تنها به این شیوه قرآنی امکان درک و فهم مفاهیم قرآنی داشتند و تنها به کمک مثل های متنوع تر قرآن قادر به تفهیم عالی ترین مفاهیم قرآنی شدند. همه گویندگان، به ویژه علما، دانشمندان، فقها، سخنرانان، اهل منبر و... باید با استفاده از این قاعده فراگیر قرآنی، پیام و سخن خود را ساده و جذاب بیان کنند تا در اعماق وجود مخاطب نفوذ کند و تأثیر گذارد. قرآن که زیباترین تجلیات زیبایی های حق است خود مظهر زیبایی کلامی نیز هست؛ از این رو باید به تبعیت از قرآن ساده گویی زیبا و مؤثر، یک ارزش و معیار زیبایی در سخن دانسته شود. آنان که سخنان و نوشته هایشان معلق و گنگ و دیر فهم است و ساده گویی را نشانه کم دانشی گوینده می دانند، بر خلاف این سنت الهی و شیوه قرآنی عمل

می‌کنند. ^(۱) امیدواریم که در نسل جوان حوزه علمیه و دانشجویان دانشگاهها، ساده‌گویی یک هنر و ارزش و پیچیده‌گویی یک ضد ارزش معرفی و شناخته شود.

شرح و تفسیر آیات

در این آیات شریفه ^(۲) نیز سخن از منافقان و خطر نفاق به میان آمده است و شاید این آیه و مثل قبلی ناظر به حال عده‌ای از منافقان، و این آیات ناظر بر عده دیگری از این ریاکاران دو چهره باشد. طبق این آیات شریفه حال منافقان مانند حال مسافری است که در دل شب تاریک در بیابانی راه را گم کرده است در حالی که باران شدیدی می‌بارد. نه پناهگاهی دارد و نه رفیقی، نه راه را می‌شناسد و نه روشنایی وجود دارد. پرده‌های ظلمانی ابر هم آسمان را پوشانیده است و مختصر نور ستارگان هم به او نمی‌رسد و اینها همه در حالی است که رعد و برق شدید هم می‌آید، البته روشن است که این رعد و برق وحشت دو چندان در این شخص گمشده ایجاد می‌کند؛ چون صدای رعد مخصوصاً در بیابانها شدیدتر است و برق هم در این وضع و حال خیره‌کننده‌تر است. چنان‌که گویی می‌خواهد چشم را کور کند. با این خطرات مسافر گمشده بر اثر ترس از رعد انگشتانش را درگوش فرو می‌برد و از بیم جان به خود می‌لرزد که مبادا صاعقه او را به کام خود کشد. وضعیّت منافق همانند موقعیّت چنین مسافر راه گم کرده است.

«... وَاللّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» و خداوند بر کافران احاطه دارد. محیط را در این

آیه به دو مفهوم تفسیر کرده‌اند: اوّل - احاطه علمی خداوند. دوّم - احاطه قدرت

۱- خداوند در آیه ۴ سوره ابراهیم می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» هیچ پیامبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم تا بتواند پیام خدا را برایشان بیان کند... و نیز پیامبر گرامی اسلام به کزات فرموده‌اند: «أَمْزَنَا أَنْ نَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ» ما (پیامبران) موظفیم به میزان فهم مردم حرف بزنیم (بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۸۵).

۲- آیات ۱۹ و ۲۰ سوره بقره.

خداوند. اگر «محیط» در مفهوم اوّل مراد باشد، پیام آیه چنین است که خداوند بر همه کفار احاطه علمی دارد و اگر مفهوم دوّم مورد نظر باشد، آیه چنین معنا می دهد که خداوند قادر به هر کاری است و کسی نمی تواند از گستره قدرتش دور و خارج شود.

«وَيَكَادُ الْبَرْقُ يُخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ» نزدیک باشد که (تابش) برق چشمانشان را نابینا سازد. زیرا اگر در محیطی تاریک باشد و به تاریکی عادت کند هرگاه تابش تند نوری قوی بر آن بتابد در خطر کوری قرار می گیرد.

«كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ» هرگاه که (برق) بردم (و آنان روشنی ببینند) چند گامی برمی دارند. این مسافر راه گم کرده وقتی روشنی برق را می بیند خوشحال می شود و شروع به حرکت می کند و به جلو می رود تا شاید راه خویش را بیابد؛ ولی این نور موقّتی و ناپایدار است و زود از بین می رود.

«وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» و چون (آن روشنی برق) خاموش شود (حیرت زده) از رفتن باز ایستند و مسافر به ناچار متوقّف می شود و دوباره حیران و ناامید سر جای خود میخکوب می شود.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» اگر خدا می خواست گوشهایشان را (به بانگ رعد) کر و چشمانشان را (به تابش برق) کور می ساخت.

منافق نیز همچون این مسافر گم شده است. با اظهار ایمان از پرتو روشنی «ایمان» بهره مند می شود؛ اما چون ایمانش ظاهری است بهره او نیز اندک است بدین سبب دیر یا زود رسوا می شود و دیگر بار در تاریکی و ظلمت ایمان ریایی خود و کفر و نفاق خویش فرو می رود.



پیامهای آیه

۱- چگونگی ایجاد برق و صاعقه

اگر دو ابر که دارای بار الکتریکی متضادند در آسمان با یکدیگر برخورد کنند، همانند تماس دو سیم برق مثبت و منفی، جرقه و برق تولید می‌کنند و صدایی نیز از این برخورد ایجاد می‌شود که «رعد» نام دارد و هر قدر این دو ابر بزرگتر و در حقیقت بارهای الکتریکی آنها بیشتر باشد، روشنی برق شدیدتر و صدای رعد گوش‌خراش‌تر است. اما «صاعقه» بر اثر برخورد یک قطعه ابر با بار الکتریکی مثبت با یک مانع زمینی مانند کوه یا زمین؛ درخت و یا انسان بوجود می‌آید در نتیجه جسم قابل سوختن در کوه یا زمین شعله‌ور می‌گردد و در کوتاه‌ترین زمان به پشته‌ای از خاکستر تبدیل می‌شود از این روست که صاعقه برای انسان در زمین‌های هموار خطرناک‌تر است.

نکته قابل توجه این که بعضی از روایات، رعد و برق را نتیجه اعمال موجودات ماوراء الطبیعه دانسته‌اند؛ مثلاً آنچه که علم امروز در مورد برق و صاعقه می‌گوید با روایات سازگار نیست چون در بعضی از روایات رعد را به صدای فرشتگان و برق را اثر شلاق‌ی که فرشتگان بر ابرها می‌زنند، شناخته‌اند.^(۱) که طبیعتاً با توجیه علمی پیدایش رعد و برق منافات دارد، این دوگانگی مختلف و متضاد در ذهن کنجکاو مؤمن پرسشی را مطرح می‌سازد. براستی کدامیک دلیل حقیقی ایجاد رعد و برق است؟ در پاسخ باید گفت: توجیه علمی پیدایش رعد و برق با تفسیر دینی آن هیچ تضاد و منافاتی ندارد؛ زیرا یکی از معانی ملک و فرشته قوایی است که خداوند در طبیعت آفریده است مثل نیروی جاذبه و ابر به عنوان مثال در روایات آمده است که «هر قطره که از آسمان به طرف زمین فرو می‌ریزد

۱- من لا یحضره الفقیه، جلد اول، صفحه ۳۳۴، حدیث ۹ و ۱۰.

یک ملک آن را گرفته، بر زمین می‌گذارد.»^(۱) با این تفسیر که مراد از ملک «نیروی جاذبه زمین» است این روایت توجیه علمی و امروزی می‌یابد؛ از این رو روایات مربوط به رعد و برق نیز با دیدگاه‌های علمی، قابل انطباق است و در حقیقت اختلاف و تضادی میان آنها دیده نمی‌شود.

۲- تفاوت این دو مثل

هر دوی این مثل‌ها مربوط است به مسافر راه گم کرده در بیابان. در مثل اوّل، مسافر با خطرهای گمراهی، گرسنگی و تشنگی و حیوانات درنده و گزنده روبه‌روست؛ ولی در مثل دوّم، خطرهای دیگری مانند رگبار، سیلاب، رعد، برق و صاعقه نیز این مسافر را تهدید می‌کند. بدیهی است که وضعیّت مسافر در مثل دوّم بسیار بدتر و مرگ‌آورتر است.

بعضی معتقدند که دو مثال مزبور بیان حال یک گروه خاص؛ یعنی منافقان است؛ ولی به نظر می‌رسد که هر کدام از این دو مثل به یک دسته معین از گروه منافقان مربوط و مخصوص باشد؛ چون می‌توان منافقان را به دو دسته تقسیم کرد: دسته اوّل، آنهایی هستند که ایمانی ضعیف؛ ولی ناپایدار دارند. اینان مسلمانند؛ امّا طمع جاه و مال، آنان را به دروغ، بخل و پیمان‌شکنی وا می‌دارد. بنابراین، دسته اوّل منافقان را «مسلمانان ضعیف الایمان» باید نامید؛ مانند ثلعبه بن حاطب که در صفحات پیشین از او نام برده شد. دسته دوّم، آنهایی هستند که هرگز «مؤمن» نبوده‌اند و از آغاز تظاهر به «اسلام و مسلمانی» کرده‌اند. اینان کافرانی هستند که از بیم قدرت اسلام یا طمع بهره‌مندی از منافع مسلمانی، به ظاهر مسلمان شده‌اند. بنابراین، دسته دوّم منافقان را «کافران مسلمان‌نما» باید نامید.

۱- من لا یحضره الفقیه، جلد اوّل، صفحه ۳۳۳، حدیث ۵.

مانند ابوسفیان‌ها، معاویه‌ها و مروان‌ها و... آشکارا پیداست که دسته دوم دشمنان قسم خورده اسلام هستند و وجودشان به مراتب خطرناک‌تر از دسته اول است. از این رو، به نظر می‌رسد که مثل اول ناظر به دسته اول و مثل دوم ناظر به دسته دوم منافقان است که حال و وضعشان همانند خطر وجودی آنان سخت‌تر و خطرناک‌تر است.

۳- جهان منافق یا نفاق جهانی

همان طور که پیشتر یاد شد، نفاق آشکالی دارد: فردی، گروهی، کشوری و جهانی و متأسفانه اکنون جهان ما یک جهان منافق است که در ظاهر سخنی می‌گوید و ادعایی می‌کند ولی در عمل بر خلاف آن اقدام می‌کند! رویداد زیر یکی از ساده‌ترین و در عین حال آشکارترین مظاهر نفاق جهانی است.

سالها پیش زمانی که بشر تصمیم گرفت سفینه‌ای سرنشین دار به فضا بفرستد، برای آگاهی از تأثیرات فضا بر موجود زنده، یک «سگ» را در یک سفینه به مدت چند روز به فضا فرستاد. در بازگشت این سفینه به زمین سگ را مرده یافتند.

پخش این خبر در رسانه‌های خبری جهانی اعتراضات شدید جمعیت‌های دفاع از حیوانات را در پی داشت. محور اعتراضات این بود که چرا یک حیوان را برای یک آزمایش علمی به کشتن داده‌اند. این چهره ظاهری جهان است؛ اما امروزه جهان شاهد جنایات بی سابقه و کشتارهای دسته جمعی مسلمانان مظلوم در کشور اسلامی الجزایر است؛ ولی صدای اعتراضی از حلقوم هیچ یک از آن رسانه‌ها و جمعیت‌ها و جهانیان بلند نمی‌شود. چه دستهایی در کار این جنایات است؟ چه نیروهایی چنین بی رحمانه آدم‌کشی می‌کنند که حتی نیروهای نظامی و انتظامی الجزایر قدرت جلوگیری از آنها را ندارند؟ این چهره پنهانی و حقیقی جهان است؛ از این رو آیا نباید گفت: جهان امروز جهان نفاق است و منافق؟! آن

هم نفاق و قیحانه! که برای مرگ یک سگ چنان هیاهو و جنجالی راه می اندازند و برای چنین کشتارهایی سکوت در پیش می گیرند! اسلام و وجدان بشریت از این نفاق جهانی متنفر است و مطمئناً این منافق ها نیز رسوا خواهند شد. پروردگارا! شرّ نفاق جهانی را از سر تمام مستضعفان، مخصوصاً مسلمانان کوتاه بفرما!

۴- پیدایش منافقان در اسلام

در مورد این که آیا «ریشه نفاق» را در مکه باید جست یا در مدینه، نظرات و آرا متفاوت است. برای روشن شدن موضوع و مطالعه «تاریخچه نفاق و منافقان» از قرآن مجید کمک می گیریم. در قرآن مجید آیات فراوانی درباره منافقان آمده است. با یک بررسی اجمالی آیاتی که تنها کلمه نفاق و مشتقاتش در آن استعمال شده است ۳۷ مورد است؛ ولی روشن است آیاتی که در مورد این انسانهای ریاکار و دورو نازل شده است به همین ۳۷ مورد خلاصه نمی شود؛ زیرا در آیات متعدّد دیگری بدون ذکر کلمه نفاق یا مشتقاتش از منافقان یاد شده است؛ مانند ۱۳ آیه از آیات اوّلیه سوره بقره^(۱) که موضوع آن منافقان است؛ ولی کلمه نفاق در آنها بکار برده نشده است، بلکه کلمات و واژه های مترادف دیگری استفاده شده است.

تمام این آیات سی و هفتگانه جزء سوره های مدنی؛ یعنی در مدینه نازل شده است.^(۲) از این مطلب می توان نتیجه گرفت که عقیده قائلین به «شروع نفاق از مدینه» با ظاهر این آیات سازگار است؛ امّا بهتر است کمی به عقب برگردیم و تاریخچه زندگی پیامبر اسلام ﷺ نبوّت و چگونگی تبلیغ اسلام از سوی آن حضرت و آشکال و مبارزات دشمنان اسلام را مورد مطالعه قرار دهیم.

۱- از آیه ۸ تا ۲۰.

۲- آیات سی و هفتگانه در سوره های آل عمران، نساء، انفاق، توبه، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، منافقون و تحریم آمده است.

مراحل مبارزات دشمنان اسلام با اسلام

مبارزات مشرکان و سران کفر با دین مقدس و انسان ساز اسلام، شش مرحله

دارد:

اول - استهزا و شوخی گرفتن دین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار حرا به پیامبری برگزیده شد و اولین آیات قرآن بر قلب مبارکشان نازل شد. به مدت سه سال آن حضرت مخفیانه مردم را به اسلام دعوت می کرد؛ و سپس دعوت علنی شد. بت پرستان و مشرکان ظهور اسلام را برای منافع خود خطرناک دیدند؛ به همین جهت به فکر مبارزه با این دین نوپا برآمدند و چون آن را چندان جدی نمی گرفتند تنها در مقام تمسخر و استهزای آن برآمدند و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت جنون دادند. قرآن مجید در آیه ۶ سورة حجر در این مورد می فرماید: «قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (کافران) گفتند: «ای کسی که ذکر (قرآن) بر او نازل شده است، مسلماً تو دیوانه ای». ^(۱) هدفشان از «دیوانه» خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که مردمان سخنان او را جدی نگیرند و باور نکنند و کسی به او ایمان نیاورد؛ اما می دیدند که علی رغم این اتهامات و استهزاهای روز به روز تعداد مسلمانان زیادتر می شود. مردم و مخصوصاً نسل جوان ^(۲) به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله گوش می دهند و مجذوب او می شوند و در نتیجه

۱- این اتهام، در آیات دیگری نیز از قول مشرکان، به پیامبر نسبت داده شده است. سورة دخان: آیه ۱۴، سورة طور: آیه ۲۹، سورة قلم: آیه ۲ و ۵۱ و سورة تکویر: آیه ۲۱؛ از آیات قرآن استفاده می شود که هر پیامبری که مبعوث می شد، کفار مبارزه شان را با این اتهام به پیامبرشان شروع می کردند. در این مورد به سورة ذاریات: آیه ۳۹ و ۵۲، سورة صافات: آیه ۳۶، سورة شعراء: آیه ۲۷ و سورة نوح: آیه ۹ مراجعه فرمایید.

۲- نسل جوان در قدرت یافتن و پیشرفت و گسترش اسلام نقش مهمی داشت. امروزه نیز چنین است؛ یعنی تا وقتی که جوانان کشور در پناه اسلام باشند خطری متوجه اسلام نیست! بنابراین نسل جوان کشور به توجه مخصوص نیاز دارند.

مبارزه آنها بی تأثیر بوده است. بدین سبب کافران مکه اتهام تازه‌ای به پیامبر ﷺ نسبت دادند.

دوّم - نسبت «سحر» و «شعر»

کافران چون با استهزای اسلام و پیامبر به هدفشان؛ یعنی بی اثر کردن دعوت پیامبر ﷺ دست نیافتند؛ این بار پیامبر را ساحر و شاعر و کذاب خواندند. این انتساب بدین معناست که اگر کلمات پیامبر جذاب و دلرباست و در قلبها نفوذ می‌کند، بخاطر آن است که او - نعوذ بالله - جادوگری باهوش و شخصی مرموز است و بواسطه ساحری مردم را «جادو» می‌کند و بخاطر آگاهی‌های شعری سخنان شاعرانه می‌گوید و مردم را جذب می‌کند و گرنه سخن عادی که چنین نفوذی ندارد. قرآن مجید در این باره در آیه شریفه ۴ سوره «ص» می‌فرماید: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» آنان تعجب کردند که پیامبر بیم دهنده‌ای از میان آنان به سویشان آمده است و کافران گفتند: این ساحر بسیار دروغگویی است. (۱)

این شیوه از مبارزه نیز نتوانست هدف و خواسته کافران را تأمین کند؛ زیرا هر روز تعداد بیشتری از مردم، زن و مرد، پیر و جوان، به پیامبر ﷺ روی آوردند و به دین اسلام گرویدند و بناچار این بار نیز روش مبارزه را تغییر دادند.

سوّم - محاصره اقتصادی و قطع ارتباطات

بی اثر بودن انتساب‌ها و اتهام‌ها بر پیامبر ﷺ و دعوت او، کافران را بر آن

۱- این نوع اتهام و وسیله مبارزه با پیامبر، تنها به ایشان اختصاص نداشته است؛ زیرا که خداوند در آیه ۵۲ سوره ذاریات می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» این چنین است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد، مگر این که گفتند: «او ساحر یا دیوانه است!» در این باره در قرآن آیات زیادی مربوط به هر یک از پیامبران آمده است.

داشت که به روش‌های عملی به مبارزه با پیامبر ﷺ و مسلمانان دست زدند و بر این اساس مسلمانان را تحریم کردند. آنان را در مکانی به نام «شعب ابی طالب» محبوس کردند و هرگونه رفت و آمد و خرید و فروش را با آنان ممنوع کردند.

مسلمانان صبور و ثابت قدم سه سال تمام در آن درّه خشک و بی آب و علف ماندند و با تمامی مشکلات ساختند و گرسنه و تشنه پایداری کردند. ^(۱) محلی که اکنون علی رغم سرسبز بودنش انسان طاقت خواندن یک فاتحه را بر سر قبر ابوطالب علیه السلام ندارد! ولی آن مسلمانان عزیز در آن جا ماندند و پایداری کردند و حتی بعضی از آنان در همان جا جان باختند؛ ولی تسلیم دشمن نشدند. سرانجام با تحریک عواطف مردم مکه بتدریج برقراری ارتباط با مسلمانان و داد و ستد با آنان از سر گرفته شد و پس از سه سال، محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب شکسته شد و این شیوه عملی مبارزه با اسلام و مسلمانان نیز بی اثر و بی حاصل درآمد.

چهارم - نفثه سوء قصد به جان پیامبر ﷺ

کافران از یک سو در مبارزه با پیامبر ﷺ و مسلمانان خود را ناکام یافتند و از سوی دیگر شاهد رشد و گسترش سریع اسلام و روی آوردن مردم به این دین تازه و روی گرداندن آنان از بتان بودند؛ بدین سبب به اقدامات تازه، جدی و خطرناک روی آوردند و این بار شخص پیامبر خدا ﷺ را هدف قرار دادند. سران قریش و مکه سه راه حل را چاره ساز یافتند:

۱- اسلامی که به این راحتی در دست ما و شماسست با این رنج‌ها و مشقّت‌ها و مرارت‌ها و شهادت‌ها به دست آمده است؛ بنابراین بر ما واجب است که با تمام سعی و کوشش با زبان و عمل حافظ این دین مقدّس باشیم.

اوّل، تبعید پیامبر ﷺ به خارج از مکه برای حفظ منافع کفار مکه.
دوّم، زندانی کردن او به منظور قطع رابطه با مردم و مسلمانان.
سوّم، قتل رسول خدا ﷺ.

سرانجام راه سوّم را انتخاب کردند و به قتل پیامبر ﷺ تصمیم گرفتند و در «لیلة المبيت»^(۱) چهل نفر از شجاعان عرب خانه پیامبر را محاصره کردند، تا صبح هنگام آن حضرت را به قتل برسانند، پیامبر ﷺ به فرمان الهی از توطئه با خبر شد و حضرت علی علیه السلام را در بستر خود خواباند و خود معجزه آسا از آن جا بیرون آمد و راه یثرب (مدینه) را در پیش گرفت؛ ولی برای فریب دشمن در خلاف جهت حرکت کرد. کفار قریش پس از آگاهی از رهایی و نجات پیامبر ﷺ به تعقیب آن حضرت پرداختند؛ ولی به حول و قوّه الهی باز هم ناکام ماندند و سرانجام پیامبر سالم به مدینه رسید و در آن جا «حکومت اسلامی» را بنا نهاد و اسلام و مسلمانان، قدرتمندتر از پیش شدند.

پنجم - جنگهای متوالی با مسلمانان

دشمن وقتی که پیامبر ﷺ را از دسترس خویش دور دید، راه مبارزه مسلحانه را در پیش گرفت تا اگر نتوانست روحیه مسلمانان را تضعیف کند و آنان را از ایمان و عقیده شان برگرداند با نیروی شمشیر از گسترش دین اسلام جلوگیری

۱- «لیلة المبيت» به شبی گفته می شود که حضرت علی علیه السلام برای حفظ جان پیامبر ﷺ در بستر آن حضرت خوابید تا دشمنانی که اطراف خانه پیامبر ﷺ را محاصره کرده بودند به خالی بودن رختخواب پیامبر و نبودن آن حضرت در خانه پی نبرند. حضرت علی علیه السلام چون این خطر بزرگ را بر جان خرید این آیه شریفه در شأنش نازل شد. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» بعضی از مردم (با ایمان و فداکار همچون علی علیه السلام) در لیلة المبيت به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

کند؛ زیرا اسلام منافع و آقایی کفار قریش را تهدید می‌کرد بدین منظور ابتدا مردان اهل مکه و سپس جنگاوران قبایل دیگر را آماده کردند و جنگهایی را علیه مسلمانان ترتیب دادند که ابتدای آن «جنگ بدر» و اوج آن «جنگ احزاب» بود.^(۱) در جنگ احزاب کفار و مشرکان از تمام امکانات و قوای خود استفاده کردند و همان‌گونه که از نام این جنگ پیداست همه قبایل و طوایف عرب را به جنگ اسلام، یکپارچه و تجهیز کردند تا پیامبر ﷺ و مردان مسلمان را بکشند و اموال آنها را به غارت ببرند و خانه‌های آنها را خراب کنند و زنان و دختران آنها را به اسارت بگیرند و در نتیجه دین اسلام را نابود سازند. آیات ۹ و ۱۰ سورة احزاب به این مرحله از مبارزه اشاره دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتی که خدا به شما داده است یاد کنید، بدان هنگام که لشکرها بر شما تاخت آوردند و ما باد را و لشکریایی را که نمی‌دیدید بر سرشان فرستادیم و خدا بدانچه می‌کردید بینا بود. آن‌گاه که سمت بالا و پایین بر شما تاختند چشمها خیره شد جان‌ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان‌های گوناگون کردید.

این آیات از جهت آگاهی ما از دشواریها و سختی‌های مسلمانان صدر اسلام قابل تأمل و توجه است طبق این آیات شریفه، لشکر دشمن از همه طرف مدینه را محاصره کرده بود. تعداد تجهیزات دشمن تا بدان حد بود که مسلمانان شگفت‌زده شدند و به بیان قرآنی چشمانشان از شدت تعجب خیره شده و جانهایشان به لب رسیده بود. ازدحام سپاه دشمن و فراوانی سلاح‌های آنان در

۱- بعد از جنگ احزاب جنگهای دیگری هم واقع شد ولی به اهمیت این جنگ نبود.

برابر تعداد اندک و تجهیزات و سلاح‌های ناچیز مسلمانان، آن چنان در سپاه اسلام بیم و هراس افکنده بود که بعضی از مسلمانان ضعیف الایمان دچار شک و تردید شده بودند که نکند اسلام بنیان و اساس الهی نداشته باشد و آنان فریفته شده باشند! نکند وعده‌های پیامبر ﷺ واهی و پوچ بوده باشد! نکند دشمن چیره شود و آنان را نابود سازد!... شاید ایمان همه مسلمانان جز پیامبر ﷺ و علی علیه السلام و گروه اندکی از مسلمانان متزلزل شده بود؛ زیرا افراد سست ایمان در حوادث شدید، دچار سردرگمی و تردید می‌شوند و در برابر، انسان‌های مؤمن در این حوادث آبدیده‌تر و مصمّم‌تر می‌شوند. در حقیقت جنگ احزاب عرصه آزمون ایمان مسلمانان شد و مؤمنان حقیقی را از مسلمانان ضعیف و سست جدا کرد. سرانجام علی‌رغم همه این مشکلات این جنگ به جز یک مورد برخورد بدون درگیری و خونریزی به سود مسلمانان پایان پذیرفت؛ زیرا به فرمان خداوند سپاه دشمن گرفتار طوفان شدیدی شد، چادرهای آنان از جا کنده شد و حتی دیگهای غذایشان واژگون شده بود.

ترس و بی‌اعتمادی عجیبی بر سپاه کفر چیره شد علاوه بر این لشکریان نامرئی خداوند هم به جنگ با کفار پرداختند مجموعه این هراس و اضطراب و ناامیدی‌ها، ابوسفیان و دیگر سران سپاه کفر را مجبور به بازگشت کرد و این سپاه عظیم بسان یک لشکر شکست خورده بازگشتند و بار دیگر وعده خدا تحقق یافت و اسلام و مسلمانان از خطر حتمی رهایی یافتند. این پیروزی بزرگ مسلمانان، آن چنان بر عظمت و اقتدار اسلام افزود که کفار مکّه و حتی سرزمینهای اطراف، اندیشه جنگ با مسلمانان و تجاوز به حریم اسلام را به خود راه ندادند. بدین سبب بود که چندی بعد مکّه و مکیان بی هیچ مقاومتی تسلیم پیامبر ﷺ و سپاه اسلام شدند و اسلام قدرت بی‌منازع سرزمین عربستان گشت.

ششم - توسّل به خطرناک ترین سلاح: «نفاق»

گرچه دشمن در جنگ احزاب شکست خورد و فکر حمله مسلّحانه را از سر بیرون کرد؛ ولی این بدان معنا نبود که مخالفت و ضدّیت با اسلام و مسلمانان را به کناری نهاده باشد. کفّار با درک و اعتراف به بی اثر بوند روشهای پیشین مبارزه، بار دیگر شیوه مبارزه و در حقیقت شکل و نوع جنگ با اسلام را تغییر دادند و این بار با سلاح خطرناک و مخرب «نفاق» به میدان آمدند. دشمن شکست خورده و رسوا شده در برابر قدرت و عظمت اسلام سر فرود آورد و مسلمان شد؛ امّا دشمنی با اسلام را از یاد نبرد در حقیقت خود را در پناه نقاب نفاق قرار داد و منتظر و مترصد فرصتی ماند تا ضربه‌ای جانکاه بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد سازد. آیه شریفه اوّل سوره منافقون ناظر بر این مرحله از مبارزه است: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»؛ هنگامی که منافقین نزد تو می آیند می گویند: ما شهادت می دهیم که تو پیامبر خدایی. خداوند می داند که تو پیامبر او هستی؛ ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند).

ای پیامبر همان خدایی که شهادت به نبوّت می دهد شهادت به دروغگویی منافقین می دهد. روند نفاق در اسلام این چنین شکل گرفت و به صورت جریانی سیال درآمد.^(۱) از ظاهر این آیه و دیگر آیات قرآن نتیجه گرفته می شود که نفاق در اسلام از مدینه آغاز شد؛ ولی این امر بدان معنا نیست که در مکه منافق یا منافقانی نبوده‌اند. چه بسا افرادی با داشتن حسّ آینده‌نگری و شمّ سیاسی قوی خود،

۱- مراحل ششگانه مبارزه با اسلام را بار دیگر در روند انقلاب اسلامی ایران نیز به چشم دیدیم. استهزا و توهین به حضرت امام خمینی - قدس سرّه - تبعید آن حضرت، محاصره اقتصادی، جنگهای مسلحانه داخلی و خارجی و سرانجام نفاق که نمونه بارز آن سازمان رسوای منافقین خلق است.

پیروزی پیامبر اکرم ﷺ را قطعی دانسته و بدون داشتن ایمانی واقعی و قوی، به امید بهره‌مندی از مزایای اسلام پیروز، به ظاهر مسلمان شده باشند.

نتایج مَثَل‌ها

از آیات چهارگانه این دو مَثَل می‌توان نتیجه گرفت: که «منافق آرامش ندارد» تنهایی و ترس، اضطراب، رسوایی و تمامی خطراتی که آن مسافر تنهای عقب مانده از قافله را در بیابان تاریک و بی‌آب و علف و بارانی و پر رعد و برق و صاعقه، تهدید می‌کند برای منافق هم متصوّر است؛ امّا مسلمان مؤمن آرامش دارد؛ زیرا «آرامش در سایهٔ ایمان خالص به خداست».

خداوند متعال چه زیبا می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^(۱) (آری) آنهایی که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست و آنها هدایت یافتگانند!

ظلم در این آیه به دو معنا تفسیر شده است: نخست این که ظلم به معنای شرک است و «ایمانهم بظلم» یعنی ایمان خالصی که به شرک آلوده نشده است. دیگر این که ظلم به معنای ستم است و آن بخش از آیه چنین معنا می‌شود: ایمانی که همراه ظلم و ستم نباشد باعث ایمنی مؤمنان است.

در آیات دیگر می‌خوانیم: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^(۲) آگاه باشید (دوستان) اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند. همانهایی که ایمان آوردند و (مخالفت فرمان خدا) پرهیز می‌کردند در زندگی دنیا و آخرت شاد (و مسرور)ند. وعده‌های الهی

تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ!

ناامنی، پریشانی و ترس در این دنیا و آتش و عذاب جهنم در آخرت نصیب منافقان می شود و آرامش و اطمینان خاطر، سعادت و رستگاری از آن مؤمنان است. این امر با دانش امروزی نیز به اثبات رسیده است. اخیراً در سمیناری تحت عنوان «تأثیر دین در روح انسان» دانشمندان شرکت کننده در آن بدین نتیجه رسیدند که افراد مؤمن کمتر به بیماریهای روحی و روانی دچار هستند و این گونه بیماریها بیشتر در افراد بی ایمان بروز می کند و دیده می شود؛ زیرا کسی که به خدا ایمان ندارد تنهاست؛ کمترین دگرگونی در زندگانش او را می لرزاند. اما مسلمان مؤمن تنها نیست، بلکه با توکل بر خدا در مقابل حوادث، ثبات و شکیبایی نشان می دهد. اگر یکی از عزیزانش را از دست بدهد آیه شریفه «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^(۱) را قرائت می کند و با این باور عملی هم تحمل مصیبت بر او آسان می شود و هم الطاف و رحمت خداوند را شامل حال خود می کند.^(۲) و اگر سرمایه اش را از کف دهد و در داد و ستد زندگی زیان کند خود را نمی بازد، همانگونه که اگر سود فراوانی عایدش گردد دچار غرور نمی شود، بلکه در هر حال نغمه زیبای این کلام الهی را زمزمه می کند: «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^(۳) برای آنچه از دست داده اید، تأسّف نخورید و به آنچه به دست آورده اید دل بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر و خودستایی را دوست ندارد.

اگر حوادث دیگری برایش رخ دهد آنها را آزمون الهی و مایه کمال فردی و ثواب آخرت خویش می داند و نه تنها به زمین و زمان ناسزا نمی گوید! بلکه خدا را شکر می کند و ایمان و اتکایش به خداوند محکمتر می شود. اگر در زندگی

۱- سورة بقره، آیه ۱۵۶.

۲- سورة بقره، آیه ۱۵۷.

۳- سورة حدید، آیه ۲۳.

بزرگان تأمل کنیم و سیره آنان را مطالعه کنیم، مفهوم این آیات و توضیحات را به صورتی عملی شاهد خواهیم بود.

سعید بن جبیر به هنگام مرگ

یکی از این بزرگان و اولیاء الله «سعید بن جبیر» یاور امام سجاد (علیه السلام) و مؤمن خالص متوکل به خدا و کسی است که بر مرگ لبخند زده است. مأموران حجاج بن یوسف ثقفی^(۱) سعید بن جبیر را به نزد این سنگدل و جنایتکار بی رقیب تاریخ می آورند. حجاج چون نمی تواند در سخن بر او چیره شود، دستور می دهد رو به قبله سرش را از بدن جدا کنند. حاضران می بینند که سعید در نهایت خونسردی رو به قبله این آیه شریفه را تلاوت می کند. «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.^(۲)

به قصد توهین به سعید فرمان داده بود او را همچون حیوانی رو به قبله گردن زنند. چون می بیند قرائت آن آیه برای سعید عزّت و سعادت ایجاد کرده است. بار دیگر دستور می دهد که پشت به قبله او را بکشند و این بار آوای ملکوتی این آیه شریفه از حلقوم سعید بلند شد که: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مشرق و مغرب از آن خداست! به هر سود رو کنید - حتی پشت به قبله - خدا آن جاست! خداوند بی نیاز و داناست.^(۳)

۱- یکی از نویسندگان در مورد حجاج می گوید: «اگر در معرفی جنایتکاران هر مذهب و ملت مسابقه‌ای برگزار شود و ما حجاج را به عنوان جنایتکارترین فرمانروای مسلمانان معرفی کنیم؛ قطعاً برنده خواهیم شد!» و انصافاً این کلام دور از واقعیت نیست؛ چون یکی از تفریحات حجاج بریدن سر مخالفان خود و تماشای فوران کردن خون از رگهای مقتول بود و می گفت: «من از این صحنه لذت می برم!».

۲- سورة انعام، آیه ۷۹.

۳- سورة بقره، آیه ۱۱۵.

حجّاج خشمگینانه و شکست خورده دستور می دهد سرش را بر روی زمین از تنش جدا کنند و سعید که مرگ را به بازی گرفته بود، با آرامش خاطری بی نظیر این کلام خدا را زمزمه می کند که: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ ما شما را از زمین آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم. ^(۱)

حجّاج بی اختیار فریاد می زند: «گردنش را بزنید و ما را از شرّ او راحت کنید». سعید در آخرین لحظه عمرش با خدایش سخن می گوید و از او می خواهد: «اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْهُ عَلَى أَحَدٍ بَعْدِي»؛ پروردگارا! پس از من حجّاج را بر هیچ کس مسلط مفرما. و لحظه ای بعد به دیدار پروردگارش نایل آمد. نفرین سعید مستجاب شد و گریبان حجّاج را گرفت تا جایی که بدنش سرد می شد و همواره می لرزید آنقدر احساس سرما می کرد که دستهایش را داخل آتش قرار می داد؛ ولی باز هم می لرزید! یکی از بزرگان به دیدنش آمد، حجّاج گفت: «برایم دعایی بکن» آن شخص گفت: «مگر نگفتم این قدر جنایت مکن! این نتیجه آن جنایات توست». حجّاج گفت: «نمی گویم دعا کن تندرست و سالم شوم، بلکه دعا کن بمیرم تا از این وضع نجات یابم». ^(۲) براستی چنین است که امنیّت و آسایش و آرامش در این دنیا از آن مؤمنان است نه منافقان؛ چه دین خدا تنها برای امور مربوط به آخرت نیست، بلکه ناظر به زندگی این دنیا نیز هست.

سوّمین مثال: قساوت قلب

خداوند در آیه مبارکه ۷۴ سوره بقره می فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ سپس دل‌های شما پس از این واقعه، چون سنگ سخت شد و حتی سخت‌تر از سنگ؛ چراکه از پاره‌ای از سنگ‌ها گاه نهرها جاری می‌شود و پاره‌ای از آنها چون شکافته شود، آب از آن بیرون می‌جهد و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد (اما دل‌های شما نه از خوف خدا می‌تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

این آیه شریفه در مورد «بنی اسرائیل» و مثال جالب و زیبایی در مورد سنگدلی آنهاست بنی اسرائیل در طول تاریخ بشریت کارنامه تاریک و سیاهی داشته‌اند. تعصب، لجاجت، بهانه‌گیری، خودبرتربینی، کینه‌توزی نسبت به پیامبرشان، نفوذناپذیری در مقابل حق از جمله ویژگیهای این قوم سرکش و ناسپاس است. یهودیان در صدر اسلام هم بر ضد مسلمانان کارشکنی‌های فراوان کردند و نسبت به آنان نفاق می‌ورزیدند. از یک طرف با مسلمانان پیمان می‌بستند و از طرف دیگر با زیر پا نهادن آن عهد و پیمان از پشت بر پیکر اسلام خنجر می‌زدند، عداوت و دشمنی این قوم لجوج با مسلمانان هرگز تمام نشد و همچنان ادامه

یافت و در عصر و زمان ما به اوج خود رسید و می توان گفت بیشترین ضربه را «بنی اسرائیل» یا بخش خاصی از آن به نام «صهیونیزم» بر پیکره امت اسلامی وارد کرده است. اینان در کشورهای اسلامی منشأ فسادها، قتل ها، درگیری ها، اختلافات، فحشا و بی اعتنایی به احکام اسلامی مخصوصاً رباخواری و... بوده و هستند، تا بدان حدّ که اگر مظالم آنان یک جا جمع آوری شود، یک کتاب و شاید چند کتاب قطور نوشته شود، بنی اسرائیل آنقدر بی عاطفه و سنگدل بودند که حتّی به پیامبران خودشان هم رحم نمی کردند. حضرت موسی علیه السلام از این قوم لجوج و دل پر خونی داشت. وقتی اینها نسبت به پیامبرشان تا این اندازه بی رحم باشند، روشن است که نسبت به دیگران چگونه خواهند بود.

داستان گاو بنی اسرائیل

آیه شریفه مورد بحث در پی آیاتی است که داستان «گاو بنی اسرائیل» را بیان می کند. خلاصه داستان - که در آیات ۷۳-۶۷ سوره بقره آمده است - به قرار زیر است:

یکی از بنی اسرائیل به شکل مرموزی کشته شد. و این قتل، سبب اختلاف میان آنها گردید. معمولاً وقتی که حادثه ای رخ می دهد و عامل آن مشخص نیست، کسانی که با هم خرده حسابی دارند، گناه را به گردن طرف دیگر می اندازند و آنان را عامل آن حادثه معرفی می کنند. اصل حادثه این بود که جوانی عمومی ثروتمند خود را به قتل رساند. این برادرزاده جوان و تنها وارث که از دیر مردن «عمو» ناراحت بود او را کشت تا صاحب و وارث اموال و ثروت فراوان او گردد. بعضی نیز انگیزه قتل را علاقه شدید آن جوان به دختر عمومی خود می دانند؛ زیرا که عمو علی رغم دلبستگی برادرزاده، دخترش را به ازدواج دیگری درآورده بود. وقتی خبر قتل این شخص در بین بنی اسرائیل پخش شد، غوغایی برپا شد و هر کس به

دنبال قاتل می‌گشت از جمله برادرزادهٔ مقتول؛ یعنی قاتل حقیقی مصرّانه خواستار شناسایی قاتل بود. فتنهٔ عظیمی برپا شد، نزدیک بود که قبایل در مقابل همدیگر صف‌آرایی کنند و این حادثه به یک جنگ کامل تبدیل شود. برای حلّ مشکل به خدمت حضرت موسی علیه السلام رفتند و از او خواستند که از خدا بخواهد تا قاتل شناخته شود. حضرتش دست به دعا شد و خداوند خواسته‌اش را اجابت کرد و فرمود: گاوی ذبح کنید و خونس را به بدن مقتول بزنید تا وی زنده شود و خود، قاتل را معرفی کند؛ بنابراین قرار شد از طریق معجزه این فتنه پایان پذیرد. کلام خداوند در این باره اطلاق دارد و در مقام بیان است و بی قید و شرط؛ اما این قوم لجوج شروع به بهانه‌جویی کردند و گفتند: این گاو باید در چه سنّ و سالی باشد؟ حضرت موسی گفت: باید وحی نازل شود. منتظر وحی شد. خداوند فرمود: نه پیر باشد و نه جوان. بنی اسرائیل رفتند و برگشتند و گفتند: این گاو چه رنگی باید داشته باشد؟ حضرت موسی باز در انتظار وحی نشست. وحی آمد که: گاوی باشد زرد یک دست که رنگ آن بینندگان را مسرور سازد. باز بهانه گرفتند که: چه نوع گاوی باشد؟ باز وحی آمد که: نه گاو شخم زن باشد و نه گاو آب‌یاری؛ ولی گاوی که از هر عیبی پاک و مبرّا باشد. بالاخره بعد از زحمت‌های فراوان و خرج زیاد گاو مورد نظر را یافتند و او را ذبح کردند و به اعجاز الهی مقتول زنده شد و قاتل را معرفی کرد.

شرح و تفسیر آیهٔ شریفه

این معجزه، طبیعتاً می‌بایست ایمانشان را بیشتر و آنان را به خداوند نزدیکتر می‌کرد؛ اما بر خلاف این عمل شد. چه این آیه پس از بیان این داستان آمده است: بهانه‌جویی، اختلاف‌انگیزی، فتنه‌گری، تمرد از فرمان الهی، لجاجت، بی‌حرمتی به پیامبران و... باعث شد که «قلب‌های شما مانند سنگ سخت، بلکه سخت‌تر از

سنگ شود.» آیات متعددی در قرآن مجید وجود دارد که کلمه «قلب» و مشتقاتش در آن به کار برده شده است.^(۱) آیا منظور از قلب در این آیات همان قلب صنوبری شکل است که در سینه انسانهاست؟ همان عضوی است که کار گردش خون در بدن انسان را به عهده دارد؟ آیا منظور از قلب در قرآن مجید همان عضوی است که از عجایب خلقت است و در هر دقیقه بطور متوسط ۷۰ مرتبه می‌زند و در هر دقیقه ۲ بار تمام خون را در تمام بدن انسان به گردش درمی‌آورد و به جای اول باز می‌گرداند؟ اگر چه این قلب صنوبری شکل از عجایب خلقت خداوند است و وظایف مهمی هم در بدن انسان به عهده دارد؛ ولی مراد قرآن از قلب، این قلب صنوبری شکل نیست.

برای روشن شدن اهمیت قلب در بدن، اختصاراً به وظایف آن اشاره می‌شود که عبارتند از:

اول - تغذیه تمام سلولهای بدن، مواد غذایی در معده یا شیرۀ معده آمیخته و آماده می‌شود و در روده‌ها جذب و سپس وارد گردش خون می‌شود. خون، مواد غذایی مورد نیاز بدن را به تمام ذرات و سلولهای بدن می‌رساند. بدین وسیله، غذای تمام بدن تأمین می‌شود.

دوم - آبیاری بدن، قسمت عمده بدن انسان آب است. اگر بخشی از بدن انسان کم آب شود، پژمرده می‌شود و می‌خشکد و کم‌کم باعث مرگ انسان می‌شود. سوم - رساندن حرارت یکسان به بدن، بدن انسان گرم است، هیچ‌گاه فکر کرده‌اید که بدن انسان این حرارت را از کجا تأمین می‌کند؟ اکسیژن از هوا وارد دستگاه تنفسی انسان می‌شود و از آن جا جذب بدن و گردش خون انسان می‌شود و با سوخت و سوزی که در سلولهای بدن انجام می‌شود، تبدیل به حرارت

۱- بیش از ۱۳۰ بار از قلب و مشتقاتش در قرآن استفاده شده است.

می‌گردد و این حرارت به وسیله خون و قلب به همه سلول‌های بدن انسان می‌رسد.

چهارم - جمع‌آوری موادّ زاید و سمّی، موادّ زاید و اکثراً سمّی حاصل از سوخت و سوز بدن به وسیله خون به گردش درمی‌آید. مقداری از آن به وسیله دستگاه تنفسی دفع می‌شود و مقداری نیز به داخل کلیه‌ها می‌آید و توسط ادرار دفع می‌گردد.

انصافاً این قلب با این ظرافت و با این کار زیاد و خستگی‌ناپذیر، آیتی بزرگ از خداوند است. اگر این قلب از آهن هم باشد در حدود ۷۰ سال عمر انسان ساییده می‌شود و از بین می‌رود؛ اما قدرت بی‌انتهای خالق، اندامی آفریده که گاهی حتی بیش از یک صد سال کار می‌کند و عجیب‌تر این که قلب از جمله اندام‌های بدن است که در خواب و بیداری مشغول کار است اگر چه فعالیتش در خواب کمتر است.

این جاست که انسان در مقابل این فرموده خداوند «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» و در زمین نشانه‌هایی (دال بر وجود خدا) برای جویندگان یقین پیداست و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی‌بینید؟! ^(۱) با تمام وجود سر تعظیم فرود می‌آورد.

اگر به جز «قلب» دلیل دیگری بر عظمت خداوند وجود نمی‌داشت توجه به قلب برای درک قدرت و حکمت لایزالش کافی می‌بود. برای پی بردن بیشتر به عظمت این خلقت و دانستن ارزش این هدیه خدایی، به مطلب زیر توجه کنید:

قلب مصنوعی آینه‌ای برای عظمت قلب انسان

چندین سال قبل یک قلب مصنوعی به قیمت ۳۰ میلیون دلار ساختند؛ ولی

این قلب گران قیمت، ۶ روز بیشتر عمر نکرد و در آن ۶ روز هم استفاده کننده آن قدرت حرکت و راه رفتن نداشت. چگونه می‌توانیم تنها به خاطر نعمت قلب خود که آن خالق مَنان رایگان در اختیار ما نهاده است، شکرگزار باشیم؟ چه زیبا می‌فرماید: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ».

حال که دریافتیم مراد قرآن از قلب این اندام صنوبری شکل درون سینه نیست؛ گوئیم منظور از قلب در قرآن عقل و عاطفه است. خداوند در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌فرماید: «هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» جهنمیان قلب‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند، منظور از قلب در این آیه و دیگر آیاتی که کلمه قلب در آن به کار رفته است، عاطفه و عقل انسان است؛ چون درک و فهم مربوط به عقل انسان است.

همان‌گونه که محبت، شعور و دانش مربوط به عاطفه و عقل است؛ به عنوان نمونه، خداوند متعال در آیه ۱۰ سوره بقره می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» در دل‌های آنان (منافقان) نوعی بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده است.

آیا قلب صنوبری شکل منافق بر اثر بیماری نفاق از کار می‌افتد و باز می‌ایستد؟ و یا بر اثر نفاق و فتنه‌گری دریچه قلبشان گشاد می‌شود؟ بدیهی است، منظور از قلب و بیماری آن، اندامی به نام «قلب» و بیماری‌های شناخته شده عضوی آن نیست، بلکه مراد همان عقل و عاطفه است که در اثر اعمال نفاق‌آمیز، ضعیف و بیمار می‌شود تا بدان حد که در حرم امام رضا (علیه السلام) هم آدم‌کشی می‌کند و در حقیقت می‌میرد. در روایتی می‌خوانیم که: «امر به معروف سه مرحله دارد مرحله اول: قلبی، مرحله دوم: زبانی و گفتاری و مرحله سوم: عملی و اجرایی» اگر مرحله سوم امکان نداشت مرحله دوم و اول و اگر مرحله دوم و سوم مقدور نبود، مرحله اول ضروری می‌نماید. بدین معنا که شخص باید در دل از ظلم و فساد و ظالمان و مفسدان بیزار و نسبت به مصلحان و مؤمنان قلباً علاقه‌مند باشد؛

ولی اگر کسی امر به معروف را در هر سه مرحله ترک کند «فَنَ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا قُلُوبَ فَجَعَلَ أَغْلَاهُ أَسْفَلَهُ» قلب او وارونه می‌شود؛ یعنی پایین قلب به طرف بالا و بالای آن به طرف پایین قرار می‌گیرد.^(۱) آیا منظور از این قلب همین صنوبری است؟ این اندام درون قفسه سینه جابه‌جا نمی‌شود و واژگون نمی‌گردد؛ پس منظور از قلب در این روایت نیز عاطفه و ادراک است.

از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که قلب در استعمالات قرآن و روایات به دو معناست:

۱- عقل و خرد انسانی. ۲- عواطف آدمی؛ یعنی آن دو پدیده روحانی که مرکز ادراک و احساسات است. بنابراین، وقتی گفته می‌شود «قلب دارند و نمی‌فهمند» مراد این است که عقل دارند؛ ولی نیروی ادراک و شعورشان از کار افتاده است و زمانی که گفته می‌شود «قلبشان سخت شد»؛ یعنی عاطفه آنها مرده است.

اما «قلب»، در آیه شریفه ۴۶ سوره حج «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ؛ چراکه چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شوند، بلکه قلب‌هایی که در سینه جای دارند کور می‌شود به قرینه «فی الصدور» به معنای «قلب‌هایی که در سینه‌ها جای دارند» آمده است به نظر می‌رسد که مراد از آن همان قلب صنوبری شکل بدن باشد، آیا به راستی چنین است؟

عقل گرچه درون سینه انسان نیست؛ ولی با «مغز» ارتباط دارد. به همین دلیل کسانی که مغز آنها از کار می‌افتد، ممکن است برای مدتی قلبشان کار نکنند. بنابراین، «صدور» در این آیه شریفه به معنای سینه‌ها نیست، بلکه در این جا به معنای «جان» است و در نتیجه، قلب به معنای عقل و ادراک است، بنابراین مفهوم آیه شریفه چنین است: «عقل‌هایی که در جانشانست».

احتمال دیگر این که: قلب صنوبری شکل اگر چه مرکز عقل و عواطف نیست؛ ولی بی ارتباط با این دو نیز نیست. چون ارتباطی مستقیم بین قلب و روح یا عقل و عاطفه انسان وجود دارد؛ زیرا هر پدیده‌ای برای روح انسان حادث می‌شود، هنگامی که می‌خواهد به انسان منتقل شود، اول بر قلب اثر می‌کند؛ مثلاً اگر شخصی شادی و شعفی آنی و فراوان بیابد، ضربان قلبش تندتر و در حقیقت قلبش روشن‌تر می‌شود و بر عکس اگر ناراحتی شدیدی پیدا کند، در قلبش احساس خستگی می‌کند و یا اگر نسبت به کسی محبت داشته باشد به هنگام حوادث، سنگینی و دردی در قلبش حس می‌کند. رابطه مسائل داشته باشد به هنگام حوادث، سنگینی و دردی در قلبش حس می‌کند. رابطه مسائل روحی و قلب، رابطه آب و چشمه و سطح زمین است؛ همان گونه که آب از لایه‌های زیر زمین حرکت می‌کند و در یک نقطه از زمین می‌جوشد و بیرون می‌ریزد، پدیده‌های روحی نیز از قلب بروز می‌کنند.

از تمامی تفسیرهای یاد شده درباره «قلب» می‌توان به معنای کلام الهی در «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» چنین پی برد که روح و عاطفه و عقل و ادراک بنی اسرائیل، همانند سنگ سخت شده است.

تعبیر قرآن از دل‌های بنی اسرائیل: «سخت‌تر از سنگ»

در بخش اول آیه ۷۴ سوره بقره در مورد بنی اسرائیل: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» در مورد «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ» و «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»، مفسران آراء مختلفی بیان کرده‌اند: از آن جا که این آیه همچون دو مثل پیشین درباره منافقان است و نیز همان طور که گفته شده بود نفاق درجات و مراتبی دارد «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ» مربوط است به گروهی از بنی اسرائیل که به تعبیر قرآنی «سنگدل» بودند و «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» ناظر است به گروهی دیگر از بنی اسرائیل که «سنگدل‌تر» بودند.

این که چگونه دلی می تواند سخت تر از سنگ باشد قرآن مجید در همین آیه توضیح می دهد و در آن سه برکت از برکات سنگ را برمی شمارد:

اول - بعضی از سنگها در دل کوهها شکافته می شوند و چشمه ها از آن می جوشد و نهرهای آب از آنها جاری می شود و از این آبها، کشتزارها و گیاهان و جانوران سیراب می شوند و بدان زنده می شوند و جان می گیرند. آری سنگ برکتی چنین مهم دارد؛ ولی قلب بنی اسرائیل نه منبع جوشان فضیلت است و نه چشمه سار زلال علم و حکمت و نه کانون عاطفه و نه جای مهر و محبت! براستی که قلب اینان سخت تر از سنگ است!

دوم - بعضی از سنگها نیز ترکها و شکافهای کوچکی پیدا می کنند و همچون حوضچه ای اندک آبی را در خود نگه می دارند، که گرچه با آن نمی توان کشتزارها و درختان و جانوران را سیراب کرد، ولی ممکن است رهگذر تشنه ای را از کام مرگ برهاند؛ اما قلب بنی اسرائیل سنگدل این مقدار ناچیز هم اثری از مهر و محبت در خود ندارد.

سوم - بعضی از این سنگها از خوف و ترس خداوند از بالای کوه فرو می ریزند و در برابر عظمت آفریدگار یکتا و توانا فروتنی می کنند و خضوع نشان می دهند؛ همان طور که آیه شریفه ۲۱ سوره حشر نیز بر این مطلب دلالت دارد، خداوند در این آیه می فرماید: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» اگر این قرآن را برکوهی نازل می کردیم می دیدی که در برابر عظمت خدا خاشع می شد و از خوف خدا می شکافت، این مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید در آن بیندیشند!

تسبیح تمام موجودات جهان

خضوع و خشوع سنگها و کوهها در برابر قدرت و شکوه خداوند، بطور کلی

تسبیح تمامی موجودات جهان را از آیات متعدّد قرآن می‌توان دریافت. به عنوان نمونه خداوند متعال در آیه ۴۴ سوره اسراء می‌فرماید: «... وَ إِنَّ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ...» تمام موجودات عالم او را به پاکی می‌ستایند؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.^(۱) و حتی برخی از مفسران برای همه آفریده‌های خداوند، نوعی زندگی و ادراک قائلند و عقیده دارند که همه موجودات دارای نوعی شعور ذاتی هستند؛ ولی نه همانند ادراک و شعور انسانی. همچون تسبیحی که به فرموده خداوند باری تعالی «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» تسبیح آنها را نمی‌فهمید. در برابر حمد تمامی آفریدگان و ذکر تسبیح همه موجودات و به ویژه خضوع و خشوع سنگ‌ها در برابر عظمت و جلال آفریدگارشان، قلب‌های بنی اسرائیلیان به واسطه قساوتشان سخت‌تر از سنگ شده است؛ زیرا که قلبهایشان ذکر تسبیح نمی‌گوید و خودشان در برابر آفریدگارشان سر تسلیم فرود نمی‌آورند.

قساوت

در هر انسانی دو نیرو وجود دارد: نیروی عقل و خرد و نیروی عواطف انسانی. دستگاهی که انسان به وسیله آن حقایق را می‌فهمد عقل نامیده می‌شود. بنابراین، فهم و شعور و ادراک به یاری عقل انسان ممکن می‌گردد؛ ولی عاطفه نیرویی است که انسان به وسیله آن مسائل اخلاقی را همچون حبّ و بغض درک می‌کند؛ مثلاً ما در این جا از کشتار بی‌رحمانه و گسترده مردم الجزایر به وسیله جنایتکاران بی‌عاطفه، متأثر و ناراحت هستیم و یا از اوضاع نابسامان کشور اسلامی افغانستان که گرفتار حبّ و بغض بعضی از سران خودخواهشان است،

۱- آیات دیگری نیز بر این موضوع دلالت دارد از جمله آیه ۴۱ سوره نور، آیه ۲۴ سوره حشر، آیه ۱ سوره جمعه، تغاین، حدید، حشر و صف.

رنج می‌بریم. این ناراحتی‌ها و رنج‌ها مربوط به نیروی عاطفه است؛ مادام که عواطف انسانی زنده باشد، جوامع بشری زنده هست و در حقیقت مرگ عاطفه‌ها، مرگ جوامع بشری است. وای بر انسان آن روز که عواطفش بر اثر دنیاپرستی بمیرد که در این صورت، انسان خطرناک‌تر از هر حیوان درنده و وحشی می‌شود! این بمب‌های شیمیایی را چه کسانی ساختند؟ دانشمندان دنیاپرست بی‌عاطفه! کسانی که عواطف انسانی را به دلارها فروختند و کشته شدن هزاران انسان را در حلبچه ندیدند! چه کسانی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی ژاپن و یک صد هزار سکنه آنها را با بمب‌های اتمی و در مدت چند لحظه نابود کردند؟^(۱)

انسانهای دانشمندی که عواطفشان مرده و از انسانیت بویی نبرده بودند و چون درندگان لذّشان نابودی دیگران بود! چه کسانی نزدیک به بیست میلیون مین ضدّ نفر در سراسر کره زمین کاشته‌اند؟ حیوان صفتانی که تنها نام انسان بر خونهاده‌اند و از عواطف انسانی بی‌بهره‌اند! به واسطه غیراخلاقی و انسانی بودن این نوع از مین‌ها جهانیان تصمیم گرفتند، ساخت و استفاده آنها را ممنوع کنند؛ ولی کشور پر عواطف و طرفدار جدّی حقوق بشر! یعنی آمریکا با این تصمیم جهانی مخالفت ورزید! دیگر بار که خواستند سلاح‌های کشتار جمعی را نابود و تولید آن را ممنوع نمایند باز این انسان‌های به ظاهر مهربان و نوع دوستان دلسوز بودند که مخالفت کردند! زیرا که رهبران آمریکا تحت فشار اسرائیلیان منافق اگر چه تشکیلاتی به نام حقوق بشر را سازماندهی کردند، اما از آن تنها به عنوان سلاحی برای سرکوبی مخالفان خود بهره‌برداری می‌کنند. گویی رعایت حقوق بشر درباره همدستان و دوستان خود معنایی ندارد!

۱- خلبانی که این شهرها را بمباران کرده بود، می‌گوید: «دیدم در عرض یک ساعت تمام شهر مانند خیمه‌ای آتش گرفت و شعله‌های آتش تا ارتفاع یک صد متری زبانه می‌کشید!»

علم و عاطفه وجه تمایز انسان از حیوان

تفاوت انسان و حیوان در این است که آدمی دارای عقل و عاطفه و به تعبیر دیگر دارای درک و احساسات است؛ ولی حیوان فاقد این دو امتیاز است. گرچه بعضی از حیوانات دارای هوش و شعور بسیار ضعیفی هستند و شاید در بعضی از حیوانات گونه‌ای عاطفه خام وجود داشته باشد؛ مثلاً یک مرغ به هنگام خطر از جوجه‌های خود دفاع می‌کند؛ ولی این شعور و عاطفه حیوان در مقام مقایسه با انسان ناچیز و هیچ محسوب می‌شود، حتی بسیاری از حیوانات بچه‌های خود را می‌خورند و بعضی دیگر، وقتی بچه‌هایشان بزرگ می‌شوند آنها را از خود می‌رانند. حال اگر عقل انسان از کار افتاد، وی آدمی احمق خوانده می‌شود و دیگر سزاوار نام انسان نیست؛ ولی اگر عواطفش از بین برود دیگر نه ترحم و مروتی در او می‌توان یافت و نه عشق و ارادت و در این حال چه بسا او را درنده خوتر از حیوان هم بتوان نامید.

دنیای بی عاطفه‌ها

متأسفانه جهان امروز، جهان بی عاطفه‌هاست. اگرچه بشر امروزی در علم و دانش و دستاوردهای علمی به پیشرفت‌های بی‌اندازه فراوانی دست یافت؛ لکن به همین میزان از عواطف و احساسات تهی و خالی شده است. در کشورهای صنعتی معیار و ارزش ماده و پول است و کالای محبت و عاطفه هم کمیاب است و هم بی خریدار! حتی عواطف خانوادگی در میان اعضای یک خانواده به شدت کم و ضعیف شده است. فرزندان وقتی تا حدی بزرگ شوند پدر و مادر دیگر مسئولیتی در برابر آنان نمی‌پذیرند و پدر و مادر هم که پیر می‌شوند، فرزندان‌شان آنان را به خانه‌های سالمندان می‌سپارند و دیگر حتی به سراغشان هم نمی‌روند. میزان طلاق در این کشورها بسیار زیاد است تا حدی که در بعضی از کشورها

نیمی از ازدواج‌ها و گاه بیش از آن به طلاق منجر می‌شود! ولی در کشور ما یک بیستم از ازدواج‌ها به طلاق ختم می‌شود؛ اگرچه ما همین میزان اندک را هم زیاد می‌دانیم. در محیط بی عاطفه‌ها کمک کردن به هم‌نوعان محتاج و فقیر معنایی ندارد. از «جشن عاطفه‌ها» و «بیایید شادیهایمان را تقسیم کنیم.» خبری نیست و حتی اگر شخص از تشنگی و گرسنگی بمیرد، کسی به یاریش نمی‌شتابد.

در خبرها آمده بود که: در یکی از کشورهای غرب در جاده‌ای پر رفت و آمد بنزین اتومبیلی تمام شد. راننده به قصد یاری از اتومبیل‌های دیگر ظرف به دست، کنار جاده و در زیر بارش برف می‌ایستد؛ ولی راننده هیچ اتومبیلی به او کمک نمی‌کند و به درخواست یاریش توجه نمی‌کند و او یازده ساعت تمام در آن سرمای سخت ایستاد تا جان به جان آفرین تسلیم کرد! در حقیقت نابودی عواطف انسانی در چنان جوامعی به مرگ و نیستی چنین انسان‌هایی می‌انجامد. بدین شواهد است که اعتقاد داریم که غریبه‌ها توان فهم و ادراک مفاهیم بلند اسلامی همچون شهادت، جهاد، ایثار، نوع دوستی، کمک به دیگران و... را ندارند. حتی حقوق بشرشان نیز نشانگر عاطفه آنان نمی‌باشد، بلکه ابزاری برای سرکوب دشمنان‌شان است؛ مثلاً اگر یک اسرائیلی به دست یک فلسطینی شهادت طلب کشته شود فریاد دفاع از «حقوق بشر» این موجودات بی‌عاطفه، گوش جهانیان را کر می‌کند؛ اما اگر در الجزایر هر روز زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان به بدترین وضع کشته شوند و بدنشان قطعه قطعه گردد، منادیان منافق و ریاکار «حقوق بشر» دم فرو می‌بندند. گویی هیچ واقعه‌ای در جهان رخ نداده است!

دین و مذهب، تقویت‌کننده عواطف

مهم‌ترین عواملی که عاطفه انسانی را تقویت می‌کند، دین و مذهب است؛ زیرا که دین در روایات به «محبت و کینه» تفسیر شده است: محبت نسبت به مسلمانان

و کینه نسبت به کفار؛ مثلاً در روایتی «فضیل بن یسار» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا حبّ و بغض هم جزء ایمان است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مگر ایمان به غیر از حبّ و بغض چیز دیگری است؟^(۱) و در روایت دیگری آمده است: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بوسید، مردی به نام اقرع که این کار را سبک می‌شمرد به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد، یا رسول الله! خداوند به من ده فرزند داده است؛ اما هرگز هیچ یک از آنان را نبوسیده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا عَلَيَّ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِنْكَ» من چه کنم که خداوند ریشۀ رحمت و شفقت را در قلب تو کنده است.^(۲)

دلی که محبت در آن نیست، دیگر نه دل، که پاره سنگ است و نه شایسته نعمات بهشتی که سزاوار عقوبت جهنم است. از برکت دین اسلام و وجود عواطف انسانی مردم مسلمان و متدین کشور ماست که علی‌رغم وجود مشکلات اقتصادی در هنگام بروز حوادث و مشکلات به یاری برادران و خواهران خود می‌شتابند و در سراسر کشور جنب و جوش پدید می‌آید در هر کوی و برزن چادری برپا می‌شود و هر کس به اندازه توان خود کمکهای نقدی و جنسی تقدیم می‌کند. چه زیباست این جلوه‌های عواطف انسانی!



عوامل قساوت در قرآن

خداوند متعال در آیات زیر به عوامل قساوت و سنگدلی اشاره کرده است:

۱- میزان الحکمة، باب ۶۵۸، حدیث ۳۰۹۶، در این باب سه روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است.

۲- مکارم الاخلاق (چاپ مؤسسه اعلای کربلا)، صفحه ۲۵۲، به نقل از اخلاق انبیا، صفحه ۴۱۶.

اَوَّل - در آیه ۱۳ سورة مائده می فرماید: «فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» به علّت پیمان شکنی، آنان [یهود بنی اسرائیل] را از خود دور کردیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم.

در این آیه یکی از عوامل قساوت و سنگدلی «پیمان شکنی» شناخته شده است؛ پیمان شکنی با خدا، پیمان شکنی با رسول خدا ﷺ، پیمان شکنی با فطرت انسانی و پیمان شکنی با بشریت. آری بنی اسرائیل هیچ یک از این پیمانها را حرمت نداشتند، گویی به پشتوانه قدرت نظامی، تنها با منافع مادی خود پیمان بستند و به آن وفادار ماندند.

دوّم - خداوند باری تعالی در آیه ۱۶ سورة حدید می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» آیا وقت آن نرسیده است که دل های مؤمنان در برابر یاد خدا و آن سخن حق که نازل شده است خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد؛ سپس زمانی طولانی بر آنان گذشت و قلب هایشان قساوت پیدا کرد؛ بسیاری از آنها گناهکارند!

این آیه شریفه ابتدا با نهیب سخن حق، انسان غافل را از خواب غفلت بیدار می کند.

ای انسان، تاکی از دست رفتن عزیزانت را می بینی و مرگ را باور نمی کنی؟ تاکی شاهد ناپایداری مادیات و بی وفایی دنیا هستی و هم چنان بدان دل می بندی؟

سپس مؤمنان را بر حذر می دارد از این که مثل بنی اسرائیل شوند؛ زیرا که آنان بر اثر عمر طولانی خود و تصوّر بی مرگی و نیز تأخیر بعثت پیامبر بعدی بتدریج تعالیم پیامبرشان را از یاد بردند و به خاطر نبود عذاب الهی، از خدا نیز غافل

شدند و قساوت قلب پیدا کردند و گنهکار شدند!

از این آیه شریفه دوّمین عامل قساوت قلب شناخته می شود «دور ماندن از تعالیم انبیا و اولیا و ادیان الهی». از این عوامل و بیان قرآن می توان نتیجه گرفت که: برخی عذاب های الهی در زندگی دنیایی خود، نوعی الطاف خداوند است؛ زیرا که ممکن است سبب ساز توبه و دوری از گناه و بازگشت به سوی خداوند و در حقیقت بازدارنده از ابتلا به قساوت قلبی شود. ^(۱)

خواهران و برادران گرامی! جوانان و نوجوانان را با جلسات دینی آشنا کنید و آنان را به مجالس مذهبی ببرید تا مبدا بر اثر دوری و جدایی از تعالیم دینی و فرهنگ و معارف اسلامی، قساوت قلب پیدا کنند و عواطف انسانی در آنان از بین برود.

قساوت در روایات اسلامی

در روایات معصومان علیهم السلام نیز عوامل متعدّدی در بیان علل مرگ عواطف و قساوت قلبی انسانها ذکر شده است که به چند عامل اشاره می شود:

اول - حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ما جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا بِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ» چشمها خشک نمی شود و اشک آن قطع نمی گردد [مگر به واسطه قساوت قلب، و قساوت قلب حاصل نمی شود مگر به واسطه زیادی گناه. ^(۲)

۱- صراحت کلام خداوند در آیات ۴۲ و ۴۳ سوره مبارکه انعام مؤید این نتیجه گیری است: «ما بر امتهایی که پیش از تو بودند پیامبرانی فرستادیم [و چون با آنان به مخالفت و ستیز برخاستند] آنان را به سختی ها و آفتها دچار کردیم تا شاید [به درگاه خداوند] گریه و زاری کنند [و لایق عفو و رحمت شوند] پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید زاری نکردند؟ زیرا که دلهایشان را قساوت فرا گرفته بود و شیطان کردار زشت آنان را در نظرشان آراسته بود».

۲- علل الشرائع، صفحه ۸۱ و میزان الحکمة، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۶۹۹.

اگر انسانی از مصائب زندگی متأثر نمی‌شود و گریه و زاری نمی‌کند یا شوق عبادت و مناجات ندارد و یا عواطف و ترحّم و نوع دوستی در او پیدا نمی‌شود و تنها به خود می‌اندیشد و در پی تأمین خود است و نگران زیان و آسیب دیگران نیست، همه و همه در اثر فراوانی گناهان اوست.

در یکی از تشرّف‌ها به خانه خدا زمانی در مسجد الحرام نشسته بودم، جوانی نزد من آمد و گفت: «اولین بار است که به سفر حج آمده‌ام و به این مکان مقدّس مشرّف شده‌ام؛ ولی هیچ احساس معنویّت در من زنده نشد، شوق راز و نیاز با خدا و گریه و زاری به درگاه او را ندارم» علت را از من طلبید. در پاسخ گفتم: جوان! حتماً گناهان زیادی مرتکب شده‌ای! اوّل به درگاه خداوند از گناهانت توبه کن؛ سپس به زیارت و عبادت و مناجات بپرداز.

دوّم - یکی دیگر از عوامل قساوت قلب، آرزوهای طولانی است

در روایتی آمده است: «خداوند به حضرت موسی عليه السلام فرمود: «لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمَلَكُ فَيَقْسُوا قَلْبُكَ وَ الْقَاسُ الْقَلْبِ مَنِّي بَعِيدٌ» ای موسی! در دنیا آرزوهای طولانی نداشته باشد که باعث سنگدلی می‌شود و انسان سنگدل از من دور است. (۱)

سوّم - دنیاپرستی و غرق شدن در خواسته‌های مادی، در انسان مجالی برای رشد و بروز عواطف انسانی و نزدیکی به خدا نمی‌گذارد؛ زیرا که اصلی‌ترین هدف انسان پر عاطفه، وصال حق است. بنابراین، سوّمین عامل قساوت قلب را دنیاپرستی و دور شدن از خدا می‌شناسد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا تَكْثُرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ تَقْسُوا الْقَلْبَ» زیاد حرف زدن در صورتی که غیر از ذکر و یاد خدا

باشد، قساوت قلب می آورد. ^(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روشنی، زیاده‌گویی را از عوامل قساوت قلب دانسته است. شایعه پراکنی، دروغ‌گویی، اتهام ناروا، شوخی بیش از اندازه و دخالت در اموری که مربوط به شخص نیست، از مظاهر پرگویی و نشانه قساوت قلب انسان پر سخن است.

چهارم - در روایت دیگری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «ثَلَاثٌ يُقْسِنُ الْقَلْبَ، اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَ طَلَبُ الصَّيْدِ وَ اِثْيَانُ بَابِ السُّلْطَانِ» ^(۲) سه چیز باعث قساوت قلب می‌شود: شنیدن موسیقی، شکارهای تفریحی و رفتن به خانه فرمانروای ستمگر.

گوش دادن به موسیقی حرام است و باعث سنگدلی می‌شود و در این مورد باید هوشیار بود و با استدلال‌هایی چون: موسیقی از بین برنده کسالت و خستگی روحی است، یا موسیقی تنها به منظور هوسرانی نیست، یا موسیقی سنتی و محلی رواست، نباید به دام شیطان گرفتار شد. شکار اگر به قصد فراهم کردن معیشت و تهیه روزی باشد اشکالی ندارد، ولی شکاری که به قصد تفریح و سرگرمی باشد، در دین اسلام حرام است و حتی نماز کامل و روزه بر شکارچی در چنین سفرهایی واجب است. بیشتر پادشاهان و فرمانروایان شکارگاه‌های اختصاصی داشتند و در آن به قصد سرگرمی و تفریح شکار می‌کردند.

چگونه می‌تواند گرفتن جان یک مخلوق جاندار، سبب تفریح گردد؟ فرمانروایان آدمهای قسی‌القلب و ظالمی بودند و برای حفظ قدرت و موقعیت خود بدترین جنایتها را مرتکب می‌شدند و گاه نزدیکان، پدر و برادر خود را برای حفظ مقام خود می‌کشتند؛ مثلاً «مأمون» برادرش «امین» را فدای تخت و سلطنت

۱- میزان الحکمة، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۲.

۲- میزان الحکمة، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۳.

کرد و یا در این اواخر یکی از سران کنونی یک کشور عربی پدرش را کشت تا موقعیت حکومتی اش مستحکم شود. اشخاصی که با این گونه آدمها ارتباط نزدیک و مداوم پیدا می‌کنند، قلبشان سخت می‌شود و چون زرق و برق زندگی آنان را می‌بینند از خدا دور می‌شوند. از خدا می‌خواهیم که قلبی پر عاطفه به ما عنایت کند. قلبی که چشمه جوشان عشق «او» باشد و با ذکر نامش، حلقه‌های اشک در چشمانمان ظاهر شود.

پنجم - حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «كَثْرَةُ الْمَالِ مُفْسِدَةٌ لِلدِّينِ وَ مَقَاسَاةٌ لِلْقَلْبِ» ثروت و مال زیاد هم دین انسان را فاسد می‌کند و هم موجب قساوت و سنگدلی می‌شود. (۱)

شکی نیست که مال و ثروت ابزار خوبی برای دستیابی به نیکیها و خوبی‌هاست و شاید به همین دلیل در قرآن مجید در آیه ۱۸۰ سوره بقره آمده است: «... إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ» مفسرین «خیر» را در این آیه به مال و ثروت تفسیر کرده‌اند؛ ولی کسانی که از اموال زیادشان استفاده خوبی و خیر بکنند کم هستند و نادر. (۲)

بیشتر مال‌داران و ثروتمندان مال و ثروتشان را در راه خیر مصرف نمی‌کنند و در نتیجه این فراوانی اموال سبب دوری آنها از خداوند و باعث قساوت قلب آنها می‌شود.

ششم - امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «أَنَّهُكُمْ أَنْ تُطْرِحُوا التُّرَابَ عَلَى دَوَى الْأَرْحَامِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُورِثُ الْقِسْوَةَ وَ مَنْ قَسَى قَلْبُهُ بَعْدَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ» شما را نهی می‌کنم از این که خاک بر روی مرده‌های نزدیک خود بریزید؛ چون این کار

۱- میزان الحکمة، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۷.

۲- همانند حضرت خدیجه علیها السلام که همه ثروت خود را برای تبلیغ اسلام در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد.

باعث سنگدلی می شود و کسی که سنگدل شود از خدا دور می گردد. (۱)

اسلام برای تمامی امور مربوط به انسان برنامه تعیین کرده است حتی در مسائل ظاهراً کم اهمّیت؛ مثلاً در مورد استقبال و بدرقه میهمان می گوید: هنگام استقبال به میهمان کمک کن تا اسباب و اثاثیه اش را به خانه بیاورد؛ ولی هنگام بدرقه در حمل لوازمش او را کمک نکن؛ چون معنای این کار این است که صاحب خانه علاقه مند به رفتن میهمان است و این باعث قساوت قلب می شود.

در این حدیث نیز یکی دیگر از این قوانین ظریف و دقیق اسلامی بیان شده است. از آنجایی که اقوام و بستگان عواطفشان به یکدیگر زیاده تر است به همین جهت دستور داده شده است که به هنگام دفن میت مسلمان، نزدیکان و اقوامش بر روی او خاک نریزند؛ چون این کار به همان اندازه از عواطف آنان می کاهد و باعث قساوت قلب می شود و انسان سنگدل از خداوند دور است.

هفتم - حضرت علی علیه السلام می فرماید: «النَّظَرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقُلُوبَ» نگاه کردن به چهره انسان بخیل باعث قساوت قلب و سنگدلی می شود. (۲)

انسان وقتی شخص بخیل را می بیند به یاد بخل او می افتد و بخل یادآور قساوت است و یادآوری قساوت کم کم در انسان اثر می کند.

۱- میزان الحکمة، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۱۰.

۲- میزان الحکمة، باب ۳۴۰۲، حدیث ۱۶۷۰۹.

چهارمین مثال: مثال کفار

خداوند در آیه ۱۷۱ سوره بقره می‌فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الذِّی یَنْعِقُ بِمَا لَا یَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمًی فَهُمْ لَا یَعْقِلُونَ» [در شنیدن سخن پیامبران و عدم درک معنای آن] همچون حیوانی است که کسی او را [برای نجات از خطر] صدا زند و او [معنای آن آواز را نفهمد] جز صدایی نشنود. اینان [کافران] کران و لالان و نابینایان هستند و [از این رو] هیچ نمی‌فهمند.

مانع بزرگ در دعوت پیامبران: «تقلید کورکورانه»

یکی از موانع مهم و مستمر بر سر راه دعوت انبیا تقلید از نیاکان بوده است. پیامبران وقتی امت‌هایشان را به توحید، یکتاپرستی و پذیرفتن آیین الهی فرا می‌خواندند، آنان در پاسخ می‌گفتند: «بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آباءَنَا»^(۱) ما تنها از آیینی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم. در حقیقت دلیل ردّ دعوت انبیا را در بت‌پرستی پدران و نیاکان و پیروی کورکورانه از شیوه پیشینیان خود عنوان می‌کردند. و هنگامی که پیامبر بزرگوار

۱- سوره لقمان: آیه ۲۱. این مطلب در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است، از جمله: آیه ۱۰۴، سوره مائده؛ آیه ۲۸ سوره اعراف؛ سوره یونس: آیه ۷۸؛ سوره انبیاء: آیه ۵۳؛ سوره شعراء: آیه ۷۴؛ سوره زخرف: آیات ۲۲ و ۲۳.

اسلام ﷺ مردم را به دین «اسلام» و پرستش خدای یکتا دعوت می کردند، و اکنش آنان اظهار شگفتی از «سنت شکنی» حضرت رسول ﷺ بوده و توجیه شان در ردّ دعوت آن حضرت، پیروی از آیین بت پرستی پدران و نیاکان خود و تصمیمشان ادامه راه آنان و تداوم پرستش خدایانی بوده که با دست خود می ساختند؛ آن هم خدایانی که اگر از خرما ساخته می شد، گاه به هنگام گرسنگی آن را می خوردند. خداوند در این باره از زبان کافران می فرماید: «أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» آیا او (محمد) به جای این همه خدایان [ما] خدای یکتا قرار داده؟! این براستی چیز شگفتی است! (۱)

در بعضی از تواریخ آمده است که: حضرت ابوطالب بیمار شده بود، در آن هنگام برادرزاده اش محمد ﷺ بیرون از خانه مشغول تبلیغ و عرض آیین مقدّس اسلام بود. سران قریش که منتظر فرصتی بودند تا درباره محمد ﷺ با سرپرست و پشتیبانش، ابوطالب گفتگو کنند، به بهانه عیادت به خانه وی رفتند و گفتند: ای ابوطالب تو بزرگ قبیله ای! کسی را دنبال محمد بفرست تا به این جا بیاید و در مورد مطالبی که این روزها به مردم می گوید صحبت کنیم و با هم معامله و مصالحه کنیم تا نه او متعرّض خدایان ما شود و نه ما مزاحم او شویم. در نتیجه اختلاف و تفرقه در بین مردم تشدید نشود.

حضرت محمد ﷺ به نزد عمو آمد. ابوطالب خطاب به ایشان عرض کرد: اینان، بزرگان قریش هستند و برای بیان چنین موضوعی و به قصد دستیابی به سازش به این جا آمده اند. شما چه می فرمایید؟ حضرت در جواب عمو و خطاب به سران قریش سخنی پر بار و زیبا فرمودند؛ سخنی که سران قریش قطعاً عمق و عظمت آن را درک نکردند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ يُعْطُونَهَا يَمْلِكُونَ

بِهِ الْعَرَبُ وَيُذِينَ لَهُمُ بِهِ الْعَجَمُ» اگر تنها در یک کلمه با من موافقت کنند هم مالک عرب می شوند و هم عجم تابع آنها خواهد شد.

یعنی بر تمام جهان فرمان خواهند داد و همه جهانیان مطیع و تابع آنان می شوند.

ابو جهل با تعجب گفت: «نَعَمْ وَ أَبْيَكَ عَشَرَ كَلِمَاتٍ» یک جمله که سهل است ما ده جمله می گوئیم. حضرت فرمود: شما همین یک جمله را بگوئید کافی است: «تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ تَخْلَعُونَ الْأَنْدَادَ مِنْ دُونِهِ» بگوئید خدایی جز خدای یکتا نیست و عبادت بتها را از گردن خود بردارید.

یعنی زیر پرچم توحید و یکتاپرستی جمع شوید تا عزت و عظمت پیدا کنید. سران قریش با نگاهی ناباورانه و پرتعجب گفتند: «أَجْعَلَ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ»^(۱)

شرح و تفسیر آیه شریفه ۱۷۱ سوره بقره

در این مثل قرآنی کافران به حیوانات تشبیه شده اند و برای توجیه و تشریح این تشبیه بر تقلید کامل کفار از نیاکان و پیروی کورکورانه قریش از آیین پدران خویش تأکید شده است. خداوند متعال در آیه ۱۷۰ سوره بقره می فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاءُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» و هنگامی که به آنان (کافران) گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است (از اسلام و قرآن) پیروی کنید» می گویند: «نه، ما تنها از آیینی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم» حتی اگر پدرانشان بی خرد و گمراه بوده اند [آیا باز هم می بایست از آنان پیروی می کردند؟!]

یعنی ای بی‌خردان! آگاهانه از آن جاهلان گمراه پیروی می‌کنید. سپس مَثَل مورد نظر را بیان می‌فرماید: ای پیامبر! مَثَل تو در خواندن آیات قرآن برای این جمعیت بت‌پرست مشرک که از پدران و نیاکان خود کورکورانه تقلید می‌کنند، مثل چوپانی است که حیواناتش را صدا می‌زند و آنها را به رفتن یا بازگشتن فرامی‌خواند؛ اما حیوانات چیزی از سخنان چوپان را نمی‌فهمند و فقط آهنگ صدای صاحبش را می‌شنوند و متأثر می‌شوند؛ یعنی اگر صدای قوی و پرطنین باشد، حرکت می‌کنند و اگر آرام باشد از حرکت بازمی‌ایستند. کفار و مشرکان نیز چنین هستند. به این معنا که از سخنان پر مغز و بیانات شیوایت چیزی جز آهنگ صدایت را درک نمی‌کنند! اینان معنا و مفهوم آیات الهی را نمی‌فهمند و از گذشتگان خود تقلید می‌کنند.

پیام‌های آیه

اول - این آیه پاسخی شایسته بر این پرسش است: قرآن مجید که وحی الهی است، باید نافذ باشد و قلبها را تسخیر کند و همه را به تسلیم و خضوع در برابر خود وادارد، پس چرا در بعضی از کافران و مشرکان اثر و نفوذی نداشت و دل‌های خفته آنان را بیدار نساخت؟ زیرا برای تأثیر هر چیزی وجود دو عامل لازم است: ۱- فاعلیت فاعل. ۲- قابلیت قابل. شکی نیست که فاعل، قرآن مجید، فاعلیت دارد و دارای تأثیر و نفوذ است؛ ولی قابل، کافران، قابلیت ندارد؛ یعنی مشرکان پذیرای موعظه و پند و نصیحت و اندرز نیستند. باران که در لطافت طبعش خلاف نیست، اگر بر سنگ خارا بیارد هیچ حاصلی به بار نمی‌آید؛ زیرا سنگ خارا قابلیت رشد و نمو دانه را ندارد. کلام خدا به لطافت قطره‌های باران است و دل مشرکان به سختی سنگ خارا و بی‌اثر از زندگی بخشی باران و یا دمیدن در توده‌ای زغال، باعث هیچ اثری و تغییری در آن نمی‌شود. اما همین که پاره‌ای آتش

در میان توده افتد، کمترین دمی، آن تودهٔ سرد و سیاه زغال را به انبوهی از آتش گداخته و پرنور تبدیل می‌کند. با وجود فاعلیّت فاعل در ابتدا قابل، قابلیّت نداشت؛ ولی به محض این که قابلیّت یافت، دگرگون گردید. بنابراین با وجود نفوذ و تأثیر آیات قرآنی، بعضی از مشرکان شایستگی تأثیرپذیری نداشتند و بدین خاطر قرآن در دل و جانیشان راه نیافت و مشرک ماندند.

دوم - بهره‌وری انسانها از قرآن و معارف الهی آن، به میزان شایستگی و توان آنان است. قرآن بوستانی است که هر کس می‌تواند تنها به قدر ذوق و توانش از گلهای آن بهره‌مند شود و یا چشمه‌ای جوشان و زلال است که تشنگان را سیراب می‌کند و آب زندگی ساز خود را به همه می‌بخشد. تنها با این تفاوت که قابلیّت بهره‌مندی هر یک چه میزان باشد و هر کس چه ظرفی با خود همراه داشته باشد. این کافران و بت‌پرستان نه ظرفی با خود دارند و نه امکانی برای نوشیدن جرعه‌ای از این منبع فیض و رحمت الهی! زیرا که تقلید کورکورانهٔ آنان از کیش پرستش بتان پدرانشان، مانع آنان از چشیدن قطره‌ای از آن زلال معرفت الهی شده است. و به بیان دیگر این پیروی از آیین نیاکان، همچون پرده‌ای ضخیم بر روی گوش و زبان و چشمانشان کشیده شده است و آنان به تعبیر قرآن مجید «کرو لال و نابینا» شدند؛ یعنی ابزار شناخت را از دست دادند. در نتیجه هیچ نمی‌فهمند.

آیه شریفهٔ مورد بحث را به گونهٔ دیگری نیز تفسیر کرده‌اند: ای مشرکان! شما در برابر بت‌های خود زانو می‌زنید و با آنها به راز و نیاز مشغول می‌شوید و آنها را عبادت می‌کنید، در حالی که این بتان بی‌جان، همچون حیواناتی هستند که سخنان شما را نمی‌شنوند و اعمالتان را نمی‌بینند و به وقت نیاز سخنی را بر زبان نمی‌آورند؛ زیرا اینها کرو کور و لال هستند و چیزی نمی‌فهمند؛ یعنی ای انسان! تو خود آگاهانه شخصیت خود را از بین می‌بری. چرا در برابر این بت‌هایی که خود ساخته‌ای و به هنگام حاجت آنها را می‌خوری زانو می‌زنی و آن را می‌پرستی؟

از آن جا که ضمیر «هَم» در «فَهُمْ» و ضمیر «لَا يَعْقِلُونَ» به افراد عاقل اشاره می‌کند، به نظر می‌رسد که تفسیر اوّل منطقی‌تر و بهتر باشد. در هر حال، اصلی‌ترین پیام آیه، ردّ تقلید کورکورانه از دیگران، پدران و پیشینیان است.

تقلید در قرآن

در قرآن مجید آیات متعدّدی دربارهٔ تقلید آمده است. بعضی از آنها تقلید را مذمّت نموده، آن را یک ضدّ ارزش می‌داند که نمونهٔ آن آیهٔ ۱۷۰ سورهٔ بقره است.^(۱)

و بعضی دیگر از آیات قرآن نه تنها تقلید را مذمّت نکرده، بلکه مردم را بدان تشویق کرده است؛ مانند آیهٔ شریفه که می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» آنچه را که نمی‌دانید از کسانی که می‌دانند [و در آن امر آگاهی و تخصّص دارند] پرسید [و از آنها تقلید کنید].^(۲)

با توجّه به این دو گروه از آیات قرآن که ظاهراً در مفاهیم، متضادّ یکدیگرند، وظیفهٔ «مسلمان مؤمن» چیست؟ آیا تقلید امری پسندیده و رواست یا ممنوع و حرام؟ و آیا مؤمن می‌تواند از آگاهان دین تقلید کند؟

اقسام تقلید

برای روشن شدن موضوع و تشریح این تضاد بهتر است انواع و اقسام «تقلید» را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- تقلید جاهل از جاهل: یعنی نادانی از نادان دیگری تقلید کند و به قول معروف «کوری عصاکش کور دگر شود» مانند مشرکان و کافران زمان انبیا که خود

۱- و نیز مانند آیات ۱۳۶ و ۱۳۸ سورهٔ شعرا، ۱۰۴ سورهٔ مائده، ۲۸ سورهٔ اعراف، ۲۱ سورهٔ لقمان و ۲۳ سورهٔ زخرف.
۲- سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۷.

نادان بودند و از پدران نادان خود تقلید می‌کردند. این نوع تقلید طبق موازین اسلام و عقل نادرست و ممنوع است.

۲- تقلید عالم از عالم: عالم کسی است که خود صاحب نظر است. اگر صاحب‌نظری از عالم دیگری تقلید کند، صحیح نیست؛ چون اگر او عالم و دارای نظر و رأی هست، باید فکرش را به کار بندد و از رأی و نظر خود استفاده کند و بنابراین، مجاز نیست از صاحب نظر دیگری تقلید کند. بدین دلیل است که در فقه گفته می‌شود: «بر مجتهد تقلید حرام است».

۳- تقلید عالم از جاهل: یعنی عالم و صاحب‌نظری، رأی و فکر خود را رها کند و به حرف جاهل و نادان عمل کند، متأسفانه، این نوع تقلید - که بدترین نوع تقلید است - در دنیای امروز فراوان دیده می‌شود، نمونه بارز آن «دموکراسی غربی» است که در آن صاحب‌نظران در پی آرای مردم هستند و اگر نظریات توده مردم بر خلاف رأی و نظر تخصصی خودشان هم باشد از آن تبعیت می‌کنند.

۴- تقلید جاهل از عالم: یعنی کسی که درباره موضوعی آگاهی ندارد، باید از متخصص آن فن پرسش و تبعیت کند؛ مثلاً بیمار باید به پزشک مراجعه کند؛ کسی که می‌خواهد ساختمان بسازد، باید به مهندس ساختمان مراجعه کند و از تخصص و تجربه او استفاده کند؛ کشاورزی که می‌خواهد چاه آب حفر کند به مهندس زمین‌شناسی مراجعه می‌کند و... و مردم باید در مسایل شرعی و احکام فقهی به مراجع عظام تقلید مراجعه کنند. خلاصه این که تقلید جاهل از عالم به معنای رجوع به متخصص و کارشناس و خبره است و این مطلب در همه شئون زندگی جریان دارد و امری معقول است.

بنابراین، سه نوع اول تقلید ممنوع است و آیاتی که تقلید را مذمت می‌کند ناظر بر این سه نوع تقلید است. و قسم چهارم تقلید جایز، بلکه ممدوح است و

آیات گروه دوم، این نوع تقلید را تشویق می‌کند؛^(۱) ولی باید توجه داشت که تنها اهل تخصص و خبره هر کاری حق اظهار نظر دربارهٔ مسایل را دارند؛ نه کسانی که بهره‌ای

از آن علم ندارند. متأسفانه، در این ایام ملاحظه می‌کنیم که افرادی که هیچ تخصصی در مسایل شرعی ندارند در هر موضوعی اظهار نظر می‌کنند. در مورد حجاب، قصاص، عاقله، ارث، قضاوت زنان، اجتهاد بانوان، دیات و... در حالی که اطلاعی از این امور ندارند. آیا این افراد هنگامی که ناراحتی جسمی پیدا می‌کنند، برای خود دارو هم تجویز می‌کنند؟ و یا به هنگام ابتلا به یک مرض حاد و خطرناک خود چاقوی جراحی به دست می‌گیرند و به عمل جراحی مشغول می‌شوند؟ قطعاً خیر. پس این افراد چگونه به خود جرأت می‌دهند که در مسایل شرعی بدون اطلاع لازم اظهار نظر کنند.



۱- برای اطلاع بیشتر از این مبحث می‌توانید به پیام قرآن، جلد ۱، صفحه ۳۴۲ به بعد مراجعه کنید.

پنجمین مثال: انفاق

خداوند در آیه ۲۶۱ سوره بقره می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد [و شایستگی داشته باشد] دو یا چند برابر می‌کند و خدا [از نظر قدرت و رحمت] وسیع و [به همه چیز] داناست.

دورنمای بحث

این آیه شریفه درباره «انفاق» است که در آن برای انفاق «فی سبیل الله» تشبیه زیبا و مثال جالبی بیان شده است. یکی از مشکلاتی که در طول تاریخ و در تمام جوامع بشری وجود داشته است و اکنون نیز وجود دارد، مسأله فقر و نابرابری در توزیع ثروت است؛ یعنی ثروت‌های دنیا در طول تاریخ عادلانه تقسیم و توزیع نشده است. به همین جهت، مردم به دو دسته غنی و فقیر و دارا و ندار تقسیم شده‌اند.

افرادی را در طول تاریخ سراغ داریم که مانند قارون، چنان ثروت عظیمی یافتند که حتی کلیدهای انبارهای آنان را چندین مرد قدرتمند، به زحمت حمل

می‌کردند.^(۱) و در برابر کسانی بوده و هستند که به حدّاقل معیشت، نان شب، محتاجند. این مشکل در عصر ما شدیدتر هم شده است.

به عنوان مثال، آمارها حکایت از آن دارند که: «۸۰٪ ثروت جهان تنها در اختیار ۲۰٪ مردم کره زمین است» یعنی اگر جمعیت جهان، پنج میلیارد نفر باشد، یک میلیارد نفر از مردم جهان، مالک ۸۰٪ ثروت‌های دنیا هستند به عبارت دیگر کشورهای صنعتی، پیشرفته و استکباری، اگر جمعیتشان یک میلیارد نفر در نظر گرفته شود، صاحب چهارپنجم ثروت عالم هستند و چهار میلیارد از جمعیت کره خاکی، فقط یک پنجم ثروت‌های جهان را در اختیار دارند.

شگفتا که این نسبت، روز به روز به نفع ثروتمندان تغییر می‌کند و در حقیقت شکاف میان فقیر و ثروتمند، هر روز بیشتر و عمیق‌تر می‌شود.

راه‌های درمان فقر

برای از بین بردن مشکل نابرابری فقر و ثروت، از دیرباز، اندیشمندان راه‌هایی اندیشیده‌اند و حتی دو راه متفاوت آن را مدّت‌ها به مرحله اجرا و عمل درآوردند.

اول - سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها اعتقاد داشتند که مشکل اصلی بشریت و ریشه درد فقر، مالکیت خصوصی است. اگر این ریشه خشکیده شود، مشکل حل می‌شود. به همین منظور، هفتاد سال تجربه کردند، میلیون‌ها انسان را کشتند، جنایات زیادی آفریدند، مخارج فراوانی متحمل شدند، وعده‌های دروغین بسیاری دادند، نوید یک زندگی عالی سر دادند، از بهشت دم زدند و حتی بهشت

۱- داستان قارون در قرآن مجید، در سورة قصص، آیه ۷۶ به بعد آمده است، خود این آیه می‌فرماید: «... وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ...» ما آنقدر از گنج‌ها به او دادیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود. این داستان از داستان‌های زیبا و عبرت‌آمیز قرآن مجید است.

انبیا را محصول کار خود اعلام کردند و... ولی پس از هفتاد سال به شکست خود اعتراف کردند و در نتیجه، نظامشان از هم پاشیده شد و مردم تحت سلطه آنان نفس راحتی کشیدند.

دوم - کشورهای سرمایه‌داری و بلوک غرب، برنامه‌های دیگری طرح‌ریزی کردند و برای رفع فقر، مؤسسات و سازمانهای مختلفی تشکیل دادند: هلال احمر، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، صندوق تعاون سازمان ملل و برنامه‌های کمک‌های اقتصادی و غذایی به گرسنگان طراحی کردند و بودجه‌هایی برای کمک به کشورهای عقب‌مانده در نظر گرفتند، ولی این سازمان‌ها و برنامه‌ها هم دو ضعف ماهیتی مهم دارند:

نخست آن‌که این کارها و اقدامات کم و اندک است و هیچ تناسبی با جمعیت فقیر جهان ندارد و به همین دلیل، تغییر چندانی در چهره فقر جهانی پدید نیاورده است.

و دیگر این‌که، این کمک‌ها، معمولاً آمیخته با اغراض سیاسی است. اگر مصالح سیاسی حامیان این مؤسسات اقتضا کند، کمک می‌کنند، در غیر این صورت از ارسال کمک خودداری می‌نمایند؛ و حتی گاه علناً بعضی از این کشورها کمک‌کننده به این مطلب اعتراف می‌کنند.^(۱) بنابراین، این راه حل هم گرهی از مشکلات جامعه فقیر جهان را نگشوده است.

راه حل اسلام

یکی دیگر از راه‌های حل مشکلات فقر، توصیه‌ها و راه‌حل‌های «دین مبین

۱- همان‌گونه که در جنگ «بوسنی» و در زمستانهای طاقت‌فرسای آن سرزمین در طول جنگ، دیدیم که بعضی از سران حقوق بشر صریحاً گفتند: «ما منافعی در بوسنی نداریم که در آن جادخال نظامی کنیم».

اسلام» است که عمل بدان‌ها، سبب پر شدن شکاف فقر و کم شدن فاصله‌های طبقاتی مردم می‌شود.

همان‌گونه که در صدر اسلام و در زمان پیامبر ﷺ با عمل به فرمان‌های الهی و دستورات دینی، چنان شد و برای اولین بار در تاریخ بشر، جامعه‌ای بی طبقه یا دست کم با فاصله طبقاتی بسیار اندک، عملاً پدیدار شد.

امروزه هم، اگر بتوانیم در جامعه خود و حتی همه جوامع بشری، این دستور العمل‌ها را به کار بندیم، توزیع ناعادلانه ثروت و فاصله فقیر و غنی و به طور کلی نابرابری در جوامع بشری از میان خواهد رفت.

«انفاق» راهی برای فقرزدایی

یکی از این توصیه‌ها و دستور العمل‌های با ارزش در اسلام، مسأله «انفاق» است که موضوع بحث ماست. قرآن مجید بر موضوع انفاق تأکید بسیاری کرده و آیات فراوانی در این زمینه آورده است. تعداد آیاتی که کلمه «انفاق» یا مشتقاتش در آن به کار رفته است، بیش از هفتاد آیه است؛ البته اگر آیاتی که مضمون آنها، دلالت بر انفاق دارد؛ ولی کلمه انفاق یا مشتقاتش در آن ذکر نشده است را اضافه کنیم، مجموع آیات انفاق بیش از این تعداد خواهد شد.

خداوند متعال در قرآن مجید، انسان را به پرداخت قسمتی از آنچه نصیب او می‌گردد و در اختیارش می‌باشد، فرمان داده است. در آیه ۱۹ سورة ذاریات تعبیر زیبایی از این مطلب شده است: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» و در اموال آنان (پرهیزگاران) حقی برای سائل و محروم بود.

برابر این آیه، مؤمن برای فقرا و مساکین در اموالش حقی قائل است.

در قرآن مجید برای تشویق مردم به انفاق تعبیرهای زیبا و جذابی به کار برده شده است.

۱- خداوند در آیه ۹۶ سوره نحل می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» آنچه نزد شماست فانی می‌شود، اما آنچه نزد خداست باقی است. چه تعبیر زیبایی! چه عبارت کوتاه و پرمعنایی! یعنی اگر کسی میلیون‌ها تومان پول خرج کند، تماماً از بین می‌رود؛ ولی اگر یک تومان برای رضای خداوند و در راه خدا هزینه شود، نزد خداوند در خزانه غیب او باقی می‌ماند؛ یعنی بر خلاف آنچه بیشتر مردم تصوّر می‌کنند، انفاق نابود نمی‌شود.

۲- در آیه ۸۹ سوره نمل آمده است: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا...» هر کس کار نیک و خوبی انجام دهد، بهتر از آن را پاداش می‌گیرد.^(۱)

برابر صراحت این آیه شریفه، نه تنها انفاق و صدقه از بین نمی‌رود و نزد خداوند باقی می‌ماند، بلکه خداوند در عوض، چیزی بهتر به انفاق کننده می‌دهد. ۳- آیه ۱۶۰ سوره انعام ارزش انفاق را فراتر برده است و خداوند در آن آیه می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهًا...» هر کسی کار خوبی انجام دهد، خداوند ده برابر به او پاداش می‌دهد.

این آیه که به طور کلی درباره «حسنات» است، «انفاق» یکی از حسنات بزرگ را هم در برمی‌گیرد که برابر صراحت آن، ده برابر ثواب و پاداش دارد.

و سرانجام در آیه مورد بحث (آیه ۲۶۱ سوره بقره) ارزش فوق العاده‌ای برای صدقه و انفاق بیان می‌شود در این آیه آمده است: «مَثَلُ كَسَانِيْكَهُ انْفَاقٌ يُّمِيْتُكَ مِنْهُ» قسمتی از اموالشان را در راه خدا به فقرا و مساکین می‌دهند، همچون یک دانه است که هرگاه در زمینی حاصلخیز و مستعد کاشته شود، رشد و نمو می‌کند، به هفت خوشه تبدیل می‌شود و در هر خوشه یک صد دانه جای می‌گیرد» یعنی انفاق تا هفتصد برابر اجر و پاداش دارد و حتی بیش از این؛ زیرا که خداوند برای هر

۱- این آیه شریفه در سوره قصص، آیه ۸۴ نیز آمده است.

کس که بخواهد آن را مضاعف، دو برابر یا بیشتر می‌کند.

سپس آیه شریفه می‌فرماید: «شما نگران آن نباشید که این ثواب‌ها از کجا می‌آید. چون خزانه غیب الهی، وسیع و گسترده است و علاوه بر این خداوند نسبت به همه چیز و همه کس آگاه است».

پیام‌های آیه

۱- منظور از «فی سبیل الله»

در قرآن مجید «فی سبیل الله»^(۱) و «عن سبیل الله»^(۲) زیاد به کار رفته است. این کلمه؛ یعنی «سبیل الله» در بسیاری از موارد استعمالش در قرآن، در معنای «جهاد» آمده است؛ مانند آیه شریفه ۱۶۹ سوره آل عمران که درباره مقام والای شهیدان نازل شده است. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» [ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. در این آیه، «فی سبیل الله» همانند بسیاری از آیات دیگر به معنای «جهاد» آمده است.

ولی در آیه شریفه ۲۶ سوره «ص» آمده است: «... وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...» [ای داوود!] از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.

در این آیه - که درباره قضاوت داوود عليه السلام است و آن حضرت از متابعت هوا و هوس نهی شده است - «سبیل الله» به معنای قضاوت عادلانه و حق را به حقدار رساندن، می‌باشد.

۱- این تعبیر بیش از ۴۵ بار در قرآن مجید به کار رفته است.

۲- این تعبیر بیش از ۲۵ بار در قرآن مجید به کار رفته است.

بنابراین، با نتیجه‌گیری از این مطلب، این ادّعا که بعضی گفته‌اند، منظور از «سبیل الله» در آیه انفاق، تنها برای جهاد است، سخنی درست نیست؛ زیرا منظور مطلق «راه خدا» است و در برگیرنده همه نوع انفاق فی سبیل الله می‌شود؛ مانند جهاد نظامی، جهاد فرهنگی یا جهاد سازندگی، تأسیس کتابخانه، کمک به نیازمندان، ساخت و راه‌اندازی بیمارستان و درمانگاه، تأسیس صندوق قرض الحسنه و....

البته رعایت اولویّتها و ضرورتها، بسیار مهم و بجاست و دست زدن به ابتکار و نوآوری باعث جلب و جذب گسترده مردم به این گونه کارها می‌شود که در این جا دو نمونه آن را برمی‌شمیریم:

اول: صندوق کمک به خانواده زندانیان

شخصی به هر دلیل که زندانی شود، عمدتاً نان‌آور خانواده‌ای بوده است. در مدّت زندانی - به ویژه اگر طولانی باشد - خانواده وی دچار مشکل و عذاب می‌شوند.

از یک سو، فقر مالی آنان را تهدید می‌کند و از سوی دیگر، مشکلات اخلاقی و اجتماعی در کمین آنان می‌نشیند. حال اگر به زندگی و معیشت آنان رسیدگی نشود، از یک زندانی، چندین مجرم و زندانی بالقوه دیگری پدید می‌آید و متأسفانه در جامعه، کمتر به این موضوع اندیشیده می‌شود و کمتر افرادی بدانها توجه می‌کنند.

در چنین شرایطی، اگر مانند بعضی از شهرستانها، صندوقی برای این خانواده‌ها تأسیس شود، تا هم مشکلات خانواده‌های زندانیان را بررسی و حل کند و هم به مشکل خود زندانیان رسیدگی کند، بسیاری از معضلات و کج‌رویه‌های اجتماعی پیش از شکل‌گیری، از بین می‌رود؛ مثلاً اگر شخصی به

خاطر بدهی مالی زندانی باشد، پولی به عنوان «قرض الحسنه» به او پرداخت شود تا با پرداخت بدهی از زندان آزاد شود و بعدها با کار شرافتمندانه قرضش را بپردازد، جلوی مشکلات مالی، اخلاقی و اجتماعی فراوانی گرفته می‌شود.

دوم: جمعیت کمک به بیماران کلیوی

افراد بسیاری از بیماری کلیه رنج می‌برند و تعدادی از آنان، هر چند روز یک بار دیالیز می‌شوند، در هر نوبت دیالیز علاوه بر تحمل دردی جانکاه هزینه زیادی نیز بر بیمار تحمیل می‌شود. بیشتر این بیماران دیالیزی با پیوند کلیه شفا می‌یابند؛ ولی اکثر آنان قادر به پرداخت هزینه‌های سنگین عمل پیوند نیستند. در چنین وضعی اگر جمعیتی تشکیل شود، می‌تواند با کمک به چنین بیماران نیازمند به پیوند کلیه، هم خود آنان را از درد کشنده نجات دهد و هم خانواده‌شان را از اضطراب و نگرانی‌های بخشد.

و نیز می‌توان در دیگر امور، جمعیت‌ها و مؤسساتی «خیریه و عام المنفعه» تأسیس کرد و بخشی از بار مالی و اجتماعی مشکلات مردم را بردوش گرفت و آنها را حل کرد.

۲- منظور از «حبّه» در آیه شریفه

مفسران درباره این موضوع بحث‌های فراوانی کرده‌اند که مراد از «حبّه» یا دانه در این آیه چیست؟ بعضی گفته‌اند: ^(۱) این مثالی که قرآن زده است - یعنی دانه‌ای هفت خوشه دهد و هر خوشه صد دانه داشته باشد، یعنی از یک دانه، هفت صد دانه به دست آید - وجود خارجی ندارد.

گرچه نداشتن وجود خارجی، به مفهوم مثال آسیبی نمی‌رساند، همان گونه که موضوع بعضی از مثل‌های فارسی وجود خارجی ندارد؛ مانند این که شخص را به «غول بی شاخ و دم» تشبیه می‌کنند، قطعاً چنین حیوانی وجود ندارد؛ ولی چون مثل دانه در قرآن آمده و خداوند دانا و حکیم آن را بیان کرده است، حتماً وجود خارجی دارد.

به همین منظور بعضی گفته‌اند: مراد از حبه در این آیه شریفه «دانه ارزن» است؛ چون یک دانه ارزن، هفتصد دانه می‌دهد، نه گندم. ولی از آن جا که در چند سال گذشته یک کشاورز بوشهری از یک دانه گندم ۴۰۰۰ دانه به دست آورده بود، «اگر در آیه شریفه، حبه به گندم نیز تفسیر شود، می‌توان برای آن وجود خارجی پیدا کرد.»^(۱)

۳- منظور از «يُضَاعَفُ» در آیه شریفه

آیا منظور از جمله «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» این است که خداوند به هر کس که بخواهد بی حساب و میزان چند برابر می‌دهد؟ مثلاً به شخص «الف» که انفاق کرده است، دو برابر و برای شخص «ب» که صدقه داده است، سه برابر؟ یا این که اجر مضاعف حساب خاصی دارد؟

حکمت خداوند حکیم اقتضا می‌کند که این مطلب بی حساب و میزان نباشد و این تفاوت‌ها، به درجات اخلاص، کیفیت و مورد انفاق، شخص انفاق کننده و انفاق شونده وابسته باشد؛ یعنی پاداش کسی که قصدی کاملاً الهی دارد با ثواب کسی که به این درجه از اخلاص نرسیده است، تفاوت دارد. شخصی که پنهانی و بدون مت و آزار، به کسی کمک می‌کند، با کسی که آشکارا انفاق می‌کند، در یک

مرتبه نیستند. مسلمانی که از دو قرص نان خود، یک قرصش را انفاق می‌کند، با مسلمانی که ده قرص نان دارد و یک قرص انفاق می‌کند، یکسان پاداش نمی‌گیرند. انسانی که به یک خانواده نیازمند بدون اظهار نیاز، کمک می‌کند با شخصی که به محتاج طلب کرده، کمک می‌کند، به یک میزان اجر نمی‌برند. خلاصه این که، زمان، مکان، ویژگی‌ها و موضوع انفاق، کمک کننده و کمک شونده، کیفیت کمک، همه و همه در نتیجه کار تأثیر می‌گذارند و شخصی که همه این شرایط را به خوبی دارا باشد، به درجه‌ای می‌رسد که دیگر اجرا و بی حساب است «يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»^(۱).

عالی ترین نمونه انفاق در قرآن

در قرآن مجید سوره‌ای است به نام «دهر» یا «انسان» یا «ابرار»، که در شأن یک انفاق پاک و خالص نازل شده است و در آن زیباترین نعمت‌های بهشتی برای انفاق کنندگان در نظر گرفته شده است.

عامّه و خاصّه نقل کرده‌اند که «امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند. حضرت علی علیه السلام به منظور شفای آنان، سه روز روزه نذر کرد. حضرت زهرا علیها السلام و فضّه هم به این نذر پیوستند، پس از شفا یافتن آن دو بزرگوار، همگی حتی امام حسن و امام حسین علیهما السلام روزه گرفتند. فاطمه زهرا علیها السلام برای افطاری، پنج قرص نان جو آماده کرده بود، هنگام افطار، فقیری در خانه را زد و تقاضای کمک کرد. تمام اعضای خانه، با وجود گرسنگی و نیازشان به نان، نان افطاری خود را به آن فقیر دادند و با آب افطار کردند. روزهای دوّم و سوّم نیز، یتیمی و اسیری درخواست کمک کردند و آن عزیزان نان‌های افطاری خود را به آنان بخشیدند. روز چهارم در

حالی که حضرت رسول ﷺ بر ناتوانی این خانواده نگران بود، سوره دهر در شأن انفاق آنان نازل شد.^(۱) و در آن توصیف و تمجیدهای فراوان از انفاق آنان و وعده نعمت‌های بهشتی برای آنان بیان شده است.

از این رو، خاندان عصمت و طهارت که در این سه روز، تنها پانزده قرص نان به نیازمندان دادند، این همه فضیلت به دست آوردند.

آیات ۹ و ۱۰ سوره دهر در این باره می‌فرماید: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطِرًا» ما شما را [تنها] به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگاران می‌ترسیم در آن روزی که عبوس و سخت و هولناک است. آری، اخلاص و نیت پاک است که چنین ثمرات ارزشمندی در پی دارد.

نمونه‌ای که بیان شد و دیگر نمونه‌های مشابه که در طول تاریخ از معصومان علیهم‌السلام و اولیا و بزرگان دین نقل شده است، الگوهایی است برای ما مسلمانان که با الهام گرفتن از آنها به سوی جامعه اسلامی مطلوب و بدون نابرابری اقتصادی روی آوریم.

از روایات و احادیث می‌توان چنین نتیجه گرفت که: یکی از ویژگی‌های جامعه اسلامی مطلوب، نبود فقر و نیازمند در آن است. جامعه‌ای که فقر از آن برچیده و ریشه آن خشکانده شده باشد.

یعنی اگر روزی به حدی از توانایی اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت برسیم که در سراسر کشورهای اسلامی، فقر و فقیر وجود نداشته باشد، در آن صورت، از نظر اقتصادی جامعه اسلامی مطلوبی خواهیم داشت.

این عقیده و خواسته، یک ادعا و شعار یا سخن احساس برانگیز و یا شعر

نیست، بلکه مضمون روایتی است از ششمین پیشوای شیعیان جهان، حضرت امام صادق علیه السلام؛ به این روایت توجه کنید:

محمد بن مسلم، یکی از اصحاب عالیقدر امام ششم، از آن حضرت نقل می‌کند که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي مَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَسْعُهُمْ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْعُهُمْ لَزَادَهُمْ، إِنَّهُمْ لَمْ يُؤْتُوا مِنْ قِبَلِ فَرِيضَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَلَكِنْ أُوتُوا مِنْ مَنَعَ مَنْ مَنَعَهُمْ حَقَّهُمْ لَا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لَهُمْ، وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آدَوْا حَقُّوْقَهُمْ لَكَانُوا عَائِشِينَ بِخَيْرٍ» خداوند - عزیز و جلیل - در مال ثروتمندان برای فقرا و نیازمندان مقدار حقی قرار داده است که برای آنان کفایت می‌کند (یعنی اگر ثروتمندان حقوق واجب الهی خود راپردازند، نیازمندان بی نیاز می‌شوند) و اگر آنچه را بر ثروتمندان واجب کرده است، برای رفع نیاز فقرا کافی نبود، خداوند آن را بیشتر می‌کرد. (یعنی اگر خمس و زکات از همهٔ آنانی که برایشان واجب شده است گرفته شود و در مصارفش صرف شود، فقری باقی نخواهد ماند). فقر فقرا از ناحیهٔ نقصی در قانون الهی نیست، بلکه از ناحیهٔ خودداری ثروتمندان از پرداخت حقوق واجب شده بر آنان است و اگر ثروتمندان حقوق واجب شدهٔ خود را پردازند، [نه تنها فقر از جامعه رخت بر می‌بندد، بلکه] تمام مردم در آرامش زندگی خواهند کرد. ^(۱)

اگر در جامعه فقر وجود داشته باشد، تنها فقیر متضرر نمی‌گردد، بلکه کل جامعه آسیب می‌بیند؛ چه، فقر ریشهٔ بسیاری از گناهان از جمله: دزدی، کارهای خلاف عفت و... می‌باشد.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آدَوْا زَكَاةَ

۱- وسائل الشَّیْعه، جلد ۶، ابواب ما تجب فیهِ الزَّکَاةُ، باب ۱، حدیث ۲ و نیز «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۲، ابواب الزَّکَاةُ، باب ۱ (علة وجوب الزَّکَاةُ)، حدیث ۴ و نیز «کافی»، جلد ۳، «کتاب الزَّکَاةُ» باب فرض الزَّکَاةُ، حدیث اوّل.

أَمْوَالِهِمْ، مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيرًا مُحْتَاجًا وَلَا سَتَعْنِي بِمَا فَرَضَ اللَّهُ وَأَنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا إِحْتِاجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرَوْا إِلَّا بِذُنُوبٍ الْأَغْنِيَا»؛^(۱) اگر مردم زکات اموالشان را پرداخت می‌کردند، حتی یک مسلمان فقیر و محتاج پیدا نمی‌شد و فقرا با همان حقوق واجب شده [بر اغنیا] بی‌نیاز می‌شدند. مردم به واسطه گناه ثروتمندان (ندادن حقوق واجب مالی) محتاج، فقیر، گرسنه و برهنه هستند.

برابر این روایت، حقوق واجب مالی از قبیل خمس و زکات، نیاز نیازمندان را تأمین می‌کند و در صورت عمل به این قوانین ریشه فقر در جامعه خشکیده می‌شود.

در این جا پرسشی مطرح می‌شود که: دیگر چه نیاز به انفاق و صدقات مستحبی است و کمک‌های تبرّعی و داوطلبانه که موضوع بحث ما در این آیه شریفه (آیه ۲۶۱ سوره بقره) است در این میان چه نقشی دارد؟

با دو استدلال می‌توان به این پرسش پاسخ داد:

اول - این که ممکن است عده‌ای از ثروتمندان از وظیفه شرعی خود تخلف کنند و زکات مال خود را نپردازند - همان گونه که اکنون بسیاری از ثروتمندان توفیق انجام آن را از دست می‌دهند - در این صورت صدقات مستحبی و کمک‌های داوطلبانه و تبرّعی، این کمبود را پر می‌کند.

بنابراین، در واقع مؤمنان نیکوکار، وظیفه و تکلیف ثروتمندان نافرما را بر عهده می‌گیرند و علاوه بر انجام وظیفه دینی و پرداخت حقوق واجب مالی، انفاق‌های مستحبی هم انجام می‌دهند.

دوم - زکات و دیگر پرداخت‌های دینی که بر ثروتمندان واجب است، در صورت پرداخت، مایحتاج ضروری و لوازم اولیه زندگی فقرا را تأمین می‌کند و

۱- وسائل الشّیعه، جلد ۶، ابواب ما تجب فيه الزکاة باب اول، روایت ششم.

حدّاقّل واجب معیشت نیازمندان را برآورده می‌سازد. ولی نقش انفاق، توسعه زندگی مساکین و نیازمندان و رسانیدن آنان به سطحی از زندگی نسبتاً مرفه و آبرومند است.

نتیجه این که: با در نظر گرفتن میزان و نوع فقر در جامعه خود، می‌توان دریافت که چه مقدار به جامعه مطلوب اسلامی نزدیک شده‌ایم.

۴- بررسی «مشبه» در آیه انفاق

در تشبیهی که در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است، شناخت مشبه، مورد بحث مفسران بوده است. بعضی مال انفاق شده را به دانه‌های پربرکت تشبیه می‌کنند که هفت صد برابر می‌شود و برخی دیگر، شخص انفاق کننده را که رشد و تکامل می‌یابد.

بیشتر مفسران معتقدند که مشبه، مال انفاق شده است و با این استدلال، در آیه شریفه جمله حذف شده‌ای را در تقدیر فرض کرده‌اند و معتقدند که آیه در حقیقت چنین است: «مَثَلُ أَمْوَالِ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ...» و بر این اساس، مثل اموال انفاق شده مانند آن دانه پربرکت است.

ما معتقدیم که این آیه شریفه، احتیاج به «تقدیر»، جمله فرضی محذوب، ندارد و برابر ظاهر آیه، مشبه شخص انفاق کننده است که شخصیت، کمال، ویژگی‌های معنوی و ارزش‌های انسانی او تا هفت صد برابر رشد و نمو می‌کند. مصداق این اعتقاد، آیات و روایاتی است که دلالت می‌کند بر این که انسان همچون گیاه رشد و نمو می‌کند.

اول- خداوند متعال در آیات ۱۷ و ۱۸ سوره نوح می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَبَتَّكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا» [حضرت نوح عليه السلام خطاب به قومش می‌گوید: خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید سپس شما را به

همان زمین باز می گرداند، و بار دیگر شما را خارج می سازد.

در این آیه شریفه وجود انسان به یک گیاه تشبیه شده است که پرورش می یابد، سپس خشک می شود و دوباره زنده می شود و می روید و سپس خشک می گردد و بار دیگر زنده می شود و....

دوم - خداوند کریم در آیه ۳۷ سوره آل عمران می فرماید: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ انبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا...» همسر عمران، مادر حضرت مریم، باردار شد، نذر کرد که این فرزندش را در خدمت بیت المقدس قرار دهد؛ اما وقتی وضع حمل کرد، بر خلاف انتظارش، مولود را دختر دید. مریم تحت نظر زکریای پیامبر ﷺ پرورش یافت و خداوند او را چون یک گیاه زیر نظر پیامبرش رشد و نمو داد. در این آیه نیز سخن از تشبیه انسان به گیاه است.

سوم - در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که: «إِيَّاكُمْ وَ خَضِرَاءِ الدَّمَنِ، قِيلَ وَ مَا خَضِرَاءِ الدَّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْئَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ الشُّوْءِ»^(۱) پرهیز کنید از گلهای دمن. از آن حضرت پرسیده شد که منظور از «خضراء الدمن»^(۲) چیست؟ حضرت فرمود: منظور از گلهای مزبله، زنان زیبایی هستند که در خانواده های آلوده ای پرورش یافته اند. در این فرموده رسول خدا ﷺ نیز انسان به گیاه تشبیه شده است.

از سوی دیگر، این روایت برای جوانانی که در اندیشه تشکیل خانواده هستند، پیامی روشن و توصیه ای مهم در بردارد. پیامبر گرامی اسلام ﷺ سفارش می کند، در انتخاب همسر تنها به زیبایی ظاهری نیندیشیم، بلکه به خانواده و محیط پرورش اش نیز توجه کنیم؛ زیرا زیبایی ظاهری برای مدتی کوتاه، ارضا کننده و یک «ارزش» است. پس از دوران کوتاه اولیّه ازدواج، معیارهای اصلی زندگی

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، ابواب مقدّمات النکاح، باب ۷، حدیث ۷.

۲- دمن جمع دمنه به معنای مزبله و زیاله دان است.

خانوادگی؛ یعنی تربیت، فرهنگ، اندیشه و ارزشهای کسب شده در خانه و خانواده است که مطرح می‌شود و خود را می‌نمایاند و اگر خدای ناکرده، همسر زیبا، سیرت و خوی و منش زیبا نداشته باشد محیط مقدس خانه به جهنمی طاقت‌فرسا مبدل می‌شود.

همان گونه که در موارد یاد شده بالا، آیات قرآنی و حدیث نبوی، دیده می‌شود، انسان به گیاه تشبیه شده است. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که در آیه اتفاق هم انسان، یعنی شخص اتفاق کننده، به دانهٔ پربرکت گیاهی تشبیه شده است. در نتیجه مفهوم و پیام آیهٔ مزبور چنین است که: ای انسان! تو همانند گیاهی و اتفاق بسان آبی است که گیاه بدان زنده می‌ماند و رشد می‌کند. به بیان دیگر اتفاق در وجود تو صفات عالی انسانی، بخشش، سخاوت، مروّت، انصاف، شجاعت و... را زنده می‌سازد.

این صفات در آغاز، «فعل» یعنی عمل تنهاست. پس از چندی بار تکرار «عادت» می‌شود؛ سپس در صورت تداوم جزء «حالات» انسان می‌شود و سرانجام به صورت «ملکه»^(۱) جزیی از وجود او می‌گردد.

بنابراین، اتفاق پیش از آن که نفع مادی برای نیازمند داشته باشد، سود معنوی برای اتفاق کننده دارد و هر چه این اتفاق خالصانه‌تر، پاک‌تر و مناسب‌تر باشد، به همان نسبت رشد آثار آن بیشتر می‌شود. شاید هر یک از ما تجربه کرده باشیم هنگامی که به شخص نیازمندی که علی‌رغم احتیاج شدید، هرگز دست نیاز سوی دیگری دراز نمی‌کند، پنهانی و با حفظ حرمت و آبرو وی راکمک می‌کنیم،

۱- ملکه به معنای «صفت راسخ در نفس» است. توضیح آن که هرگاه به سبب فعلی از افعال، هیأتی در نفس پیدا شود، این هیأت را کیفیت نفسانی نامند و اگر این کیفیت «سریع الزوال» باشد، آن را «حال» گویند؛ اما هرگاه بر اثر تکرار و ممارست، در نفس رسوخ یابد و «بطيء الزوال» شود، ملکه و عادت و خلق می‌گردد. (از تعریفات جرحانی به نقل از لغت نامهٔ دهخدا).

لذتی معنوی در خود حس می‌کنیم و به نوعی آرامش درونی و حالتی روحانی و کیفیتی معنوی دست می‌یابیم.

اینها همان رشد و تعالی‌ای است که «آیه شریفهٔ مثل» بدان دلالت دارد. خداوند قادر و رحمان می‌توانست به همهٔ فقرا آن اندازه مال و ثروت بدهد که هیچ نیازمندی در جهان وجود نداشته باشد؛ ولی آفریدگار حکیم به من و تو مسلمان دستور داد با انفاق فاصلهٔ میان خود و نیازمند را کم کنیم و فقر مالی را از بین ببریم، تا آثار و برکات انفاق در وجودمان ظاهر شود و به سطوح بالاتری از معنویت دست یابیم.

بنابراین، در انفاق متنی بر خداوند و انفاق شونده نیست، بلکه این خداست که بر ما منت دارد که این توفیق بزرگ را نصیبمان کرده است: «اللَّهُمَّ فَقِّنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى».

از مجموعهٔ مطالب یاد شده بالا می‌توان، آیه شریفهٔ ۲۶۱ سورهٔ بقره را به صراحت ظاهر آن و بدون استفاده از جملهٔ فرضی محذوف، تقدیر، تفسیر کرد. اگرچه بر تفسیر خود پای نمی‌فشاریم و حتی می‌توان گفت که هر دو تفسیر تואماً قابل توجه و پذیرفتنی است؛ یعنی می‌توان از آیه چنین استنباط کرد که هم مال شخص انفاق کننده رشد می‌کند و هم خود شخص و شخصیت و خصایص انسانی او. (۱)

پروزش مال انفاق شده در کلام پیامبر ﷺ

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مورد رشد و افزایش مال انفاق شده، سخنی زیبا و

۱- استاد، همانند برخی از دیگر محققان علم اصول، استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا را جایز می‌داند. برابر این نظر، گوینده می‌تواند از استعمال لفظی دارای چند معنا، همه یا بعضی از معانی آن را اراده کند. برای توضیح بیشتر رک. انوار الاصول، جلد ۱، صفحه ۱۴۱ به بعد.

پربار بیان فرموده‌اند: «مَا تَصَدَّقَ أَحَدٌ بِصَدَقَةٍ مِنْ طَيِّبٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ بِيَمِينِهِ وَ أَنْ كَانَتْ ثَمَرَةً فَتَرَبُّوا فِي كَفِّ الرَّحْمَانِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ» هر کس صدقه و انفاق و کمکی از مال حلال بنماید - البته خداوند جز مال حلال و پاکیزه را نمی‌پذیرد - خداوند رحمان با دست راستش آن را می‌گیرد، اگرچه یک دانه خرما باشد؛ سپس آن مال انفاق شده در دست خداوند رشد و نمو می‌کند و به قدری بزرگ می‌شود که از یک کوه بیشتر می‌شود. ^(۱)

در این روایت چند نکته مهم و قابل توجه دیده می‌شود:

اول - در روایت گفته شده است که خداوند با دست راست مال انفاق شده را می‌گیرد. این گفته پرسشی را در ذهن مطرح می‌سازد که مگر خداوند جسم است که عضو و اندام داشته باشد؟

بدیهی است که خداوند وجود مادی و جسم نیست و این تعبیر «دست راست خداوند» کنایه از قدرت کامل خداوند است. زیرا در بدن انسان، دست راست قوی‌تر و صمیمی‌تر است. بنابراین، مفهوم عبارت این است که: خداوند با قدرت کامل توأم با احترام، مال انفاق شده را می‌گیرد.

دوم - آنچه در اسلام اهمیت دارد، کیفیت و انگیزه عمل است نه کمیت و ظاهر آن. بنابراین اگر تنها یک دانه خرما یا حلال بدون منت و آزار به نیازمندی داده شود، در پیشگاه خداوند ارزشمندتر از انبوهی خرما یا غیرحلال و یا همراه با منت و آزار است.

سوم - برابر این روایت مال انفاق شده، رشد و نمو می‌کند و هفت صد برابر یا بیشتر می‌شود. بنابراین حدیث، مال انفاق شده، نزد خدا می‌ماند و رشد می‌کند و در قیامت به صاحبش، شخص انفاق کننده، بازگردانده می‌شود و سبب نجات و رستگاری وی می‌گردد.

۱- صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲. مضمون این روایت در منابع اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز آمده است. ر.ک. وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۷، حدیث ۵ تا ۸.

«انفاق» در تعبیرات زیبای قرآن

به منظور بیان اهمّیت انفاق در اسلام و نشان دادن ارزش آن در قرآن، تعبیراتی که خداوند در آیات متعدّد قرآن از انفاق فرموده است، بسیار قابل توجّه و دقت است. در این جا تنها به دو نمونه آن اشاره می‌شود.

اوّل - در آیه شریفه ۲۴۵ سورة بقره می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» کیست که به خدا «قرض الحسنه‌ای» بدهد [و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند] تا آن را برای او چندین برابر کند؟

تعبیر «قرض الحسنه» در مورد انفاق چه بدیع و شگفت است! خدایی که بی نیاز مطلق است و وجودش غنی بالذات و خود مالک همه چیز، چگونه ممکن است از انسان نیازمند فقیر ناچیز، که هر دم از حیات او به اراده الهی وابسته است و اگر رشته فیض الهی از او بریده شود، نیست و نابود می‌شود، وام بگیرد؟ با توجّه به این که در شرع مقدّس اسلام «قرض ربوی» حرام است. آیا این تعبیر بدیع «قرض الحسنه» چیزی جز بیان اهمّیت انفاق و تشویق بندگان به انجام خالصانه آن است؟

ذکر این نکته ضروری است که تحریم «قرض ربوی» ناظر به بندگان است؛ اما تعبیر «قرض الحسنه» در آیه شریفه بالا، به معنای «وام ربوی» است. یعنی خداوند نه تنها اصل آنچه را از بنده می‌گیرد، بدو باز می‌گرداند، بلکه چندین برابرش را نیز بدو می‌بخشد. نکته بسیار شگفت‌تر آن است که برابر این آیه شریفه و حدیث نبوی یاد شده، دست بنده نیازمند دست خداست و خانه او، خانه خدا؛ و در حقیقت هر چه در دست فقیر گذاشته می‌شود، در دست خدا جای می‌گیرد و شاید بدین استدلال باشد که در بعضی از روایات گفته شده است که وقتی مالی به فقیر می‌دهی، دست را پایین‌تر از دست او بگذار تا نیازمند، آن را از دست تو بردارد؛ زیرا به واقع نه دست نیازمند که دست خدا و قدرت کامل اوست که آن مال را از تو

تحويل می‌گیرد. زنهار! که بی حرمتی کنی و یا فقری را تحقیر نمایی.

آیه شریفه فوق در آیه ۱۱ سوره حدید نیز تکرار و جمله‌ای هم بر آن افزوده شده است. «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفه لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ...» یعنی [اولاً] چند برابر به او برمی‌گرداند و [در مرحله بعد] اجر کریم و پاداش پرارزش در انتظار اوست.

دوم - در آیه ۹۲ سوره آل عمران می‌خوانیم: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» هرگز به [حقیقت] نیکوکاری نمی‌رسید مگر این که از آنچه دوست دارید، [در راه خدا] انفاق کنید، و آنچه انفاق می‌کنید، خداوند از آن آگاه است.

و نیز در آیه شریفه ۲۶۷ سوره بقره آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...» ای ایمان آورندگان از دستاوردهای نیکوی خویش و از آنچه برایتان از زمین رویاندیم انفاق کنید. غذای مانده، لباس مندرس و پاره، میوه گندیده، لوازم زاید و مانند اینها را انفاق نکنید که بی ارزش‌اند، بلکه از چیزهای خوب و ارزشمند خود انفاق کنید. و حتی در آیه مورد بحث به فراتر از این دستور می‌دهد که نه تنها از دستاوردهای خوب و ارزشمند خود انفاق کنید، بلکه چیزی را در راه خداوند به نیازمندان بدهید که خود دوست می‌دارید. همان غذایی که خود می‌خورید در انفاقتان به نیازمندان بخورانید. همان جامه‌ای که بر تن فرزندان خود می‌کنید، بر فرزندان پویشانید و همان آسایشی که برای خود و خانواده خود می‌خواهید، برای آنان بخواهید و فراهم آورید.

در نظام ارزشی اسلام، آنچه که اهمیّت دارد، کیفیّت و چگونگی عمل است نه کمیّت و مقدار آن. گاهی یک دانه خرماي انفاق شده از هزاران دانه خرماي دیگر باارزش‌تر است؛ چرا که شاید از مال حلال نبوده باشد و یا انفاق به قصد ریا

انجام شده باشد در این مورد حکایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنیم که بیانگر ظرایف و دقایق انفاق است:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مسلمانان را برای یکی از جنگهای صدر اسلام آماده و آذوقه تهیه می‌کردند. هرکس به میزان توانایی خود کمک می‌کرد. حتی یکی از مسلمانان چهار هزار «مَن» خرما تقدیم پیامبر کرد. ابو عقیل انصاری که یکی از مسلمانان فقیر مدینه بود، علاقه‌مند به مشارکت در این بسیج مالی و شرکت در این همیاری عمومی بود؛ ولی تمامی درآمد روزانه او تنها به میزان حداقل معاش خانواده او بود. بناچار تصمیم گرفت، شب‌ها نیز کار کند و درآمد آن را به عنوان کمک به پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم کند.

وی همچون کار روزانه‌اش، از بیرون شهر مدینه آب آشامیدنی آورد و به مردم فروخت. حاصل و درآمد این کار شبانه و تلاش خستگی‌ناپذیر او تنها به اندازه تهیه یک «مَن» خرمای نامرغوب شد که آن را خالصانه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم کرد. یا رسول الله! این هم کمک من برای سربازان اسلام.

جمعیت منافق حاضر در آن جا، شروع به تمسخر این مسلمان مخلص کردند. «عجب خرمایی! اگر سربازها آن را بخورند، حتماً پیروز می‌شوند. ابو عقیل! این همه خرما را چطور آوردی؟»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این سخنان و رفتار منافقان ناراحت شد و خطاب به ابو عقیل انصاری فرمود: «ابو عقیل جلو بیا و خرماهایت را روی این تل خرما بریز تا باعث برکت آنها شود».

در این هنگام آیه ۷۹ سوره توبه در شأن ابو عقیل و در مذمت منافقان نازل شد: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» آنهایی که از مؤمنان مطیع در صدقاتشان عیب‌جویی می‌کنند و کسانی را که [برای انفاق در راه خدا]

جز به مقدار [ناچیز] توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌کنند، خدا آنان را مسخره می‌کند [کیفر استهزا را به آنان می‌دهد] و برای آنان عذاب دردناکی است! ^(۱)

ششمین مثال: انفاق‌های همراه با اذیت و آزار

خداوند متعال در آیه ۲۶۴ سوره بقره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَنَشْلُبُهُ كَمَا نَشْلُبُ لَكُمْ تَرَابًا فَاصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار باطل مسازید. همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورد. [کار او] همچون قطعه سنگی است که بر آن [قشر نازکی از] خاک باشد [بذرهایی در آن افشاندن شود] و رگبار باران بدان رسد [و همه خاکها و بذرها را بشوید] و آن را صاف [و خالی از خاک و بذر] رها کند. آنان از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

مثل‌های پنجم و ششم، که هر دو درباره «انفاق» است، مثل‌هایی تکراری نیستند؛ زیرا در مثل پنجم، فضیلت و ارزشمندی انفاق مطرح شده بود و سخن از تشویق به انفاق در آن بوده است؛ ولی در این مثل، بحث درباره انفاق منفی است و این که افراد با ایمان نباید انفاق‌های خود را در راه خدا، بر اثر منت گذاردن و آزار رساندن به دیگران باطل سازند.

شرح و تفسیر آیه

این آیه شریفه با خطاب به مؤمنان و اهل ایمان شروع می‌شود. معنای این خطاب آن است که آنچه در این آیه بیان شده و بدان دستور داده شده است، شرط ایمان است و کسی که آن را انجام ندهد، مؤمن نیست.

خداوند می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با مَنّت نهدان و سخن گفتن درباره‌ آن و اذیت کردن گیرندگان صدقات، باطل نکنید. از این بخش از آیه شریفه نتیجه گرفته می‌شود که دو چیز صدقه را باطل می‌کند: نخست، مَنّت گذاردن و دیگر، آزار و اذیت رساندن؛ زیرا گاه دیده می‌شود که کسی به دیگری کمک می‌کند؛ ولی تا آخر عمر او را اذیت می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «اگر من نبودم بیچاره می‌شدی و آبرویت می‌رفت» یا «آبرو و سرمایه‌ات مرهون من است» و یا «این پول را بگیر، ولی دیگر تو را این جا نبینم».

نه تنها آزار و مَنّت بر فقیر، صدقه را باطل می‌کند و کاری پسندیده محسوب نمی‌شود، حتی قطع سخن نیازمند در شرح حال و بیان مشکلات خویش، امری نکوهیده و ناپسندیده است.

در روایتی آمده است: «اگر فقری شرح حال و مشکلات و ناراحتی‌هایش را برایت می‌گوید، اگر نمی‌توانی کمکش کنی، دست کم به سخنش گوش کن و کلام او را قطع نکن».^(۱) زیرا اگر چنین کنی و سپس به او کمک نمایی، کمکت بی‌فایده و از نظر اسلام بی‌ارزش است.

بجاست درباره‌ «مَنّت» توضیح بیشتری داده شود: اصل این کلمه «مَن» به معنای وزن خاص است و شاید کاربرد مَنّت بدین خاطر باشد که «من» در معنای وزن، سنگینی ایجاد می‌کند و باری را بر ترازو تحمیل می‌کند. شخص مَنّت گذار

نیز نوعی سنگینی بر دیگری وارد و تحمیل می‌کند و در حقیقت شخص منت‌پذیر با این عمل او احساس سنگینی می‌کند.

از سوی دیگر، هرگاه شخصی نعمتی را به دیگری ببخشد به آن «منت» گویند که خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

اول - منتِ عملی که شخص عملاً نعمتی را به دیگری ببخشد. این نوع منت پسندیده و ستایش شده است.

دوم - منتِ ادعایی و زبانی که شخص تنها سخن از دادن نعمت به دیگری می‌کند و عملاً دادن نعمت در میان نیست. در قرآن مجید این کلمه و مشتقاتش بیش از بیست بار به کار برده شده است.

از جمله، در آیه ۱۷ سوره حجرات می‌خوانیم: «يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ...» [این عرب‌ها] بر تو منت می‌گذارند که مسلمان شده‌اند. بگو به خاطر اسلام آوردنتان بر من منت نگذارید [شما منتی بر اسلام ندارید] بلکه خداوند بر شما منت دارد که شما را هدایت کرده است.

در این جا منتِ اول، منتِ ادعایی و زبانی است؛ زیرا عرب‌ها نعمتی بر پیامبر خدا ﷺ نرسانده بودند؛ زیرا مثلاً اگر بیماری نزد پزشکی برود و پزشک نسخه‌ای برای درمان به او بدهد و او با عمل بدان، تندرست شود، آیا بیمار منتی بر پزشک دارد؟

منتِ دوم در آیه شریفه بالا که از سوی خداوند است، منتِ عملی است؛ زیرا خداوند نعمت اسلام آوردن را به آنان داده است.

بنابراین، منت از ناحیه خداوند، به معنای بخشش و منتِ عملی است؛ ولی منت از سوی انسانها، می‌تواند به هر دو معنای یاد شده باشد. و اما منتِ مورد نظر در آیه شریفه بالا، منتِ ادعایی و زبانی است.

در ادامه آیه شریفه، خداوند می‌فرماید: مَثَلِ چنین کسانی که این گونه انفاق می‌کنند و مَتَّ می‌گذارند، مَثَلِ آدم کافریا ریاکار است؛ زیرا چنین شخصی نه به خدا ایمان دارد، نه به روز رستاخیز. بنابراین، چنین انفاقی هم به درگاه خداوند، پذیرفتنی نیست؛ چه شرط قبولی انفاق، ایمان است و اخلاص و چنین شخصی که ایمان ندارد، مخلص نیز نمی‌باشد. سپس می‌فرماید: مَثَلِ هر دوی آنان یعنی ریاکار و انفاق کننده ادعایی و زبانی، مَثَلِ قطعه سنگی صاف است که لایه‌ای خاک بر سطح آن نشسته است و بر این خاک ظاهراً بارور، بذری افشانده‌اند: «فَأَصَابَهُ وَاِبِلٌ» ناگاه دانه‌های درشت باران می‌بارد و در یک آن، تمام این خاکها و بذرها را می‌شوید و از بین می‌برد و سنگ بی هیچ پوششی، خود را نمایان می‌سازد. «لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ» تلاش‌هایی که در این بذرافشانی صرف شده بود، همه‌بی حاصل می‌شود؛ زیرا این کار تنها بر پایه توجّه به ظاهر بوده است و نه عملی متّکی بر شناخت باطن و عمق.

همان گونه که باران نعمت‌زا و حیات‌بخش که کشتزارها را بارور می‌سازد، در این مَثَلِ کشت و کاشته را نابود ساخته است، آیات الهی نیز مؤمنان و صالحان را از برکت نعمات الهی خود، بهره‌مند و هدایت می‌کند، ولی کافران و منافقان را رسوا و گمراه.

کشاورزی که دانه اخلاص می‌کارد و شخصی که دانه ریا کشت می‌کند، هر دو زحمت کشیده‌اند؛ لکن دستاوردهای متفاوتی نصیبشان می‌شود. آن یکی هفت صد برابر و شاید بیشتر و این دیگری، هیچ و حتّی همه داشته‌هایش را نیز از دست می‌دهد.

پیام‌های آیه

۱- خطاب‌های قرآن مجید، غالباً عام است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، «يَا بَنِي آدَمَ»، «یا

اَيُّهَا الْاِنْسَانُ» و «يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا». یعنی به بیانی است که عموم انسان‌ها از هر نژاد، رنگ و سرزمینی را در برمی‌گیرد و هرگز نگفته است: «يَا اَيُّهَا الْقُرَيْشُ» و «يَا اَيُّهَا الْعَرَبُ» و مانند اینها.

در این نوع خطاب‌ها نکته‌ای ظریف و مهم نهفته است و آن، «جهانی بودن دین اسلام» است؛ یعنی این اسلام محدود به یک سرزمین و مختص به یک قوم و قبیله و نژاد نمی‌باشد.

۲- ریا و تظاهر، عملی بی‌بنیان و ناپایدار است و ریاکار و متظاهر، محکوم به رسوایی است؛ زیرا هر رویداد و پدیده‌ای ممکن است، پرده‌های ریای آنان را بدرد و حقیقت پرفریب آنان را آشکار سازد. همان‌گونه که در این آیه شریفه، قطره‌های باران، لایه خاک روی سنگ را می‌شوید و حقیقت سختی سنگ را نمایان می‌سازد.

۳- کسانی که انفاق‌هایشان توأم با آزار و اذیت کمک شونده‌گان است، وجودی همچون سنگ‌اند و قلب‌هایشان به سختی سنگ. نکته قابل توجه آن است که این سختی قلب و سرشت این‌گونه اشخاص را باران لطیف، آشکار و نمایان می‌سازد. باران که دانه را سیراب و بارور می‌کند، در این مثل آن را از بین می‌برد و در این مثال نمی‌توان بر باران و بذر خرده گرفت. باران آیات الهی نیز در قلب شخص ریاکار، باعث شسته شدن لایه ریا و سبب نمایش سختی قلب و رسوایی صاحب خود می‌شود.

۴- ریاکاران و انفاق‌کنندگانی که منت می‌نهند، بهره و ثمره‌ای از کار خود به دست نمی‌آورند. همان‌گونه که یک کشاورز که بر زمین سخت و سنگی بذرافشانی می‌کند، هم بذرش را از دست می‌دهد و هم تلاش بی‌حاصل می‌کند، انفاق‌های ریاکارانه و پرمنت نیز، نه تنها ثوابی عاید انفاق‌کننده نمی‌کند، بلکه مال انفاق‌شده را نیز از بین می‌برد.

۵- در بیشتر تفکرات فلسفی و به باور عموم انسان‌ها «پول» چیزی ارزشمند و پولداری یک ارزش است. دین مبین اسلام با در نظر داشتن اهمّیت و نقش پول در زندگی مادّی انسان‌ها، معتقد است که مفاهیمی همچون ایمان، ایثار، شهادت و... ارزشی، ارزشمندتر از «پول» هستند. از جمله این ارزش‌ها، احترام به انسانیت و حرمت آبرو و حیثیت «مؤمن» را می‌توان برشمرد.

بنابراین، کسی که به گمان خود برای کمک به یک نیازمند به شیوه آشکار مبلغی پول می‌پردازد و با این عمل خود، آبرو و حیثیت انسانی وی را از بین می‌برد، آیا می‌تواند عمل خود را «کمک»، «صدقه» و یا «انفاق» بنامد؟ و در برابر از خداوند طلب پاداش کند؟

متأسفانه نظام ارزشی مکتب‌های مادّی دنیا، پول و مظهر امروزی آن «دلار» است که توجیه‌کننده اقدامات و موجّه سازنده بسیاری از جنایات فجیع انسانی صاحبان آن می‌باشد.

از جمله این جنایات ننگین می‌توان از خرید و فروش انسان‌ها، به ویژه دختران و پسران خردسال نام برد. دلّالان بین المللی، دختران و پسران خردسال کشورهای جهان سوّم، بخصوص کشورهای شرقی را به ارزان‌ترین قیمت می‌خرند و آنان را به غرب متمدّن می‌برند و به قیمت‌های گزاف به غربیان طرفدار حقوق بشر می‌فروشند. این خردسالان معامله شده، مورد سوء استفاده‌های متعدّد از جمله پیوند اعضای بدن و آزار جنسی قرار می‌گیرند.

یکی دیگر از اقدامات توجیه شده با دلار، آن است که غربیان، حتّی «دموکراسی» را که بنیان ادعایشان در حقوق بشر بر آن استوار است، با «دلار» معامله می‌کنند. مثلاً آرای مردم ستم‌دیده الجزایر را در انتخابات آن کشور نادیده می‌گیرند و کشتارهای بی‌رحمانه به راه می‌اندازند. گویا مدعیان رثوف و نازک دل حقوق بشر در الجزایر، کر و کورند. نه خبر جنایات را می‌شنوند و نه تصاویر آنها

را در رسانه‌های خبری خود می‌بینند. اینها در واقع از آثار ارزشمند دلار است؛ زیرا این حوادث و رویدادها تأمین‌کنندهٔ منافع آنان است و حتی خود با واسطه یا بی واسطه، عاملان آنها هستند!

این امر تنها به الجزایر منحصر نیست. در سراسر جهان، هر روند و رویدادی که در مسیر تأمین منافع آنان باشد و جریان به دست آوردن و افزایش دلارهایشان را به خطر نیندازد، بدترین نوع حکومت در یک کشور، حتی حکومت بدوی قبیله‌ای و استبدادی هم، «خوب» شناخته می‌شود و نقش نداشتن مردم آن سرزمین در حکومت خود، «بد» تلقی نمی‌گردد. ولی اگر در کشوری و حکومتی، منافع و دلارهای آنان مورد تهدید قرار گیرد، بهترین نوع نظام حکومتی و مردمی‌ترین ادارهٔ سیاسی آن کشور، بد و مخالف ارزش‌های والای انسانی معرفی و شناسانده می‌شود!

اما همان‌گونه که یاد شد، نظام ارزشی اسلام مبتنی است بر ارزش‌هایی چون ایمان، کمال انسانی، حرمت مقام والای انسان و حفاظت از آبرو، شرف و حیثیت وی.

سیرهٔ امامان در انفاق و بخشش

یکی از جلوه‌های آموزندهٔ زندگی امامان بزرگوارمان، نحوهٔ بخشش آنان است. علامهٔ مجلسی در شرح حال امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) داستان زیبا و پر عبرت زیر را نقل می‌کند:

«امام حسن و امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر (رضی الله عنهما) (شوهر حضرت زینب) همراه با کاروانی عازم زیارت بیت الله الحرام شدند و در یکی از منازل، از قافله باز ماندند. بی توشهٔ راه، تشنه و گرسنه در بیابان گرم و سوزان پیاده به راه خود ادامه دادند. هنگامی که تشنگی و گرسنگی بر آنان غلبه کرده بود، چادری را در

بیابان دیدند. به قصد یافتن آب و خوراک، بدان سو شتافتند. پیرزنی را درون چادر دیدند و از او آب طلبیدند. پیرزن گفت: آبی ندارم، ولی می‌توانید از شیر آن گوسفند برای رفع عطش خود استفاده کنید. آن بزرگواران چنین کردند و پس از لختی استراحت گفتند: آیا خوردنی هم داری که به ما بدهی؟ پیرزن گفت: جز آن گوسفند چیزی ندارم. آن را سر ببرید و از گوشتش بخورید. بازماندگان عزیر از قافله نپذیرفتند که تنها دارایی پیرزن، گوسفندش، را بکشند. پیرزن اصرار ورزید و آنان را سوگند داد. بناچار گوسفند را سر بردند و به قدر رفع گرسنگی از گوشتش خوردند.

پس از قدردانی از مهمان‌نوازی و ایثار پیرزن، بدو گفتند: ما اهل مدینه و از خاندان بنی هاشمیم. هرگاه به مدینه آمدی نزد ما بیا تا اندکی از مهمان‌نوازی تو را جبران کنیم؛ سپس خدا حافظی کردند و به راهشان ادامه دادند.

پس از چندی، شوهر آن پیرزن از صحرا برگشت و علت نبود گوسفند را از همسرش پرسید. وی تمامی واقعه را برایش گفت: شوهر با ناراحتی پیرزن را سرزنش کرد که چرا تنها سرمایه ما را تنها در برابر یک نشانی مبهم از دست دادی؟

پس از مدتی به سبب خشکسالی، پیرزن و شوهرش ناچار به مهاجرت به مدینه شدند و چون سرمایه‌ای نداشتند به گدایی مشغول شدند. روزی امام حسن علیه السلام آن پیرزن را دید و شناخت و فرمود: آیا تو همان پیرزنی نیستی که در صحرا به ما کمک کردی و از ما پذیرایی نمودی؟ عرض کرد: بلی یا بن رسول الله! امام حسن علیه السلام دستور داد، هزار رأس گوسفند و هزار مثقال طلا به او بدهند. ^(۱) و

۱- با توجه به حکومت معاویه و طرفداری ظاهری مردم از او، به نظر می‌رسد که دل‌های بیشتر مردم با خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله بود و شاید هدایایی نیز خدمت آن بزرگواران تقدیم می‌شد که این انفاق از محل آنها بوده است.

پس از عذرخواهی از او که این تنها جبران اندکی از محبت‌ها و ایثار اوست، او را به خانهٔ امام حسین علیه السلام راهنمایی کرد.

امام حسین علیه السلام از پیرزن پرسید: برادرم چقدر کمک کرد؟ پیرزن مقدارش را عرض کرد. آن حضرت نیز همان مقدار به پیرزن بخشید و دستور داد او را نزد عبدالله بن جعفر بردند و او دو هزار رأس گوسفند و دو هزار مثقال طلا به وی داد. ^(۱)

صدقه بازدارندهٔ مرگ‌های بد

بیشتر گفته شد که انفاق و صدقه پیش از آن که برای گیرنده مفید باشد، برای دهندهٔ آن سودمند است. اجر، پاداش‌های معنوی، بروز صفات اخلاقی نیکو و به طور کلی، کمال انسانی شخص انفاق کننده را در سطور بالا مورد بررسی قرار دادیم. و اینک گوییم که صدقه بازدارندهٔ بلایا و مرگ‌های بدفرجام است. روایت زیر به نقل از «وسائل الشیعه» نمونهٔ روشنی از ظرایف انفاق در پیشگیری از مرگ بد است.

«مردی یهودی از کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گذشت و به عنوان سلام گفت: «السَّامُ عَلَیکَ» ^(۲) حضرت در پاسخ فرمودند: «علیک». اصحاب که متوجّه ظرافت پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله نشدند. عرض کردند: یهودی در ظاهر عرض سلام، برای شما آرزوی مرگ کرد. حضرت فرمودند: و من هم با پاسخ «علیک» نفرینش را به خودش برگرداندم؛ یعنی «مرگ بر تو باد» سپس فرمودند: این یهودی با نیش ماری سیاه در صحرا کشته می‌شود، اما طولی نکشید که یهودی با کوله‌باری از هیزم از صحرا

۱- بحار الانوار، جلد ۴۳، طبع بیروت، صفحه ۳۴۸.

۲- این نوع سلام کردن که متأسفانه ناخواسته و از روی جهالت در بین بعضی از مسلمانان نیز رواج دارد، نوعی نفرین و طلب مرگ برای مخاطب است.

برگشت. اصحاب با حیرت و نگاه‌های تردید‌آمیز مبنی بر عدم تحقق فرمودهٔ پیامبر ﷺ به ایشان نگریستند. پیامبر اکرم ﷺ به یهودی گفت که پشتهٔ هیزم‌ها را بر زمین بگذارد و هیزم‌ها را پخش کند. به محض باز شدن پشتهٔ هیزم، ناگاه مار سیاهی در میان هیزم‌ها دیده شد که تکهٔ چوبی را به دندان گرفته بود.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: مرد یهودی! چه عملی در صحرا انجام دادی؟ عرض کرد: کار خاصی نکردم. پس از جمع‌آوری هیزم‌ها و به دوش کشیدن آنها، یک تکه از دو تکه نان همراه خود را خوردم و چون به فقری برخورددم، تکه دیگر را به او دادم. پیامبر ﷺ فرمودند: این مار مأمور گرفتن جان این مرد یهودی بود؛ ولی خداوند با این اتفاق او، مرگ با نیش مار را از او دور کرد. سپس این حدیث زیبا را بیان فرمودند: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ عَنِ الْإِنْسَانِ» صدقه و اتفاق، مرگ‌های سیاه و بد ^(۱) را از انسان دفع می‌کند. ^(۲)



۱- منظور مرگ‌های دلخراش و بد منظر است؛ مانند سوختن در آتش، تکه تکه شدن در تصادفات و مانند آن.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۹، حدیث ۳. روایات دیگری نیز به همین مضمون در این باب آمده است.

هفتمین مثال: «انفاق» های شایسته

در هفتمین مَثَل، خداوند رازق در آیه ۲۶۵ سوره بقره می‌فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» مَثَل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و مشیت [ملکات انسانی در] روح خود [یا از روی یقین و اعتقاد] انفاق می‌کنند، همچون باغی است بر تپه‌ای که بارانهای تند [و درشت] بر آن بارد و دو چندان میوه دهد. اگر بارانی تند نبارد، نه‌نم بارانی بر آن بارد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

گرچه این مَثَل نیز درباره انفاق است، ولی بر خلاف مَثَل قبلی که انفاق منفی یا جلوه‌های ناپسند انفاق ریایی و آزاردهنده را مطرح می‌ساخت، در این مَثَل، انفاق مثبت یا زیباترین مظاهر انفاق خالصانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شرح و تفسیر آیه

خداوند می‌فرماید: کسانی که به خاطر رضایت و خشنودی خدا و بدون منت و آزار با اخلاص انفاق می‌کنند، همچون بوستانی‌اند که در بلندای زمین حاصل‌خیزی واقع است. آفتاب از هر سو بر آن می‌تابد و بارانی تند، آن را سیراب می‌کند و طبیعتاً میوه‌های فراوانی می‌دهد. مَثَل آن انفاق‌کنندگان مَثَل چنین باغ

سرسبز و پر میوه است. یعنی خودشان خرّم و زنده دل و انفاقشان تا این اندازه پرثمر است.

انگیزه و قصد انفاق کنندگان را برابر این آیه شریفه می توان چنین برشمرد:
 اوّل - «ابتغاء مرضات الله» یعنی تنها برای طلب رضای حق انفاق می کنند نه برای ریا و خودنمایی و نه قصد آزار و اذیت و منت و نیز نه به قصد رفتن به بهشت و نه از ترس جهنّم.

شاید جمله «ابتغاء مرضات الله» اشاره ای به حدیث معروف حضرت علی (علیه السلام) باشد که فرمود: «ما عبدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكُ» [خداوند!!] از ترس آتش دوزخ تو را عبادت و پرستش نمی کنم. گرچه آتش جهنّم بسیار سوزان و تصوّر آن ترسناک است و فراتر از توان تحمّل انسان.

«وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ» و به طمع رسیدن و دست یافتن به بهشت نیز تو را نمی پرستم. هر چند نعمتهای بهشتی بسیار ارزشمند و والا و فراتر از قدرت تصوّر و تخیل انسانی است. (۱)
 «لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» بلکه چون تو را سزاوار و شایسته پرستش یافتم، عبادت می کنم. (۲)

عبادت نوع اوّل را «عبادت بردگان» می نامند؛ زیرا برده از ترس تازیانه ارباب خود، از او اطاعت می کند.

پرستش نوع دوّم را «عبادت تجّار» می خوانند؛ زیرا تاجر تنها در اندیشه سود و آسایش خویش است. و آخرین شکل عبادت و پرستش را «عبادت احرار و آزادگان» می گویند؛ زیرا نه به قصد رفع زیان است و نه به منظور کسب سود، بلکه تنها برای خداست. (۳)

۱- برای توضیح بیشتر درباره نعمت های جسمانی و روحانی بهشت ر.ک. «تفسیر پیام قرآن» جلد ۶، صفحه ۲۲۷ به بعد.

۲- بحار الانوار، چاپ بیروت، جلد ۶۷، صفحه ۱۸۶.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۳۷.

شاید آیه شریفه فوق ناظر به این نوع عبادت باشد؛ یعنی انگیزه انفاق در این مثل تنها خشنودی خداوند رحمان است.

دوم - نیت و انگیزه دیگر انفاق کنندگان در این آیه شریفه، رشد کمالات نفسانی و ملکات روحانی است. «تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» یعنی اینان به منظور تثبیت کمالاتی چون ایثار، فداکاری، جود، سخاء، و نوع دوستی و... انفاق می کنند. در مفردات راغب، «تثبیت» به معنای تقویت آمده است؛ مثلاً معنای «اللَّهُمَّ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا» این نیست که پاهایم در یک جا ثابت باشد، بلکه به معنای تقویت یا قوّت و استحکام گامهاست. ^(۱)

پیام های آیه

- ۱- در این مثال، انفاق کننده به جَنّت ^(۲) و باغی واقع بر تپّه ای تشبیه شده است. در یک باغ مرتفع، چند ویژگی به چشم می خورد که عبارت اند از:
 - الف - نور آفتاب، یکی از عوامل مهم رشد گیاهان، از هر سو بر آن می تابد و هیچ چیز مانع از تابش پرتو حیات بخش آفتاب نمی شود.
 - ب - هوای مناطق مرتفع معمولاً پاک تر و سالم تر است و این نیز یکی از عوامل رشد و نمو درختان است.
 - ج - از خطر سیلاب در امان است، در حالی که باغ های واقع در درّه ها و کناره رودخانه ها، همیشه مورد تهدید سیل و گل و لای آن هستند.

۱- این آیه شریفه (۲۶۵ سورة بقره) شاهد دیگری است در بحث مربوط به مثل ششم درباره این موضوع که منظور از مثل (مثل ششم) مال انفاق شده نیست، بلکه شخص انفاق کننده است. چه در این آیه شریفه به صراحت، شخص انفاق کننده به باغ و بوستان تشبیه شده است.

۲- کلمه «جَنّت» از کلمه «جَنّ» گرفته شده است که به معنای «پوشش» است. بدین جهت باغ را جَنّت گفته اند که درختان آن، زمین را می پوشانند. بنابراین، هر باغی جَنّت نیست و نیز «جَنّ» را به واسطه آن که موجود نامرئی و مخفی و پوشیده است بدین نام می خوانند. همچنین «مجنون» را به اعتبار پوشیده و بی کار شدن عقل، بدین نام می نامند.

د- زیبایی و شکوه یک باغ مرتفع به مراتب بیش از دیگر باغهاست. بنابراین، چنین انفاق کنندگان اوّل این که: بهتر و بیشتر از پرتو انوار هدایت الهی بر دل و جانیشان برخوردار می شوند. دوّم این که: بهتر و گسترده تر از نسیم دل انگیز بخشایش و توفیقات خداوندی بهره می گیرند.

سوّم این که: کمتر مورد آسیب بلایا و مرگ های بد واقع می گردند. و چهارم این که، با معنویّتی پرشکوه در نظر دیگران، محبوب آنان می شوند. تنها مشکل و ایراد چنین باغی آن است که آب جویباران در آن جاری نمی شود و آن را آبیاری نمی کند. بدین منظور خداوند، بارانی تند را مأمور سیراب کردن آن می کند.

۲- اشاره آیه شریفه به نوع باران، شاید ناظر به درجات انفاق باشد. باران تند و زیاد، گیاهان باغ را بطور کامل آبیاری و سیراب می کند و در نتیجه میوه باغ فراوان و نیکوست و باران آرام و اندک که آب کمتری به ریشه گیاهان می رساند و در نتیجه میوه باغ کم و نامرغوب است.

در انفاق به منظور خشنودی خدا، با وجود نیت الهی انفاق کنندگان، فرق است میان آن که خود به مال انفاق شده محتاج است؛ ولی به رضایت، آن را انفاق می کند با کسی که مال انفاق شده او خارج از محدوده نیاز وی می باشد. و همچنین فرق است میان انفاقی که در حق نیازمند راستین بشود با انفاقی که به نیازمند غیر حقیقی یا مشکوک پرداخت شود.

ذیل آیه شریفه «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» هم شاهد ارزنده ای است بر این مطلب که خداوند می داند که چه کسی علی رغم احتیاجش انفاق کرده و چه کسی انفاکش چنین نبوده است، و یا چه کسی به فقیر حقیقی کمک کرده است و چه کسی به محتاج مشکوک؟

۳- موضوع و محتوی انفاق در آیات شریفه ۲۶۲، ۲۶۳ و ۲۶۵ سورة بقره، موضوع انفاق مال و ثروت است. خداوند در این آیات می‌فرماید: از اموال و ثروتان مانند لباس، خانه، خوراک، دارو، کتاب و لوازم التحریر، ابزار کار و مانند اینها به دیگران کمک کنید؛ ولی از آیه سوم سورة بقره می‌توان استدلال کرد که موضوع انفاق گسترده‌تر و در برگیرنده تمامی نعمت‌ها و روزیهایی است که خداوند به انسان بخشیده است. در این آیه که در مقام بیان اوصاف متّقین است، خداوند در اطلاق یکی از صفت‌های افراد باتقوا می‌فرماید: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» [متّقین] از [تمام] آنچه که ما به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. (۱)

بنابراین، موضوع انفاق طبق این آیه شریفه، عام است و تمامی روزیهای خداوند را در بر می‌گیرد.

مانند: الف - علم و دانش، علما و دانشمندان باید از دانش خود به دیگران انفاق کنند و به آنان بیاموزند، و گرنه همچون محتکران کالا، در دادگاه عدل الهی، مورد بازخواست واقع می‌شوند.

در روایتی وارد شده است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «رَكَاتُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ» زکات دانش انتشار و پراکنده ساختن آن است. (۲)

ب - نفوذ کلام، یکی دیگر از روزق‌ها و روزیهای الهی است که شایسته است از آن انفاق شود. وقتی شاهد اختلاف بین زن و شوهر، همسایه، یا دو شریک

۱- چنین تعبیری در سورة رعد، آیه ۲۲؛ سورة نساء، آیه ۳۹؛ سورة فاطر، آیه ۲۹ و آیات متعدّد دیگری نیز آمده است.

۲- میزان الحکمه، باب ۱۵۸۷، حدیث ۷۶۰۳. در همین باب روایات دیگری وارد شده است که برای هر چیزی زکاتی معین کرده است، در روایتی آمده است «خداوند برای هر چیزی از اجزای موجودات زکات واجب کرده است حتی برای هر موی بدن و هر لحظه زندگی. و همچنین تعبیر هولناکی درباره «مانع الزکاة» آمده است که در بعضی از آنها، «مانع الزکاة» به سارق و در بعضی دیگر هم به کافر تعبیر شده است. در روایات دیگر عذاب‌های وحشتناکی برای این افراد بیان شده است. برای آگاهی بیشتر رک. میزان الحکمه، باب‌های ۱۵۸۰ تا ۱۵۸۲.

مغازه، یا برادرها و خواهرها و یا اهل روستا و... هستی، از نفوذ کلامت استفاده کن و اختلاف آنان را از بین ببر و میانشان آشتی و دوستی پدید آور.

ج - اعتبار و حیثیت در جامعه، یکی دیگر از نعمت‌ها و روزیهای خداوند است که باید موضوع انفاق قرار گیرد. اگر مظلومی در چنگال ظالمی گرفتار است و می‌توانی با استفاده از حیثیت و اعتبار اجتماعی خود و شفاعت نزد آن ظالم، مظلوم را نجات دهی او را از چنگال ظالم برهانی، نباید از این انفاق خودداری کنی، بلکه باید با اشتیاق بدان عمل کنی.

د - فرزندان، از بزرگ‌ترین نعمت‌ها و روزیهای خداوند هستند که هرگاه ضرورتی پدید آید باید آنان را در راه خدا و برای خشنودی وی انفاق کرد. همان گونه که مردم بزرگوار و سرفراز ایران اسلامی در طول انقلاب شکوهمند اسلامی و نیز در سالهای جنگ تحمیلی عراق، از هیچ‌گونه انفاقی در این زمینه کوتاهی نکردند.

هـ - اندیشه و تفکر، از جمله ارزشمندترین روزیهای الهی است که باید در مقام مشورت، انفاق شود و به دیگران کمک و یاری کرد و برای آن مشاوره محرم و دلسوز بود.

راه‌های انفاق و کمک به دیگران

کمک به دیگران راههای گوناگونی دارد که یکی از آنها، شیوه‌ای است که معمولاً همه مردم بدان عمل می‌کنند؛ یعنی پول نقد یا کمک‌های غیرنقدی خود را به انسان‌های نیازمند پرداخت می‌کنند که کاری خوب و پسندیده است. ولی راه‌های بهتر و مؤثرتر دیگری هم برای انجام این کار وجود دارد که یکی از عملی‌ترین و مفیدترین آنها، تشکیل سازمانهای مخصوص برای کمک به دیگران یا انفاق‌های سازمان یافته است.

در بعضی از شهرستانها چنین مؤسّساتی با سازمانی گسترده تشکیل شده است. این مؤسّسات و سازمانها از یک سو، کمکهای مردم را جمعآوری می‌کنند و از سوی دیگر با شناسایی خانواده‌های نیازمند و اطمینان از نیاز حقیقی آنان، به روشهای گوناگونی به آنان کمک می‌رسانند؛ مانند تهیه لوازم ارزان قیمت از سازمانها، شرکتها و ادارات و عرضه آنها به نیازمندان.

بعضی از این سازمانها، امر آموزش و تحصیل فرزندان خانواده‌های نیازمند را زیر نظر و رسیدگی دارند. حتّی بعضی از فرزندان این خانواده‌ها از طریق کمکهای مالی و آموزشی این مؤسّسات به دانشگاه‌ها راه یافته و به درجات بالای علمی رسیده‌اند!

بعضی از این مؤسّسات علاوه به امور مادّی، کارهای فرهنگی نیز انجام می‌دهند و در این راستا، کلاس‌های گوناگون آموزشی برای رده‌های متفاوت سنّی این خانواده‌ها تشکیل می‌دهند.

در جهان کنونی، مسلمانان باید به این نوع انفاق‌های سازمان یافته بیشتر توجّه کنند. وظایف و کارهای سازمان‌های دولتی عهده‌دار این امور، گرچه چشمگیر و قابل تقدیر است، ولی گستردگی کار و فراوانی نیازمندان، وجود این سازمان‌های منسجم مردمی بیشتری را ضروری می‌نمایاند.

سازمان‌های کمک به زندانیان و یا بیماران خاص، یکی دیگر از راه‌های کمکهای سازمان یافته در چارچوب انفاق است که پیشتر بدانها اشاره شده بود. توجّه و ابتکار و نوآوری^(۱) و افزایش بهره‌وری مؤسّسات و جمعیت‌های خیریه موجود، سبب می‌شود از کمترین امکانات، بیشترین کمک‌ها در اختیار نیازمندان قرار گیرد.

۱- از جمله این ابتکارات، تشکیل و سازماندهی گروه‌هایی است که در مناطق محروم و به ویژه مرزی به اقدامات دینی، فرهنگی از جمله ساخت مدرسه، مسجد، درمانگاه و... مشغول شوند. این گروه‌ها می‌توانند خشتی کننده‌تهاجمات فرهنگی دشمنان اسلام به ویژه «وهابیت» باشند.

پیشتر در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد که صدقه از مرگ بد جلوگیری می‌کند. در روایتی دیگر آن حضرت می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَدْفَعُ بِالصَّدَقَةِ الدَّاءَ وَالدَّبِيلَةَ وَالحَرْقَ وَالعَرَقَ وَالهَذْمَ وَالجُنُونَ؛ وَعَدَّ سَبْعِينَ بَاباً مِنْ السُّوءِ» خداوند به وسیله صدقه و انفاق، دردهای بیرونی و درونی، آتش سوزی، غرق شدن، ماندن زیر آوار و دیوانگی را از انسان دفع می‌کند. سپس راوی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد نوع درد و بلا را برشمرده که به وسیله صدقه دفع می‌شود. (۱)

قطعاً فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزافه و مبالغه نیست. به واقع همه اینها از آثار صدقه و انفاق است و اگر این سنت اسلامی احیا شود، بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می‌شود.

۴- در آیه شریفه مثل هفتم، در موضوع مثل، چهار ویژگی دیده می‌شود: اول - زمین بلند. دوم - درختان باغ. سوم - بارش باران‌های تند و ملایم و چهارم - میوه‌های فراوان که هر یک از آنها یک طرف تشبیهی است که طرف دیگرش اندام‌ها و صفات انسانی یا نعمت‌های الهی است.

از یکی از تفسیرهای این آیه شریفه، می‌توان دو طرف چهار تشبیه بالا؛ یعنی مشبّه و مشبّه‌به هر یک از تشبیه‌ها را چنین تعبیر کرد: روح و قلب انسان به زمین بلند آن باغ تپه‌ای و اعمال صالح و شایسته‌ای که این انسان انجام می‌دهد، همچون انفاق و بخشش در راه خدا به درختان پربار و نهال‌های ظریف کاشته شده در آن تشبیه شده است و نیز رحمت‌ها و نعمت‌های خداوند و هدایت‌های تکوینی و تشریعی (۲) پروردگار به بارانی که بر سرزمین دل می‌بارد و نهال‌ها و

۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الصدقه، باب ۹، حدیث ۱.

۲- منظور از هدایت تشریعی به زبان ساده، آیات قرآن مجید و وحی الهی و سخنان و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و مراد از هدایت تکوینی، امدادهای ناپیدای الهی است که به طور ناخودآگاه قلب

درختان، همان اعمال صالح و ملکات فاضله انسان را آبیاری می‌کند و رشد و نمو می‌دهد و سرانجام فضیلت‌های نفسانی و صفات برجسته روحی و اخلاقی، همچون فداکاری، ایثار، جود، سخاوت، بخشش، فروتنی، خضوع و نوع دوستی به میوه‌های فراوان آن باغ پربرکت تشبیه شده است.

هدف از این تشبیه‌ها و این مثل، مانند دیگر مثل‌های قرآن مجید، تکامل وجودی انسان و رسیدن به قرب الی الله و به تعبیر تازه‌تر، بنده خالص خدا شدن است که در حقیقت هدف نهایی آفرینش انسان و دیگر موجودات با شعور نیز می‌باشد.^(۱) که عبارت است از رساندن انسان به مقامی که شایسته خطاب این آیات لطیف و آرامش بخش شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ» تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو [به نعمت‌های ابدی او] خشنودی و هم او از [اعمال نیک] تو خشنود است. پس در سلک بندگانم درآی و در بهشت وارد شو.^(۲)

زهی سعادت که نصیب انسان شده است!

یکی از نتایج به دست آمده از این مثل آن است که علاوه بر بهشت موعود در آخرت، بهشتی هم در این دنیا وجود دارد و آن باغ سرسبز و پر میوه دل و جان مؤمن؛ یعنی همان صفات و فضایل نیکوی اخلاقی و صفای روح اوست. این بهشت دنیایی را هنگامی می‌توان درک و لمس کرد که کارها تنها برای خشنودی خداوند باشد «إِنِّيغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» و هیچ شائبه ریا و نیز غیر خدا در بین نباشد.

و روح انسان با ایمان را هدایت می‌کند.

۱- خداوند در آیه ۵۶ سوره ذاریات می‌فرماید: «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون» جنّ و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

۲- سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

جمله آخر به همین موضوع اشاره دارد «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» اگر ذره‌ای ناخالصی و یا اهداف و انگیزه‌های غیر خدایی وجود داشته باشد، خداوند نسبت بدان آگاه است.

موضوع شرک در عمل که اصطلاحاً «ریا» خوانده می‌شود، در آیات و روایات فراوانی مطرح شده است.

بعضی از احادیثی که در این موضوع از معصومان (علیهم‌السلام) وارد شده است، بسیار تکان دهنده و عبرت‌آموز است.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در روایتی می‌فرمایند: [شرک] و [ریا] در امت من از حرکت آرام مورچه‌ای سیاه در شبی تاریک و ظلمانی، بر روی سنگی سیاه و سخت، مخفی تر است.^(۱)

حرکت یک مورچه سیاه رنگ در شبی تاریک بر روی سنگی ناهموار و تیره رنگ، قابل دیدن نیست؛ ولی ناخالصی‌های اعمال انسان برابر این حدیث از حرکت این مورچه هم پنهانی‌تر و نادیدنی‌تر است.

انسان پس از سالها عبادت به ناگاه درمی‌یابد که چه ناخالصی‌هایی در او وجود داشته است. چنین شخصی، انسانی سعادتمند خواهد بود اگر توبه کند و در صدد جبران برآید. وای بر انسانی که با دریافتن ناپاکی‌های درونش، فرصتی برای جبران نداشته باشد که خداوند می‌فرماید: «...كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا...» چنین نیست! این سخنی است که به او به زبان می‌گوید.^(۲)

با خاطره‌ای از مرجع بزرگ جهان اسلام، حضرت آیه الله العظمی بروجردی - رضوان الله تعالی علیه - بحث ریا یا شرک در اعمال را به پایان می‌بریم.

زمانی آن حضرت به منظور استراحت به روستای «وشنوه قم» رفته بودند. در

۱- میزان الحکمه، باب ۱۹۹۴، حدیث ۹۳۱۶.

۲- سورة مؤمنون، آیه ۱۰۰.

یکی از روزها، در کنار جویباری، فرشی پهن کرده بودند، آقا و همراهان مشغول استراحت بودند. اصحاب آن مرجع عالیقدر مشاهده کردند که معظم له در تفکر و اندیشه عمیقی فرو رفته است. از ایشان علت را جویا شدند، فرمودند: «در فکرم که آیا عملی خالص که موجب خشنودی و رضای خداوند باشد و خالی از هر گونه ناخالصی‌ها بوده باشد، انجام داده‌ام یا نه؟»

گفتند: حضرت آیت الله! شما به حمدالله خدمات فراوانی به حوزه‌های علمیّه و مردم مسلمان نموده‌اید، ^(۱) چه جای نگرانی؟ آقا سری تکان دادند و این حدیث را خواندند: «أَخْلَصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ». ^(۲)

«ناقد» کسی است که سکه‌های تقلبی را از اصلی و خالص جدا می‌کند. گاهی که میزان ناخالصی‌ها زیاد باشد، همه مردم تقلبی بودن آن را تشخیص می‌دهند؛ ولی گاه که ناخالصی بسیار ناچیز و اندک باشد، تنها «ناقد» قادر به تشخیص آن می‌شود. برابر این روایت، خداوندی که «ناقد» نیات انسانهاست و اعمال خالص و ناخالص او را به خوبی تشخیص می‌دهد، بصیر و بینا و آگاه است و کمترین ناخالصی‌های او را به خوبی تشخیص می‌دهد. بنابراین، باید سعی کرد کمترین ناخالصی در اعمال، گفتار و اندیشه‌هایمان وجود نداشته باشد، تا به درگاه خداوند متعال پذیرفته شود.



آداب انفاق

برخی از آداب و اصول انفاق را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- ۱- براستی معظم له خدمات فراوانی کرده‌اند مانند: احیای حوزه‌های علمیّه شیعه، احداث نزدیک به هزار مسجد در کشور و مرمت بناهای دینی، تجدید چاپ کتاب‌های ارزشمند از یاد رفته علمای گذشته، اقدام زیرکانه فرستادن نماینده به دانشگاه الازهر مصر و اعلام آن مرکز بزرگ اسلامی که: «شیعه مانند دیگر مذاهب اسلامی است و مسلمانان می‌توانند طبق آن عمل کنند» و خدمات مهم و فراوان دیگر.
- ۲- بحار الانوار، جلد ۱۳، صفحه ۴۳۲.

۱- انفاق از دوست داشتنی‌ها

اگر شخصی، غذاهای اضافی، لباس‌های کهنه و آنچه را که نیاز ندارد، انفاق کند اشکالی در بین نیست. این، حداقل و پایین‌ترین مرتبهٔ انفاق است؛ ولی برای رسیدن به بالاترین مراتب انفاق و دست یافتن به کمال، انسان باید آنچه را که دوست دارد و خود می‌خواهد، انفاق کند. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»^(۱) هرگز به مقام نیکان و خاصان نخواهید رسید، مگر آن که از آنچه که دوست می‌دارید، انفاق کنید.

دربارهٔ حضرت زهرا علیها السلام گفته‌اند که: به هنگام عروسی آن حضرت، وقتی ایشان را به خانهٔ شوهر می‌بردند، نیازمندی از آن حضرت درخواست کمک کرد، ایشان با آن که لباس کهنه و عادی اضافه همراه خود داشت و می‌توانست آن را انفاق کند، لباس عروسی خود را به نیازمند داد و خود لباس کهنه پوشید.^(۲)

در تمام تاریخ بشریت، چنین انفاق خالصانه‌ای را نمی‌توان یافت که دختر جوان تازه عروسی، لباس عروسی‌اش را به نیازمندی بدهد. این براستی مصداق روشن آیهٔ شریفهٔ بالاست.

در زندگانی دیگر معصومان علیهم السلام نیز چنین انفاق‌هایی را می‌توان یافت. حضرت علی علیه السلام انگشت قیمتی خود را به هنگام نماز و در حال رکوع به فقیر نیازمندی می‌دهد و آیه‌ای در شأن او نازل می‌شود.^(۳)

در حالات آن حضرت نوشته‌اند: «هنگامی که لباس می‌خرید، دو لباس تهیه می‌کرد و هر دو را نزد قنبر، غلامش می‌گذاشت و می‌فرمود هر کدام را که بهتر

۱- سورة آل عمران، آیه ۹۲.

۲- احقاق الحق، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۱ (به نقل از کتاب «مظهر ولایت»، صفحه ۲۶۹).

۳- این داستان بطور مفصل، در ذیل آیه ۵۵ سورة مائده، در تفسیر نمونه، جلد ششم، صفحه ۴۲۲ آمده است.

است بردار، و دیگری را برای خود برمی داشت»^(۱).

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكُلَّ بِهِ مَلَكٌ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ تَعَالَى» تمام اعمال شایسته انسان موکلی دارد (روزه، نماز، جهاد، حج و... به وسیله فرشتگان به آسمان ها برده می شود و به مقام قرب الهی می رسد) تنها صدقه و انفاق است که بدون واسطه و مستقیماً در دست خداوند قرار می گیرد.^(۲) آیا سزاوار است عملی تا این پایه ارزشمند، یعنی انفاق، که بدون واسطه به دست خدا می رسد، از اموالی باشد که خود دوست نداریم.

۲- پرداخت انفاق همراه با نهایت ادب

در پرداخت انفاق و بخشش رعایت ادب و احترام لازم است و باید در حفظ آبرو و شخصیت نیازمند کوشید. قرآن مجید در این باره می فرماید: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى...»^(۳) گفتار نیکو [در برابر نیازمندان] و عفو [و گذشت از خسونت های آنان] از بخششی که آزاری به دنبال داشته باشد، بهتر است. اگر نیازمندی به شما مراجعه کند و شما بگویید «معذرت می خواهم یا شرمنده ام، نمی توانم کمک کنم» و با احترام او را رد کنید، بهتر است از این که پولی به او بدهید و بی حرمتی کنید؛ مثلاً بگویید «دیگر این جا پیدایت نشود؟» یا «این پول را بگیر تا از شرت راحت شوم».

رعایت این مفهوم در حالات معصومان علیهم السلام به خوبی دیده می شود. در حالت امام سجّاد علیه السلام نوشته اند: «إِذَا أَعْطِيَ السَّائِلَ قَبْلَ يَدِهِ، فَقِيلَ لَهُ لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ...» وقتی حضرت به نیازمندی کمک می کرد، دست او را می بوسید.

یکی از اصحاب عرض کرد: چرا این کار را می کنید؟ حضرت فرمودند: چون

۱- بحار الانوار، چاپ بیروت، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۰۳. ۳- سورة بقره، آیه ۲۶۳.

این صدقه قبل از آن که در دست این انسان نیازمند جای گیرد، در دست خدای جای می‌گیرد.^(۱)

چقدر تفاوت است بین این انفاق خالصانه و همراه با بهترین احترام و ادب، با انفاق‌های ریاکارانه و تحقیرآمیز.

۳- تعجیل در پرداختن صدقه

به هنگام پرداخت صدقه و تقرّب به درگاه پروردگار عالم، نباید خیلی تأمل کرد و وسواس به خرج داد. چون در این زمان، شیطان به شدّت در تلاش است تا شاید انسان را از کارش منصرف کند. خداوند متعال در این باره در آیه ۲۶۸ سوره بقره می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» شیطان، شما را [به هنگام پرداخت انفاق] وعده فقر و تهیدستی می‌دهد [و از بینوایی می‌ترساند] و به کارهای زشت و اِستِ می‌دارد، در حالی که خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می‌دهد و خداوند قدرتش وسیع و [به همه چیز] داناست.

شیطان به راههای گوناگون وسوسه می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «آینده‌نگر باش، به فرزندان ببندیش. زمان پیری خود را در نظر داشته باش و سرمایه و دارایی‌ات را برای آن زمان حفظ کن» و مطالبی از این قبیل، تا انسان را از انفاق منصرف کند. در مقابل، خداوند هم وعده مغفرت و آمرزش می‌دهد و هم وعده بازگشت بیشترین مال انفاق شده.

این که در میان مردم معروف است که هنگام پرداخت انفاق، شیطان به دست انسان آویزان می‌شود و نمی‌گذارد انفاق انجام شود، اشاره به همین آیه شریفه است.

قابل توجه است که در سراسر قرآن، کلمه «فقر» تنها در همین آیه به کار برده شده است ^(۱) و در آن هم به شیطان نسبت داده شده است.

مگر زمانی که جنینی بیش نبودی و در ظلمات سه گانه شکم مادر به سر می بردی، جز خدا چه کسی به تو روزی می داد؟ همان خدا به تو در زمان پیری و ناتوانی و به فرزندان تو روزی خواهد داد.

یکی از بزرگان در این مورد به زیبایی می فرماید: «برای آینده فرزندانم کاری نمی کنم؛ چون اگر آنان ولی و دوست خدا باشند، خداوند دوست خود را به خودش و انمی گذارد و رهایش نمی کند و اگر دشمن خدا باشند، من چرا به دشمن خدا کمک کنم؟»

۴- صدقه آشکار یا پنهان

از آیات و روایات می توان نتیجه گرفت که صدقه، عملی پنهانی است و بهتر است که مخفیانه انجام شود. ولی گاه به عنوان ثانوی، انفاق آشکار بهتر است. ^(۲) این مطلب به خوبی در آیه شریفه ۲۷۱ سوره بقره، بیان شده است: «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» اگر آشکارا صدقه دهید، کاری نیکوست و اگر در نهان به بینوایان انفاق کنید، نیکوتر است و گناهان شما را می زداید و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است.»

۱- دیگر مشتقات کلمه «فقر» چهارده بار در قرآن به کار رفته است.

۲- در موارد زیر انفاق آشکار رواست: برای تشویق دیگران به دادن صدقه و پرداخت انفاق، یا برای زنده نگهداشتن سنن اسلامی در حالتی که اگر همه مسلمانان انفاق پنهانی کنند، ممکن است متهم به ترک انفاق و صدقه شوند و یا برای تعظیم شعائر دینی و

۵- اولویّت بانیازمندانی است که اظهار نیاز نمی‌کنند

قرآن مجید فقرا و نیازمندانی را که درخواست کمک نمی‌کنند، نیازمند حقیقی می‌شناسد و آنان را در دریافت صدقات شایسته‌تر و اولی‌تر می‌داند. خداوند متعال در آیه ۲۷۳ سوره بقره چنین می‌فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيَاهِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». [انفاق و صدقات شما] از آن نیازمندانی است که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند و [به خاطر اطاعت از حق همچون شرکت در جهاد و آوارگی از موطن و سرزمین خویش] نمی‌توانند کاری در پیش بگیرند [و روزی به دست آورند] و از شدت خویشنداری، هر که از حال آنان با خبر نباشد، می‌پندارد که توانگرند؛ اما آنان را از چهره‌هایشان می‌شناسی که هرگز به اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

فقرایی با این عزّت نفس و آبرومندی، در دریافت صدقه و انفاق، سزاوارترند. به ویژه در این ماه مبارک که کارهای عادی مؤمن در آن عبادت محسوب می‌شود، چنین طاعتی تا چه حد ارزشمند و والاست. بخصوص که یکی از فلسفه‌های روزه احساس نیاز نیازمندان و رسیدگی به حال و وضع فقراست. ^(۱)

هشتمین مثال: عاقبت امور

خداوند متعال در هشتمین مثل از مثل‌های قرآن در آیه ۲۶۶ سوره بقره چنین می‌فرماید: «أَيُّوَذَا حَدُّكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد و برای او در آن باغ، از هر گونه میوه‌ای وجود داشته باشد، در حالی که به سنّ پیری رسیده و فرزندان [کوچک] و ضعیف دارد؛ [در این هنگام،] گردبادی [کوبنده] که در آن آتش [سوزانی] است، به آن برخورد کند و شعله‌ور گردد و بسوزد؟ [همین طور است حال کسانی که انفاق‌های خود را با ریا و منت و آزار، باطل می‌کنند]. این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید بیندیشید [و با اندیشه، راه حق را بیابید].

دورنمای بحث

چگونه راضی می‌شوید به سرنوشت انسانی مبتلا گردید که با تلاش فراوان باغ سرسبز و پر از میوه‌ای را فراهم آورده و در سنّ پیری فرزندان کوچک و ضعیفی را گرد خود جمع نموده است؛ آن‌گاه بادی از آتش همه هستی او را نابود

سازد؟! چگونه راضی می شوید بعد از یک عمر زندگی با عزّت، ناگهان ذلیل شوید و به خاک سیاه بنشینید؟!

شرح و تفسیر «آیه مثل»

مفسّران در تفسیر آیه مثل اقوالی دارند:

برخی معتقدند: این مثال، سرنوشت و عاقبت انسان‌هایی را بیان می‌کند که با آتش «ریا» خرمین اتفاق و بخشش خویش را آتش می‌زنند؛ با آتش ریا اعمال صالح و عبادات خویش را از بین می‌برند!

اعمال بسیاری از قبیل: حجّ، نماز، روزه، جهاد، کمک به مسجد، ساختن بیمارستان، یتیم‌نوازی و... به جا می‌آورند و عمری را در این مسیر می‌گذارند؛ ولی با تندباد ریا چنان آنها را می‌سوزانند و خاکسترش را بر باد می‌دهند که هیچ اثری از آنها باقی نمی‌ماند. ^(۱)

عده‌ای دیگر برآنند که: آیه مثل اختصاص به «ریا» ندارد، بلکه همه گناهان را فرا می‌گیرد. این آیه، به مسلمانان هشدار می‌دهد که از اعمال خود مواظبت کنند و عبادات و خدمات شایسته‌ای را که بجا می‌آورند، حفظ کنند، که مبادا آتش گناه همه آنها را نابود سازد!

بر اساس این آیه شریفه، اگر از اعمال و عبادات خود مواظبت نکنند، به سرنوشت آن پیرمردی مبتلا می‌گردند که هم خود متضرّر گردیده و هم آیندگان و فرزندان خردسالش را به زحمت و رنج افکنده است. ^(۲)

یعنی ای انسان! همواره به عاقبت امر خویش بیندیش و بطور شایسته اعمال و عباداتی را که انجام داده‌ای حفظ کن، که همیشه حفظ عمل مشکل‌تر از اصل عمل است.

۱- تفسیر نمونه، جلد ۲، صفحه ۲۴۵.

۲- تفسیر مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۳۷۹.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در روایتی چنین فرموده است: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ» هر کس یک «لا اله الا الله» بگوید، خداوند در بهشت درختی برای او می‌کارد.

یعنی هر بار گفتن این «کلمه طیبه» مساوی است با یک درخت در بهشت و هر کس بیشترین کلمه را بر زبان جاری سازد درختان بیشتری نصیب او خواهد شد. آنچه از این روایت استفاده می‌گردد، این است که بهشت و جهنم از اعمال ما ساخته می‌شود؛ نه این که از پیش ساخته شده باشد! بعد از فرمایش پیامبر ﷺ، انسان بی‌خبری که در محضر آن حضرت نشسته بود، عرض کرد: «یا رسول الله! در این صورت من درختان بسیار زیادی در بهشت خواهم داشت؛ چون این ذکر را زیاد بر زبان جاری می‌سازم!

حضرت فرمودند: آری به شرط این که آتشی نفرستی تا آنها را بسوزاند و خاکستر کند.»^(۱) یعنی بدین شرط که گناه نکنی و باعث نابودی و حبط عمل خویش نگردی.

بر تأیید این مطلب پیامبر اکرم ﷺ در حدیث دیگری فرمودند: «الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ» علما و دانشمندان همه در معرض هلاکتند، مگر کسانی که به علم خود عمل کرده‌اند؛ این دسته نیز در معرض هلاکت هستند، مگر آنها که عملشان از روی اخلاص بوده است و مخلصان در معرض خطر بزرگی قرار دارند.^(۲)

در این حدیث نیز هشدار دیگری است که مبادا گناهان آینده، اعمال مخلصانه گذشته را نابود سازد!

«أَيُّوْدُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ» این که خداوند در بین همه

۱- بحار الانوار، چاپ بیروت، جلد ۹۰، صفحه ۱۶۸.

۲- میزان الحکمه، باب ۱۰۳۲، حدیث ۴۷۶۸.

میوه‌ها و موادّ غذایی تنها از خرما و انگور نام می‌برد، نشانگر این است که این دو میوه از مهمترین غذاهای بشر است و مهمتر از این دو، یا وجود ندارد و یا اندک است.

«تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» گاهی باغ از قنات یا برکه‌ای آبیاری می‌گردد، که در این صورت آبیاری آن زحمت دارد؛ شب زنده‌داری می‌خواهد؛ کار و فعالیت می‌طلبد و چه بسا نیاز به خریدن داشته باشد و گاهی باغ در مسیر آب قرار دارد و آبیاری آن تلاش زیادی را نمی‌خواهد. باغی که در آیه مثل ذکر شده به این صورت آبیاری می‌گردد، و زحمتی را برای باغبان ندارد؛ و علاوه بر آن در این باغ میوه‌ها یافت می‌شود و میوه‌های آن به خرما و انگور بسنده نمی‌گردد.

«وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ» باغبان چنین باغ سرسبز و پرمیوه، پیر و ناتوان شده است؛ علاوه بر آن سرپرستی تعدادی از فرزندان خردسالش را عهده‌دار است که نه تنها این فرزندان توان کمک به پدر را ندارند، بلکه زحمت نگهداری این فرزندان نیز بر دوش اوست. با این حال، نگهداری این باغ سرسبز فعالیت زیادی را نمی‌طلبد و اکنون این باغبان پیر پس از عمری رنج و زحمت، می‌تواند به همراه فرزندانش با استفاده از این باغ زندگی خوشی را بگذراند.

«فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ» در این هنگام که باغبان سالخورده شدیداً به این باغ نیاز دارد، ناگهان گردباد کوبنده‌ای از آتش می‌وزد و این باغ را به آتش می‌کشد و آن را تبدیل به تلی از خاکستر می‌کند و سپس خاکستر آن را نیز به همراه می‌برد و هیچ اثری از باغ باقی نمی‌گذارد.

«اعصار» در آیه مذکور به معنای گردباد است. گردباد بر اثر برخورد دو باد که در دو جهت مخالف می‌وزند، به وجود می‌آید، گردباد دارای قدرت عجیبی است. وقتی که این دو باد به هم می‌پیچند و به حرکت درمی‌آیند، هر چه بر سر راه

خود بیابند با خود می‌برند. حتّی گاهی به قدری شدید است که می‌تواند انسان را از روی زمین بلند کند. بلکه گاهی گردباد با استخر آبی برخورد می‌کند و تمام آب استخر و ماهی‌های آن را به جای دیگری منتقل می‌کند؛ به گونه‌ای که بعضی تصوّر می‌کنند این ماهی‌ها از آسمان آمده است.

سؤال: آتش که همراه این گردباد است و باغ را به آتش می‌کشاند، چگونه به وجود می‌آید؟

در پاسخ به این سؤال اقوال متعدّدی ذکر شده است:

الف - عده‌ای بر این عقیده هستند که گردباد از خود آتشی ندارد و آتش آن از صاعقه است. بنابراین، نخست صاعقه باغ را به آتش می‌کشد و تبدیل به خاکستر می‌کند؛ سپس گردباد، خاکستر آن را پراکنده می‌سازد.

ب - عده دیگر برآنند که گردباد از شعله آتشی عبور می‌کند و شعله‌ای همراه خود برمی‌دارد؛ سپس در هنگام برخورد با باغ، آن را به آتش کشانده، باغ را نابود می‌سازد.

ج - بعضی نیز می‌گویند، این گردباد، باد طبیعی نیست، بلکه همانند «باد سموم»^(۱) است که مانند آتش دارای حرارت سوزانی است؛ به گونه‌ای که هر چه بر سر راه او باشد به آتش کشانده، آن را نابود می‌سازد.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» خداوند در پایان آیه، هدف از بیان مثل را تفکّر و تعقّل می‌شناسد. براساس این آیه شریفه، باید انسان همواره خود را به خدای خویش بسپارد و معتقد باشد که عبادات و طاعات او شایسته مقام پروردگار نیست و هر چه از خداوند بدو رسیده است، سراسر لطف و

۱- این نوع بادهای، بیشتر در سرزمین عربستان می‌وزد و آن قدر خطرناک است که به هنگام وزش، کسانی که در مسیر آن قرار دارند، سر و صورت خود را می‌پوشانند و روی زمین می‌خوابند تا باد عبور کند؛ سپس به راه خود ادامه می‌دهند.

احسان است؛ نه این که به خاطر انجام عمل، مستحق احسان بوده است. ولی متأسفانه، این انسان ضعیف گاهی تفکر نمی‌کند و به چند رکعت نماز و به چند روز، روزه خود مغرور شده، خود را بهشتی می‌داند، بلکه بهشت را بر خود واجب می‌شمارد. همین انسان ناگهان چشم باز می‌کند؛ می‌بیند بی‌ایمان از دنیا رفته است!

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمَرْحُومِينَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُحْرَمِينَ» پروردگارا! ما را مشمول رحمت خود قرار بده و از لطف و احسانت محروم مفرما.

عاقبت این شخص ختم به شر شد!

در زمان طاغوت (حکومت پهلوی) طلبه‌ای بود، بسیار متدین و باتقوا که از اعمال و کردار خود بسیار مواظبت می‌کرد و با برادرش که اهل خمس و زکات و جوه شرعی نبود معاشرت نمی‌کرد. اتفاقاً این طلبه بیمار شد، بیماری سخت و شدید، و چون برادرش او را بیمار دید، به کمک او شتافت و برای پرستاری، او را به خانه خود برد. روزی استاد ما به ملاقاتش رفت. طلبه بیمار به استاد گفت: روی این فرش نشینید؛ زیرا این فرش غصبی است! ولی وضع او بدین حالت نگذشت، بلکه گذشت روزگار او را عوض کرد و عاقبت این مسلمان متدین و متقی و محتاط به جایی رسید که اگر بر سر سفره‌ای شراب نبود غذا نمی‌خورد! حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه ^(۱) که در قسمتی از آن آثار تکبر و عجب را بیان کرده است - می‌فرماید: «از سرنوشت شیطان عبرت بگیرید؛ چه این که او شش هزار سال در صف ملائکه به عبادت مشغول بود؛ ولی عاقبت به خیر نگشت و بر اثر لجاجت و تکبر، تمام عبادات خود را نابود ساخت و به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد».

بنابراین، انسان هرگز نباید به عبادات و طاعات خود مغرور گردد، بلکه همواره باید به عفو و رحمت پروردگار چشم بدوزد.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا» پروردگارا! عاقبت کار ما را به خیر ختم گردان.

پیام آیه مَثَل: «احباط و تکفیر»

یکی از بحث‌هایی که در «علم کلام» مطرح می‌شود، مسأله «احباط و تکفیر» است، که در آیه مَثَل بدان اشاره شده است.

«احباط» عبارت است از اعمال و گناهانی که انجام آن باعث از بین رفتن حسنات و عبادات انسان می‌گردد؛ امّا «تکفیر» عبادات و اعمالی است که انجام آنها سبب نابودی گناهان می‌گردد. به عنوان مثال عمل «شیطان» - که تکبیر، حسد و لجاجت ورزید - سبب «حبط» و نابودی عبادت‌های شش هزار ساله‌اش شد (احباط). و توبه «حَرَبَن یزید ریاحی» در محضر امام حسین علیه السلام کفّاره گناهان او شد (تکفیر).

توبه آتش گناهان را خاموش می‌گرداند و شخص مسلمان باید همواره با دعا و راز و نیاز و توسّل به ائمه معصومین علیهم السلام در محضر خداوند انا به کند.

علاوه بر آیات، در دعا‌های دهه سوم ماه مبارک رمضان به مسأله «احباط و تکفیر» اشاره شده است؛ مثلاً در شب قدر می‌خوانیم: «وَإِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَأَتُحْنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَآكُتْبِنِي مِنَ السَّعْدَاءِ» خداوند! اگر در زمره اشقیا بوده‌ام نام مرا از دفتر آنها محو بفرما و اسم مرا در دفتر رستگاران ثبت فرما. ^(۱) (قسمت اول دعا به احباط و قسمت دوم به تکفیر اشاره دارد).

۱- مصباح المنیر، صفحه ۳۹۸، اعمال شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان، علاوه بر دعای مذکور، جمله «ان تجعل اسمی فی هذه الليلة فی السعداء» در تمام دعا‌های شب‌های دهه آخر ماه مبارک رمضان تکرار شده است.

استدلالی بر وجود احباط و تکفیر

اگر چه بعضی از دانشمندان اسلامی بر این عقیده اند که احباط و تکفیر وجود ندارد و به عبارت دیگر، اعمال خوب و بد انسان بر یکدیگر تأثیر گذار نیستند؛ لکن قرآن مجید در آیات متعددی بطور صریح بیان می فرماید که احباط و تکفیر وجود دارد و اعمال شایسته بر ناشایست و بالعکس، تأثیر گذار است، که به چند نمونه از آن آیات اشاره می شود:

الف - درباره تکفیر خداوند متعال در سوره هود، آیه ۱۱۴ چنین می فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرُكَ لِلذَّاكِرِينَ» در دو طرف روز و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ زیرا حسنات، سیئات [و آثار آنها] را از بین می برند؛ این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند.

ب - قرآن مجید در سوره مائده، آیه ۵، درباره احباط نیز این گونه می فرماید: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» کسی که آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، انکار کند، اعمال او تباه می گردد و در سرای دیگر از زیانکاران خواهد بود.^(۱)

بنابراین، اصل مسأله احباط و تکفیر در آیات قرآن بطور روشن بیان شده است؛ ولی جزئیات آن - که چه گناهایی سبب حبط اعمال و چه عباداتی سبب تکفیر گناهان می شود - باید از روایات استفاده گردد.

از این رو، باید از اعمال خود مواظبت کنیم و هزاران کار خوب و ارزشمند را با انجام یک گناه از بین ببریم و اگر مرتکب گناهی شدیم، با کمک از خدا با اشک و

۱- آیات دیگری از قرآن مجید نیز بر احباط و تکفیر دلالت دارد، برای توضیح بیشتر و تفسیر نمونه، جلد ۲، صفحات ۶۹، ۷۰، ۷۲؛ جلد ۶، صفحه ۴۴۸؛ جلد ۹، صفحه ۲۶۷؛ جلد ۱۰، صفحه ۱۹۶ و ۳۱۲؛ جلد ۱۷، صفحه ۸۱ و ۲۳۷؛ جلد ۱۹، صفحه ۳۴۰ و ۵۲۷؛ جلد ۲۱، صفحات ۳۹۲ و ۴۲۷، ۴۸۴ و جلد ۲۷، صفحه ۲۳۰ ر.ک.

آه و ناله، دریایی از آب تهیه کنیم تا با آن آتش گناه را خاموش گردانیم. وقتی امام معصومی همانند امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل حضرت حق به سجده می افتد و خاضعانه می گوید: «آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ...» ^(۱) خدایا! از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر به تو پناه می برم، دیگر وظیفه من و شما خواننده محترم روشن است!

نهمین مثال: رباخواران

خداوند متعال در آیه ۲۷۵ سوره بقره درباره «رباخواران» می‌فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتَّقِهَا فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» کسانی که ربا می‌خورند، [در قیامت] بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده است [و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی به زمین می‌خورد، گاهی به پا خیزد]. این بدان جهت است که گفتند: «داد و ستد هم مانند رباست [و تفاوتی میان آن دو نیست.]» در حالی که خدا بیع را حلال کرده است و ربا را حرام و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و [از رباخواری] خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال اوست؛ و کار او به خدا واگذار می‌شود؛ [و خداوند گذشته او را خواهد بخشید.] اما کسانی که بازگردند [و بار دیگر مرتکب این گناه شوند]، اهل آتشند؛ و همیشه در آن می‌مانند.

دورنمای بحث

بر اساس این آیه مثل، رباخواران در روز قیامت، وقتی وارد محشر می‌شوند،

مانند آدم‌های مست و دیوانه و انسانهای مبتلا به صرع هستند که قادر بر حفظ تعادل خود نیستند؛ از این رو به محض برداشتن چند قدم بر زمین می‌خورند و دوباره برمی‌خیزند. این منظره وحشتناک سبب جلب توجه اهل محشر می‌شود و همگان متوجه می‌شوند که اینان رباخوارانند.

رابطه این آیه با آیات قبل

در چندین آیه از مثل‌های قبل، بحث دربارهٔ صدقه و انفاق در راه خدا بود. این آیه مثل نیز به نحوی مربوط به صدقه است؛ زیرا صدقه بر دو قسم است:

- ۱- صدقه بدون عوض، که همان انفاق و بخشش به نیازمندان است.
- ۲- صدقه با عوض، که آن را وام یا قرض الحسنه نامیده‌اند.

در صورتی که وام بدون دریافت سود و اضافه باشد، قرض الحسنه است و گرنه ربا و حرام خواهد بود. در روایات اسلامی وارد شده است که: صدقه و بخشش بدون عوض ثوابش ده برابر است و قرض الحسنه و صدقه با عوض اجر و پاداشش هجده برابر است.^(۱) دلیل این امر روشن است؛ زیرا وام گیرندگان افراد آبرومند و محتاج هستند.

بنابراین، در «وام» دو کار نیک صورت می‌گیرد: ۱- رفع حاجت نیازمند، ۲- حفظ آبرو و حیثیت او.

۱- این روایت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب مستدرک الوسائل، جلد ۲، چاپ قدیم، ابواب الدین و القرض، باب ۶، حدیث ۳، نقل شده است، طبق آن روایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «بر روی در بهشت این جمله را دیدم «صدقه ده پاداش و قرض الحسنه هجده ثواب دارد» از جبرئیل سؤال کردم علت این امر چیست در حالی که صدقه دهنده پول خود را پس نمی‌گیرد؛ ولی قرض دهنده پس می‌گیرد؟ جبرئیل عرض کرد: آری همین طور است؛ لکن تمام صدقات به مستحقان حقیقی نمی‌رسد؛ ولی آن کس که قرض می‌گیرد، واقعاً مستحق است و محتاج، از این رو ثواب قرض الحسنه از صدقه بیشتر است».

بر اساس آیه شریفه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»^(۱) هر یک از این دو، ده حسنه دارد، که مجموعاً بیست حسنه می شود؛ ولی از آن جایی که وام پس از مدتی بازگردانده می شود، دو حسنه از آن کم می گردد که در این صورت قرض الحسنه هجده پاداش دارد.

شرح و تفسیر

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا...» کسانی که به گناه بزرگ رباخواری آلوده گشته اند، در روز محشر و قیامت، همچون افراد مصروع و دیوانه حرکت می کنند و تعادلی در راه رفتن ندارند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» علت این که رباخواران به چنین سرنوشت شومی دچارند، بدان جهت است که علاوه بر رباخواری و ارتکاب کار حرام، در صدد توجیه کار زشت خود برمی آیند و به خداوند اعتراض می کنند که «ربا همانند بیع است و هیچ تفاوتی بین این دو نیست؛ پس همانگونه که بیع حلال است ربا نیز باید حلال باشد!»

«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» خداوند متعال معامله را حلال و رباخواری را حرام شمرده است؛ زیرا در «بیع و معامله» مصلحتی وجود دارد ولی در «ربا» نه تنها مصلحتی نیست، بلکه مفاسدی نیز وجود دارد. در معامله گاهی سود وجود دارد؛ گاهی زیان، ولی در ربا این گونه نیست. رباخوار همواره سود می برد و هیچگاه ضرر نمی بیند. در ربا خسارت همیشه از آن وام گیرنده است. از همین رو که رباخوار ضرری را متحمل نمی شود، اموال او را «گنج بی رنج» خوانده اند. علاوه بر آن، رباخوار عامل ایجاد فاصله طبقاتی در جامعه است؛ چون اگر

رباخواری در جامعه گسترده گردد، با گذشت زمان، ثروت در نزد آنان اندوخته می‌شود و دیگران به خاک سیاه می‌نشینند.

«فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ» در بیان این حکم، نخست خداوند عده‌ای را مشمول رحمت خود قرار می‌دهد و کسانی را که قبل از حکم حرمت ربا به این عمل زشت آلوده بودند، مورد عفو و بخشش خود قرار داده، می‌فرماید: «کسانی که موعظه الهی را درباره حرمت ربا شنیده‌اند و از رباخواری خودداری کنند، برگزیده خود خونی نداشته باشند زیرا خداوند گناه گذشته آنان را می‌بخشد.

بنابراین، کسانی که در هنگام نزول آیه و بیان حکم با مردم قراردادهای ربوی داشتند، تنها مالک سرمایه خود هستند و حق دریافت ربا را ندارند.

«وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» خداوند در این قسمت از آیه، رباخواران را مورد تهدید قرار داده، می‌فرماید: اگر رباخواران بعد از نزول آیه باز به کار زشت خود ادامه دهند و دست از این گناه بزرگ - که در روایات فراوانی این عمل همچون عمل منافی عفت با محارم شمرده شده است ^(۱) - برندارند، جهنم در انتظار آنهاست و همیشه در جهنم خواهند ماند.

سؤال: خلود و جاودانگی در جهنم مخصوص کفار است؛ در حالی که برخی از رباخواران مسلمان هستند، پس خلود در مورد آنها به چه معناست؟

پاسخ، یکی از تفسیرهایی که در این زمینه گفته شده، این است که رباخواران به سبب عمل زشتشان بی‌ایمان از دنیا می‌روند و روشن است که شخص بی‌ایمان جاودانه در جهنم خواهد ماند. ^(۲)

۱- در روایات متعددی رباخواری به زنا تشبیه شده است، برای آگاهی بیشتر به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۲، روایات ۱، ۵، ۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲ باب یکم از ابواب الربا ر.ک.

۲- احتمال دیگر آن است که منظور از خلود، زمان طولانی است نه جاودانگی در جهنم.

پیام‌های آیه

۱- مجازات رباخواران در دنیا و آخرت

در بین مفسران گفتگوست که آیا این تشبیهی که قرآن درباره رباخواران بیان فرموده، مربوط به سرنوشت آنها در دنیاست؟ یا یک نوع مجازات و عذاب اخروی است.

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که این نوع سرنوشت متعلق به هر دو جهان است. در تفسیر «نور الثقلین» روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمودند: «أَكِلُ الرَّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ» رباخوار در همین دنیا به سرنوشت دیوانه گرفتار خواهد شد! ^(۱)

در روایت دیگری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت در شیی که به معراج ^(۲) رفتند، عده‌ای را دیدند که با شکمهای بزرگ به زحمت بر می‌خیزند و چند قدمی را بطور غیر متعادل راه می‌روند و به زمین می‌خورند؛ دوباره برمی‌خیزند و همچنان می‌افتند و این حالت مدام تکرار می‌شود. آن‌گاه حضرت از جبرئیل پرسیدند: اینها چه کسانی هستند؟ جبرئیل امین عرض کرد: یا رسول الله! اینها رباخوارانند. ^(۳)

نسبت جنون به شیطان

چرا در آیه مثل جنون به شیطان نسبت داده شده است؟

آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌گردد این است که سبب جنون و دیوانگی، شیطان

۱- نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۲۹۱.

۲- مسأله «معراج» یکی از عقاید مسلم مسلمانان است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نه یک بار، بلکه بارها به معراج رفتند. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحات ۷، ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸؛ و جلد ۲۲، صفحه ۵۰۱ تا ۵۷۰، ر.ک. ذکر این مطلب لازم است که بهشت و جهنمی را که حضرت در این سفر مشاهده کردند، بهشت و جهنم برزخی است.

۳- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، ابواب الربا، باب اول، حدیث ۱۶.

است. در صورتی که از نظر علمی ثابت شده است که جنون عامل دیگری دارد. از این رو مفسران در تفسیر این آیه نظرات مختلفی دارند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف - خداوند در این آیه، طبق عقیده و فرهنگ مخاطبان زمان پیامبر ﷺ سخن گفته است؛ زیرا عرب‌ها در آن زمان بر این عقیده بودند که جنون از شیطان گرفته می‌شود و به عبارت دیگر، شیطان در فرد مجنون نفوذ می‌کند، به همین جهت قرآن آن را کنایه از جنون دانسته است.

ب - مراد معنای حقیقی جمله است نه کنایی آن. نسبت جنون به شیطان از این جهت است که خداوند مجازات این انسان‌های گنهکار را، سلطه شیطان بر آنها قرار داده است؛ و تسلط شیطان سبب نگرانی و جنون آنها می‌گردد.

تناسب جرم‌ها و مجازات‌ها

بعضی از مفسران معتقدند: مجازاتی که در قرآن مجید برای گناهی مشخص شده است، با آن گناه مناسبت دارد؛ مثلاً مجازاتی که برای رباخواران بیان شده، با عمل ربا ارتباط دارد؛ زیرا همانگونه که رباخوار با عمل زشت خود اقتصاد یک جامعه را از تعادل خارج می‌سازد و چرخ اقتصاد را از حرکت باز می‌دارد، خود او نیز در جهان آخرت به همین سرنوشت گرفتار خواهد شد.

در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده است که حضرت فرمودند: «الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا هُوَ الظُّلْمَاتُ فِي الْآخِرَةِ» ظلم در دنیا سبب تاریکی آخرت است.^(۱)

در این روایت نیز گناه ظالم با مجازات آخرتش مناسبت دارد؛ چه این که ظالم با ظلم خود، جهان را در نظر مظلوم تیره و تاریک می‌کند. بر همین اساس خود ظالم نیز مجازاتش تاریکی و ظلمت در آخرت است.

۱- میزان الحکمه، باب ۲۴۴۸، حدیث ۱۱۱۰۸، روایات دیگری نیز در همین باب وجود دارد که بر همین منظور دلالت دارند.

فلسفه تحریم ربا

از این جهت که رباخواری موجب مفسد متعددی می‌گردد، تحریم آن نیز فلسفه‌های مختلفی دارد که به بعضی از آن اشاره می‌شود:

الف - یکی از فلسفه‌های تحریم ربا، مسأله ظلم است که در آیه ۲۷۹ سوره بقره و در آیات دیگر بدان اشاره شده است.

ب - فلسفه دیگر آن، برچیده شدن سنت حسنه «قرض الحسنه» است. این مطلب در روایات فراوانی وارد شده است که یکی از آنها، روایتی است که «سماعه» از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند: «إِنِّي رَأَيْتُ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ ذَكَرَ الرَّبَا فِي غَيْرِ آيَةٍ وَكَرَّرَهُ؟ قَالَ عليه السلام: أَوْ تَدْرِي لِمَ ذَاكَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ عليه السلام: لِسَلَا يَمْتَنِعَ النَّاسُ مِنْ اضْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ» خداوند متعال در آیات متعددی مسأله ربا را مطرح فرموده است. امام علیه السلام از سماعه پرسیدند: آیا علت آن را می‌دانی؟ سماعه عرض کرد: خیر. امام علیه السلام فرمودند: علت آن، این است که مردم از کارهای شایسته [و قرض الحسنه] ^(۱) باز نمانند. ^(۲)

یعنی، وقتی رباخواری رواج یابد، سنت نیکوی وام و قرض الحسنه از بین می‌رود؛ و عواطف انسانی می‌میرد؛ و سودپرستی و افزون‌طلبی جایگزین آن می‌گردد. از این رو، رباخواری در دین مقدس اسلام ممنوع گشته است. ^(۳)

رابطه «اخلاق» و «اقتصاد» در اسلام

بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد مادی، تفاوت فراوانی وجود دارد. مهمترین فرق

۱- در روایت ۱۱، باب یکم از ابواب الرِّبَا، جلد ۶، وسائل الشَّیعه، «صنایع معروف» به «قرض الحسنه» تفسیر شده است.

۲- وسائل الشَّیعه، جلد ۱۲، ابواب الرِّبَا، باب ۱، حدیث ۳، و روایات ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ باب ۱ نیز بر همین مضمون دلالت دارند.

۳- برای توضیح بیشتر به کتاب «ربا و بانکداری اسلامی» از سلسله درس‌های حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ر.ک.

بین او دو، این است که اقتصاد اسلامی، با اخلاق و اصول انسانی آمیخته و توأم است؛ در حالی که اقتصاد مادی، نه تنها از عاطفه و اخلاق خالی است، بلکه اصل حاکم بر آن منافع مادی است. از این جهت هر چیزی که در تعارض و تضاد با آن باشد، فدای منافع مادی می‌گردد. تولید مواد مخدر و درآمد آن - در حالی که بر خلاف اصول انسانی است - در نظر بسیاری از کشورهای دنیا مهم شمرده شده است. حتی دولت‌هایی که به ظاهر با آن مبارزه می‌کنند و گاهی برای ریشه کن کردن آن کنفرانس‌ها و همایش‌های متعددی برگزار می‌کنند، در این تجارت پر سود سهم بسزایی دارند. برای طرفداران این مکتب، فساد نسل جوان، تزلزل پایه‌های اخلاقی و فروپاشی خانواده‌ها اهمیت ندارد؛ آنچه برای آنها مطرح هست، خود دوستی با حفظ منافع شخصی است. تجارت انسان و خرید و فروش کودکان، اگرچه با هیچ یک از اصول انسانی و حقوق بشر سازگار نیست؛ ولی برای طرفداران دروغین حقوق بشر، جایز شمرده شده است و بصورت غیرعلنی بر آن اعتراف دارند! سلاح‌های کشتار جمعی، بمب‌های شیمیایی، موشک‌های دوربرد زمین به هوا، بمب‌های خوشه‌ای و میکروبی و امثال اینها را چه کسانی در اختیار دولت عراق قرار داد، تا به وسیله آن جنایت‌های شرم‌آوری بر ایران اسلامی بیافرینند؟ چرا در این هنگام طرفداران حقوق بشر ساکت بودند و اعتراضی نداشتند؟! ولی به محض حمله عراق به کویت فریاد اعتراض‌آمیز طرفداران حقوق بشر بلند می‌شود و حکم به خلع سلاح عراق می‌دهند.

سرّ این رخدادهای روشن است؛ زیرا زمانی منافع استکبار، اقتضا می‌کند که دولت عراق تا دندان مسلح باشد و زمان دیگر، منافع آنان با خلع سلاح عراق تأمین می‌گردد. از این رو، ملاک در نظر آنها منافع مادی است و اصول انسانی تحت الشعاع آن قرار دارد.

ولی اصل حاکم بر اقتصاد اسلامی اخلاق است؛ و تحصیل منافع باید در سایه

حفظ ارزش‌های اخلاقی باشد؛ بر همین اساس اسلام معامله‌ای را که منشأ فساد باشد، حرام شمرده است؛ مثلاً اگر تأسیس مراکز فحشا در اسلام ممنوع است؛ یا اگر شراب‌فروشی و دایر کردن قمارخانه‌ها در اسلام حرام اعلام شده؛ و یا اگر تأسیس بانک‌های رباخوار در اسلام جایز نیست، همه و همه بدین جهت است که این گونه کارها منشأ مفاسد زیادی است و با اخلاق اسلامی سازگار نیست.

ارزش‌های اخلاقی که بر اقتصاد اسلامی حاکم است، اصل‌های فراوانی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌گردد:

الف - یکی از اصول حاکم بر اقتصاد اسلامی، پیام آیه شریفه (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) است، یعنی فعالیت‌های اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شود که هیچ یک از فروشنده و خریدار مورد ستم قرار نگیرند.^(۱)

ب - جلب منفعت و دفع ضرر عمومی: براساس این اصل، منفعت شخصی فدای منفعت جمعی می‌گردد. از این رو، پرداختن به شغل‌های مورد نیاز جامعه، واجب است؛ مثلاً اگر جامعه به تعدادی معلّم نیازمند باشد، بر کسانی که قدرت این کار را دارند، واجب است که به امر تعلیم و تربیت بپردازند.

از طرف دیگر، مشاغلی که برای جامعه ضرر دارد - اگرچه منفعت شخصی داشته باشد - حرام شمرده شده است؛ مثلاً شراب‌فروشی و هر نوع فعالیت‌هایی که مناسب با آن باشد، ممنوع شده است. به همین جهت، براساس روایات متعدّدی، کاشت درخت انگور به نیت شراب‌سازی، باغداری چنین باغی، چیدن چنین انگوری، حمل و نقل آن و... حرام است.^(۲)

ذکر این مطلب لازم است که اصول اخلاقی نه تنها در واجبات و محرّمات، بلکه در مستحبات و مکروهات نیز حاکم است. از این رو، در فقه اسلامی «تلقی

۱- سورة بقره، آیه ۲۷۹.

۲- وسائل الشّیعه، جلد ۱۲، ابواب ما یکتسب به، باب ۵۵، حدیث ۳ و ۴ و ۵.

رُکبان» کراحت دارد. منظور از «تَلَقَّی رُکبان» این است که عده‌ای در خارج از شهر و روستا در کمین کاروان‌های تجاری قرار گیرند تا اگر کسی جنسی را وارد کرد، قبل از آن که صاحب جنس از قیمت شهر مطلع گردد. اجناس او را بخرند. این عمل را بعضی از فقها حرام و بعضی دیگر مکروه دانسته‌اند.^(۱) و نیز شغل کفن‌فروشی در اسلام مکروه شمرده شده است؛ زیرا چنین کسی منتظر مرگ دیگران است و این امر سبب قساوت قلب او می‌گردد.

ج - هدایت سرمایه به سمت آخرت: این اصل از آیه ۷۷ سوره قصص استفاده شده است که فرموده است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» و در آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد.

بر اساس این آیه، در صورتی سرمایه ارزشمند است که در مسیر آخرت هدایت شود و به تعبیر دیگر، هم نیاز دنیا را برآورده سازد و هم توشه‌ای برای آخرت باشد. در نتیجه حاکم بر اقتصاد اسلامی، ارزش‌های اخلاقی است؛ در حالی که اقتصاد مادی فاقد این ارزشهاست و طرفداران این مکتب همه چیز را فدای منافع خود می‌پندارند.

اسوه اخلاق در ارزش‌های اخلاقی

حضرت علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر^(۲) همه اقشار جامعه را، از جمله:

۱- شرح لمعه، جلد ۱، صفحه ۳۳۱.

۲- نامه ۵۳ نهج البلاغه، ذکر این مطلب لازم است که این عهدنامه از طولانی‌ترین و جامع‌ترین فرمان‌های حضرت علی علیه السلام است. بی شک این فرمان برای تمام رؤسای حکومت‌ها مفید است؛ زیرا

افسران، قضات، علما، تجّار، کشاورزان، وزرا، مسئولان کشوری و... مورد سفارش قرار می‌دهند؛ ولی وقتی به قشر محروم جامعه می‌رسند، تعبیر زیبایی دارند که آن تعبیر در مورد هیچ یک از گروه‌های فوق دیده نمی‌شود. آن حضرت می‌فرماید: «ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ...» ای مالک! خدا را خدا را دربارهٔ طبقه محروم جامعه فراموش نکن! کسانی که گریزی برای آنها نیست؛ و نیازمند و از کار افتاده‌اند. مبدا اینها را به دست فراموشی بسپاری! در میان این گروه، عده‌ای اظهار فقر و نیاز می‌کنند، ولی عدهٔ دیگر راضی به اظهار فقر نیستند که باید بدون تقاضا به آنها بخشش کنی، بخشی از بیت المال را مخصوص این افراد قرار بده. به کسانی که در دست رسند، خود نظارت کن؛ و کسانی که دور هستند، نمایندگان مطمئن را برگزین تا به امور آنان رسیدگی کنند. با آنها به گرمی برخورد کن تا احساس شخصیت کنند. تمام احتیاجات آنها را برآورده ساز حتی امور جزئی آنها از نظر تو مخفی نماند و گرنه مورد بازخواست خداوند قرار خواهی گرفت. در ایام هفته ساعت یا روزی را معین کن تا مردم آزادانه با تو ملاقات کنند و مشکلاتشان را در میان بگذارند؛ چه این که گاهی وسطه‌ها اخبار و رخدادها را ناقص به تو می‌رسانند و...»

آفرین بر این سخنان زیبا، که چون خورشید بعد از هزار و اندی سال می‌درخشد و روز به روز بر زیبایی و درخشش آن اضافه می‌گردد؛ و هزاران آفرین بر گویندهٔ این سخنان جاوید، که شایسته است زمامداران عالم آن را با آب طلا بنگارند و سرلوحهٔ کار خود قرار دهند.

عجبا! این اسوهٔ اخلاق، یک زمامدار و حاکم است که این گونه دربارهٔ مردم مستضعف و محروم سفارش می‌کند! دولت مردان دنیای غرب نیز نوع دیگری از

آن قدر سخنان آن حضرت با طراوت و با حکمت است که در هر عصر و زمانی این سخنان نوآور است.

زمامدارانند که برای جلب منافع خود به مرگ هزاران نفر از این انسان‌های محروم راضی هستند. تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!

سؤال: گاهی حفظ ارزش‌های اخلاقی، سبب کاهش رشد اقتصادی می‌گردد. بنابراین، جمع بین ارزش‌های اخلاقی و رشد اقتصادی چگونه ممکن است؟
پاسخ: نظام ما یک نظام ارزشی است و آنچه برای ما مهم شمرده شده، حفظ ارزشهاست؛ علاوه بر این مراعات اصول اخلاقی و آمیختگی اخلاق با اقتصاد سبب عقب ماندگی نمی‌شود، بلکه این اقتصاد غیر ارزشی است که در همین دنیا زیان‌هایی می‌آفریند که قابل جبران نیست.

مگر عامل عمده جنگ جهانی دوّم، همین اقتصاد غیر ارزشی نبود! جنگی که تعدادی از کشورها را کاملاً ویران و تعداد دیگر را نیمه خراب کرد. فاجعه دردناکی که ۳۰ میلیون قربانی بر جای گذاشت؛ جنگی که ۳۰ میلیون معلول به یادگار گذاشت. آیا اقتصاد عقب مانده - البته به تعبیر طرفداران مکتب مادی - بهتر است یا چنین اقتصاد پیشرفته‌ای؟!

باید دانست که عمران و آبادی جهان نیز در سایه اقتصاد ارزشی تحقق می‌یابد.

علی علیه السلام و هدیه شبانه

یکی از نامه‌های گرانقدر نهج البلاغه، نامه آن حضرت به «عثمان بن حنیف» فرماندار بصره است. ^(۱) اشعث بن قیس منافق - که عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام بود - با کسی به نزاع برخاست. پرونده این نزاع به دست مبارک امیر المؤمنین علیه السلام رسید. قرار بر این شد که روز

۱- چهل و پنجمین نامه نهج البلاغه، که حاوی بسیاری از مسایل اقتصادی است.

بعد حضرت دربارهٔ این دو، قضاوت کند. شب هنگام درِ خانهٔ آن حضرت به صدا درآمد. حضرت در را باز کردند؛ دیدند اشعث با ظرفی پر از حلوا جلوی در ایستاده است. وقتی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) او و کاسهٔ حلوایش را مشاهده کردند، نگاه تندی به او افکندند و فرمودند: «آیا این کاسهٔ حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ علی، نه اهل رشوه است تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی هاشم حرام است.

اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد. [این کار در واقع کلاه شرعی بود که متأسفانه در عصر ما نیز صورت می‌گیرد و رشوه در لباس‌های دیگر، تحت عناوینی از قبیل: هدیه، انعام، شیرینی، حق و حساب و مانند اینها تحقق می‌پذیرد.]

حضرت که چهرهٔ هزار رنگ اشعث را می‌شناخت، به نیت واقعی او واقف گشته، فرمودند: اشعث! آیا دیواه شده‌ای؟ یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هذیان می‌گویی؟! تو نیمهٔ شب با این کاسهٔ حلوا می‌خواهی علی را بفریبی و او را به ظلم دعوت کنی تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم: اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته [اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است]. به خدا قسم اگر آسمان‌های هفت‌گانه را به علی دهند تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد.

حال، آیا دنیایی با چنین زمامداری امن و امان است یا جهانی که حاکمانش هستی کشور خویش را در مقابل یک زن آلوده مصالحه می‌کنند؟! این کجا و آن کجا! بنابراین، بر عهدهٔ هر مسلمانی است که ارزشهای انسانی را فرا گیرد و چرخ اقتصاد را توأم با ارزشهای انسانی به حرکت درآورد.

مباحث تکمیلی آیه

۱- رباخواری در عصر ما

در زمانهای گذشته، رباخواری محدود بود. در هر جامعه‌ای چند شخص ثروتمندی وجود داشت که به انسان‌های نیازمند وام می‌پرداختند؛ و پس از مدتی اصل پول را به همراه سود آن باز می‌ستاندند و این کار را پیشه خود می‌دانستند؛ ولی در عصر و زمان ما، علاوه بر گسترش رباخواری بین افراد جامعه، متأسفانه این عمل زشت بین ملّت‌ها و کشورها نیز سرایت کرده است. اکنون چندین کشور ثروتمند با رباخواری، کشورهای سوّم را در دام خود گرفتار کرده‌اند این مرض مُسری و مرگ‌آور چنان در پیکر اقتصادی بعضی از کشورهای مستضعف سرایت نموده است که باید تمام سود خالص ملّی را صرف درمان این بیماری کنند.

از این روافصله طبقاتی بین کشورهای ثروتمند و جهان سوّم روز به روز بیشتر می‌گردد و اگر به همین صورت ادامه یابد، بسیاری از این کشورهای استثمار شده، به خاک سیاه خواهند نشست. به عنوان مثال، یکی از علّت‌های متزلزل و نابسامان وضع اقتصاد کشورهای جنوب شرق آسیا، همین مسأله رباخواری است.

رباخواران جهان بعد از جنگ تحمیلی - که ملّت شجاع ایران از این امتحان بزرگ الهی نیز سرافراز بیرون آمد - این دام را برای ما نیز گسترده کردند. در کیسه بذر و بخشش خود را به روی ما گشودند و مقداری ما را آلوده این وام‌ها کردند؛ ولی بحمدالله مسئولان کشور خیلی زود متوجّه این زهر خطرناک شدند و دریافت چنین وام‌هایی را متوقّف ساختند؛ و اقساط آنها را تدریجاً پرداختند و کشور را از این دام نجات دادند.

علاوه بر این نوع رباخواری که ذکر شد، نوع دیگری از رباخواری در عصر ما وجود دارد که از نوع پیشین زشت‌تر و قبیح‌تر خواهد بود و آن رباخواری با

سرمایه خود مردم است. اگر در گذشته شخص رباخوار با سرمایه خود مرتکب این عمل زشت می شد؛ ولی اکنون بانکهای ربا که سرمایه شان از آن مردم است، به امر رباخواری اشتغال دارند که قطعاً این عمل، مفسد بیشتر با عذاب های شدیدتری در پی خواهد داشت.

۲- آیا فعالیت بانکها بدون رباخواری ممکن است؟

برخی بر این عقیده اند که در این عصر اقتصاد بدون ربا، قادر به فعالیت نیست. از این رو، منع از رباخواری توقّف فعالیت بانکها را در پی خواهد داشت و نتیجه این توقّف رکود اقتصادی است. به عبارت دیگر، مسأله ربا آن چنان با اقتصاد آمیخته گشته که تفکیک ناپذیر است.

این نوع تفکر و باور غلط از ناحیه افرادی القا می شود که خود ساخته و غرب زده هستند. البته جا دارد که کشورهای ثروتمند، چنین تبلیغاتی را از طریق ایادی خود داشته باشند؛ زیرا این تفکر مطابق با منافع آنهاست و آنها مطالب را مطابق منافع خود به دیگران القا می کنند. در حالی که این تفکر نادرست است.

بانکهای اسلامی اگر بر اساس آیین نامه های مصوّب عمل کنند و مردم هم متن قرار داد مطلع گردند و بر آن وفادار بمانند، مشکل ربا پیش نخواهد آمد. هم سپرده گذاران بهره مند خواهند شد؛ و هم بانکها استفاده سرشاری خواهند برد؛ و هم چرخ اقتصاد کشور به حرکت در خواهد آمد.

یکی از عقود اسلامی - که در آیین نامه بانکداری نیز وارد شده - عقد «مضاربه» است، که تنها به تجارت اختصاص ندارد.^(۱) بلکه سرمایه گذاری در امر تولید، صنعت، دامداری، کشاورزی، خدماتی و... را نیز شامل می شود.

۱- علما در این مسأله اختلاف نظر دارند. بعضی معتقدند: مضاربه تنها در تجارت صورت می پذیرد و برخی بر این باورند که امور دیگر را نیز در بر می گیرد.

در عقد مضاربه، مشتری سرمایه خود را در اختیار بانک قرار می‌دهد و بانک با قرارداد مضاربه سود هر یک را مشخص می‌کند. البته تعیین سود باید درصدی از منفعت کار باشد؛ نه درصدی از اصل سرمایه. مشتری می‌تواند به بانک وکالت دهد تا سهم او را از سود به مبلغ معینی مصالحه کند و هر ماه آن را دریافت نماید؛ لکن در پایان قرار داد، سود پرداخت شده محاسبه گردد. آن گاه به بانک وکالت مطلق می‌دهد تا در هر یک از امور مذکور که مایل بود سرمایه‌گذاری صورت گیرد؛ و بانک هم باید به آن عمل نماید.

در این صورت بدون آن که مشکل ربا ایجاد شود، هم صاحب پول بهره‌مند می‌گردد و هم بانک نصیب خود را از سرمایه‌گذاری به دست می‌آورد و هم برای این که چرخ اقتصاد جامعه را کد نماند، تجارت سالمی صورت می‌پذیرد. باید توجه داشت در این گونه موارد عقود شرعی باید تحقق پذیرد و گرنه به مجرّد روی کاغذ آوردن، این عقود شرعی، چیزی را عوض نمی‌کند و مشکل ربا به قوّت خود باقی می‌ماند. بنابراین، قطعاً حذف ربا از بانکها امکان‌پذیر است. چنان که در صدر اسلام و در عصر ظهور پیامبر اکرم ﷺ در مکه و مدینه رباخواری رواج داشت و جزء اقتصاد آن زمان محسوب می‌شد؛ ولی با ظهور اسلام و حکم حرمت ربا، این پدیده شوم به دست فراموشی سپرده شد و در اقتصاد آنها هیچ وقفه‌ای ایجاد نشد.

۳- حکم سپرده‌ها و وام‌ها

آیا سپرده‌هایی که مردم در اختیار بانکها قرار می‌دهند و هر ماه سود معینی دریافت می‌کنند، مشروع و حلال است؟ و نیز وام‌هایی که بانکها در اختیار مشتریان خود می‌گذارند و در صدی سود از آنها دریافت می‌کنند چه حکمی دارد؟

قبل از پاسخ به این دو سؤال، مناسب است به عنوان مقدمه، فلسفه این نوع سپرده‌گذاری و پرداخت وام ذکر شود:

بسیاری از مردم دارای سرمایه‌ای هستند - مانند پولی که از راه ارث به آنها رسیده، یا کارگر و کارمندی که بازخرید شده‌اند، یا از طریقی پس‌اندازی به دست آورده است و... - ولی توان و مدیریت به کارگیری سرمایه خود را در امر اقتصاد ندارند. از طرف دیگر، بسیاری از مردم دارای مدیریت اقتصادی قوی هستند؛ لکن سرمایه در دست ندارند؛ مانند بسیاری از جوانان فارغ التحصیل دانشگاهها که هم مدیریت دارند و هم توان و نشاط کار؛ ولی فاقد سرمایه‌اند.

در این جا بانکها می‌توانند برای آن دو قشر جامعه کمک مؤثری داشته باشند. به این صورت که بانکها سرمایه‌ای را در اختیار افراد توانمند بی سرمایه قرار دهند تا آنها بر اساس قرارداد، در امر تجاری سرمایه‌گذاری کنند و از سود به دست آمده درصدی به خود و درصدی به بانک تعلق دهند؛ سپس طی اقساطی، اصل سرمایه را به بانکها بازگردانند.

از سوی دیگر، بانکها می‌توانند سرمایه افراد ناتوان و فاقد مدیریت را در اختیار خود بگیرند و با مشارکت در امر سرمایه‌گذاری مفید، سهمی از سود به دست آمده را به صاحبان سرمایه اختصاص دهند.

بدین ترتیب، اگر این دو نوع مشارکت سرمایه و کار بر اساس عقد شرعی صورت پذیرد، هیچ اشکالی در شرعیت آن ایجاد نخواهد شد.

برای تحقق این امر، مطالب ذیل توصیه می‌گردد:

۱- به کارمندان بانکها آموزش داده شود تا احکام بانکداری اسلامی و عقود شرعی مربوط به آن را فراگیرند و در اجرای قوانین ملزم باشند.

۲- افراد عالم و مطلع به احکام شرعی بانکداری، مسایل بانکداری اسلامی را با بیانی ساده برای مردم تبیین و روشن سازند، مخصوصاً خطرات ربا و حکم

شدید و برخورد بسیار تند اسلام را دربارهٔ رباخواران کنند.

۳- شایسته است که بانکها بین سود سپرده‌ها و وامها توازن برقرار کنند و این گونه نباشد که سود وام، بیشتر از سود سپرده‌های مردمی باشد، و نیز در احیای هر چه بیشتر قرض الحسنه، گام‌های مؤثری بردارند.



۴- آیاتی دیگر دربارهٔ ربا

برای تکمیل بحث، به سه آیه دربارهٔ احکام و جزئیات ربا اشاره می‌گردد:

الف - خداوند در آیه ۲۷۸ سوره بقره فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از [مخالفت فرمان] خدا پرهیزید، و آنچه از [مطالبات] ربا باقی مانده است، رها کنید؛ اگر ایمان دارید.

آغاز این آیه، خطاب به مؤمنان است و پایش نیز مشروط به ایمان شده است. معنای این حُسن مطلع و حُسن ختام، این است که رباخواری با روح ایمان ناسازگار است و فرد رباخوار مؤمن نیست.

شان نزول آیه فوق

بعضی از ثروتمندان مسلمان، از وام‌های ربوی که قبلاً پرداخته بودند، مطالبات ربوی داشتند. از جمله این افراد، عباس بن عبدالمطلب و خالد بن ولید بودند. وقتی آیه تحریم ربا بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد، اینها گفتند: پول ما در دست مردم است و ما قبل از تحریم ربا به آنها وام پرداختیم. اکنون تکلیف ما چیست؟ بر این اساس، آیه شریفه نازل شد و فرمود: تنها حق دارید اصل سرمایه را بازگردانید؛ ولی چنانچه ایمان دارید، باید سود ربوی آن را رها سازید. آن

هنگام که حکم تحریم ربا بر پیامبر ﷺ نازل شد، حضرت فرمودند: «تمام رباهایی که از زمان جاهلیت باقی مانده بود، باطل کردم و اولین ربایی که باطل نمودم، ربای عمویم، عباس بن عبدالمطلب بود». ^(۱) از فرمایش پیامبر ﷺ استفاده می‌گردد که در اسلام، تقدّم رابطه بر ضابطه بی معناست.

ب - در آیه بعد خداوند می‌فرماید: «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» اگر چنین نکنید (به رباخواری ادامه دهید)، بدانید که خدا و رسولش با شما پیکار خواهند کرد. و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما [اصل سرمایه، بدون سود] از آن شماست [با این کار،] نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم وارد می‌شود. ^(۲)

باید توجه داشت که در صدر آیه، اعلام جنگ از ناحیه خدا و رسولش است؛ نه از ناحیه رباخواران! زیرا «فأذّنوا» به معنای «فَاعْلَمُوا» یا «فَأَيَقُنُوا» است؛ یعنی بدانید یا یقین کنید که خدا و رسولش با شما می‌جنگند. ولی اگر جمله فوق «فَأْذَنُوا» خوانده شود - چنان که بعضی تصوّر کرده‌اند و این قرائت غیر معروف است - اعلام جنگ از ناحیه رباخواران است. ^(۳)

ج - آیه ۲۸۰ سوره بقره نیز می‌فرماید: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

اگر بدهکار توان بازپرداخت اصل سرمایه و بدهی شما را نداشت، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید و چنانچه اصلاً قدرت پرداخت را نداشت، آن را به عنوان صدقه و انفاق در راه خدا به حساب آورید. در صورتی که بدانید منافع این کار برای شما بهتر است.

۱- مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۳۹۲. ۲- سوره بقره، آیه ۲۷۹.

۳- از تعبیر آیه معلوم می‌شود که رباخواران با ارشاد و تذکر از رباخواری اجتناب نمی‌کنند. از این رو، حکومت اسلامی می‌تواند آنها را وادار به اجتناب از رباخواری کند.

از مجموع این آیات استفاده می‌گردد که ربا در نزد خداوند، گناهی بزرگ و خطرناک شمرده شده است و تعبیراتی که در این زمینه ذکر شده، دربارهٔ هیچ گناهی وارد نگشته است.

فصل یازدهم

دهمین مثال: خلقت شگرف حضرت عیسی بن مریم علیه السلام

خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره آل عمران می فرماید: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید؛ سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. [بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر اولوهیت او نیست.]

شرح و تفسیر

خداوند می فرماید: آفرینش حضرت عیسی علیه السلام همانند آفرینش حضرت آدم علیه السلام است. اگر عیسی بدون پدر از مادر متولد شد، حضرت آدم بی آن که پدر و مادری داشته باشد به دنیا آمد. خداوند او را از خاک آفرید و سپس فرمان داد که موجود باش او هم در همان لحظه ایجاد شد.

قرآن مجید از آیه ۴۵ تا ۵۹ سوره آل عمران درباره حضرت عیسی بن مریم علیه السلام سخن می گوید و مراحل مختلف زندگی او را از قبیل: کیفیت تولد، پرورش و رشد او، رسالت و پیامبری، معجزات و کرامات، عروج آن حضرت به آسمان و... مورد بررسی قرار می دهد. در این آیه مورد بحث نیز قرآن در صدد برآمده تا شبهه ای را که نسبت به حضرت عیسی وجود دارد، برطرف سازد.

سؤال: چگونه ممکن است انسانی بدون داشتن پدر، تنها از مادر متولد شود؟

و چگونه تولّد انسانی بدون ترکیب اسپرم و اوول (نطفه مرد و زن) ممکن است؟ آیه مثل در صدد پاسخ به این شبهه است که: «مگر حضرت آدم علیه السلام پدر داشت؟! آفرینش او که سخت تر از تولّد عیسی بود؛ چون او نه پدر داشت و نه مادر؛ همان خدایی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، قادرست که عیسی بن مریم را بدون پدر بیافریند!

این گونه کارها در نزد خداوند دشوار نیست. خداوند همین که اراده کند، ایجاد می‌شود. «ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^(۱) فرمان همان و ایجاد شدن همان.

آفرینش مخلوقات در نزد خداوند چنان است که بین کوچکی و بزرگی؛ راحتی و سختی، هیچ تفاوتی وجود ندارد. اگر خداوند بخواهد جهانی مانند جهان کنونی با این همه کهکشان‌ها و ستارگان - که آمار آن عجیب و وسعت آن حیرت‌آور است - بیافریند، به محض فرمان، ایجاد صورت می‌گیرد.

اگر انسان در هنگام نماز به چنین خداوندی فکر کند و بیندیشد که در مقابل چه خدای قادری ایستاده است؛ و احساس کند که «هیچ» با «همه چیز» صحبت می‌کند، مسلماً حال دیگری در نماز پیدا خواهد کرد.

قدرت خداوند در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

علی علیه السلام در خطبه ۱۸۵ نهج البلاغه، درباره قدرت خداوند جملات زیبایی دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم: «لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ...» اگر مردم در قدرت عظیم خداوند و نعمت‌های فراوان او می‌اندیشیدند، حتماً هدایت می‌شدند و از عذاب الهی می‌ترسیدند؛ ولی افکار مردم بر اثر هوی و هوس، ناتوان شده و حجاب‌های

۱- مضمون این آیه، در هشت آیه از قرآن مجید تکرار شده است.

خودپرستی جلو دیدگان آنها را گرفته است؛ نه چشم بینا دارند و نه قلب پذیرا. نگاهی به این موجودات کوچک و ریز بیفکن که چگونه خلقت اینها را شگفت‌انگیز آفریده است! تمام اجزاء و اندامی که یک حیوان بزرگ آن را داراست، خداوند برای این موجودات نیز آفریده است.

سپس حضرت خلقت مورچه را مورد بررسی قرار داده، نکات لطیف و ظریفی را درباره آن بیان می‌فرماید.

یکی از حجاب‌هایی که سبب می‌شود، شگفتی‌های آفرینش مورد توجه انسان قرار نگیرد، حجاب عادت است؛ زیرا عادت باعث می‌شود که عظمت چیزی از یاد برود؛ مثلاً همین مورچه که معمولاً مورد دید همگان است، برای انسان عادی شده است و این عادت سبب شده است که به شگفتی آن توجه نشود. چه این که اگر مورچه با یکی از پیشرفته‌ترین صنایع بشر مقایسه گردد، آن وقت عظمت قدرت خداوند آشکار می‌شود.

یکی از صنایع پیشرفته بشر هواپیماست که این هواپیما مسافران و بارهای زیادی را حمل و نقل می‌کند و دارای قسمت و اجزای متفاوتی است که همانند یک شهر کوچک می‌ماند. اگر این هواپیما - که نهایت قدرت‌نمایی بشر است - با مورچه - که یکی از صنایع کوچک قدرت بی‌پایان خداوند است - مقایسه گردد، خواهیم دانست که مورچه از هواپیما عظیم‌تر و شگفت‌آورتر است؛ زیرا این موجود کوچک با این جثه ریز خود، همه چیز را داراست. اجزا و دستگاههایی از قبیل: چشم، گوش، پا، نیروی جاذبه، نیروی دافعه، نیروی جذب و هضم غذا، دستگاه تخلیه فضولات، دستگاه تولید مثل، قدرت خانه‌سازی و انبارسازی، تهیه مواد غذایی و نگهداری آن بطوری که فاسد نشود و... واقعاً این موجود کوچک، یکی از شگفتی‌های آفرینش است که چگونه این همه اجزا و دستگاهها در بدن کوچک او جا گرفته است!

علاوه بر آن که هواپیما قدرت تهیه مواد خوراکی، تولید مثل و... را ندارد، و فاقد بسیاری از دستگاههایی است که در درون مورچه است، خود به تنهایی قادر بر انجام کار نیست، بلکه عده‌ای تکنسین آن را به حرکت درمی‌آورند. آری! اگر انسان در قدرت عظیم و پایان‌ناپذیر خداوند اندیشه کند، هدایت می‌شود و از آفرینش یک انسان فاقد پدر، تعجب نمی‌کند. باید بر چنین خدای قادری، با تمام وجود سجده کرد و بر چنان انسان کامل (علی‌السلام) که این قدرت و صف‌ناپذیر را زیبا توصیف نموده است، درود و سلام فرستاد.

داستان پیدایش انسان

درباره پیدایش انسان دو نظریه عمده وجود دارد:

۱- «تنوع انواع». صاحبان این نظر معتقدند: آدم دارای خلقت مستقلی بوده است، همان گونه که دیگر حیوانات نیز خلقت جداگانه‌ای داشته‌اند. این نوع برداشت را «ثبوت انواع» نیز می‌گویند.

۲- «تبدل انواع». این نظر که در بین دانشمندان علوم طبیعی مشهور است، می‌گوید: در ابتدای خلقت، تنها یک موجود تک سلولی وجود داشته که در دل دریاها شناور بوده است. این موجود با گذشت زمان رشد یافت؛ و سپس به ماهی تبدیل شد. ماهی نیز شروع به تولید مثل و تکثیر نسل نمود. آن گاه تعدادی از آن ماهی‌ها بر اثر امواج دریا به روی زمین پرتاب شدند و کم‌کم به سایر حیوانات تبدیل گشتند که از جمله آنها میمون و بوزینه است، پس از آن عده‌ای از بوزینگان تکامل و رشد یافته، تبدیل به انسان شدند.

آیا صاحبان این نظریه (تبدل انواع) دلیل قاطعی دارند؟

خیر؛ چون ریشه این تفکر به میلیون‌ها سال قبل باز می‌گردد و در آن زمان انسانی وجود نداشته، اطلاعات دقیقی نرسیده است؛ تنها قرائن و شواهدی از باستان‌شناسان جمع‌آوری شده است که آن هم یقین‌آور نیست.

تفاوت بین «نظریّه» و «قانون»

در مباحث علمی، آن دسته از مسایلی که در آزمایش می‌گنجد، بعد از آن که مسیر آزمایش را طی کرد، تبدیل به یک قانون عملی می‌شود؛ مثلاً به وسیلهٔ آزمایش ثابت شده است که سرعت نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر است. اما آن دسته از مسایلی که در علوم تجربی نمی‌گنجد و قابل آزمایش نیست و برای اثبات آن از روی عقل به قرائن و شواهد موجود تمسک می‌جویند، «فرضیه» نامیده می‌شود.

از این رو، «تبدّل انواع» فرضیه است، نه قانون. یکی از ویژگی‌های فرضیه، احتمال عوض شدن و باطل شدن آن است. به عنوان نمونه، دانشمندان فرضیه‌ای را مطرح کردند که انسان‌های چهل هزار سال قبل، غیر از انسان‌های امروز بودند؛ ولی باستان‌شناسان مجموعه‌هایی از دو میلیون سال پیش یافتند که کاملاً شبیه به انسان امروزی است. بدین ترتیب فرضیه قبل، باطل می‌گردد.

نظر قرآن دربارهٔ پیدایش انسان

آنچه از ظاهر آیات قرآن استفاده می‌گردد، این است که قرآن مجید نظر اوّل (تنوّع انواع) را تأیید می‌کند و باید به نظر دوّم از روی مطالعه نگریست و نمی‌توان آن را قانون به حساب آورد.

در هر حال، چه نظر اوّل صحیح باشد و چه دوّم، در تفسیر آیه مثل تغییری ایجاد نمی‌شود؛ زیرا اگر به تبدّل انواع هم قائل شویم، باز خواهیم گفت:

همان خدایی که موجودات تک سلولی را بدون پدر و مادر آفرید، قادر است حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را نیز خلق کند. علاوه بر این که دانشمندان بر حیواناتی دست یافتند که بدون جفت‌گیری بچه‌دار می‌شوند، که از آن به

«بکرزایی» تعبیر شده است؛ یعنی جنس ماده در این نوع حیوانات بدون نیاز به جنس نر قادر به تولید مثل است.

بنابراین، اگر در عالم «بکرزایی» ممکن باشد، تولّد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر نه تنها جای تعجب نیست، بلکه شگفت‌آورتر از آن رخ داده است.



یازدهمین مثال: انفاق‌های کفار

خداوند متعال در آیه ۱۱۷ سوره آل عمران می‌فرماید: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» آنچه آنها در این زندگی پست دنیوی انفاق می‌کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده و [در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده‌اند]، بوزد و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده است، بلکه آنها خودشان به خویشان ستم می‌کنند.

دورنمای بحث

در این آیه مثل، خداوند انفاق کافران را به زراعتی تشبیه کرده است که زمین آن، آباد، سرسبز و قابل زراعت است؛ و در آن بذری افشاندن می‌شود و می‌روید؛ ولی ناگهان، باد سرد و خشک کننده‌ای می‌وزد و تمام این زراعت را خشک و سیاه می‌کند.

شرح و تفسیر

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بعضی از مفسران معتقدند که در این قسمت از آیه شریفه برای روشن شدن معنای آن، کلمه «نَيْت» یا «انگیزه» مقدّر

است. آنگاه معنای آیه این چنین می شود که: انگیزه چنین انفاق‌هایی همانند آن باد سوزان است. به عبارت دیگر، همان گونه که باد سوزان زراعت را نابود می سازد، این گونه انگیزه‌ها نیز انفاق‌ها را باطل و بی ثمر می کند.

«كَمْثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَالْهُلُكَةُ» کلمه «صِرٌّ» در لغت عرب به معنای باد سرد خشک می باشد (رِيحٌ شَدِيدُ الْبَرْدِ) و گاهی هم به باد پر سر و صدا (بادی که زوزه می کشد و فریاد می کند) معنا شده است (شدید الصوت).^(۱)

در هر دو صورت منظور از این کلمه، باد شدیدی است که گاهی جنگلهای بزرگی را به آتش می کشاند. همان گونه که در بعضی از خبرها شنیده می شود که عامل این نوع آتش سوزی ها گاهی صاعقه و رعد و برق آسمانی است؛ گاهی طوفانهای شدیدی است که بر اثر آن درختان خشکی - که انرژی در آن ذخیره شده است - به هم برخورد، تولید جرقه ای می نمایند و این جرقه به یک محل مستعد برای آتش سوزی برخورد می کند و آتش سوزی رخ می دهد. بنابراین، مثل انفاق کفار، مانند زراعتی است که باد شدیدی به آن برخورد می کند و آن را سیاه و نابود می سازد.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» این کفار خود به خویشتن ستم کرده اند؛ چه این که در انفاق‌های خود انگیزه‌ها و نیات ظالمانه‌ای داشته‌اند و خداوند هیچ گونه ظلمی به آنها روا نداشته است.

همان گونه که اگر کشاورزی در محلی کشت کند و می داند زراعتش در مسیر بادهای سرد خشک است و در این هنگام اگر بادی بوزد و تمام زراعتش را نابود کند، بدیهی است که این کشاورز، خود بر خویشتن ستم کرده است.

۱- «صِرٌّ» نیز از همین ماده است و به معنای فریاد و ضجه می باشد. کلمه «صِرَّة» نیز که از این ماده است به معنای کیسه‌ای است که در آن را محکم می بندند. بنابراین، در تمام مشتقات این ماده مفهوم شدت نهفته است، باد شدید، فریاد شدید و کیسه‌ای که به شدت در آن بسته شده است.

پیام‌های آیه

۱- منظور از انفاق در آیهٔ مَثَل

در این که آیهٔ شریفه چه نوع انفاقی را به باد سوزان تشبیه کرده است، سه احتمال وجود دارد که به آن اشاره می‌شود:

الف - نخست این که منظور از آن انفاق‌هایی است که در غیر راه خداوند مصرف شود؛ مانند انفاق‌هایی که ابوسفیان کافر و منافق - که تا آخر عمر هم قلباً مسلمان نشد - در راه عظمت بت‌ها و نابودی اسلام انجام داد.

قرآن مجید می‌فرماید چنین انفاق‌هایی مانند آن زراعتی است و انگیزهٔ انفاق کنندگان نیز - که شرک و بت‌پرستی بوده است - بسان آن باد سوزان است.

ب - منظور از آن، انفاق مسلمانان ریاکار است که ظاهراً مسجد، حسینیه، بیمارستان، درمانگاه، پل، جاده، و مانند اینها را می‌سازند؛ ولی در واقع انگیزهٔ آنها برای غیر خداست. مثل این که هدفشان خودنمایی یا جلب رضایت مردم، برای استفادهٔ بیشتر در آینده باشد. انفاق چنین مسلمانانی نیز مانند آن زمین حاصلخیز؛ و نیت غیر خالص آنها همانند آن با سوزان است.

ج - منظور از آن، انفاق‌هایی است که توأم با منت، ایذا و آزار باشد که در ظاهر انفاق است؛ ولی در واقع آبروی نیازمندی را ریختن و حیثیت او را بر باد دادن است. که در این صورت، انفاق مانند آن زمین زراعتی است؛ و ایذا و اذیت و منت نیز آن باد سرد خشک سوزان است که نه تنها انفاق را باطل می‌کند، بلکه ضرر دنیوی نیز می‌رساند؛ زیرا هم مال او از کف رفته است و هم گناهی مرتکب شده که مجازات دارد. (۱)

۱- اگر چه هر سه احتمال با مضمون آیهٔ شریفه سازگار است ولی با توجه به آیهٔ قبل به نظر می‌رسد که احتمال اوّل صحیح‌تر باشد؛ چون آیه قبل (آیه ۱۱۶ سورهٔ آل عمران) که دربارهٔ کفار صراحت دارد.

۲- از آیه شریفه و بعضی دیگر از آیات قرآن مجید استفاده می شود که خداوند منتقم در بسیاری از موارد که مردم نسبت به نعمتهای او ناسپاسند و سر از طغیان و نافرمانی درمی آورند، همان نعمتها را وسیله عذاب آنها قرار می دهد و نعمت را به نعمت تبدیل می کند (مرگ در دل زندگی).

به عنوان نمونه خداوند قوم نوح را به وسیله باران و طوفان نابوده ساخت، در حالی که این باران همان دانه های حیات بخش و زندگی آفرین و بزرگترین نعمت برای این قوم بود!

بارانی که اگر نباشد و نبارد همه چیز از بین می رود، وسیله و ابزار عذاب قوم نوح شد؛ آری نعمت، مصیبت شد!

در سوره سبأ، داستان قوم سبأ نیز نشانگر این واقعیت عبرت انگیز است. کشور این قوم در مسیر باران بود، برای دفع ضرر و استفاده از سیلاب، سدّ خاکی بزرگی برپا کردند و از این سد، کانال های متعدّدی را به سرزمین های مختلف کشیدند، بطوری که این آبیاری باعث شد کشور سبأ یکپارچه سرسبز و خرّم و تبدیل به یک باغستان بزرگ گردد، در دو سوی رودخانه این کشور به مسافت زیادی درختکاری شده بود، خداوند در مقابل این همه نعمت یک چیز از آنها خواست؛ و آن شکر نعمتهای الهی بود ^(۱)؛ ولی از آنجایی که انسان وقتی غرق نعمت می شود، خدا را فراموش می کند و مست باده غرور خود می گردد؛ قوم سبأ نیز طغیان و ناسپاسی را وجهه همّت خود قرار داده، آنچه لازمه آدم های کم ظرفیت است - که وقتی به نوایی می رسند همه چیز را فراموش می کنند - انجام دادند. قرآن طغیان آنها و سپس عذاب الهی بر آنان را این گونه بیان می فرماید: «أَمَّا أَنَّهُا

۱- در آیه ۱۵ سوره سبأ، بعد از این که جریان شهر سبأ را نقل می کند، می فرماید: «كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبِّ غَفُورٌ» از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).

[از خدا] روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم، و دو باغ [پربرکت]شان را به دو باغ [یبی ارزش] با میوه‌های تلخ و درختان شوره‌گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم».^(۱)

آری کفران نعمت باعث شد که خداوند همان سدّ آبی خاکی را - که نعمت بزرگی برای آنها بود - وسیله عذاب آنها قرار دهد. مقدّمات عذاب، این گونه فراهم می‌گردد که چند موش از طرف خدا مأمور شدند تا سد را سوراخ کنند. آب از سوراخ‌های ایجاد شده، خارج شد و باگذشت زمان دهانه سوراخ‌ها بزرگتر گردید به گونه‌ای که سبب شکسته شدن سد شد؛ سپس جریان آب، سبب تخریب تمام قصرها، کاخ‌ها و باغ‌ها شد و گوسفندان و چهارپایان را نابود ساخت و سرزمین سرسبز بهشتی را به ویرانه‌ای تبدیل نمود.

در نتیجه آن سدّ آبی که مایه نعمت آنها بود به خاطر اعراض از خدا وسیله عذاب آنان گردید تا عبرتی باشد که انسان در مقابل قدرت بی‌انتهای خداوند طغیان نکند.

نمونه دیگر، عذاب خدا بر «قوم شعیب»^(۲) است که قرآن آن را صیحه آسمانی و صاعقه می‌شناساند صاعقه از دو جهت باعث عذاب می‌گردد: نخست این که، هر چه بر سر راه او قرار گیرد به آتش کشیده می‌شود؛ و دیگر این که امواج صوتی آن سبب ناشنوایی می‌شود و به عبارت دیگر، موج انفجار ایجاد می‌کند.

باید دانست که همین صاعقه، قبلاً برای آنها نعمت بود؛ چه این که به وسیله همین صاعقه، ابرهای باران‌زا شروع به باریدن می‌کنند و این نعمت بزرگ الهی (آب) باعث حیات و زندگی همه جانداران می‌گردد!

بر اساس آنچه در قرآن مجید ذکر شده است^(۳)، «قوم هود» نیز وقتی گستاخی

۲- سورة هود، آیه ۹۴.

۱- سورة سبأ، آیه ۱۶.

۳- سورة هود، آیه ۱۶.

و جسارت را از حد گذراندند، عذاب استیصال (عذاب بنیان کن) نازل شد و همان زمینی که بستر بشر و محلّ استراحت انسان و گهواره آدمی محسوب می شد، وسیله عذاب آنها گشت.

با لرزش زمین تمام شهرهای آنها زیر و رو شد؛ بارانی از سنگهای آسمانی بر سر آنها بارید، به گونه ای که حتی از آثار آنها هم، اثری بر جای نماند.

همان گونه که اشاره شد در آیه مثل نیز باد - که یکی از نعمتهای بزرگ الهی برای کشاورزی است؛ چه این که اگر نوزد، عمل لقاح صورت نمی گیرد و اکسیژن و کربن هوا جابه جا نمی گردد؛ و در نتیجه بسیاری از درختان بار نمی دهند - وسیله عذاب آنها شد و تمام زراعت آنها را خشک و نابود ساخت.

۳- از دیر زمان یکی از بحث های مهم در عدل الهی، طرح این مسأله بوده است که اگر خداوند عادل است؛ پس فلسفه و حکمت حوادث دردناکی از قبیل: بیماری ها، سیلاب ها، طوفان ها، زلزله ها، باران های تند، بادهای وحشتناک و... چیست؟

آیا این امور - که باعث ناراحتی و از بین رفتن انسان ها می شود - با عدالت خداوند سازگار است؟

تاریخ طرح این شبه مشخص نیست و شاید قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام هم مطرح بوده است. در این زمینه بحث های فراوان و کتابهای زیادی نگاشته شده است و ما نیز در کتاب «پنجاه درس اصول عقاید» پاسخ به آن را، وجهه همّت خود قرار داده ایم.

قرآن مجید در این آیه و آیات دیگر، در صدد بیان فلسفه این حوادث برآمده است که به چند نمونه از آن اشاره می گردد:

۱- بعضی از آیات قرآن مجید، هدف از این حوادث و بلاها را تنبّه و بیداری انسانهای غافل می شناساند. از این رو، خداوند در آیه ۴۱ سوره روم می فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» فساد، در خشکی و دریا به سبب کارهایی که مردم انجام داده‌اند، آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید [به سوی حق] بازگردند.

بر اساس این آیه، حوادث دردناک برای انسان غافل، لطف الهی محسوب می‌شود؛ چه این که شاید این گونه حوادث انسان گنهکار و غافل را بیدار کرده، به سوی حضرت حق بازگرداند. مثلاً از این جهت که دنیای امروز مبتلا به فحشا و فساد است، خداوند هم آنها را به مرض خطرناک «ایدز» مبتلا می‌کند تا شاید این بشر ناسپاس و فراموش کار با عذاب و حوادث تلخ از خواب غفلت بیدار گردد. و یا از این رو که دنیای امروز مبتلا به گناه بزرگ رباخواری شده است؛ رباخواری که بعضی کشورهای جهان سوّم را در آستانه سقوط قرار داده است، خداوند هم آنها را به فاصله طبقاتی، جنگ‌ها و انقلاب‌هایی مبتلا می‌کند که باعث از بین رفتن تمدن‌های بشریّت می‌شود، تا شاید این انسان بیدار شود.

پس این بلاها که موجب بیداری انسان می‌شود، در واقع از واهب الهی است. برای روشن تر شدن این فلسفه به مثال زیر توجه کنید:

گاهی در خیابان‌های مسطح و صاف و طولانی موانع و دست‌اندازهایی مشاهده می‌شود که از ظاهر حال، مسئولان عمداً آنها را ایجاد کرده‌اند. وقتی از علت این امر سؤال شود، می‌گویند: در چنین خیابان‌هایی ممکن است راننده به خواب رود؛ برای بیداری راننده و جلوگیری از خطر تصادف، لازم است چنین دست‌اندازهایی ایجاد شود تا سبب بیداری و هوشیاری راننده گردد.

دست‌اندازهای جاده زندگی بشر - که در خواب غفلت فرو می‌رود - نیز همین فلسفه را دارد چه این که اگر خواب رود و دست‌اندازی نباشد، در پرتگاه سقوط می‌کند؛ ولی با وجود دست‌انداز گرچه متحمل ناراحتی می‌شود؛ ولی موجب

بیداری و نجات او از سقوط می‌گردد.

۲- فلسفهٔ دوّمی که از آیات استفاده می‌شود این است که بعضی از بلاها و حوادث نتیجهٔ عمل خود انسان است و به تعبیر آیهٔ مثل، انسان خود به خویشتن ستم می‌کند؛ وگرنه خداوند ستمی را بر انسان روا نمی‌دارد. مثلاً پدران و مادرانی که در صدد تربیت فرزندانشان بر نمی‌آیند؛ آنها را با مسایل دینی آشنا نمی‌سازند؛ فرزندان را به اماکن مذهبی - مانند مساجد و حسینیه‌ها - عادت می‌دهند شاید فرزندی معتاد تحویل جامعه دهند که باعث نابودی خود و خانواده‌اش گردد! چه کسی جرعهٔ اولیّهٔ این آتش را روشن ساخته است؟! چه کسی مواد سوخت این آتش سوزی را فراهم نموده است؟! هیچ کس، جز پدر و مادر!

عبرت بگیرید

چندی پیش، مرد محترمی برای حساب سال و پرداخت وجوهات شرعیّه‌اش نزد من آمد؛ به کارش رسیدگی شد، برگشت.

پس از چندی دوباره همراه دوستش با کوله‌باری از غم و اندوه بازگشت! به شدّت گریه می‌کرد، گویا تمام جهان در نظرش تیره و تار شده بود، علّت ناراحتی را جويا شدم، گفت: آقا! بچه‌هایم پس از عمری زحمت و خدمت به آنها، ثروتم را تصاحب کردند و همهٔ داراییم را به یغما برده، مرا از خانه‌ام بیرون کردند! اکنون هر روز در خانهٔ یکی از بستگان به سر می‌برم. سپس به دوستش اشاره کرد و گفت: او راه درست را انتخاب کرد؛ چون از اوّل فرزندانش را خوب تربیت کرد؛ در تعلیم احکام اسلامی به آنها کوشید؛ آنها را به مسجد و حسینیه برد. اکنون هم دارای فرزندانی مؤمن و دیندار هست که فرزندان عصای دست پدرند و در احترام به پدر و مادر، بسیار کوشا هستند؛ ولی من بر اثر اصرار

همسرم قبل از این که دین و ایمان آنها را محکم کنم، آنها را به خارج فرستادم تا علم و دانش آنها بیشتر و معرفت آنها کامل تر گردد؛ ولی اکنون برگشته‌اند و عاطفه و رحم را به دست فراموشی سپرده‌اند و تنها به پول و منافع مادی می‌اندیشند. (و مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ)^(۱) لطف و رحمت خداوند نسبت به بندگان، بسان باران است که بر همه زمین‌ها جاری می‌شود، ولی در یک زمین گل و گیاه می‌روید و در زمین دیگر، خار و خاشاک. اشکالی بر باران نیست، بلکه اشکال از خود زمین است. انوار هدایت الهی نیز هیچ کاستی و نقصی ندارد، بلکه اشکال و نقص از قلوب ما انسانهاست.

تخم گل کاشتی آخر گل شد بر سرش نغمه سرا بلبل شد

تخم خار می‌کارد خار می‌آید خار بر خارکی بار می‌آرد

در زمین دل خود کشتی خار خار بار آمد و دادت آزار

بنابراین، یکی دیگر از فلسفه‌های بلاها، عکس العمل افعال و کارهای خود انسان است. البته فلسفه‌های دیگر نیز وجود دارد که به همین دو مورد بسنده می‌گردد.



۱- آیات زیادی به این مضمون در قرآن مجید ذکر شده است از جمله آیات ۵۷ سوره بقره؛ ۱۱۷ سوره آل عمران؛ ۹، ۱۶، ۱۶۲ و ۱۷۷ سوره اعراف؛ ۷۰ سوره توبه و ۴۴ سوره یونس نیز به همین مضمون است.

دوازدهمین مثال: مثال کفر و ایمان

خداوند متعال در آیه ۱۲۲ سوره انعام به این مثل اشاره فرموده است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال [زشتی] که انجام می‌دادند، تزیین شده [و نیکو جلوه کرده] است.

دورنمای بحث

در این آیه شریفه، دو مثال مطرح شده است که هر دو درباره کفر و ایمان است. قرآن مجید در مثال اول، ایمان را به حیات و زندگی، و کفر را به مرگ و نیستی تشبیه کرده است؛ و در مثال دوم، ایمان را به نور و کفر را به ظلمت.

شان نزول آیه

درباره آیه فوق دو شأن نزول ذکر شده است:

- ۱- این آیه درباره حضرت حمزه، عموی بزرگوار پیامبر عظیم الشان اسلام، و ابوجهل، دشمن سرسخت پیامبر ﷺ نازل شده است.

حمزه از کسانی است که در صدر اسلام ایمان نیاورد؛ شاید می‌خواست با مطالعه و تحقیق بیشتر، آیین برادرزاده‌اش (اسلام) را بپذیرد. از این رو، حمزه در صدر اسلام، سکوت اختیار کرده بود و از طرف دیگر، دشمنان اسلام - مخصوصاً ابوجهل - هر روز به گونه‌ای مزاحم پیامبر ﷺ می‌شدند و موانعی بر سر راه آن حضرت ایجاد می‌کردند. روزی ابوجهل، پیامبر اکرم ﷺ را بسیار مورد اذیت و آزار قرار داد و جسارت را به حدی رساند که مردم بت‌پرست نیز از مشاهده آن متأثر شدند. حمزه - که مردی بسیار شجاع و قدرتمند بود - آن روز به شکار رفته بود. وقتی از شکار برگشت خبر اذیت‌ها و اهانت‌های ابوجهل را به او رساندند. حمزه که از پیش ماجراجویی‌های ابوجهل را می‌دانست، خشمگین شده، به سراغ ابوجهل آمد و به او پرخاش کرده، مشت محکمی بر بینی او وارد کرد؛ به گونه‌ای که خون از بینی‌اش جاری شد، ابوجهل با این که نیرومند و دارای قوم و قبیله زیادی بود؛ ولی از هیبت و شجاعت حمزه ترسید و عکس‌العملی از خود نشان نداد. در این هنگام بود که حمزه به اسلام گروید و بر آستان خدا و رسولش، سر تسلیم فرود آورد.

بر همین اساس آیه شریفه فوق نازل شد که: «آیا کسی (حمزه) که مرده بود و با پیوستن به اسلام او را زنده کردیم و قلب او نوری افروختیم که مسیرش را در بین مردم انتخاب کرد، همانند کسی است (ابوجهل) که در ظلمات و تاریکی‌ها گرفتار است و آن قدر متعصب و لجوج است که از این ظلمات خارج نمی‌گردد، افراد بی‌ایمان بر این عقیده‌اند که عملشان شایسته است؛ در حالی که روز به روز در لجن‌زار شقاوت، کفر و بدبختی فرو می‌روند».^(۱)

۲- شأن نزول دیگر این است که: آیه شریفه دربارهٔ عمار یاسر و ابوجهل نازل

شده است. عمار یاسر، از جوانان شجاع، از جان گذشته و پیشگام در اسلام بود. او از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و بعد از رحلت آن حضرت از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌رفت. و عاقبت در جنگ صفین شهید گشت. ^(۱) هنگامی که عمار مسلمان شد، عده‌ای از دشمنان - مخصوصاً - ابوجهل - او را مذمت کرده، مورد شکنجه قرار دادند. از این رو، آیه شریفه درباره ایمان عمار و کفر ابوجهل نازل شد؛ با این تعبیر که عمار قبل از اسلام مرده بود؛ ولی با روی آوردن به اسلام زنده شد و قلب او نورانی گشت. اما ابوجهل بر اثر اصرار و لجاجت بر کفرش، در وادی ظلمت ماند و هیچ امیدی به رستگاری او نیست؛ زیرا او کارهای زشت خود را شایسته می‌پندارد. ^(۲)

«حیات و زندگی» چیست؟

برای روشن شدن و درک عمیق مثال اول، لازم است «حیات و زندگی»، مقداری مورد بررسی قرار گیرد؛ اگر چه آثار حیات و زندگی، در همه جا دیده می‌شود و به خوبی می‌توان حیات را از مرگ تمیز داد؛ ولی تعریف حیات و درک حقیقت آن بسیار مشکل است؛ چه این که تاکنون هیچ کس تعریف جامعی از حقیقت حیات و زندگی ارائه نکرده است. به همین جهت، دانشمندان معتقدند که هیچ موجود زنده‌ای از موجود بی‌جان به وجود نمی‌آید. دانشمندان دانه اتم را شکافتند؛ اختراعات و اکتشافات عجیبی از قبیل رایانه و... از خود نشان دادند؛ اما نتوانستند موجود زنده‌ای را از موجود بی‌جان بیافرینند.

۱- شهادت او در جنگ صفین غائله‌ای به پا کرد، زیرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بودند که عمار به دست گروه سرکش کشته می‌شود. از این رو، وقتی او شهید شد، عده‌ای از مردم و یاران معاویه نسبت به معاویه بدبین شدند؛ ولی با یک تفسیر غلط خود را نجات داده، گفت: ما عمار را نکشتیم، بلکه عمار را کسی به قتل رساند که او را به این جنگ روانه کرده است!

۲- تفسیر نمونه، جلد ۵، صفحه ۴۲۵.

قرآن مجید در ۱۴۰۰ سال پیش انسان را عاجز دانسته، می‌فرماید: «اگر همه افراد دست به دست هم دهند، از خلق یک مگس ناتوانند.»^(۱) و اکنون در این عصر نوآوری، انسان حتی از ادعای چنین خلقتی عاجز است تا چه رسد به خلق آن.

اصل مسلمی در علم تجربی وجود دارد که موجود زنده از مرده به وجود نمی‌آید. و این که مردم خیال می‌کنند اگر مثلاً دو آجر مرطوب روی هم قرار گیرد، از بین آنها عقرب به وجود می‌آید، گمان باطلی است. حتماً باید تخم عقرب وجود داشته باشد تا این کار عملی گردد. و نیز تصوّر این که از سیب کرم تولید می‌شود، غلط است. حتماً باید تخم کرم در درون سیب وجود داشته باشد تا کرم به وجود آید و نیز نه از حیوان، گیاه تولید شود و نه از گیاه حیوان.

سؤال: روزی که کره زمین از خورشید جدا شد و کم کم سرد گشت موجودات زنده از کجا و چگونه به وجود آمدند؟ آیا این چنین نبوده است که موجود جاندار از بی جان به وجود آمده باشد؟

جواب: بله، در آن زمان شرایط پیچیده‌ای وجود داشته است که موجودات جاندار از موجودات بی جان به وجود آمدند؛ ولی اکنون نه آن شرایط وجود دارد؛ و نه بشر توان دستیابی به آن را دارد.

بنابراین، حیات و زندگی، عجیب‌ترین پدیده عالم هستی است؛ و از آن عجیب‌تر خالق این زندگی و حیات است که میلیون‌ها دانشمند - با همه مطالعات و تحقیقاتی که داشته‌اند - نتوانستند از راز این مخلوق خالق توانا مطلع گردند! از این رو، مسأله حیات یکی از مهم‌ترین دلایل خداشناسی به شمار رفته است.

اقسام حیات و زندگی

حیات و زندگی بر سه قسم است:

۱- حیات و زندگی گیاهی و نباتی، که علامت آن سه چیز است:

الف - رشد و نمو؛ ب - تغذیه؛ ج - تولید مثل.

۲- حیات و زندگی حیوانی، که علاوه بر داشتن ویژگی گیاهان زنده، حس و حرکت نیز دارد.

۳- حیات و زندگی انسانی، که علاوه بر پنج ویژگی که در زندگی نباتی و حیوانی ذکر شد، از ویژگی‌های علم و دانش؛ ایمان و اخلاق، و عشق و اراده نیز برخوردار است. لذا اگر زندگی انسانی فاقد این سه ویژگی باشد، به زندگی حیوانی تبدیل می‌شود!

بر همین اساس، قرآن مجید کسانی را که مسلمان نیستند، مرده تلقی می‌کند؛ و سپس زندگانی آنها را از رهگذر اسلام می‌شناسد.

منظور از حیات در آیه مثل

بی‌شک منظور از حیات در این آیه شریفه، حیات انسانی است؛ یعنی حمزه، یا عمّار، یا هر شخص دیگری که مسلمان شود، به وسیله ایمان به خداوند زنده می‌گردد، سپس علم و دانش؛ اخلاق و ایمان؛ و عشق و اراده - که از آثار زندگی انسانی است - در او نمایان می‌شود. از این رو، بر اساس آیه مثل عمّار یاسرها، حمزه‌ها و شهیدان راه خدا زنده‌اند و زندگی حقیقتی از آن آنهاست^(۱)؛ ولی ابوجهل‌ها مرده و فاقد حیات انسانی هستند (أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ).^(۲)

۱- سورة بقره، آیه ۱۵۴.

۲- سورة نحل، آیه ۲۱.

چرا عرب جاهلی را مرده می‌پندارند؟

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۶ نهج البلاغه این مطلب را مورد بررسی قرار داده، می‌فرماید: «هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شد و خداوند او را امین وحی و انذار کنندهٔ جهانیان قرار داد، شما عرب‌ها - که در سایهٔ اسلام زنده شدید و حیات انسانی یافتید - دارای ده ویژگی بودید که هریک از دیگری شرم‌آورتر است:

۱- پیرو بدترین کیش بودید؛ چه این که بدترین خرافه، پرستش بت‌هاست! مگر انسان عاقل می‌تواند قطعهٔ سنگی را با دست خود بتراشد؛ سپس در مقابل او راز و نیاز کند و حوائج و خواسته‌هایش را از او طلب کند و بدتر از آن، برای رسیدن به آرزوهایش فرزند خویش را در مقابل یک بت بی‌جان و بی‌روح قربانی کند و در هنگام گرسنگی همان بت را - که از خرما ساخته شده است - غذای خود قرار دهد!

۲- صلح و آسایش در بین شما نبود و در بدترین سرزمین‌ها به سر می‌بردید. دائماً، آتش جنگ و ستیز در بین شما شعله‌ور بود و آن‌قدر در این موضوع مصرّ بودید که کینه‌ها را برای فرزندانان به ارث می‌گذاشتید و هرگاه موفق به انتقام نمی‌شدید و مرگ به سراغ شما می‌آمد، به فرزندانان وصیت می‌کردید که حتماً انتقام شما را بگیرند!

۳ و ۴- فقیر و بدبخت بودید. در میان سنگهای خشن و مارهای خطرناکی - که فاقد شنوایی بودند - زندگی می‌کردید. بیابان بستر شما بود و آسمان روپوشتان.

۵- آب آشامیدنی شما آلوده و کثیف بود و هرگز زلال ننوشیدید؛

۶- غذاهایتان ناگوار بود و از آن لذتی نمی‌بردید؛

۷- خون همدیگر را می‌ریختید و ناامنی در بین شما حاکم بود؛

۸- پیوند خویشاوندی را قطع نمودید و حتی به فرزندان خود رحم نکرده، آنها را زنده به گور می‌کردید؛

۹- بت‌ها در میان شما برپا و مورد احترام بود؛

۱۰- گناه وجودتان را فرا گرفته بود و سر تا پا غرق در گناه بودید».

از فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) استفاده می‌گردد که فقر بر آنها حاکم بود؛ فقر دینی،

فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و... خداوند مهربان در میان چنین مردمی -که از هر جهت مرده بودند- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را برانگیخت و علم و دانش را برای آنها به ارمغان آورد.

بدین وسیله عربهای عصر جاهلیت و مسلمانان بعد از ظهور اسلام، با علم و دانش آشنا شدند و طولی نکشید که آنها پیشوای جهان دانش شدند. از این رو، زمینه‌ساز جنبش و حرکت اروپا، آثار دانشمندان اسلامی بود که حدود چهارالی پنج قرن پیش سبب روی آوردن آنها به علم و دانش شد. اگرچه متأسفانه، مسلمانانی که وارثان علم و امیر دانش جهان بودند، از فراگیری علوم تجربی و صنعت بازماندند و امروز دست نیاز به کشورهای اروپایی دراز کردند و آنها نیز با اعزام کارشناسان خود، حامل فساد و فحشاء شدند.

اکنون بر فرهیختگان علم و دانش لازم است تا تاریخ و آثار دانشمندان اسلامی، اعترافات دانشمندان غربی به پیشرفتهای مسلمانان در علم، اختراعات و ابتکارات علمی مسلمانان قبل از نهضت اروپا و... را مورد توجه قرار داده، با تدریس این گونه مطالب در دانشگاهها و مراکز علمی، نسل جوان را برای فعالیت هر چه بیشتر، با نسل پیشین پیوند دهند.

آثار و برکات نور

در مثال دوم، ایمان به نور و کفر به ظلمت تشبیه شده است. برای روشن شدن و درک عظمت نور ایمان، شایسته است به آثار و برکات نور مادی اشاره شود:

لطیف‌ترین و سریع‌ترین موجود در عالم ماده، نور است؛ چه این که نور در یک ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر را طی می‌کند. به عبارت دیگر، نور با سرعت خود در یک ثانیه می‌تواند، هفت و نیم بار به دور کره زمین بچرخد! زیرا قطر کره زمین در خط استوا ۴۰ هزار کیلومتر است و حاصل تقسیم ۳۰۰ هزار بر ۴۰ هزار، هفت و نیم خواهد بود.

از این رو، همه برکات عالم ماده، از نور است؛ چه این که به برکت نور، موجودات زندگی می‌کنند؛ به برکت نور، بیماری‌ها و میکروبهای بیماری‌زا نابود می‌شوند؛ به برکت نور، گیاهان رشد و نمو می‌کنند؛ به برکت نور، میوه‌ها به ثمر می‌رسند؛ به برکت نور، فضا گرم می‌شود؛ به برکت نور، فضای اطراف روشن می‌شود و بالاخره به برکت نور، باران رحمت الهی می‌بارد.

اسلام و ایمان نیز همچون نور، روشنایی دارد؛ چه این که حضرت حمزه و عمار پیش از اسلام، همانند سایر عرب‌های جاهلیت مرده بودند؛ سپس با گرایش به خداوند به وسیله اسلام و نور ایمان زنده شدند و با همین نور حقیقت‌ساز، راه خود را انتخاب کردند. قطعاً، دارنده چنین نوری، همانند کسی نیست که غرق در ظلمات است!

نور فرقان

یکی از آیات قرآن که در این زمینه نازل شده و بسیار پرمعنا و نویدبخش است، آیه ۲۹ سورة انفال است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» ای کسانی که ایمان آوردید! اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برای شما فرقان را قرار می‌دهد.

فرقان در لغت، تمیز حق از باطل است؛ یعنی اگر انسان باتقوا شد، خداوند نور و روشنایی در دل او قرار می‌دهد که می‌تواند حق را از باطل تمیز دهد. از این

رو، گاهی در میان مردم عوام و درس ناخوانده، افرادی یافت می‌شوند که دارای چنین نوری هستند که با آن از حوادث و ماجراهای گنگ و تاریک باخبرند؛ به گونه‌ای که هم منشأ حوادث را می‌دانند و هم از هدف آنها آگاهند. دارندگان نور فرقان، نه آلت دست شیطان می‌شوند؛ و نه گرفتار شیادهای گمراه؛ زیرا نور فرقان چراغ هدایت و راهنمای آنهاست و به همین جهت، رسول گرامی اسلام ﷺ فرموده است: «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» انسان مؤمن با نور خدا حرکت می‌کند. (۱)

تقوا ثمره روزه و فرقان میوه تقوا

ماه مبارک رمضان، ماه تقوا و نور است، انسان مسلمان با روزه‌داری برای خدا، به تقوای بیشتری دست می‌یابد به گونه‌ای که نهال تقوا در وجود او ریشه می‌دواند (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). بنابراین، تقوا ثمره و نتیجه روزه است و براساس آیه شریفه، فرقان نیز ثمره تقواست. شایسته است در این شب‌ها و روزهای پربرکت رمضان - مخصوصاً در هنگام سحر - دست به دعا برداریم و تقوا و فرقان را از خدا طلب کنیم (اللهم آمین!).

زیبا جلوه کردن اعمال زشت در نظر کفار

در پایان آیه شریفه، خداوند می‌فرماید: «اعمال زشت کفار در نظر آنها تزئین شده و زیبا جلوه کرده است.»؛ زیرا حُبِّ ذات، هواپرستی، خودخواهی، غرور و مانند اینها، سبب می‌گردد تا آنها توجّهی به اعمال زشت خود نکرده، عمل خود را تزئین شده و خدمت به دیگران پندارند.



سیزدهمین مثال: شرح صدر

خداوند متعال در سیزدهمین مثل از آیه‌های قرآن مجید، در آیه ۱۲۵ سوره انعام می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می‌سازد؛ و آن کس را که [به سبب اعمال زشتش] بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن چنان تنگ می‌گرداند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد!

دورنمای بحث

آیه شریفه، در صدد بیان زمینه‌های روحی مردم در پذیرش حق است، آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌گردد این است که: مردم در این جهت متفاوتند؛ بعضی از مردم آن قدر روحشان پاک و قلبشان نورانی است که با اولین برخورد با قرآن، با آغوش باز اسلام را پذیرایند و خداوند هم در عوض به آنان شرح صدر می‌بخشاید. در مقابل، افرادی هستند که زمینه پذیرش حق در آنان نیست و چنانچه تمام قرآن بر آنان خوانده شود، تأثیرگذار نیست؛ از این رو، خداوند قلب آنها را تنگ و تاریک می‌گرداند.

شرح و تفسیر

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» هر کسی را که خداوند بخواهد هدایت کند و او را رهنمون شود، سینه‌اش را گشاده و فراخ می‌گرداند و برای دریافت حق به او شرح صدر می‌بخشاید. به عبارت دیگر، او را دریا دل و با ظرفیت قرار می‌دهد. «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» هر کس را که بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ و تاریک و ظلمانی قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که طاقتش سلب می‌شود و با کوچکترین مشکلی تعادل فکری خویش را از دست می‌دهد.

«كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ...» آن قدر سینه‌اش را تنگ و تاریک می‌گرداند که گویا می‌خواهد به آسمان پرواز کند؛ یعنی همان‌گونه که پرواز به آسمان برای انسان بدون وسیله محال است، تحمل این تاریکی و تنگی نیز برای این عده مشکل و محال است و خداوند این‌گونه پلیدی و کفر را، در دل افراد بی‌ایمان قرار می‌دهد.

پیام‌های آیه

۱- هدایت و ضلالت به دست خداست

آنچه مطابق با ظاهر آیه است، این است که هدایت و ضلالت انسانها از طرف خداوند صورت می‌گیرد و مفهوم آن چیزی جز جبر نیست. در این صورت، اسلام و کفر دو امر غیر اختیاری است و قبول آن به عقیده ما با عدالت خداوند سازگار است. از این رو، برای روشن شدن مطلب، لازم است مقدمه‌ای ذکر گردد: در میان فِرَق و گروههای اسلامی - که از سرچشمه زلال ولایت و امامت دور مانده‌اند - گروهی مذهب «جبر» را پذیرفته‌اند و معتقدند که انسان در کارهای خود اختیاری ندارد. اعتقاد به این مذهب - که مخالف عقیده شیعه است - مساوی با انکار اصول پنجگانه دین است.

اولین اصلی که بر اساس این مذهب نادیده گرفته می شود، عدل الهی است؛ چه این که اگر انسان در کارهایش مجبور باشد، عذاب کافر و ثواب مؤمن بر خلاف عدالت است؛ زیرا نه کافر در کفرش اختیار داشته است؛ و نه مؤمن در ایمانش. به همین جهت، قائلین به جبر عدل الهی را نمی پذیرند.

دومین اصلی که با اعتقاد به جبر نادیده گرفته می شود، اصل توحید است؛ چه این که خدایی که عادل نباشد و مردم مجبور را بی جهت کیفر و پاداش دهد، شایسته خدایی نیست و نمی تواند این جهان پهناور را - که بر اساس نظم و حکمت اداره می شود - تدبیر کند.

از این رو، ارسال رُسل و بعثت پیامبران نیز بی معنا خواهد بود. چه این که انبیا توان هدایت کفار را ندارند؛ زیرا آنها بی اختیار کفر می ورزند، و نیز انبیا بر ایمان مؤمنان بی تأثیرند؛ زیرا با جبری که وجود دارد - احتمال انحراف در آنها نمی رود، به عبارتی اولی محال است و دومی تحصیل حاصل؛ و هر دو از نظر فلسفی غیر ممکن.

امامت نیز - که تداوم بخش نبوت است - به دلیل فوق، باطل می شود. آخرین اصلی که با اعتقاد به جبر باطل می گردد، اصل معاد است؛ چه این که معاد مبتنی بر اختیار است. بنابراین، اگر همه انسانها مجبور و بی اختیار باشند، کیفر و پاداش؛ بهشت و جهنم؛ قیامت و رستاخیز؛ همه و همه بی معنا می شود.

در نتیجه با اعتقاد به جبر نه می توان مسلمان بود؛ و نه اصل اسلام را پذیرفت. ^(۱) از این رو شیعه باید با تمام وجود خداوند را شاکر باشد که به برکت وجود ائمه و در پرتو نور ولایت معصومان علیهم السلام نه در وادی تاریک «جبر» گرفتار شده است؛ و نه به بیابان ظلمانی «تفوض» قدم گذاشته، بلکه در بین این دو مکتب انحرافی، راه مستقیم و روشنی را انتخاب کرده است.

۱- اعتقاد به جبر علل و عوامل مختلفی دارد، برای مطالعه بیشتر به کتاب «پنجاه درس اصول عقاید»، صفحه ۱۱۸ به بعد ر.ک.

با توجّه به این مقدّمه، آیا آیه مذکور دلیل بر «جبر» نیست؟ آنچه آیه شریفه بر آن دلالت دارد، این است که: گام اوّل هدایت و ضلالت را خود انسان برمی دارد آنگاه، در صورتی که اوّلین گام را به سمت هدایت برداشت، مشمول هدایت الهی می‌گردد؛ و در صورت دیگر، که اوّلین گام را به سمت ضلالت برداشت، مشمول ضلالت الهی می‌شود؛ مثلاً سلمان فارسی از ایران حرکت می‌کند و برای رسیدن به سرچشمه نور، سختی‌ها و مشکلات فراوانی را تحمّل می‌کند؛ حتّی به بردگی گرفته می‌شود. تا این که به سرچشمه نور می‌رسد و مسلمان می‌گردد. او چون گامهای اوّلیه را با اختیار خود برداشته بود مشمول هدایت الهی قرار گرفت و خداوند به او شرح صدر و سینه‌ای گشاده عنایت کرد. اما ابوجهل و ابولهب - با این که از اوّل در کنار چشمه هدایت بوده‌اند - ولی گامهای اوّلیه لجاجت و عناد و دشمنی را به اختیار خود و به تبعیت از شیطان برداشتند و چشم و گوش خود را در مقابل ندای حق بستند. بر این اساس، خداوند نیز آنها را گمراه کرد و قلب آنها را تنگ و تاریک نمود؛ پس هدایت و ضلالت الهی، نتیجه و مجازات گامهای اوّلیه خود آنهاست. بنابراین، آیه شریفه فوق و دیگر آیات، هیچ منافاتی با اختیار انسان ندارد. ^(۱)

اعجاز علمی قرآن در آیه مَثَل

اگر چه مفسران جمله «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ» را کنایه از کار غیر ممکن و محال دانسته‌اند؛ ولی امروزه با توجّه به پیشرفت علوم بشری و دستیابی به فضا، تفسیر دیگری نیز می‌توان برای آن جمله بیان کرد که نشانگر اعجاز علمی قرآن مجید است. ^(۲)

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب «پنجاه درس اصول عقاید»، صفحه ۱۳۷ به بعد ر.ک.

۲- اعجاز قرآن شاخه‌های مختلفی دارد که یکی از آن، اعجاز علمی است؛ برای توضیح بیشتر به

دانشمندان کشف کرده‌اند که اطراف کره زمین را هوا (اکسیژن) فرا گرفته است، و این هوا از هر طرف تا ارتفاع ۳۰ کیلومتری ادامه دارد؛ ولی آنچه از این اکسیژن‌ها استفاده می‌شود، تنها فضای چند کیلومتری پایین آن است؛ چه این که هر چه اکسیژن به طرف بالا برود، استفاده از آن مشکل‌تر و سبب تنگی نفس می‌شود.

به همین جهت، کوهنوردانی که به ارتفاعات بلند صعود می‌کنند، گاهی از اوقات دچار هواگرفتگی می‌شوند؛ یعنی به همان هوایی می‌رسند که استفاده از آن مشکل است و باعث تنگی نفس آنها می‌گردد و چه بسا، سبب بیهوشی و مرگ آنها می‌شود!

و نیز به همین جهت، هواپیماهایی که در ارتفاع بالا پرواز می‌کنند، باید به قدری مجهز باشند که هوای داخل هواپیما را تنظیم کنند؛ در غیر این صورت، مسافران نمی‌توانند از هوای آن ارتفاع استفاده کنند و اگر دستگاه تنظیم هوا دچار مشکل گردد، مسافران باید از ماسکهای مخصوص که برای چنین لحظاتی تهیه شده است، استفاده کنند وگرنه هواپیما مجبور است برای حفظ جان مسافران در ارتفاع پایین به پرواز خود ادامه دهد.

در آن هنگامی که آیه فوق نازل شد، انسان از این مسأله علمی مهم بی اطلاع بود؛ ولی قرآن مجید در آن زمان (۱۴۰۰ سال پیش) پرده از این راز علمی برداشت و قابل استفاده نبودن هوای آسمانها را بیان کرد و انسانهای گمراه را به کسانی تشبیه کرد که در چنین هوایی تنفس می‌کنند و دچار تنگی نفس می‌شوند.

۳- شرح صدر

وقتی حضرت موسی علیه السلام به مقام نبوت نائل شد، چند چیز از خداوند طلب

کرد؛ یکی از آنها شرح صدر بود (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي...) ^(۱)
و نیز پیامبر اکرم ﷺ بی آن که تقاضا کند - این نعمت بزرگ الهی را از خداوند
متعال دریافت نمود (أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؟) ^(۲)
خلاصه این شرح صدر چه معنایی دارد؟

«صدر» در اینجا به معنای سینه نیست، بلکه به معنای روح و فکر است؛
بنابراین «شرح صدر» به معنای داشتن فکر و روح باز است؛ یعنی کسی شرح
صدر دارد که دارای تفکر عمیق، صبر و حوصله زیاد و فکر و روحی وسیع باشد؛
به گونه‌ای که در برابر سخت‌ترین حوادث نلغزد. به همین جهت، شرح صدر یکی
از لوازم مهم ترقی و تعالی به سوی خدا شناخته شده است.

پیامبر ﷺ و همسایه یهودی

یکی از همسایگان آن حضرت - که مردی یهودی بود - هر روز به هنگام عبور
آن حضرت، از بالای بام به بهانه ریختن خاکروب‌ها در کوچه، خاکستری همراه با
آتش بر سر و صورت آن حضرت می‌ریخت. این برنامه هر روز ادامه داشت؛ تا آن
که روزی پیامبر ﷺ از کوچه گذشت و متوجه خاکستر همسایه یهودی نشد. آن
حضرت کنجکاو گشته، علت آن را جویا شد. اصحاب و یاران عرض کردند:
بحمدالله مریض شده است و در بستر بیماری به سر می‌برد؛ پیامبر به قصد
عیادت به طرف منزل یهودی حرکت کرد، هنگام در زدن، همسر آن مرد یهودی از
پشت در منزل گفت: کیست؟ حضرت جواب داد: پیامبر اسلام! زن گفت: کارت
چیست؟ حضرت فرمود: به عیادت شوهرت آمده‌ام! زن بی اختیار در را باز کرد.
حضرت داخل شد و کنار بستر یهودی قرار گرفت. پیامبر ﷺ با احوالپرسی به

۱- سوره طه، آیه ۲۵.

۲- سوره شرح، آیه ۱ و دیگر آیاتی از قبیل: سوره نحل آیه ۱۰۶ و سوره زمر، آیه ۲۲.

گونه‌ای برخورد کرد که گویا این یهودی هیچگونه اذیت و آزاری نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روا نداشته است!

وقتی یهودی این شرح صدر و گذشت و اغماض پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، عرض کرد: یا رسول الله! آیا این برخورد جزء برنامه دین توست، یا از اخلاق شخصی شماست؟ حضرت فرمودند: جزء برنامه دین اسلام است.

من بد کنم و تو بد مکافات کنی پس فرق میان من و تو چیست بگو
از این نمونه، در زندگی پیامبران، امامان و عالمان دینی فراوان است.

مثلاً شخصی در شیراز، نامه‌ای به یکی از علمای آن شهر می‌نویسد و بی‌اندازه آن عالم را مورد فحاشی و هتّاکی قرار می‌دهد. آن عالم روز بعد نویسنده آن نامه را دیده، به او می‌گوید: نامه‌ای به من نوشته بودی آن را انداختم.^(۱)

ظاهراً مشکل مالی داشتی؛ این پول را بگیر انشاءالله مشکلّت با آن حل شود! نویسنده نامه خوشحال شده، با خود می‌گوید: «خوب شد آقا نامه ما را مطالعه نکرده است!»

بنابراین، یک انسان مسلمان باید با تأسّی به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارای شرح صدر، سینه گشاده و دریا دل باشد. با همّت بلند ناملايمات را تحمّل کرده، با کوچکترین مشکل ناسپاسی نکند و انتقام‌جویی و کینه‌جویی را پیشه خود قرار ندهد.

پروردگارا! به برکت این ماه (رمضان)، شرح صدر و تحمّل ناملايمان را به همه ما ارزانی فرما.

۱- آن عالم نامه را خوانده بود و به پشت کتابها انداخته بود به همین جهت توریه کرد و گفت: نامهات را انداختم. او منظورش این بود که نامه را به پشت کتابها انداختم؛ ولی نویسنده نامه تصوّر کرد که آن عالم نامه را نخوانده، گم کرده است.

چهاردهمین مثال: مبدأ و معاد

خداوند در آیه ۵۷ سوره اعراف به عنوان چهاردهمین مثل از مثلهای زیبایی قرآن می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». او کسی است که بادهای را بشارت دهنده در پیشاپیش [باران] رحمتش می‌فرستد؛ تا ابرهای سنگین بار را [بر دوش] کشند؛ [پس] ما آنها را به سوی زمینهای مرده می‌فرستیم؛ و به وسیله آنها، آب [حیات‌بخش] را نازل می‌کنیم؛ و با آن، هرگونه میوه‌ای را [نیز در قیامت] زنده می‌کنیم؛ شاید [با توجه به این مثال] متذکر شوید!

دورنمای بحث

آیه شریفه، پیام‌آور دو مطلب سرنوشت‌ساز است. صدر آیه، متضمن توحید و خداشناسی و دلیلی قانع‌کننده بر اثبات مبدأ است. و ذیل آن، با ارائه مثال زیبایی بر جهان آخرت، اشاره به معاد دارد.

اهمیت مبدأ و معاد: مبدأ و معاد از مسایل بسیار مهمی است که در قرآن مجید بطور گسترده مطرح شده است به گونه‌ای که حدود دو هزار آیه از آیات قرآن (یعنی یک سوم مجموع آیات قرآن) به معاد تعلق گرفته است و یک سوم آن نیز

آیات مربوط به مبدأ می‌باشد. و این مطلب نشانه اهمیت مبدأ و معاد و روز رستاخیز است. مسایلی که آیات بدان پرداخته‌اند، از قبیل: دادگاه عدل الهی؛ بهشت و جهنم؛ نامه اعمال؛ تجسم اعمال؛ معاد جسمانی؛ و میوه‌های بهشتی و... است. رمز این همه با اهمیت شمردن معاد روشن است؛ زیرا انسان در صورتی در مسیر سعادت حرکت می‌کند و به آن نائل می‌شود که به دو اصل مهم معتقد باشد: نخست، اصل مبدأ و یکتاپرستی و دیگر، اعتقاد به معاد و بازگشت انسان به خدا. اعتقاد به خدا، به انسان می‌آموزد که خداوند در همه جا و در همه حال مراقب انسان است (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ)^(۱) اعتقاد به معاد، می‌آموزد که خداوند به تمام اسرار درونی انسان آگاه است و اعمال از نظر خدا پوشیده نیست (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)^(۲)، (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ)^(۳) بنابر آیات قرآن، روز رستاخیز پرونده اعمال هر انسانی در دادگاه عدل الهی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ دادگاهی که نه می‌توان قاضی آن را فریب داد و نه شهود آن قابل انکار است. بر اساس آیه شریفه «فَنَنْعَمُ يَوْمَئِذٍ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^(۴) و نیز آیه شریفه «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»^(۵) کوچکترین و بزرگترین عمل هر انسانی مورد قضاوت حضرت حق قرار می‌گیرد و انسان در برابر آن مسئول است.

توجه به دو اصل مذکور سبب می‌شود که انسان در همه حال خدا را بر اعمال خود ناظر بداند و معصیت نکند و چنانچه از یاد خدا غافل شد شیطان بر او مسلط می‌شود؛ همان گونه که آیه شریفه می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ

۱- سورة حدید، آیه ۴ و آیه ۷ سورة مجادله نیز به همین مضمون دلالت دارد.

۲- این جمله در آیات زیادی از قرآن مجید از جمله آیه ۱۱۹ آل عمران آمده است.

۳- سورة غافر، آیه ۱۹. ۴- سورة زلزل، آیه ۷ و ۸.

۵- سورة کهف، آیه ۴۹.

نَقِیْضُ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ» هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم؛ پس همواره قرین و همراه او خواهد بود! ^(۱)

جسمانی و روحانی بودن معاد

معاد از نظر قرآن، جسمانی و روحانی است؛ یعنی در روز قیامت هم جسم انسان محشور می‌شود و هم روح انسان. به عبارت دیگر، هم روح انسان مشمول نعمتها و عذابهای الهی قرار می‌گیرد و هم جسم؛ زیرا مقتضای عدل الهی بر این نهاده شده است که اگر انسان در دنیا مرتکب ثواب یا گناهی شد چون جسم و روح به همراه یکدیگر انجام داده‌اند، در قیامت عذاب و پاداش نصیب هر دو شود.

اساساً، در صدر اسلام آنچه موجب تعجب منکران معاد واقع شد، معاد جسمانی بود نه روحانی؛ زیرا عقل بسیاری از مردم، در چشم آنهاست و تنها آنچه را می‌بینند، باور می‌کنند. از این رو، منکران معاد می‌پرسیدند: چگونه ممکن است این انسان پس از مرگ و تبدیل شدن به خاک، دوباره زنده شود و با همین جسم و بدن خاکی در قیامت مورد ثواب و عذاب قرار گیرد؟ در پاسخ به این شبهه خداوند متعال در سوره سبأ آیه ۷ و ۸ می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْسِتُكُمْ إِذَا مُرِّقَتْ كُلُّ مُرْقٍ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ، أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ» کافران گفتند: «آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که [مردید] سخت از هم متلاشی شدید، [بار دیگر] آفرینش تازه‌ای خواهید یافت؟! آیا او بر خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است؟! [چنین نیست] بلکه کسانی که به

آخرت ایمان نمی آورند، در عذاب و گمراهی دوری هستند [و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید است].^(۱)

قرآن مجید برای اثبات معاد جسمانی و روحانی به مثل تمسک جسته است؛ همان گونه که سیره قرآن در مورد تفهیم، استفاده از مثل است، برای این مطلب نیز سه مثل ذکر شده است:

۱- مثال به زندگی گیاهان و تشبیه جهان پس از مرگ، به زنده شدن گیاهان.

۲- مثال به دوران جنین که خلقت انسان از نقطه کوچکی شروع می شود و هر روز برای جنین، یک معاد و زندگی جدیدی به شمار می رود.

۳- مثال به خواب اصحاب کهف، که خواب آنها همانند مرگ بود و خداوند پس از سالهای طولانی آنها را زنده گردانید.

وگرنه چطور ممکن است کسی سیصد و اندی سال بخوابد در حالی که نه آبی بنوشد و نه غذایی بخورد و سپس سالم از خواب برخیزد؟

بنابر آیه قرآن، اصحاب کهف در حدود یک میلیون روز خواب بودند. این افراد بی آن که آبی بنوشند و غذایی بخورند بعد از این مدت طولانی، سالم از خواب برخاستند؛ در حالی که یک انسان بطور عادی، دو تا سه روز بیشتر بدون آب و غذا دوام نمی آورد.

یکی از شگفتیهای خلقت، قلب انسان است؛ تعداد ضربان قلب هر انسان در هر روز در حدود ۱۰۰ هزار بار است. حال اگر عمر معمولی یک انسان را هفتاد سال بدانیم، بیش از ۲۵۰ میلیون بار این قلب ضربان دارد. (عجباً لحکمة الله!) اگر تنها قلب انسان برای خداشناسی وجود داشت، کافی بود که انسان سر تسلیم در مقابل خالق خود فرو آورد و در نتیجه، اگر بدن اصحاب کهف با همان

۱- برای آگاهی بیشتر از مسایل مربوط به معاد جسمانی، به تفسیر پیام قرآن، جلد ۵، صفحه ۳۰۷ مراجعه کنید.

مواد غذایی قبل از خوابیدن بخواهد یک میلیون روز زنده بماند و قلب به کار خود ادامه دهد، باید ضربان قلب در هر روز، بیش از یک بار نباشد! بنابراین، اصحاب کهف انسانهای شبیه مرده‌ای بودند که خداوند بعد از سیصد و اندی سال آنها را بیدار کرد. خداوندی که قادر است اصحاب کهف را بعد از یک خواب یک میلیون روزه بیدار کند، چگونه قادر نخواهد بود که مردگان را زنده کند!

به همین جهت، خداوند در ذیل آیه مربوط به اصحاب کهف، می‌فرماید: «لَيَعْلَمُوْا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ» خداوند اینها را زنده کرد تا بدانید وعده خدا (نسبت به قیامت) حق است.

شرح و تفسیر آیه

آیه محل بحث، یکی از سه آیه‌ای است که مسأله رستاخیز را به حیات مجدد گیاهان تشبیه کرده است. «هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ...» خداوند کسی است که بادهای را به عنوان بشارت دهنده، پیش از باران می‌فرستد تا به وسیله بادهای آسمانها را آماده بارش کند.

«حَقٌّ اِذَا اَقْلَّتْ سَحَابًا تَقَالًا...» بادهای تا آنجا ادامه می‌یابد که ابرهای سنگین وزن را جمع می‌کند.^(۱)

خداوند ابرهای باران‌زا را به وسیله آن بادهای به سوی شهرهای مرده به حرکت درمی‌آورد و سپس از این ابرهای سنگین وزن، باران بر شهرهای مرده می‌بارد و بدین وسیله زمین مرده زنده می‌گردد.

«فَاَخْرَجْنَا بِهٖ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ...» خداوند با بارش باران بر سرزمین‌های مرده، انواع میوه‌ها را می‌رویاند.

۱- قرآن مجید، در ۱۴۰۰ سال پیش، این راز علمی را بیان کرد که ابرها بر دو گونه هستند: باران‌زا و معمولی؛ و ابرهای باران‌زا سنگین‌تر از معمولی هستند.

«كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» خداوند مردگان را در روز قیامت همانند سرزمینهای مرده، زنده می‌گرداند. در پایان آیه، خداوند فلسفه مثل را، تذکر و بیداری انسانها می‌شناسد و می‌فرماید: «ما این مثلها را می‌زنیم، شاید باعث تذکر، تفکر و بیداری شما شود».

میوه‌های مختلف از آب و هوا و زمین واحد!

همان گونه که قبلاً اشاره شد، یکی از حجابهای معرفت برای انسان حجاب عادت است. وقتی انسان به چیزی عادت کرد، به عمق و ماهیت آن نمی‌اندیشد و این یک حجاب بزرگ است! از این رو، رویش انواع گیاهان، گلها و میوه‌ها از یک زمین و یک آب و هوا، از شگفتیهای طبیعت است! این مهم، واقعاً از قدرت بی‌بدیل و بی‌نظیر خداوند است که از یک زمین و یک آب و هوا، گلهایی را با رنگها و برگهای متفاوت و میوه‌هایی را با طعم و مزه‌های مختلفی می‌رویاند و این خلقت شگفت به انسان می‌آموزد که از حیات مجدد در روز قیامت تعجب نکند؛ چه این که از همین در روز قیامت، انواع و اقسام انسانهای نیک، از قبیل: پیامبران، صالحان، امامان و شهدا و انسانهای پست از قبیل فرعونها، نمرودها، معاویه‌ها، صدام‌ها و... مبعوث می‌گردد. انسان هر ساله صحنه معاد را در روی زمین می‌بیند و به تعداد سالهای عمرش تکرار صحنه معاد را شاهد است، شگفت آن که در روز قیامت وقتی انسانها می‌خواهند از قبرها برانگیخته شوند، بارانی بر زمین می‌بارد؛ سپس انسانها زنده می‌شوند! (۱)

قانون کلی که از آیه شریفه استفاده می‌گردد این است که اصول کلی حیات و مرگ در تمام جانداران یکسان است. بنابراین، همان گونه که در عالم گیاهان و

نباتات زندگی پس از مرگ وجود دارد، دربارهٔ انسان نیز چنین است.

سؤال: در جهان نباتات و گیاهان زندگی دوباره امکان‌پذیر است؛ زیرا گیاهان به وسیلهٔ بذرها و دانه‌ها دوباره رشد و نمو می‌کنند. به خلاف انسان که کاملاً از بین می‌رود و تبدیل به خاک می‌شود. پس چگونه ممکن است انسان از خاک مرده دوباره به وجود آید و زنده شود؟

جواب: این گونه نیست که همیشه گیاهان با بذر و دانه زنده شوند، بلکه گاهی از اوقات حیات و مرگ گیاهان مانند مرگ و زندگی انسان است؛ مثلاً در پاییز وقتی برگ درختان زرد می‌شود و می‌ریزد، همین برگها در پای درختان کم‌کم تبدیل به خاک می‌شوند و سپس در بهار جذب ریشهٔ درخت می‌گردند و قسمتی از آنها دوباره تبدیل به برگ درخت می‌شود؛ یعنی برگ درختی که کاملاً نابود و تبدیل به خاک شده بود دوباره حیات مجدد می‌گیرد. انسان نیز چنین است؛ می‌میرد و تبدیل به خاک می‌شود و دوباره مبعوث می‌گردد.

بنابراین، انسان هر سال - بطور مکرر - معاد را با چشم خود می‌بیند، ولی غافل است از این که همان خدایی که گیاهان را پس از مرگ دوباره زنده می‌کند، قادر است انسان را نیز پس از مرگ زنده گرداند.

آثار معاد

اعتقاد به معاد به انسان می‌آموزد که انسان سر تسلیم در آستان حضرت حق فرو آورد و هرگز به کسی ظلم و خیانت نکند و این اثر به خوبی در کلام مولای متقیان، علی علیه السلام دیده می‌شود، حضرت در خطبهٔ ۲۲۴ نهج البلاغه، خطاب به برادرش، عقیل، در جمله‌ای بسیار زیبا می‌فرمایند: «وَاللَّهُ لَأَنْ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهِّدًا، أَوْ أُجَرِّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفِّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ» به خدا قسم اگر علی در شب [به جای بستر نرم و آرام]

بر نوک خارهای سعدان^(۱) قرار گیرد و بیدار باشد و روزها او را غل و زنجیر کنند و در کوچه و بازار بگردانند، برای علی گوارا تر است از این که در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات کند؛ در حالی که به بنده‌ای از بندگان خدا ظلم کرده باشد! آیا چنین زمامداری - که به مبدأ و معاد یقین دارد و آن را باور کرده است - هرگز ظلم و خیانت می‌کند؟! آیا چنین حاکم و فرمانروایی هیچ‌گاه تبعیض ناروا انجام می‌دهد؟! آیا چنین رئیس حکومتی کمترین خطا و اشتباهی را از اطرافیانش می‌پذیرد و یا تحمّل می‌کند؟!

مسئلاً جواب تمام این سؤالات منفی است؛ چه این که چنین انسانی معتقد به قیامت است و با اعتقاد به معاد و قیامت، کوچکترین گناه را بزرگ شمرده، آن را مرتکب نمی‌شود.

آن‌گاه حضرت در ادامه این خطبه، دو داستان عبرت‌آموز از برادرش عقیل، و اشعث بن قیس منافق، نقل می‌کند که آثار اعتقاد به معاد در این دو داستان به خوبی نمایان است.^(۲)



۱- خار سعدان بسیار عجیب است؛ مانند خنجر محکم و تیز است و به هر جای بدن برخورد کند، مجروح می‌سازد.

۲- در مباحث گذشته به این دو داستان اشاره شد.

فصل شانزدهم

پانزدهمین مثال: بلد طیب

در آیه ۵۸ سوره اعراف، پانزدهمین مثال از مثالهای قرآن مجید بیان شده است؛ خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ» سرزمین پاکیزه [و شیرین]، گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین‌های بدطینت [و شوره‌زار]، جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش، از آن نمی‌روید؛ این گونه، آیات [خود] را برای آنها که شکر گذارند، بیان می‌کنیم.

دورنمای بحث

این آیه شریفه - که بلافاصله پس از مثال چهاردهم ذکر شده - در واقع ادامه همان بحث معاد است؛ و پاسخ به سؤال مقدّری است که شاید در ذهن بعضی‌ها تداعی کند. شرح آن در صفحات بعد خواهد آمد.

اشاره‌ای به مثال گذشته

در مثال چهاردهم (آیه ۵۷ سوره اعراف) خداوند متعال با یک بیان زیبا، هم دلیلی بر مبدء و اصل توحید ارائه فرمودند و هم استدلالی به اصل معاد و جهان رستاخیز.

ذکر حرکت بادها، جمع شدن ابرهای سنگین، نزول باران، دوباره زنده شدن زمین‌های مرده، فراهم آمدن انواع میوه‌ها، گلها و درختان، دلیل محکمی بر توحید و خداشناسی بود؛ دلیل محکمی که اگر هیچ دلیلی جز این نبود، برای اثبات وجود خداوند کفایت می‌کرد. بی شک با آمدن فصل زمستان آثار مرگ سراسر باغ را فرا می‌گیرد؛ باغی با درختان افسرده و بی روح؛ ولی پس از مدتی به هنگام بهار حیات جدیدی در باغ دیده می‌شود؛ با انواع درختان سرسبز، گل‌های مختلف، بوته‌های گوناگون، گیاهان متفاوت، میوه‌های ترش و شیرین با رنگ‌های متنوع و... که روح انسان را طراوت می‌بخشد.

این طبیعت شگفت، دلیل محکمی بر اثبات وجود خداوند قادر مطلق است، که اگر انسان تنها به برگ سبزی از نشاط طبیعت بیندیشد، برای شناخت حضرت حق کافی است.

برگی که بر اساس گفته دانشمندان، اگر از عرض برش زده شود، دارای هفت طبقه است، که هر طبقه آن دارای ساختمان مخصوص و وظیفه ویژه‌ای است. با کمی دقت خطوط ریزی بر روی این برگ ظریف مشاهده می‌شود که بسان شبکه لوله‌کشی یک شهرک می‌باشد که وظیفه آب‌رسانی و تغذیه قسمت‌های مختلف برگ را به عهده دارد. چه قدرتی این طبقات هفتگانه را با ظرافت زیبا آفریده است؟! چه خالق حکیمی این شبکه عظیم و دقیق لوله‌کشی را در درون این برگ طراحی کرده است؟! از این رو، نه تنها «برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»، بلکه اگر به دقت تمام، ساختمان و وظیفه و فواید آن بررسی شود، بی نهایت کتاب از معرفت کردگار صورت می‌گیرد. بنابراین، صدر آیه دلالت بر توحید و ذیل آیه (كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى) به مسأله معاد رهنمون است.



شرح و تفسیر مثال پانزدهم

همان گونه که گذشت این آیه شریفه پاسخ به سؤال مقدّری است که ممکن است بعد از توجّه به آیه گذشته مطرح شود که: اگر آب باران یکی است و زمین‌ها هم یکسان، و همه زمین‌ها از آب باران استفاده می‌کنند، پس چرا در بعضی از زمین‌ها گل و گیاه و میوه می‌روید و در بعضی دیگر خار و خاشاک پدید می‌آید؟ اگر باران وحی الهی بر همه دلها و قلبها یکسان می‌بارد و همه قلبها در مسیر باران رحمت الهی هستند؛ پس چگونه بعضی از قلبها هدایت و مصداق «بلد طیب» می‌گردند و بعضی از دلها گمراه و مصداق «بلد خبث» قرار می‌گیرند؟

آیه شریفه در صدد پاسخ به این پرسش برآمده، می‌فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» سرزمین پاکیزه و شیرین؛ بستر مناسب و لایق، به فرمان پروردگار، گیاهان مناسب و خوبی را می‌رویانند. دل‌های پاک و قلب‌های آماده انسانها نیز بر اثر وحی الهی، میوه‌های شیرین اخلاص و صفا را پرورش می‌دهند. «وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا» ولی سرزمین خشکیده و شوره‌زار؛ خاک‌های نالایق و غیر مستعد، جز گیاهان هرزه و بی‌ارزش، محصولی ندارد!

«نکد» در لغت عرب به معنای انسان بخیل و خسیس است؛ همان انسانی که در اصطلاح، می‌گویند «نم پس نمی‌دهد!» این نوع گیاهان را - که در شوره‌زار می‌روید - «نکد» نامیده‌اند؛ زیرا همان گونه که انسان بخیل به کسی خیر و فایده‌ای نمی‌بخشد، این نوع سرزمین‌ها نیز بی‌خاصیت و فاقد ارزشند.

«كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ» آیات قرآن را با عبارات گوناگون حتی با مثل‌های بسیار ساده برای مردم بیان می‌کنیم تا با استفاده از آن، مردمی سپاسگزار باشند. بنابراین، نه بر باران رحمت الهی اشکال وارد است و نه بر وحی آسمانی؛ چه این که این دو رحمت الهی به گونه مساوی، زمین‌ها و دل‌ها را فرا می‌گیرند، بلکه اگر اشکالی وجود دارد از خود زمین و دل است؛ زیرا بعضی از

زمینها استعداد پرورش گیاه را ندارند و محصول آنها خار است. به همین گونه، قلب بعضی از انسانها استعداد هدایت شدن را ندارند و خود را بی نیاز از وحی می‌پندارند.

این مثل برای چه کسانی است؟

در این مورد بین مفسران گفتگوست؛ بسیاری از مفسران بر این عقیده‌اند که این آیه درباره مؤمنان و کفار است؛ یعنی وحی الهی در این آیه به باران تشبیه شده است و دل‌های بنی آدم به زمینهایی که باران بر آن می‌بارد. بنابراین، باران وحی الهی بر زمین هر دلی می‌بارد؛ لکن آن کسانی از باران وحی الهی بهره‌مند می‌شوند و مصداق «بلد طیب» می‌گردند که دارای دلی پاک و پاکیزه باشند. آن‌گاه میوه این سرزمینهای پاک، اخلاق خوب، ایمان بالا، شوق به اولیاء الله، اخلاص در عمل، عمل به وظیفه و... می‌باشد؛ ولی در مقابل، دل و قلب کفار - که بسان زمین آلوده و کثیفی است - از این باران وحی بی بهره است.

پیام‌های آیه

۱- فاعلیّت فاعل و قابلیّت هر دو لازم است!

آیه شریفه و دیگر آیات به این مطلب مهم اشاره دارند که: برای رسیدن به کمال دو چیز لازم است:

الف - فاعلیّت فاعل؛ ب - قابلیّت قابل.

یعنی برای رسیدن به کمال هم عوامل و اسباب ترقی لازم است و هم زمینه‌های

ترقی. بنابراین، تنها فاعلیّت فاعل (باران) کفایت نمی‌کند، بلکه قابلیّت قابل (آمادگی و لیاقت زمین) نیز لازم است؛ چه این که اگر صدها سال باران بر زمین

شوره‌زار بیارد، یک گل هم به بار نخواهد نشست.

پیامبر اکرم ﷺ همان گونه که سلمان و اباذر و دیگر مسلمانان را به اسلام دعوت کرد؛ ابوجهل و ابولهب و دیگر کفار را نیز به اسلام فراخواند؛ ولی قلب پاک و پاکیزه سلمان و اباذر آماده دریافت حق و سبب رویش نهال ایمان شد. در صورتی که همان گفتار پیامبر ﷺ بر قلب شوره‌زار ابوجهل و ابولهب تأثیر نگذاشت و سبب رویش بخل و کینه در وجود آنها شد.

۲- قرآن و وحی برای کفار نتیجه معکوس می‌دهد!

گاهی آیات قرآن نه تنها سبب هدایت نمی‌شود، بلکه باعث ضلالت افراد می‌گردد؛ یعنی انسانهای بدطینت و کافران نه تنها از شنیدن آن بهره‌ای نمی‌برند، بلکه با شنیدن آن بر گمراهی و ضلالت آنها افزوده می‌شود.

این مطلب در آیاتی از قرآن مجید، از جمله در آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره توبه ذکر شده است «وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَكُنْمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ».

هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، منافقین به یکدیگر می‌گویند: آیا این سوره، ایمان شما را افزون ساخت؟! [به آنها بگو:] اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده شده است و آنها [به فضل و رحمت الهی] خوشحالند. و اما آنها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده شده، از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.

سؤال: چگونه ممکن است قرآن مجید با آیات نورانش، سبب گمراهی بعضی شود؟

پاسخ: قرآن مجید همانند چراغی است که اگر در دست دانشمندی باشد، در

پرتو نور آن به اکتشافات و اختراعات تازه‌ای دست می‌یابد و سبب پیشرفت آن می‌گردد، ولی اگر دزدی بدان دست یابد، سبب سنگین‌تر شدن جرم و گناهش می‌شود، زیرا دزدها با چراغ، کالای با ارزش‌تری را به سرقت می‌برند.

«چو دزدی با چراغ آید
گزیده‌تر برد کالا»

در اینجا بر چراغ اشکالی نیست؛ چه این که استفاده از آن، بستگی به قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها دارد. باران نازل می‌شود، زمین شیرین و مستعد، گل می‌رویاند؛ ولی در زمین شوره‌زار نه تنها گل نمی‌روید، بلکه خارهای آن بیشتر می‌گردد. در حالی که طبیعت باران برای هر دو زمین یکسان است.

«فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ» هر آیه‌ای نازل می‌شد با آن به مخالفت برمی‌خاستند و به پلیدی و دشمنی آنان افزوده می‌شد. بنابراین، تعجیبی ندارد اگر بگوییم آیات قرآن برای انسانهای گمراه، سبب گمراهی بیشتر می‌شود!

مردم سه دسته‌اند

در توضیح مطلب مذکور (گوناگونی ظرفیت و قابلیت‌ها) شایسته است به کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که خطاب به کمیل بیان فرموده است - تمسک بجویم؛ کمیل بن زیاد می‌گوید: حضرت علی (علیه السلام) روزی مرا فراخوانده، به سوی قبرستان کوفه برد. هنگامی که به صحرا رسیدیم، آن حضرت آه پر دردی کشید و فرمود: «يَا كُمَيْلُ بَنَ زِيَادٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها» دلها و روح انسانها همچون ظرف هستند بهترین قلبها، آن است که با ظرفیت تر (دریادل) باشد.

به عنوان مثال، افراد در استفاده باران متفاوتند:

یکی به اندازه دریاچه‌ای از آب باران استفاده می‌کند؛ زیرا ظرفیتش وسیع است. دیگری به اندازه یک استکان؛ چون بیش از این ظرفیت ندارد و چه بسا فرد

دیگر، اصلاً استفاده‌ای نبرد؛ چون ظرف خود را وارونه قرار داده است. در این مثال، روشن است که اشکال و تبعیضی از ناحیه فیض خدا نیست، بلکه از ناحیه ظرفیتها و قابلیت‌های انسانهاست؛ سپس حضرت امیر علیه السلام خطاب به کمیل فرمودند: «فَاخْظُ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رَعَاةٌ»

کمیل! آنچه برای من می‌گویم، به خاطر بسیار و نسبت به آن محافظت کن. مردم به سه دسته‌اند: [مواظب باش بین که از کدام گروه به شمار می‌آیی!]

۱- گروه اول، علما و دانشمندان الهی هستند که مربی مردمند [دانشمندی که هم خود راه حقیقت را طی می‌کنند و هم دیگران را رهنمون هستند].
۲- کسانی که خود، فاقد دانشند، ولی در سایه نور دانش دانشمندان حرکت می‌کنند و در پی تحصیل علم هستند.

۳- انسان‌های احمقی که نه خود راه را می‌دانند و نه از رهروان، راه را می‌پرسند. آدمهای احمق بی سر و پای که نه خود عالمند و نه بر علم عالم تکیه می‌زنند!

حضرت علیه السلام با بیان چهار ویژگی، ماهیت گروه سوم را روشن می‌سازد:
الف - اتَّبَاعُ كُلِّ نَاعٍ: به دنبال هر صدایی حرکت می‌کنند و پای هر پرچمی سینه می‌زنند و هدف خاصی ندارند.

ب - يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ: آنان نان را به نرخ روز می‌خورند، و مانند آفتاب گردان به هر طرفی که باد بوزد، همانند کسانی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در زیر پرچم آن حضرت جنگیدند و در دوران امامت حضرت علی علیه السلام به سراغ معاویه رفته، برای او شمشیر زدند! و اگر عمرشان کفاف می‌کرد، حتماً در سایه پرچم یزید به سر می‌بردند؛ چه این که در آن روز، باد بدان سو می‌وزید!

ج - لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ: آنان از نور علم بهره‌ای نبرده‌اند تا با آن راه را بیابند.

د - وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَىٰ رُكْنٍ وَثِيقٍ: آنها نه تنها فاقد علم و دانشند، بلکه به ستون محکم علم دانشمندان هم تکیه نزده‌اند. ^(۱)

گروه سوّم - که انسانهای کم ظرفیت و خطرناکی هستند - بنابر آیه شریفه، مصداق «وَالَّذِي خُبَّتْ» شناخته شده‌اند؛ ولی گروه اوّل و دوّم مصداق «بلد طيّب».

قابلیت، اکتسابی یا جبری؟

آیا قابلیت قابل - که شرط کمال است - اکتسابی است یا جبری؟ به عبارت دیگر، آیا خداوند بعضی از انسانها را با استعداد و پر ظرفیت آفریده است و بعضی دیگر را نالایق و کم ظرفیت؟

قابلیت قابل، اکتسابی و تحصیلی است نه جبری؛ چه این که اگر قائل به جبر شویم، آن کسی که زمین دل او شوره‌زار است و به جای گل، خار و به جای میوه، اخلاص، ریاضیه رویاند، بر او گناهی نیست و نباید مجازات شود و بر این اساس، برنامه پیامبران نیز بیهوده می‌گردد.

از این رو، هر انسانی که تلاش و کوشش بیشتری در راه کسب تقوا و معرفت الهی کند، قلب و دلش آمادگی بیشتری برای پذیرش وحی الهی و آیات قرآنی خواهد داشت.

همان گونه که آیه قرآن این مطلب را مورد تأکید قرار داده، می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم. ^(۲) بنابر آیه شریفه، در خلقت انسانها هیچ تفاوتی صورت نگرفته است؛ هدایت و ضلالت بسته به خود آنهاست. و حتی شیطان هم خبیث آفریده نشده است؛ به همین جهت او نیز در صف ملائکه قرار داشت و شش هزار سال به عبادت و

پرستش خداوند مشغول بود. (۱)

آری، مردم با هم تفاوت دارند؛ اما نه تفاوت بد و خوب، بلکه در بدو خلقت گروهی خوب و گروه دیگر خویتر آفریده شده‌اند. از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» (۲) مردم بسان معدن و شیء گرانبسنگ هستند؛ عده‌ای همانند طلا، با ارزش تر و عده‌ی دیگر، همانند نقره ارزشمند هستند (یکی با ارزش و دیگری با ارزش تر).

در نتیجه هیچ انسانی، شقی، پست و خبیث آفریده نشده است و قابلیت قابل اکتسابی است نه جبری. باران به هنگام نزول بسیار شفاف و زلال است؛ ولی هنگام برخورد به زمین‌های آلوده و کثیف، آلودگی کسب می‌کند. اما هنگام برخورد با زمین‌های پاک، به همان صورت اصلی و فطریش باقی می‌ماند.

لذا محیط‌های آلوده، کتابهای منحرف، مفاهیم‌های فاسد، دوستان ناباب و خانواده‌ی ناسالم همچون زمین آلوده، قلب پاک سرشت انسان را تیره و تار می‌کند. جوانان عزیز! امیدهای آینده‌ی اسلام و انقلاب و کشور!

خداوند شما را همچون قطره‌های زلال و شفاف باران، پاک آفریده است. سعی کنید این پاکی را حفظ کنید و از معاشرت با دوستان بد پرهیزید که گاهی رفیق بد سبب تغییر سرنوشت انسان می‌گردد.

از دید اسلام، نه تنها انجام گناه، معصیت دارد، بلکه حضور در مجلس گناه نیز گناه محسوب می‌شود؛ یعنی اگر انسان در مجلس گناه حاضر شود؛ اگرچه خود مرتکب گناه نشود، ولی چنانچه ناظر بر گناه باشد، گنهکار است؛ چون محیط آلوده باعث آلودگی می‌شود و کم‌کم زشتی گناه از نظر انسان ناپدید می‌شود و آهسته آهسته انسان را به سوی گناه سوق می‌دهد؛ همان گونه که انسانهای معتاد به

۱- میزان الحکمه، باب ۲۰۵، حدیث ۹۳۶۵.

۲- بحار الانوار، طبع بیروت، جلد ۵۸، صفحه ۶۵.

موادّ مخدّر نیز بدین ترتیب به دام اعتیاد گرفتار می شوند. بنابراین، باید در حفظ پاکی کوشا باشیم و سرزمین دل خویش را هر چه بیشتر مهیا کنیم تا نهایت استفاده را از باران رحمت الهی ببریم.

شانزدهمین مثال: عالم منحرف

خداوند متعال در آیات ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷ سوره اعراف در شانزدهمین مثل می‌فرماید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَثَلَثُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی [سرانجام] خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم، [مقام] او را با این آیات [و علوم و دانشها] بالا می‌بردیم؛ [اما اجبار، بر خلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم] و او به پستی گرایید، و از هوای نفس خود پیروی کرد. مثل او همچون سگ [هار] است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز کرده، زبانش را بیرون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند؛ [گویی چنان تشنه دنیاپرستی است، که هرگز سیراب نمی‌شود] این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را [برای آنها] بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند).

دورنمای بحث

در این آیات سه گانه، سخن از عالم و دانشمندی است که در مسیر صحیح بوده

و به مقامات معنوی عالی دست یافته است؛ ولی تدریجاً منحرف و از درگاه خداوند رانده شده است. خداوند چنین دانشمندی را به سگ‌ها تشبیه می‌کند تا دیگران از او پند و عبرت گیرند.

شان نزول آیه

در این که منظور از عالم و دانشمندی که در این آیه از او سخن به میان رفته چه شخصی است، بین مفسران گفتگوست: مشهور مفسران بر این عقیده‌اند که منظور «بلعم باعورا» است. او یکی از علمای بنی اسرائیل بود که در مسیر عبادت، پیشرفت چشمگیری داشت تا آن جا که به «اسم اعظم» دست یافته، «مستجاب الدعوة» شد. هنگامی که حضرت موسی عليه السلام به مقام شامخ و رفیع نبوت نایل شد، این مسأله آتش حسادت را در دل و روح بلعم باعورا شعله‌ور ساخت! آتش حسادت هر روز فروزان‌تر شد، فضایل او را در کام خود می‌سوزاند. حسادت از یک سو، و دنیاپرستی از سوی دیگر، سبب شد که بلعم باعورا به دربار فرعون پناه آورده، از «وعاظ السلاطین» شود و تمام افتخاراتش را از دست داده، عاقبت به شر شود. قرآن مجید داستان این عالم منحرف را بیان فرموده، تا مایه عبرت دیگران شود. بعضی دیگر از مفسران بر آنند که منظور از عالم در آیه شریفه، «امیه بن ابی الصلت» است. امیه از شاعران معروف زمان جاهلیت است که نخست ایمان آورد؛ سپس بر اثر حسادت به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله بنای مخالفت نهاد.

و برخی نیز معتقدند که منظور از این دانشمند منحرف «ابوعامر نصرانی» است. ابوعامر از راهبان مسیحی بود که پس از مسلمان شدن به منافقان پیوست و برای هم‌پیمان شدن با سلطان روم، راهی آن کشور شد. پس از آن به مدینه بازگشت و عده‌ای از منافقان را با خود هم‌کیش نموده، مسجد معروف «ضرار» را بنا نهاد.

در بین این سه قول، قول اوّل صحیح تر و دو احتمال دیگر بعید به نظر می‌رسد؛ چه این که در صدر آیه، جمله «وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي...» قرینه است بر این که این جریان مربوط به اقوام پیشین است.^(۱)

شرح و تفسیر

«وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي أَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا» ای پیامبر! داستان آن مرد را - که آیات الهی به او عطا شد و مشمول رحمت الهی قرار گرفت - برای مسلمانان و یاران و اصحاب بخوان.

منظور همان احکام تورات و مواعظ آن است؛ یعنی او به احکام تورات و موعظه‌های آن کاملاً آشنا و عامل بود. عده‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که مراد از آیات الهی، نایل شدن به اسم اعظم است؛ و از همین جهت بود که بلعم باعورا مستجاب الدعوة شد و در جامعه نفوذ فوق العاده‌ای پیدا کرد.

«فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» «انْسَلَخَ» از ماده «سَلَخَ» به معنای «از پوست درآمدن» است. از این رو، به کسی که پوست گوسفند را می‌کند، سَلَّاح می‌گویند و امّا کلمه «اتَّبَعَ» دو معنا دارد:

الف - «اتَّبَعَ» به معنای «تبع» و «لحق» است؛ یعنی شیطان او را تابع خود گرداند.

ب - به معنای فعل ثلاثی مجرد خود به کار رفته است؛ یعنی شیطان از او تبعیت کرد. به عبارت دیگر، گمراهی و ضلالتش آنقدر بالا گرفت که از شیطان

۱- بی شک منظور آیه از دانشمند، هر شخصی که باشد، همانند سایر آیاتی که در شرایط خاصی نازل شده است، عموم را در برمی‌گیرد؛ مخصوصاً که در مورد این آیه، روایتی از امام باقر (علیه السلام) وارد شده است که این آیه مثلی است برای همه اهل قبله. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۱۶ ر.ک.

گوی سبقت را گرفت! بسا آن شخصی که کار بسیار زشتی را به سبکی تازه انجام می داد و مرتب بر شیطان لعن می فرستاد. شیطان بر او ظاهر شد و گفت: لعنت بر خودت باد! من با تمام شیطنتم این کار را نمی دانستم و از تو آموختم!

بنابراین، معنای آیه با توجه به توضیحات فوق این چنین می شود که: بلعم باعورا از آیات الهی تهی و خالی شد؛ یعنی علی رغم این بود که در ابتدا، آیات و علوم الهی چنان بر او احاطه داشت که چون پوستی در تن او شده بود؛ اما ناگهان از آنها منسلخ و تهی شده، در پی شیطان رفت یا شیطان در پی او، در نتیجه، عاقبت او به شر ختم شد و در صف گمراهان و شقاوتمندان قرار گرفت.

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» یعنی اگر می خواستیم که او به اجبار در راه حق بماند، این کار را انجام می دادیم؛ ولی این چنین نکردیم تا ببینیم او، خود با اختیارش چه می کند؛ زیرا دین اسلام، دین اختیار است نه اجبار «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد، خواه ناسپاس! ^(۱) خداوند عالم می تواند نماز، روزه، حج، زکات و سایر واجبات الهی را غریزی انسان قرار دهد؛ یعنی همان گونه که انسان آب و غذا می خورد، این گونه عبادات را غریزاً بجا آورد؛ ولی این چنین نکرد، بلکه انسان را آزاد و مختار آفرید تا بشر هدایت، تکامل، پیشرفت، آزمایش، ثواب، عقاب و... داشته باشد و اینها بی معنا نباشد.

در نتیجه، آیه می فرماید: ما بلعم باعورا را به خود واگذاریم؛ ولی این عالم منحرف بنی اسرائیلی - که روزی مُبَلِّغ نیرومند حضرت موسی علیه السلام بود - بر اثر دنیاپرستی، وعده های فرعون و حسادتی که نسبت به مقام موسی علیه السلام داشت، به جای آن که پیروی از موسی و خدای خویش کند، تابع هوی و هوس خویش

گردیده، از درگاه خداوند رانده شد. پس بنابر آیه فوق، عامل سقوط بلعم باعورا دو چیز است: ۱- دنیا پرستی و تمایل به فرعون؛ ۲- هواپرستی و پیروی از شیطان. «فَقَتَلَهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ» مثل بلعم باعورا، مثل سگ هار است. سگهای معمولی در خدمت انسان هستند و منافع معقول و قابل توجهی دارند؛ به همین جهت، از نظر فقه اسلامی خرید و فروش چنین سگهایی مجاز شمرده شده است؛ ولی سگهای هار (سگهای مبتلا به بیماری هاری) - که بعضی از انسان‌ها نیز بدان مبتلا هستند - از نظر فقه اسلامی بی‌ارزش شناخته شده است؛ زیرا قبل از این بیماری، کار او مراقبت بود و اکنون مزاحمت. از ویژگی‌های سگهای هار این است که: معمولاً دهانشان باز است و زبانشان همیشه در حرکت است؛ این حالت به سبب حرارت زیاد است که بر اثر بیماری در درون بدن آنها به وجود می‌آید و حرکت زبان به حکم بادبزی است که مقداری او را خنک می‌کند. سگ هار همیشه تشنه است و هیچ‌گاه سیراب نمی‌شود و در هر صورت - چه به او کمک کنند، چه رهایش سازند - به فرد مقابل حمله می‌کند.

قرآن مجید در این مثال زیبا، عالم منحرف را به سگ هار تشبیه کرده است؛ یعنی انسان این چینی نه تنها فاقد ارزش است، بلکه بسیار خطرناک است و هوا و هوس و دنیاپرستی چشم او را کور کرده است؛ به گونه‌ای که نه دوست را می‌شناسد و نه دشمن را.

«ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^(۱) این مثال جمعیتی است که آیات الهی ما را تکذیب کردند؛ ای پیامبر! این داستانها را برای عموم مردم - مخصوصاً یهود و نصارا - بخوان تا عبرت بگیرند و اندیشه کنند، که اگر آنها هم آیات الهی را تکذیب کنند، سرنوشتی چون داستان بعلم باعورا خواهند داشت.

۱- این قسمت از آیه نیز بر امت‌های پیشین دلالت دارد؛ نه بر عصر زمان پیامبر اسلام ﷺ؛ بنابراین، جمله مذکور دلالت می‌کند که منظور از دانشمند در آیه فوق «بلعم باعورا» است.

پیام آیه

خطر دانشمندان منحرف

بعلم باعورا از آن مقام بسیار والای که داشت، بر اثر هواپرستی و تبعیت از شیطان سقوط کرد و به حدی تنزل نمود که قرآن مجید او را به یک حیوان درنده تشبیه می‌کند که به هیچ کس رحم نکرده، حالت جنون و هاری به او دست می‌دهد. عشق به دنیا، هواپرستی و تبعیت از شیطان عالمی را - که به اسم اعظم دست یافته بود - دیوانه کرد؛ به گونه‌ای که مانند آن سگ هار همیشه تشنه است و از عطش دنیاپرستی سیراب نمی‌گردد. چنین عالمی خطرهای فراوانی دارد که به بعضی از آن اشاره می‌شود:

الف - چنین عالمی در خدمت ظالمان قرار می‌گیرد (وَعَاظَ السَّلاطِينَ) که همواره در طول تاریخ در خدمت پادشاهان و حکمرانان ظالم بوده‌اند. روشن است که خطر این نوع دانشمندان از زمامداران ظالم کمتر نیست.

پادشاهی در زمانهای گذشته تصمیم گرفت تا برنامه خاصی را اجرا کند. عالم و دانشمند درباری را طلبیده، برنامه خود را به او ارائه کرد تا نظر «شرع» را درباره آن جويا شود. عالم منحرف خود فروخته، گفت: «نظر شرع وسیع است؛ تا اراده سلطان بر چه تعلق گیرد!» یعنی هر چه اراده سلطان به آن تعلق گیرد، به همان صورت شرعی می‌بخشیم!

آری، این گونه دانشمندان هستند که ظلم ظالمان را توجیه می‌کنند! این افراد هستند که پایه‌های ظلم را استحکام می‌بخشند و مردم را از هر گونه تشییع علیه ظلم، منصرف می‌سازند؛ حتی دانشمندان این چنین بودند که در دوران حکومت «بنی امیه» و «بنی عباس» از قول پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت به جعل حدیث می‌پرداختند و گاهی در مدح بعضی از سلاطین ظالم روایت جعل می‌کردند!

ب - چنین علما و دانشمندان منحرفی، پایه‌های اعتقادی مردم را متزلزل

می‌کنند! وقتی مردم عامی، عالم بی عملی را مشاهده کنند و دریابند که او به گفته‌های خویش جامه عمل نمی‌پوشاند، اعتقاد آنها نسبت به دین سست می‌گردد؛ و چه بسا درباره بهشت و جهنم و حساب و کتاب قیامت نیز تردید کنند و با خود بگویند: «اگر از قیامت خبری هست، گویندگان دین به عمل سزاوارترند». بنابراین، اگر حاکمان ظالم، تنها دنیای مردم را تیره و تار می‌کنند، دانشمندان منحرف آخرت مردم را تباه می‌سازند.

ج - عالم منحرف مردم را به گناه می‌کشاند!

کشورهای مخالف اسلام، جهت مبارزه با دین مبین اسلام، در صد سال پیش، فرقه ضاله‌ای را تأسیس کردند که برای شدت بخشیدن به آن، عالم منحرفی را در دامن خود پروراندند. او کتابی در تأیید این فرقه، با سوء استفاده از آیات و روایات نوشت. این عالم منحرف با کتابش، آنقدر گمراه کننده بود که هیچ یک از پایه گذاران فرقه ضاله، به اندازه این دانشمند منحرف سبب گمراهی مردم نشدند. از این رو، فرهیختگان معارف الهی باید بدانند که سبب انحراف این نوع دانشمندان عدم اخلاص آنهاست. آنها از ابتدای تحصیل، رضا و خشنودی حضرت حق را در نظر نداشتند و همیشه دیناپرستی و پیروی از هوی و هوس را وجهه همّت خود قرار داده‌اند و به همین جهت، آخرت خود را تباه ساختند.

لذا انسان به هر مقامی دست یافت، نباید خود را وسوسه‌های شیطان در امان بداند؛ چه این که احساس چنین چیزی، آغاز انحراف و سقوط آن شخص محسوب می‌شود، بلکه انسان همواره باید بین خوف و رجا باشد؛ خوف و ترس از وسوسه‌های شیطان و هوی نفس، و رجا و امیدواری به رحمت و لطف خداوند بخشنده مهربان.

عالم و دانشمند دینی از دیدگاه امام حسن عسکری (علیه السلام)

عالم سترگ و فقیه توانمند، شیخ انصاری - رضوان الله علیه - در کتاب

ارزشمند «فرائد الاصول» حدیث بسیار زیبایی را از تفسیر گران سنگ امام حسن عسگری (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت در تفسیر شریفشان فرموده‌اند: «شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چرا خداوند، مردم یهود را به خاطر تقلید از علمایشان مذمت کرده است؛ ولی مسلمانان را نه تنها مذمت نکرده، بلکه به آنها دستور می‌دهد تا از دانشمندان خود تقلید کنند؟ امام صادق (علیه السلام) در جواب فرمودند: همان گونه که علما و دانشمندان ما با دانشمندان یهودی از جهتی فرق دارند، امت ما نیز با امت یهود تفاوت دارند! تفاوت آنها در این است که مردم یهود، انحراف و فساد دانشمندان خود را مشاهده کردند؛ ولی با این حال، در پی آنها رفتند و از آنها تبعیت کردند! آنها دیدند که علمایشان صریحاً دروغ می‌گویند؛ رشوه‌خواری می‌کنند، مال حرام می‌خورند و... ولی با مشاهده چنین وضعی، از آنها پیروی کردند. از این رو، خداوند مردم یهود را در تقلید از علمای خود مذمت کرده است و اگر مردم ما نیز از دانشمندان منحرف تقلید کنند، یقیناً مورد مذمت خداوند قرار خواهند گرفت. اما چنانچه علما و دانشمندان ما دارای چهار صفت ذیل باشند، بر مردم واجب است که از آنها پیروی کنند:

۱- «صائناً لنفسه»؛ خود را در مقابل زرق و برق دنیا حفظ کنند و خویشتن دار باشند.

۲- «حافظاً لدينه»؛ حافظ دین خود باشند و دینشان را به دنیای خود یا دیگران نفروشند.

۳- «مخالفاً لهواه»؛ با نفس امّاره خود مبارزه کنند و تسلیم خواهشهای نفسانی نشوند.

۴- «مطیعاً لامر مولاه»؛ تنها رضا و خشنودی خداوند را در نظر داشته باشند و کاملاً تسلیم او باشند.

بنابراین، دانشمندانی که دارای این صفات و در پی هوی و هوس خود باشند و

دنیا را بر دین خویش مقدّم ندارند، ما از آنها بیزار هستیم و ضرر این گونه دانشمندان از لشکر یزید بر سپاه امام حسین علیه السلام بیشتر است»^(۱).

سؤال: چرا دانشمندان منحرف از سپاهیان یزید بدترند؟

پاسخ: زیرا لشکریان یزید، به گونه آشکار و صریح و بی پرده دشمنی می کردند؛ ولی این عالمان فاسد، همچون گرگانی هستند که در لباس چوپانی جلوه کرده اند و مرموزانه به نام دین بر دین آسیب می رسانند. روشن است که خطر این دانشمندان به مراتب از دشمنی آشکار افزون تر است.

آنچه مایه مباهات شیعه است، این است که شیعه در طول عصرها و نسلها پیرو علما و مراجعی بوده است که شرایط رهبری و زعامت را بر وفق مراد ائمه علیهم السلام مراعات کرده اند و مدام مورد لطف و عنایت آن بزرگوار قرار داشته اند. بی شک تقلید از این گونه عالمان زاهد و آگاه نه تنها مذموم نیست، بلکه بنابر آیات قرآن و روایات ائمه معصومین علیهم السلام واجب شمرده شده است.



۱- فرائد الاصول، چاپ یک جلدی قدیمی، صفحه ۸۵. این روایت اگرچه از نظر سند محلّ گفتگو است؛ لکن همان طور که شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - در ذیل روایت ذکر کرده است، متن آن به قدری محکم و قوی و زیباست که شاهد صحت حدیث است؛ همانند متن و مضمون نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه که بر صحت صدق روایات مندرج در آن گواهی می دهد.

هفدهمین مثال: مسجد ضرار

خداوند کریم در آیات (۱۰۷ تا ۱۰۹) سوره براءت (توبه) می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِقَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

[گروهی دیگر از آنها] کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن [به مسلمانان] و [تقویت] کفر، و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمین گاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آنها سوگند یاد می‌کنند که: «جز نیکی [و خدمت]، نظری نداشته‌ایم!» اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند!

هرگز در آن [مسجد به عبادت] نیست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن [به عبادت] بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد!

آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند.

دورنمای بحث

آیات سه گانه فوق - که به عنوان هفدهمین مَثَل از امثال قرآن تلقی شده - درباره مسجد «ضرار» است که دشمنان اسلام برای مبارزه با این دین خوش آیند نو پا، در صدد برآمدند تا از آن به عنوان سنگر محکمی استفاده کنند و با سلاح دین و مذهب با اسلام بستیزند.

شأن نزول

اکثر مفسران قرآن در ذیل آیات مذکور، به شأن نزول این آیات اشاره داشته ^(۱)، داستان آن را این چنین نگاشته‌اند:

پیامبر اکرم ﷺ در هنگام عزیمت به جنگ تبوک، در میان راه به قبیله بنی سالم - که در آن زمان خارج از مدینه زندگی می‌کردند - برخوردند. عده‌ای از آنان - که مردمی ظاهر الصلاح بودند - از پیامبر اسلام ﷺ اجازه خواستند تا مسجدی را در نزدیکی مسجد قبا بنا کنند. و دلیل خود را این گونه بیان داشتند که چون در قبیله ما افراد ضعیف و ناتوانی از پیرمردان، پیرزنان و کودکان وجود دارند که نمی‌توانند در همه وقت برای اقامه نماز به مسجد قبا حاضر شوند، علاوه بر این که گرمای تابستان، سرمای زمستان، باد و باران نیز مانع از حضور آنان در مسجد می‌شود، ساختن چنین مسجدی در نزدیکی مسجد قبا ضروری به شمار می‌رود.

۱- به تفسیر المیزان، جلد نهم، صفحه ۳۹۱ و تفسیر مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۷۲، مراجعه کنید.

به عبارتی، آنان دو هدف به ظاهر زیبا را بیان کردند: نخست ساختن مسجد و محلّ عبادت و دیگر، حمایت از ضعیفان.

از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه ساختن آن مسجد را صادر کردند و سپس به سمت جنگ تبوک حرکت نمودند.

بانیان مسجد از غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله سوء استفاده کرده، با سرعت هر چه بیشتر مسجد را ساختند. هنگامی که آن حضرت از جنگ برگشت، خدمت حضرتش رسیدند و از او خواستند تا مسجد را افتتاح کند!

در این هنگام «آیات سه گانه مثل» به وسیله جبرئیل بر آن حضرت نازل شد.

شرح و تفسیر

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ: آری؛ جبرئیل نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از اقامه نماز در مسجد ضرار بازداشت؛ زیرا آن، به ظاهر مسجد بود و در واقع برای آنان بتخانه و مرکز توطئه به شمار می رفت. این قسمت از آیه شریفه، چهار هدف را برای این منظور بیان می دارد:

۱- «ضِرَارًا»؛ بنابر آیه شریفه، اولین هدف بانیان این مسجد، شکستن ابهت مسلمانان و ضرر زدن به آنها بود؛ زیرا این مسجد به عنوان سنگری برای دشمنان در نظر گرفته شده بود تا از این طریق، بر پیکر مسلمانان ضربه وارد کنند.

۲- «كُفْرًا»؛ هدف دیگر آنان، تقویت مبانی کفر و شرک بود. آنان بدین جهت در بنای مسجد همت گماردند تا با پایگاه قرار دادن مسجد، فعالیت های خود را در تضعیف اسلام و مسلمانان، و تقویت کفر و شرک شدت ببخشند.

۳- «تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ سومین هدف - که از خطرناک ترین اهداف آنها بود - ایجاد شکاف و تفرقه بین مسلمانان و اهل ایمان بود. روشن است وقتی بین دو

گروه از مسلمانان تفرقه‌ای ایجاد شود، در برابر هم صف آرایی می‌کنند و نیرویی را که باید در نابودی دشمن مشترک به کار گیرند، صرف نابودی همدیگر می‌کنند و به جای آن که دشمن آسیب زده شود، هر دو گروه از این اختلاف آسیب می‌بینند؛ همانگونه که این اصل در تمام اختلافات حاکم است و ثمرهٔ شوم اختلاف، دامنگیر هر دو گروه می‌شود!

۴- «إِرْضَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ»؛ چهارمین هدف، آماده کردن پایگاهی مستحکم در قلب کشور اسلامی، برای یکی از دشمنان اسلام بود که دشمنی او با خدا و رسول خدا ﷺ سابقه‌ای دیرینه داشت.

ابو عامر نصرانی، دشمن کینه توز اسلام

شخصی مسیحی به نام ابو عامر نصرانی - که بشارت ظهور پیامبر اسلام ﷺ را در کتاب آسمانی خویش خوانده بود - به مدینه آمد و منتظر ظهور اسلام شد. در این مدت او برای خود مریدان و طرفدارانی پیدا کرد. با ظهور اسلام او به دین اسلام گروید؛ ولی با گذشت زمان تمام پیروان و طرفداران و مریدان خود را از دست داد و نسبت به پیامبر ﷺ حسادت ورزید؛ آتش حسادت در او شعله‌ور گشت تا جایی که او یکی از آتش افروزان جنگ اُحد گردید. به همین جهت، پیامبر اکرم ﷺ او را فاسق خواند و همین امر سبب شد که او نتواند در مدینه ماندگار شود. به ناچار به پادشاه روم پناهنده شد و او را از آینده درخشان اسلام و خطری که برای روم خواهد داشت مطلع ساخت و اسلام را برای ابر قدرت روم خطری جدی دانست بدین جهت، دولت روم را نسبت به جنگ علیه مسلمانان تشویق نمود در پی این تقاضا پادشاه روم نیز قول مساعدت داد.

منافقان مدینه با «ابو عامر» بی ارتباط نبودند؛ ابو عامر برای منافقان مدینه نامه‌ای نوشت و از آنها خواست که پایگاهی برای او در مدینه بنا کنند تا به مدینه

باز گشته، زمینه را برای هجوم سپاهیان روم فراهم کند. از این رو منافقان مدینه مسجد فوق را به عنوان پایگاهی برای این دشمن خطرناک بنا کردند^(۱).

اکنون مسجد با اهداف مذکور ساخته شده است و منافقان از پیامبر ﷺ دعوت کرده اند که با اقامه نماز در آن مسجد، رسماً آن را افتتاح نماید.

اما جبرئیل امین، پیام خداوند را در ضمن آیه زیر به آن حضرت این گونه ابلاغ کرد:

«لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» پیامبر ما! هرگز در این مسجد - که به ظاهر مسجد و محل عبادت و در واقع مرکزی برای توطئه است - نماز مگذار!

«لَسَجْدُ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»: مسجد ضرار جای عبادت و پرستش خداوند یکتا نیست؛ بلکه بنابر آیه شریفه مسجدی شایستگی این عبادت بزرگ الهی را دارد که دارای دو ویژگی باشد:

۱- نخست این که بنیان آن بر اساس تقوا و ایمان به خدا نهاده شده باشد. این فراز از آیه شریفه به ما می آموزد که اساس و بنیان تمام چیزها از قبیل مسجد، حسینیه، مدارس دینی، سیاست، آزادی، اقتصاد، مدیریت، کشورداری و... باید بر اساس تقوا نهاده شود؛ زیرا تقوا، روح و محتوی اعمال تلقی شده است.

۲- خصوصیت دیگر این که باید افرادی که در آن مساجد حاضر می شوند، انسانهای پاک و طاهری باشند؛ زیرا نمازگزاران هر مسجد معرف آن مسجد به شمار می آیند.

این دو ویژگی در مسجد «قبا» دیده می شد؛ چه این که هم اساس آن بر تقوا بود و هم نمازگزاران آن انسانهای پاک و با فضیلت بودند، بر خلاف مسجد ضرار که نه اساس آن بر تقوا بود و نه بنیان گذاران و نمازگزاران آن انسانهای پاک و با فضیلتی به شمار می رفتند.

فرمان تخریب مسجد ضرار

از این رو، نه تنها پیامبر گرامی اسلام ﷺ در آن مسجد نماز نخواند و آن را افتتاح نکرد، بلکه دستور به آتش کشیدن آن را صادر کرد؛ و پس از آن که مسلمانان آن را به آتش کشیدند، پیامبر ﷺ دستور فرمودند تا دیوارهای آن را خراب کنند و زمین آن را برای انبوه سازی زباله مهیا سازند.

«أَفَنُكْفَىٰ بُيُوتًا عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُيُوتَهُ عَلَىٰ شِقَا جُرْفٍ هَارٍ»؛ یا رسول الله! آیا مسجد قبایی که بنیان و شالوده آن بر تقوای الهی و خشنودی و رضایت حضرت حق، نهاده شده بهتر است، یا مسجد ضراری که شالوده آن بر «شِقَا جُرْفٍ هَارٍ» بنا شده و در نتیجه در آتش جهنم سقوط خواهد کرد؟

شِقَا: به معنی لبه هر چیزی است و عرب لب‌های انسان را بدین جهت «شَقَهُ» می‌گویند که در لبه دهان قرار گرفته است.

جُرْف: کناره هر چیزی را جُرْف می‌گویند و از این رو، کناره رودخانه را - که به آب منتهی می‌شود - جرف نامیده‌اند.

هَار: به چیزی که در حال سقوط است، هار گویند. آب رودخانه کناره‌های رودخانه را از درون خالی می‌کند. این لبه از بیرون سالم و بی خطر جلوه می‌کند، به گونه‌ای که اگر انسانی ناآگاهانه پایش را بر روی این لبه قرار دهد ناگهان لبه رودخانه که از درون تهی گردیده است فرو می‌ریزد و آن انسان بی‌خبر را به داخل رودخانه و قعر آبها کشانده، او را غرق می‌کند.

خداوند متعال در این آیه شریفه، بنای مسجد ضرار را به ساختن چیزی بر روی لبه چنین رودخانه‌ای تشبیه کرده است؛ آن هم نه در جایی که مُشْرِف به رودخانه باشد که اگر آشنای به شنا باشد نجات یابد، بلکه در جایی که مشرف بر جهنم است. و روشن است که در چنین جایی سقوط همان است و نابودی همان،

و احتمال نجات کاملاً منتفی است.

آیا آدم عاقل راضی است در چنین مسجدِ سست‌بنیانی با این همه خطر حاضر شود؟!

آری؛ مسجدی که بر اساس تقوی و رضایت الهی ساخته شده است آن قدر مستحکم، قابل اطمینان و مایهٔ نجات است؛ امّا مسجدی که برای تفرقه، کفر، شرک و پایگاه دشمن بنا نهاده شود چنان سست، خطرناک و مایهٔ هلاکت است که بنابر آیهٔ قرآن موجب سقوط انسان در آتش جهنّم می‌شود!

آیا تعبیری جالب‌تر و مثالی رساتر از این برای سرچشمه‌های شرک و نفاق می‌توان یافت؟!

پیامهای آیه

۱- آنچه از داستان مسجد ضرار استفاده می‌شود، این است که مسلمانان باید بسیار مواظب و مراقب اعمال خود باشند؛ چه اینکه گاهی دشمن در لباس مذهب و با اسلحهٔ دین به جنگ دین و مذهب مجهّز می‌شود! از این رو، وقتی به تاریخ اسلام مراجعه می‌کنیم با انبوهی از مذاهب ساختگی دشمن مواجه می‌شویم که تنها برای ضربه زدن به «اسلام ناب» نهادینه شده‌اند.

از جملهٔ مذاهب ساختگی، «فرقهٔ ضالّهٔ بهائیت» است که اکنون برای همگان روشن شده است که این مذهب بی‌اساس در کجا متولّد شده است؛ چه کسانی آن را ساخته‌اند؛ و چه کسانی از آن استفاده می‌برند.^(۱)

۲- مسلمانان باید زیرک و دقیق باشند و فریب ظاهر را نخورند.

در هر برنامه و فتنه‌ای باید متولّیان آن را شناسایی کنند، باید دریابند که چه

۱- برای توضیح بیشتر، به کتاب «ارمغان استعمار» و «پای سخنان پدر» مراجعه کنید.

کسانی از آن بهره می‌برند و چه کسانی متحمل ضرر می‌شوند. مبادا فریب کسانی را بخورند که به نام استعمار و آبادانی وارد کشور آنها می‌شوند و با اسلحه آبادانی به خرابی کشور آنها می‌پردازند؛ یا به نام ترویج آزادی، آنها را به اسارت می‌کشند. و یا به نام ترویج دین آنها را بی‌دین کنند!

آری؛ بر اساس فرمایش پیامبر گرامی اسلام ﷺ که فرمودند: «كَيْسُ فَطْنٌ حَذَرٌ»^(۱)، انسان مؤمن باید باهوش، زیرک و نسبت به امور مختلف مواظب و دقیق باشد.

هجدهمین مثال: زندگی زودگذر دنیا

خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره یونس چنین فرموده است: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ يَكُلُّ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَيَّنَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ الْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم؛ که در پی آن، گیاهان [گوناگون] زمین - که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند - می‌روید؛ تا زمانی که زمین زیبایی خود را یافته، آراسته می‌گردد و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند؛ [ناگهان] فرمان ما، شب هنگام یا در روز، [برای نابودی آن] فرا می‌رسد؛ [سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم؛] و آن چنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز [چنین کشتزاری] نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم.

دورنمای بحث

در این مثل زیبا سخن از ناپایداری و زندگی زودگذر دنیا است؛ تا مبدا انسان فریب ظاهر زیبا و جذّاب دنیا را خورده، بر آن دل ببندد که چه بسا در آن هنگامی

که انسان به خیال خود همه چیز را مہیای بهره‌وری می‌داند، یکبارہ از دست بدهد و در پایان آیه خداوند انسان را بہ تفکر و اندیشہ دربارهٔ دنیا دعوت می‌کند تا شاید از این راه نجات یابد.

شرح و تفسیر

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» عبارت «الحياة الدنيا» در قرآن مجید حدود ہفتاد بار استعمال شدہ است کہ کلمہ «دنیا» در این عبارت می‌تواند بہ یکی از دو معنای زیر تلقی شود:

الف. نخست، اینکه آن را بہ معنای «نزدیک» بدانیم؛ یعنی «دنیا» مؤنث «أدنی» است و بہ معنای نزدیک بہ کار رفته است بنابراین، «حياة دنیا»؛ یعنی زندگی نزدیک کہ در مقابل «حياة آخرت» است؛ چہ اینکہ زندگی آخرت نسبت بہ زندگی این دنیا دورتر است.

۲- احتمال دوم، آن است کہ دنیا را بہ معنای چیز پست و بی‌ارزش بدانیم؛ چہ اینکہ عرب انسانہای پست و فرومایہ را «دنی» می‌گوید و دنیا ہم از ہمین مادہ گرفته شدہ است کہ این قول قوی‌تر بہ نظر می‌رسد؛ بنابراین زندگی دنیا، زندگی پست و بی‌ارزشی است، بر خلاف زندگی آخرت کہ زندگی با ارزش و شایستہ‌ای است.

علاوہ بر این از برخی آیات قرآن - مانند آیہ شریفہ «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^(۱) - استفادہ می‌گردد کہ زندگی، تنها زندگی آخرت است؛ در واقع زندگی دنیا، شایستگی نام زندگی را ندارد، بلکہ نوعی مرگ تدریجی است! بہ ہر حال، زندگی دنیا یا زندگی پست و بی‌ارزش است یا اصلاً زندگی نیست.

۱- سورۃ عنکبوت، آیہ ۶۴.

كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ: مَثَل این زندگانی ناپایدار و زودگذر دنیا، مَثَل آبی است که از آسمان نازل می‌شود؛ قطرات شفاف و حیاتبخش باران بر زمین می‌بارد، ولی بر اثر همین آب بی‌رنگ و زمین واحد، گیاهان، درختان و محصولات متفاوت و مختلف از زمین می‌روید.

منظور از «اختلاط» در آیه شریفه، تنوع رویش‌هاست.

رویش گیاهان و نباتات بر سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- قسمتی از آنها - اعم از میوه‌ها، دانه‌های روغنی و سبزیجات - موادّ غذایی انسان را تشکیل می‌دهند (مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ).

۲- قسم دوم رویدنی‌هایی که موادّ غذایی حیوانات به شمار می‌روند (مِمَّا يَأْكُلُ الْأَنْعَامُ) این نوع رویش، گاهی بین حیوانات و انسان مشترک هستند؛ به گونه‌ای که مثلاً، انسان از میوه آن استفاده می‌کند و حیوانات از برگ و شاخه و ریشه آن؛ گاهی - همانند علوفه - تنها برای حیوانات استفاده می‌شود.

۳- قسم سوم، گیاهان و درختانی که زیبایی و زینت طبیعت به شمار می‌روند همانند گلهای، سبزه‌ها، درختان با طراوت (حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ).

وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا: هنگامی که باران کاملاً می‌بارد و میوه‌ها و گیاهان ثمره می‌دهد و انسان خود را در آستانه بهره‌برداری از آن می‌پندارد، ناگهان حادثه‌ای رخ می‌دهد که تمام محاسبات بر هم می‌ریزد که این حالت برای دل‌شدگان دنیا، بسی رنج‌آور است!

أَتَيْهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا: آری؛ به هنگامی که دنیا به انسان رو آورده است و چهره زیبا و پر فریب خود را نشان می‌دهد و انسان تصوّر می‌کند که همه چیز بر وفق مراد است، ناگهان فرمان عذاب الهی، شب هنگام یا در روز، صادر می‌شود و همه آرزوها و دست‌رنج‌های انسان را نابود می‌سازد؛ به گونه‌ای که گویا اصلاً

چنین چیزی در دنیا وجود نداشته است.

کلمه «امرنا» در این قسمت از آیه شریفه بسیار قابل دقت و تأمل است؛ چه اینکه موارد و مصادیق فروانی دارد و هر نوع فرمان عذابی را از ناحیه حضرت حق شامل می‌شود.

در اینجا به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- گاه ممکن است این مأموریت، به عده‌ای از حیوانات کوچک و به ظاهر ناتوان - مانند ملخ - داده شود؛ به این گونه که عده‌ای از این ملخ‌ها به صورت توده‌ای از ابر بر مزرعه‌ای فرود آیند و آن زراعت را به طور کامل نابود سازند و گاه حتی کاه و خار و خاشاکی هم از آن باقی نگذارند؛ همان گونه که این مسئله در بعضی از کشورها اتفاق افتاده است.

۲- ممکن است این مأموریت بر عهده «باد سموم» نهاده شود و او مأمور عذاب الهی و وسیله اجرای امر و فرمان پروردگار شود؛ باد سموم به گونه‌ای است که وقتی حرکت می‌کند، بر هر چیزی بوزد آن را مسموم کرده، می‌خشکاند. مثلاً، این باد اگر بر مزرعه‌ای سرسبز و خرم بوزد ابتدا آن را به زراعتی سوخته تبدیل می‌کند و سپس خاکستر آن را با خود به همراه می‌برد.

۳- گاهی موجودی خطرناک‌تر از باد سموم، اجرای دستور خداوند را بر عهده می‌گیرد؛ موجودی همچون «صاعقه» که به هر چیزی از کوه، درختان، گوسفندان، و انسان‌ها برخورد کند، آن را نیست و نابود می‌سازد.^(۱) و همچنین موجودات دیگری که در بحث‌های آینده بدان اشاره خواهد شد.

نکته قابل توجهی که در عبارت «لیلاً او نهاراً» نهفته است، این است که انسان در هر حال در مقابل فرمان و عذاب الهی چاره‌ای جز تسلیم بر آستان حضرت

۱- تفسیر علمی «صاعقه» و تفاوت آن با «رعد و برق» در بحثهای پیشین گذشت.

حق را ندارد و این گونه نیست که انسان تصوّر کند که چون عذاب شبانه بر او نازل شده، قدرت دفاع را از دست داده است، بلکه اگر در روز هم نازل شود، هیچ انسانی قدرت دفاع از خود را ندارد؛ بدین جهت، می‌فرماید: این عذاب ممکن است در روز نازل شود و امکان دارد که شب هنگام دامگیر شما شود.

فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ: هنگامی که فرمان عذاب الهی صادر شود، بی‌درنگ تمام اموال انسان نابود می‌شود و از یک مزرعه سرسبز و با طراوت چیزی جز یک تلّ خاکستر باقی نمی‌ماند به گونه‌ای که گویا اصلاً چیزی وجود نداشته است و انسان نمی‌تواند باور کند که این تلّ خاکستر، ثانیه‌ای قبل همان زراعت سرسبز با طراوت بوده است.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: این گونه آیات قرآن - مخصوصاً مثل مزبور - را برای اندیشمندان و فرهیختگان شرح می‌دهیم؛ یعنی تنها در سایه تفکر و تأمل می‌توان به هدف این مثلها و عمق این آیات الهی دست یافت؛ تفکری که بالاتر از آن عبادتی وجود ندارد.^(۱)

فلسفه مثل

برای دستیابی به فلسفه مثل، به سه نمونه از ویژگی زندگی دنیا اشاره می‌شود:

- ۱- زندگی دنیا زودگذر است و ثبات و دوامی ندارد.
- ۲- زندگی دنیا تهی است؛ ظاهری فریبنده و جذّاب دارد، ولی باطنی بی‌محتوا دارد؛ همانند زندگی بعضی از انسانها که از فاصله دور بسیار جالب و جاذب می‌نمایند به گونه‌ای که حسرت‌آور است، ولی وقتی انسان به آن نزدیک

۱- ر.ک. به میزان الحکمه، باب ۳۲۵۳، حدیث ۱۵۹۲۰ (لا عبادة كالتفكر في صناعة الله عزوجل).

می‌شود، خدای را هزاران بار سپاس می‌گوید که چنان زندگانی ندارد.
 «برق را در خرمن مردم تماشا کرد که می‌پندارد که حال مردم دنیا خوش است»
 ۳- زندگی دنیا غافل‌کننده است.

بر همین اساس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی کوتاه به این سه ویژگی اشاره داشته، می‌فرماید: «الدُّنْيَا تَعْرُو وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ»؛ یعنی دنیا فریبنده، ضررآفرین و گذرا و بی‌ثبات است. ^(۱)

حال، فلسفه مثل از اینجا روشن می‌شود که بدون مثال درک ماهیت و ویژگی دنیا ناممکن به نظر می‌رسد. ذکر مثل سبب می‌شود تا انسان بهتر به حقیقت و ماهیت دنیا دست یابد. بدین جهت است که خداند برای شناساندن دنیا تمسک به مثل جسته است.

تفسیر و تطبیق مثال مذکور

در آیه مثل، انسان و زندگی دنیوی او به باران تشبیه شده است؛ یعنی انسان نیز همچون باران استعداد فراوانی دارد. وقتی این استعدادها فعال شود، همانند باران باطراوت شروع به بارش می‌کند و ثمره آن ابتکارات مختلف و خلاقیت‌های متنوعی است که از انسان سر می‌زند. تمام نیرو و توان خود را در جهت زندگی بهتر به خدمت می‌گیرد؛ در زمینه‌های مختلف فعالیت می‌کند و در راه رسیدن به هدف، بسیاری از نیروهای خود را از کف می‌دهد تا اینکه به زندگی دنیوی خود سامان ببخشد؛ ولی ناگهان با ایجاد حادثه‌ای تمام آمال و آرزوهایش نقش بر آب می‌شود؛ به گونه‌ای که گویا از اول عمر تا کنون هیچ فعالیت‌تی نداشته و هیچ توشه‌ای برنگرفته است!

۱- بحارالانوار، چاپ بیروت، جلد ۷، صفحه ۱۱۹. این روایت در نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸۵ از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است.

این حوادث که همان «امر» و فرمان الهی است، گاهی از درون جسم انسان برمی خیزد که در این هنگام این انسان مغرور با کوچک ترین حادثه‌ای، تسلیم می‌شود؛ مثلاً اگر قسمتی از خون در یکی از رگهای بدن انسان لخته شود و این حالت ادامه یابد تا اینکه به رگهای ورودی قلب سرایت کرده، رگ را مسدود سازد، ناگهان ایست قلبی ایجاد می‌شود و سبب سکتۀ قلبی می‌گردد، همچنین اگر این لخته به سمت مغز حرکت کند و در رگهای منتهی به مغز متوقف شود، باعث ایست مغز می‌شود و یکباره، یا نیمی از بدن انسان فلج می‌شود، یا از دنیا می‌رود. از این آسان‌تر گاهی خداوند این مأموریت را به یک سلول از میلیون‌ها سلولی که در بدن انسان وجود دارد و می‌گذارد. این سلول خارج از برنامه به تولیدمثل و تکثیر می‌پردازد؛ به گونه‌ای که یک سلول به دو عدد تبدیل می‌شود و دو سلول به چهار عدد و چهار سلول به هشت و هشت سلول به شانزده و... ناگهان تبدیل به یک غدهٔ سرطانی شده، به سرعت در بدن ریشه می‌دواند و سرانجام پس از چندی، انسان را از پای در می‌آورد «فَجَعَلْنَاهُ حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ الْأُمْسِ» به گونه‌ای که گویا سالها مرده است! آری؛ به همین سادگی انسان می‌میرد و تمام آرزوها و زحمتهای خود را بر باد رفته می‌بیند.

و ممکن است فرمان عذاب الهی بر عهدهٔ یک حادثۀ برونی از قبیل زلزله، رانش زمین، طوفان، صاعقه، شهاب‌های آسمانی و... نهاده شود.

این مثل و مانند آن، و این حوادث مختلف که بارها آنها را مشاهده کرده‌ایم، هر کدام زنگ خطر و بیدارباشی است برای ما که فریب ناپایداری دنیا را نخوریم و برای نیل به آرزوها مرتکب هر جنایتی نشویم و به دنیا دل نبندیم.

شایسته است که در این آیهٔ شریفه و امثال آن با دقت زیاد تفکر و تعمق نمائیم و همواره آن را بسان چراغی فروزان فراسوی خویش قرار دهیم.

پیام‌های آیه

۱- تعلیم خداشناسی.

خداوند در آیهٔ مَثَل با تشبیه زندگی به آب باران، درس خداشناسی به ما می‌آموزد و ایمان ما را به یکتا بودن خویش راسخ‌تر می‌کند. آیه به ما می‌آموزد که خداوند از همین آب بی‌رنگ و زمین واحد، هزاران رنگ خلق می‌کند. همهٔ زمین‌ها با یک آب سیراب می‌شود (يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ)^(۱)؛ ولی میوه‌ها، درختان و سبزی‌های مختلف و رنگارنگ می‌روید؛ شیرین‌ترین و ترش‌ترین میوه‌ها، تلخ‌ترین سم‌ها و زیباترین گلها، از همین آب و خاک بی‌رنگ تولید می‌شود. واقعاً قدرت و علم پروردگار عالم عجیب است! ولی افسوس که حجاب عادت، مانع از تفکر در این کتاب‌گویای خداشناسی شده است.

۲- در جهان هستی همه چیز بر اساس نظم آفریده شده است. خداوند آب باران را سبب برکت و آبادانی قرار داده است. اگر همین باران زیاده‌تر از اندازه ببارد، ویرانی و نابودی به ارمغان خواهد آورد و اگر نبارد یا کمتر از نیاز ببارد، سوغاتی جز خشکسالی و قحطی نخواهد داشت.

این نیز درسی است برای همه انسانها که در زندگی خود برنامه و نظم داشته باشند و اعتدال را در همه چیز رعایت نموده، از افراط و تفریط بپرهیزند.

حتی در دشمنی‌ها نیز زیاده‌روی نکنند. به همین جهت، اسلام در مورد آداب جنگ، دستورات زیبا و جالبی دارد تا مسلمانان دربارهٔ دشمنانشان هم زیاده‌روی نکنند. بنابراین، در تمام شئون زندگی، شخص مسلمان باید اهل نظم و برنامه باشد.

۳- گاهی «نعمت» تبدیل به «نقمت» می‌شود؛ یعنی ممکن است آنچه

مایهٔ حیات و زندگی انسان است، سبب سیه‌روزی انسان شود و خداوند همان را مأمور مرگ انسان قرار داد. آب مایهٔ حیات، ممکن است تبدیل به سیل ویرانگر شود!

۴- آب اگر جریان داشته باشد، خوشبو، سالم، گوارا و مایهٔ حیات است؛ اما اگر راكد بماند، متعفن، آلوده، و غیرقابل استفاده می‌گردد و در این صورت نه تنها عامل حیات نیست، بلکه منشأ آلودگی‌هایی نیز خواهد بود. ثروتها و سرمایه‌ها نیز همین حکم را دارد؛ تا هنگامی که در گردش است و باعث شکوفایی اقتصاد کشور است یک ارزش به شمار می‌رود؛ ولی هنگامی که احتکار شود و در جایی راكد بماند، سبب رکود و بیماری دستگاه اقتصادی کشور می‌گردد.

۵- دورنمای برخی از گیاهان، بسان گیاهان و گل‌های زینتی می‌مانند؛ لیکن از نزدیک سَمی و کشنده هستند.

«برق را در خرمن مردم تماشا کرده‌ام که استاندارد که حال مردم دنیا خوش است» از این رو، نباید فریب ظاهر زیبای آن را خورد، بلکه باید با تفکر و تعمق به ماهیت آن پی برد؛ آنگاه آن را انتخاب کرد.

بدین جهت، در پایان آیه نسبت به تفکر و اندیشه توصیه شده و برای متفکران و اندیشمندان ارج نهاده شده است.

در روایتی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَعْطُوا أَعْيُنَكُمْ حَظَّهَا مِنَ الْعِبَادَةِ؛ از عبادت چشم‌هایتان، بهره‌ای را به آنها بدهید. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! عبادت چشمها چیست؟ حضرت فرمود: نگاه به قرآن و تفکر و اندیشه در آن». (۱)

در آیات قرآن تفکر و اندیشه کنید؛ به سرنوشت نمرودها، فرعونها، ابولهب‌ها؛

و از طرف دیگر سلیمانها، موسی‌ها، داودها و... بیانیدشید. در عجایب آیات قرآن توقّف و تدبّر کنید و تنها به قرائت و تلاوت قرآن بسنده نکنید اگرچه تلاوت و قرائت کلام وحی - مخصوصاً در ماه مبارک رمضان - اجر و ثوابی بس عظیم دارد.

فصل بیستم:

نوزدهمین مثال: مثل کافر و مؤمن

خداوند متعال در آیه ۲۴ سوره هود می‌فرماید:

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»

حال این دو گروه (مؤمنان و کافران)، حال نابینا و کر و بینا و شنواست؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟! آیا پند نمی‌گیرید؟!

دورنمای بحث

خداوند بزرگ در این مَثَل، به مقایسهٔ حال کافران و مؤمنان پرداخته است و این دو گروه را به انسانهای کر و کور و بینا و شنوا تشبیه کرده است؛ زیرا ایمان و تقوا سبب بینایی و شنوایی؛ و لجاجت، تعصّب و بی‌ایمانی مانع این دو موهبت الهی می‌گردد.

اشاره‌ای به آیات قبل از آیهٔ مَثَل

قبل از آنکه آیهٔ مثل مورد بررسی قرار گیرد، لازم است نگاهی اجمالی به آیات قبل - که بیانگر حال انسانهای مؤمن و بی‌ایمان است - داشته باشیم. تا با بینش بیشتری به تفسیر آیهٔ مثل پردازیم.

شرح حال کافران

آیه ۱۹ سورة هود شرح حال کافران را بیان کرده و می‌فرماید: «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ». کافران کسانی هستند که مردم را از راه خدا باز می‌دارند؛ و راه حق را کج و معوج نشان می‌دهند، و به سرای آخرت کافرند.

در این آیه شریفه سه ویژگی برای کفار بیان شده است:

۱- کفار مانع راه خدا هستند و از راه یافتن دیگران به راه حق، جلوگیری می‌کنند.

۲- کافران مایل هستند راه مستقیم حق و خدا را کج و معوج بنمایند؛ در حالی که راه خداوند بر اساس آیه شریفه سورة حمد، مستقیم است و «عوجاج و کجی و إفراط و تفریط در آن وجود ندارد؛ بلکه متعادل و میانه است.

۳- سومین ویژگی کافران، انکار معاد و جهان پس از مرگ است. و به نظر می‌رسد بزرگترین عامل سیه‌روزی آنها همین مسئله است؛ زیرا وقتی منکر رستاخیز شدند، راه راست را نیز به دیگران کج و معوج نشان می‌دهند و از هدایت دیگران به سوی حق مانع می‌شوند.

سپس در آیه ۲۲ می‌فرماید: «لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسِرُونَ» بناچار آنها در سرای آخرت، از همه زیانکارترند!

یعنی کفاری که اولاً مانع از هدایت مردم به راه حق هستند و سپس راه مستقیم را کج و معوج نشان می‌دهند و در نهایت منکر معاد هستند، در روز رستاخیز زیانکارترین مردم به شمار می‌روند.

شرح حال مؤمنان

آیه ۲۳ سورة هود به بررسی گروه دوم (مؤمنان) پرداخته، می‌فرماید: «إِنَّ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و در برابر پروردگارشان خضوع و خشوع کردند، آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند.

آیه شریفه مذکور برای مؤمنان سه ویژگی بیان داشته:

۱ و ۲- ویژگی اوّل و دوم، ایمان و عمل صالح است. این دو در بسیاری از آیات قرآن با هم ذکر شده است. بنابراین، لازم و ملزوم و از هم تفکیک‌ناپذیرند^(۱) بدین جهت، مدّعیان ایمان که فاقد عمل صالح هستند، در واقع فاقد ایمان نیز هستند و از سوی دیگر، انسانهای بی‌ادعایی که عمل صالح دارند، مؤمنان راستین و واقعی به شمار می‌آیند؛ زیرا - همانطور که گذشت - ایمان و عمل صالح، شاخ و برگ یک درخت هستند.

۳- سومین ویژگی که آیه بدان اشاره داشته، ویژگی «اخبات» است.

«اخبات» جمع کلمه «خبت» است؛ و «خبت» در لغت به معنای بیابان وسیع و هموار است؛ سپس به بعضی از حالات و ویژگی‌های انسان نیز اطلاق گردیده است که به سه حالت آن اشاره می‌شود:

الف - این کلمه برای انسانهایی که روحی متواضع دارند، استعمال گردیده است؛ زیرا همانگونه که بیابان صاف و هموار در مقابل آب متواضع است و به راحتی آب به همه جای آن سیر می‌کند، روح انسان متواضع نیز به سادگی در مقابل حضرت حق تسلیم می‌شود.

ب - واژه «مُخَبِّتٌ» علاوه بر انسانهای متواضع، به انسانهای تسلیم درگاه

۱- ایمان و عمل صالح، در نزدیک به هفتاد آیه از قرآن در کنار هم آمده است.

خداوند نیز اطلاق می‌شود؛ یعنی همانگونه که زمین صاف تسلیم است، انسان مؤمن نیز تسلیم خداوند است.

ج - این واژه بر انسانهای دارای اطمینان به خداوند نیز اطلاق شده است؛ یعنی همانطور که انسان به هنگام حرکت بر زمین صاف با اطمینان گام برمی‌دارد - بر خلاف هنگام حرکت بر کوه و درّه و تپّه که با دلهره و تردید گام برمی‌دارد - انسان مؤمن نیز به خدای خویش اطمینان دارد و در راه عبودیت و بندگی او با اطمینان حرکت می‌کند.

بنابراین، مؤمنان دارای این صفات (ایمان، عمل صالح و اخبات)، جزو بهشتیان به شمار می‌روند و جاودانه در بهشت خواهند ماند و از نعمت‌های آن بهره‌مند خواهند گشت.

شرح و تفسیر آیه مثل

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ: خداوند متعال پس از بیان ویژگیهای مؤمنان و کافران در آیات پیشین، می‌فرماید: مثل آن دو گروه (مؤمنان و کافران) مثل دو گروه نابینا و کر و شنوا و بیناست، مؤمنان بسان انسانهای بینا و شنوا هستند و کافران به انسانهای کر و کور می‌مانند.

هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ: آیا این دو گروه، مانند هم هستند؟! آیا کران و شنوایان با هم یکسانند؟! آیا بینایان و نابینایان مساوی هستند؟! آیا کفر و ایمان برابر است؟!

آیا از این مثل و مقایسه بین افراد فاقد حسّ شنوایی و بینایی و دارندگان آنها متذکر نمی‌شوید؟!

برای پی بردن به عمق این مطلب و درک آثار ایمان و قدرت نامتناهی پروردگار عالم، نخست لازم است اهمیّت چشم و گوش و نقش آن دو در بدن انسان مورد بررسی قرار گیرد.

چشم، یکی از بزرگترین آیات الهی

بی شک چشم از بزرگترین آیات الهی به شمار می رود؛ بلکه می توان گفت عجیب ترین آیت خداوند - که در دسترس ما انسانها قرار دارد - همین چشم است. ساختمان چشم، بسیار بسیار پیچیده است. عجیب تر آنکه این ساختمان بسیار پیچیده، از مود اولیه بسیار ساده ای تشکیل شده است؛ مقدار کمی چربی، مختصری گوشت و کمی مایع!

دلیل بر قدرت خداوند همین بس که با ابزار ساده، وسایل بسیار پیچیده ای همچون چشم می آفریند. چشم انسان، هفت طبقه ممتاز و جدا از هم دارد که هر یک بر روی دیگری به صورت مستقل و بسیار لطیف نهاده شده و خداوند برای هر طبقه وظیفه ظریف و خاصی قرار داده است.

هیچ دستگاه فیلم برداری و عکس برداری در دنیا وجود ندارد که مانند دستگاه عظیم و حیرت آور چشم انسان، به صورت خودکار و بدون عکاس و فیلم بردار، از محیط اطراف خود فیلم برداری کند؛ بی آنکه کسی عدسی آن را تنظیم کند، در کمترین زمان برای دورترین و نزدیک ترین نقطه عدسی آن تنظیم می گردد، در حالی که در دوربین های عکاسی و فیلم برداری، تنظیم عدسی برای فاصله های مختلف وقت زیادی می طلبد و در فیلم برداریهای مهم، گاهی این کار حتی تا یک ساعت به طول می انجامد.

در مورد تنظیم نور نیز چنین است؛ مثلاً اگر در محیطی - که همه چراغهای آن روشن است و چشم ما به روشنائی عادت کرده است - ناگهان برق قطع گردد و فضا تاریک شود، در ظرف چند ثانیه چشم ما با محیط تاریک اطراف عادت کرده، به گونه ای که می توان با همان نور ضعیف اشیای اطراف خود را دید؛ یعنی چشم در کمترین زمان خود را با نور ضعیف تطبیق می دهد و مردمک آن باندازه کافی گشاد می گردد. خداوند قادر، برای چشم عضلاتی قرار داده است که در

شش جهت حرکت می‌کند؛ کره چشم علاوه بر جهات چهارگانه (چپ، راست، بالا و پائین)، به سمت جلو و عقب نیز حرکت می‌کند. از دیگر عجایب چشم، مایعی است که از چشم تراوش می‌کند که آن را اشک نامیده‌اند. اشک، هم ماده غذایی چشم است و هم ابزار شستشوی این ساختمان دقیق و ظریف، و هم وسیله‌ای ضد عفونی کننده برای چشم. از دیگر ویژگی‌های چشم، این است که خود به ترمیم اشکالات و نقصهای وارده، می‌پردازد.

آیا هیچ یک از مصنوعات انسان چنین ویژگی دارد؟ انصافاً، اگر در عالم هستی هیچ علامت و نشانه‌ای برای اثبات وجود خداوند جز ساختمان عجیب و حیرت‌آور چشم وجود نداشت، همین کفایت می‌کرد.^(۱) چگونه می‌توان باور کرد که طبیعت بی‌شعور و فاقد درک، چنین دستگاه با عظمتی را خلق کرده باشد؟

گوش آیت دیگر خداوند

اگرچه ساختمان گوش به پیچیدگی و ظرافت دستگاه چشم نیست؛ ولی آن نیز حکایت از قدرت‌نمایی ذات حضرت حق دارد. گوش بیرونی، گوش میانه و گوش درونی، سه قسمت اصلی ساختمان گوش را تشکیل می‌دهند که در سه منطقه جدا از هم و با وظایف و مسئولیت‌های مستقل ساخته شده‌اند. استخوانهایی به صورت چکش و سندان در گوش تعبیه شده است که عامل انتقال صدا به مغز است و عجیب‌تر آنکه گوش علاوه بر اینکه صدا را درک می‌کند، جهت و محلّ ایجاد صدا را نیز تشخیص می‌دهد. این دو نعمت بزرگ الهی - که در اختیار ما انسانها قرار دارد - بسیار عجیب است و در شرح عجایب آن کتابها

۱- شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، جلد ۲۷، صفحه ۱۸ به بعد، مطالعه فرمائید.

نوشته شده است و هر کدام تخصصی مخصوص به خود دارند، بلکه خود چشم رشته‌های تخصصی مختلفی دارد.

چشم و گوش دو ابزار مهم شناخت

مهم‌ترین ابزار شناخت انسان چشم و گوش اوست، آدمی در ابتدای تولد فاقد هرگونه علم و دانش است (وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا).^(۱) تمام علوم و دانش‌های انسان پس از رشد لازم از طریق چشم و گوش به او می‌رسد؛ حتی علوم عقلی.

علوم تجربی از طریق چشم منتقل می‌شود؛ انسان در آزمایشگاه مسایل مختلف را تجربه کرده، می‌بیند و بدان واقف و آگاه می‌شود اما علوم نقلی که دیگران آن را منتقل می‌سازند - مخصوصاً دانش‌هایی که از طریق وحی به انسان منتقل می‌شود - از طریق گوش نصیب آدمی می‌گردد. البته علوم عقلی نیز بر پایه علوم حسّی است؛ یعنی اگر چیزی دیده یا شنیده نشود، عقل نمی‌تواند مسایل آن را درک کند؛ زیرا بنیان علوم عقلی، بر اساس «تجربید» و «تعمیم» محسوسات است. بدین جهت، اگر انسانی فاقد حسّ بینایی و شنوایی باشد - که طبعاً لال نیز خواهد بود - هرچند مغزی همچون مغز بوعلی سینا هم داشته باشد، به اندازه بچّه پنج ساله‌ای نخواهد فهمید؛ زیرا چنین انسانی، دو پایه اساسی علوم عقلی؛ یعنی بینایی و شنوایی را از دست داده است.

کفار فاقد ابزار شناخت هستند

بنابر آیه شریفه، افراد بی ایمان و کافر کر و کور هستند؛ یعنی آنها فاقد ابزار و

وسایل شناخت هستند و منابع شناخت از آنها سلب شده است. به همین جهت از نور ایمان چیزی را درک نمی‌کنند. اما مؤمنان در پرتو نور ایمان، کاملاً بینا و شنوا هستند و از تمام علوم و دانش‌ها و ابزار شناخت بهره‌مند می‌گردند.

چرا کفار کور و کور هستند؟

با توصیف‌هایی که در آیات پیشین برای آنها گفته شد، کافران بدین جهت کور و کور هستند که کفر، پرده و حجابی در مقابل چشم آنها قرار داده که بینایی و شنوایی آنها را سلب کرده است (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً)^(۱).

لجاجت در مقابل پروردگار، تسلیم نبودن در مقابل ذات حق و دیگر صفات رذیله، سبب شده است تا کافران نتوانند حقایق را درک کنند.

امام عارفان، حضرت سجاد (علیه السلام)، در دعای عارفانه و عاشقانه ابو حمزه ثمالی می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»؛ خدایا! تو از بندگان، محجوب و پنهان نیستی، مگر اینکه اعمال مردم، خود، حجاب می‌شود و گرنه تو از هر ظاهری آشکارتری.

در بعضی از نسخه‌های دعا، به جای کلمه «اعمال»، «آمال» ذکر شده است. که بنابر آن، آرزوهای طولانی حجاب می‌گردد و انسان را از حقایق و معارف الهی باز می‌دارد.

اما وقتی ایمان در درون انسان جلوه کرد، حجاب‌های تعصّب، جهل، خودخواهی و کبر نابود شده، همه چیز برای انسان روشن می‌شود؛ بلکه خداوند، خود، او را از تاریکی‌ها به نور ایمان هدایت می‌کند. از این رو، می‌فرماید: «اللَّهُ

وَالَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ فِيهَا خَالِدُونَ؛ خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. [اما] کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند. (۱)

چگونه حجاب‌ها را از خود برهانیم؟

چگونه می‌توانیم چشم و گوش قرآنی و چشم حقیقت‌بین داشته باشیم؟
بر اساس آیه شریفه، اگر بخواهیم حجاب‌ها را کنار بزنیم و پرده‌های جهالت، تعصب و لجاجت را بدریم و ببینیم آنچه را که اولیای خداوند می‌بینند، باید مؤمن شویم.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام برای «مؤمن» علامت‌های مختلفی ذکر شده است که به منظور در پی گرفتن آن در این مختصر تنها به ذکر دو نمونه از آن بسنده می‌گردد.

علامت‌های مؤمن

۱- در روایتی نبی مکرم اسلام، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛ هیچ انسانی به حقیقت ایمان نایل نمی‌گردد مگر اینکه آنچه را [از نیکی‌ها] که برای خود دوست می‌دارد، برای دیگران نیز دوست بدارد. (۲)

۲- در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام ذکر شده است: «إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ

أَنْ تُؤَثِّرَ الْحَقُّ، وَإِنْ ضَرَّكَ، عَلَى الْبَاطِلِ، وَإِنْ نَفَعَتْ»؛ حقیقت ایمان این است که حق را، اگرچه به ضرر تو باشد، بر باطل، اگرچه به نفع تو باشد، مقدم بداری.^(۱) بنابراین روایت شریفه، پرهیز از ناراستی و حفظ راستی از حقایق ایمان شناخته شده است.

از این رو، این روایت پیام‌آور درسی است برای احزاب و جناح‌های سیاسی کشور که پیوسته جانب راستی را گرفته، از ناراستی پرهیزند. آنان اگر به این مرحله دست یافتند که سخن شخص صالح جناح مخالف را بر سخن ناصالح جناح خود مقدم بدانند، بی‌شک حقیقت ایمان را درک کرده‌اند؛ در غیر این صورت ادّعای ایمان چیزی جز گزافه نیست. خداوند به همهٔ مسلمانان، ایمان کامل عنایت فرماید.



فصل بیست و یکم:

بیستمین مثال: توسّل به ما سوی الله

خداوند در آیه ۱۴ سوره رعد می‌فرماید: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»؛ دعوتِ حق از آن اوست؛ و کسانی را که [مشرکان] غیر از خدا می‌خوانند، [هرگز] به دعوتِ آنان پاسخ نمی‌گویند. آنها همچون کسی هستند که کف‌های [دست] خود را به سوی آب می‌گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید. و دعای کافران، جز در ضلال و گمراهی نیست.

دورنمای بحث

آیه مثل توسّل و دعا را بررسی کرده، به انسان‌ها می‌آموزد که دست نیاز را به سوی چه کسی دراز کنند؛ سپس آیه، برای کسانی که به درِ خانه مخلوقات - نه خالق آنان - می‌روند و عرضه نیاز و حاجت می‌کنند مثلی بیان می‌کند.

پرسش

قبل از پرداختن به شرح و تفسیر آیه مَثَل، لازم است این پرسش مطرح شود که چرا بعضی از مَثَل‌ها و تشبیه‌هایی که در آیاتی قبل از سوره رعد ذکر شده، در بحث ما مطرح نشده است؛ همانند آیه شریفه ۳۲ سوره مائده، که کشتن یک انسان

بی‌گناه را با کشتن تمام انسان‌ها برابر می‌داند و نجات یک انسان بی‌گناه را به نجات تمامی انسان‌ها تشبیه می‌کند؛ در حالی که در این آیه نیز تشبیه و نظیری ذکر شده که می‌توانستیم آن را مورد بحث قرار دهیم؟

پاسخ

در قرآن مجید مثالها و تشبیهات فراوانی وجود دارد؛ لیکن بحث ما در مثل‌های قرآن است نه در تشبیهات آن.

تشبیه آن است که چیزی را به چیز دیگری مانده سازند؛ مثل اینکه می‌گویند: حسن مانند شیر است. این یک تشبیه است نه مَثَل؛ ولی مثال یک داستان، یک سرگذشت، یک مجموعه و برنامه است که در قرآن برای بیان مطالب عقلانی دور از دسترس مردم، بیان شده است؛ مانند اینکه قرآن برای بیان حق و باطل - که یک مسئله غیرحسی است - به باران و سیلاب و کف روی سیلاب مثال می‌زند و حق را به باران و باطل را به کف روی سیلاب تشبیه می‌نماید که اگرچه کف بالانشین و پر سر و صدا است؛ ولی فروغی ندارد و زود نابود می‌گردد. بنابراین، با توضیح بالا یک معیار کلی برای جدا کردن مثال‌ها از تشبیهات به دست می‌آید.

برق آسمانی و ابرهای باران‌زا

به منظور درک بیشتر مثل مذکور، لازم است به توضیح و شرح آیات ۱۲ و ۱۳ سورة رعد اشاره شود:

خداوند متعال در آیه ۱۲ سورة رعد می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ»؛ او (خداوند) کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد، که هم مایه ترس است و هم مایه امید؛ و ابرهای سنگی بار ایجاد می‌کند. یکی از آثار عظمت خداوند، ارائه و نشان دادن «برق» آسمان است که هم

سبب شوق و امید انسان‌ها است و هم مایه خوف و ترس و نگرانی آنها. برق آسمان، بشارت باران را به ارمغان می‌آورد؛ زیرا ایجاد رعد و برق آسمان سبب می‌شود تا باران‌های فراوانی نازل گردد.

چگونه «برق» آسمان سبب نزول باران می‌شود؟

ابرهایی که دارای دوبار الکتریکی متضاد هستند هنگامی که با هم برخورد می‌کنند، برق آسمان را به وجود می‌آورند که در نتیجه حرارت شدیدی در حدود ۱۵ هزار درجه سانتیگراد به وجود می‌آید. این حرارت هوای اطراف خود را می‌سوزاند و باعث می‌شود که فشار هوا کم شود؛ آن‌گاه کم شدن فشار هوا سبب نزول باران می‌گردد. از طرفی، ممکن است «برق» به صورت «صاعقه‌ای» درآید و باعث نابودی «جنگل‌ها، روستاها، انسان‌ها، حیوانات، مزارع و کشتزارها» گردد این خود خوف و نگرانی را به همراه دارد.

وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ: خداوند ابرهای سنگین باران‌زا نیز ایجاد می‌کند. شاید در نظر بسیاری از انسان‌ها ابرهای آسمان با هم تفاوتی نداشته باشند و به یک گونه عمل کنند؛ در صورتی که حقیقت چیز دیگری است و نسبت به هم تفاوت‌های زیادی دارند.

از جمله تفاوت‌ها اینکه: ابرها به دو دسته سنگین و سبک تقسیم می‌شوند؛ ابرهای سنگین، در فضایی نزدیک‌تر به زمین جا گرفته‌اند؛ ولی ابرهای سبک، در فضایی دورتر از زمین مستقر هستند. ابرهای سنگین باران‌زا هستند و از این رو که دارای آب فراوانی هستند نمی‌توانند در مرتبه بالایی از آسمان قرار گیرند.

«رعد آسمانی» نشانه‌ای از عظمت خدا

در آیه ۱۳ سوره رعد خداوند چنین می‌فرماید: «وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ

الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْحَالِ»؛ و رعد، تسبیح و حمد او می گوید؛ و نیز فرشتگان از ترس او! و صاعقه ها را می فرستد؛ و هر کس را بخواهد گرفتار آن می سازد، در حالی که آنها [با مشاهده این همه آیات الهی، باز هم] درباره خدا به مجادله مشغولند؛ و او قدرتی بی انتها [و مجازاتی دردناک] دارد!

آیه شریفه به دو موضوع اشاره دارد: یکی رعدهای آسمانی و دیگری صاعقه ها؛ و از آنجه که قبلاً در مورد صاعقه بحث کردیم در اینجا فقط به بررسی مسئله «رعد» می پردازیم.

همان گونه که قبلاً گفته شد برخورد ابرهای آسمانی با همدیگر، در صورتی که دارای دو بار الکتریکی مختلف (یکی مثبت و دیگری منفی) باشد، تولید جرقه می کند که به نور آن «برق» و به صدای آن «رعد» گفته می شود. روشن است که صدا و نور همزمان تولید می شود؛ لیکن انعکاس نور زودتر از صدا (رعد) صورت می گیرد؛ علّت این امر، آن است که سرعت سیر «نور» به مراتب بیشتر از سرعت سیر «صدا» است.

«رعد آسمانی» اگرچه به ظاهر ساده به نظر می رسد؛ لیکن از آیات بزرگ الهی به شمار می رود و در زندگی تمام موجودات نقش مهمی ایفا می کند. دانشمندان برای «رعد و برق» آثار زیادی ذکر کرده اند که به مهمترین آنها اشاره می گردد:

۱- نخستین اثری که رعد و برق دارد و این فایده، تمام موجودات جهان - اعم از انسان ها، حیوانات، گیاهان، نباتات و جوامد - را در بر می گیرد، نزول باران و آب های آسمانی است.

۲- فایده دیگر آن، «آفت کشی» گیاهان است؛ یعنی «رعد و برق»، آفت گیاهان را از بین می برد. بدین گونه که حرارت شدیدی که بر اثر رعد و برق ایجاد می شود،

سبب می‌گردد تا اکسیژن اضافه تولید گردد و تبدیل به نوعی آب شود که آن را «آب اکسیژنه» می‌نامند، که از دو اکسیژن و دو هیدروژن تشکیل می‌گردد. «آب اکسیژنه» یکی از مواد ضد عفونی کننده است که معمولاً در داروخانه‌ها یافت می‌شود. این ماده ضد عفونی وقتی همراه باران بر سطح زمین نازل می‌شود، آفت گیاهان را از بین می‌برد. به همین جهت، اگر رعد و برق کم شود، آفت گیاهان زیاد می‌گردد.

۳- سومین خاصیت مهم «رعد و برق»، تولید مقدار زیادی کود برای گیاهان است. رعد و برق‌های آسمانی هر ساله ده‌ها میلیون تن کود تولید می‌کنند و بر سراسر کره زمین می‌پاشند؛ کودی قوی، مفید، مؤثر و فراگیر برای تمامی گیاهان. این کودها بدین گونه ایجاد می‌شوند که دانه‌های باران به وسیله حرارت زیاد ناشی از برق با کربن ترکیب می‌شوند و اکسید کربن را تولید می‌کنند و هنگامی که به همراه باران بر روی خاک می‌ریزند، با خاک ترکیب شده، یک نوع کود گیاهی قوی، مؤثر و مفید به وجود می‌آورند.

آری؛ این رعد و برق آسمانی چنین آثار مهمی دارد و از آیات بزرگ الهی به شمار می‌آید. جالب اینکه قرآن مجید زمانی پرده از این رازهای مهم علمی برداشت که عقل انسان تصوّر آن را هم نمی‌کرد!

بنابر آیه شریفه، رعد حمد و تسبیح خدا می‌گوید؛ تسبیح به معنای تنزیه خداوند از هرگونه عیب و نقصی است، آیا آفت‌زدایی گیاهان کره زمین به وسیله رعد و برق، تنزیه خداوند از هرگونه عیب و نقصی نیست؟ آیا آفت‌زدایی، نوعی تسبیح نیست؟

حمد، ستایش بر صفات جلال و جمال خداوندی است؛ آیا تغذیه گیاهان نوعی حمد و ستایش در عالم ممکنات و مخلوقات محسوب نمی‌شود؟
بی‌شک، آیات ۱۲ و ۱۳ سوره رعد به این مهم اشاره دارد و آنها را نشانه‌ای از

عظمت خدا می‌داند. خلاصه اینکه آیه ۱۲ و ۱۳ به چندین آیت از آیات مهم الهی یعنی رعد و برق و باران و صاعقه، اشاره دارد.

شرح و تفسیر آیه مثل

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ: در اینکه منظور از جمله «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» چیست؟ بین مفسران اختلاف است، برخی گفته‌اند: مراد توحید است؛ یکتایی و توحید مختص ذات خداست.

عده‌ای معتقدند: این جمله اشاره به قرآن مجید دارد؛ قرآن کتاب الهی است. و تعداد زیادی از مفسران آن را به «دعای به حق» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی اگر بندگان بخواهند دعایشان مستجاب شود، باید به درگاه حضرت حق روی آورند و در خانه او را بگویند؛ یعنی ما سوی الله حلال مشکلات نیست، بلکه تنها او قادر به استجاب دعاهای بندگان و گره‌گشای مشکلات آنان است.

شاهد تفسیر سوم - که ما نیز بدان معتقدیم - ذیل همین آیه شریفه است که می‌فرماید: «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ؛ دعای کافران جز در ضلال و گمراهی نیست».

دعاهای کافران بی‌راهه است؛ زیرا آنان در خانه کس یا چیزی می‌روند که حتی قادر نیستند از خود دفاع کنند و یا برای خود منفعتی کسب کنند، تا چه رسد به دیگران.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ: شاهد سخن در مثل بیستم، این قسمت از آیه است.

کسانی که غیر خدا را می‌خوانند و برای حل مشکلات خود به سراغ بت‌ها می‌روند و دست به دامن مخلوقات محتاج می‌زنند، مشکلات آنها حل نمی‌شود. مثل چنین انسان‌هایی، مثل کسی است که دستهایش را بسوی آب دراز کرده است

تا آن را بنوشد؛ لیکن موفق به این کار نمی شود و تشنه برمی گردد. مفسران در تفسیر «كَبَّاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ...»، گفتار مختلفی ذکر کرده اند که به آنها اشاره می شود:

۱- منظور آیه، شخصی است که برای رفع تشنگی بر سر چاه آبی برود، چاهی که نه طناب دارد، نه چرخ آب کشی دارد و نه دلو! عمق این چاه نیز زیاد است. این انسان تشنه برای خوردن آب، دو دست خود را از فاصله زیاد بسوی آب دراز می کند، دستانی که به یک متری چاه هم نمی رسد؛ بی شک، چنین کسی موفق نمی شود خود را سیراب کند و ناکام برمی گردد.

۲- مراد آیه شخصی است که در کنار چاه ایستاده است و بدون اینکه حتی دستانش را بسوی آب دراز کند، تنها به آب اشاره می کند که بسوی او آید تا از آن بنوشد، و روشن است که آب به اشاره او بالا نمی آید و احتیاج به ابزار و وسیله دارد.

آری؛ دعای کافران که به درِ خانه بت ها می روند و در ضلالت و گمراهی هستند، مانند چنین انسانی است.

۳- «باسط»، یعنی اینکه کف دستان باز باشد نه منحنی. این امر به گونه ای می ماند که شخصی کنار چشمه آبی برود تا آب بنوشد این شخص دستش به آب می رسد؛ لیکن دو دست خود را صاف نگه داشته و آنها را غرقه و کاسه نکرده است؛ به همین جهت، به محض اینکه دو دست خود از آب خارج کرده، به طرف دهانش می برد، تمام آب می ریزد و آبی به دهانش نمی رسد، و تشنه از کنار چشمه زلال آب برمی خیزد!

در میان سه تفسیر فوق، به عقیده ما تفسیر اول از همه مناسب تر است؛ هر چند می توان گفت هر سه تفسیر صحیح است و هر سه، بیان یک مقصود را دارند؛ زیرا

به اعتقاد ما، «استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز است».^(۱)

بنابراین، برای حلّ مشکلات خود نباید به در خانه غیر خدا رفت. باید به درگاه با عظمت خداوند برویم؛ چه اینکه او خالق، رازق، محیی و ممیت است. او مشکل‌گشا است و همه چیز به دست اوست. از غیر او کاری ساخته نیست؛ زیرا همه نیازمندیم و او غنی؛ همه محتاج هستیم و او بی‌نیاز؛ همه عاجز هستیم و او قوی؛ همه ضعیف هستیم و او قادر مطلق است از این رو، نه تنها به در خانه بتان نباید رفت، بلکه به در خانه هیچ یک از مخلوقات خدا نباید روی آورد.

پیام‌های آیه

۱- آیا توسل به معصومان علیهم‌السلام شرک نیست؟ به عبارتی، آیا این گونه توسّلات و دعاها نیز مشمول آیه شریفه است و مورد نهی شارع مقدّس قرار گرفته و باید از آن پرهیز کرد؟

در جواب پرسش فوق، باید گفت که روی آوردن به درگاه این بزرگواران و برگزیدگان خداوند بدان معنا نیست که ما از خود آنها حل مشکل را مستقلاً طلب کنیم؛ بلکه دست توسّل به سوی آنان می‌گشاییم تا ما را نزد خداوند مورد شفاعت قرار داده، برای حل مشکل ما از خداوند قادر مطلق چاره‌جویی کنند؛ زیرا ما معتقدیم که این بزرگواران اگر کاری می‌کنند به اذن خداوند است. اما واهابی‌ها که بخاطر این دعاها و توسّلات، نسبت شرک و کفر به ما می‌دهند، سخت در اشتباهند و معنای حقیقی و واقعی شرک و کفر را نفهمیده‌اند؛ همان گونه که ماهیت توسّل شیعه را ندانسته‌اند!

در سفر عمره مفرده که به مدینه منوره و مکه مکرمه مشرف شدم، روز جمعه

۱- این مسئله یک بحث «اصولی» است و در اصول فقه مطرح شده است؛ برای توضیح بیشتر، به کتاب انوارالاصول، جلد اوّل، صفحه ۱۴۵ به بعد مراجعه کنید.

بیست و دوم شعبان سال (۱۴۱۹ هـ ق) در مسجدالحرام به سخنان خطیب جمعه گوش می‌دادم. عجیب اینکه خطیب مذکور، تمام خطبه نماز جمعه را از روی کاغذی که قبلاً برای او تهیه کرده بودند می‌خواند. گویا او حق نداشت حتی یک کلمه را از خود بگوید. با خود گفتم: چقدر تفاوت است بین این خطبه‌ها، و خطبه‌های نمازهای جمعه ایران اسلامی که خطیب آن آزاد است هرگونه تحلیلی داشته باشد، به هر حال، خطیب نماز جمعه مشغول قرائت خطبه گردید. در بین خطبه به کسانی که در کنار قبور مشرفه دعا می‌کنند و به آنها توسّل می‌جویند حمله کرد و آنها را به شرک و کفر متهم ساخت.

البته ما در برابر این هتّاکی بی‌کار ننشستیم، برای سران عربستان نامه‌ای نوشتیم و به این کار اعتراض نمودیم.

به هر حال معتقدان به دعا و توسّل، بزرگان و اولیا را شریک خدا نمی‌دانند، بلکه آنها را به درگاه خداوند شفیع قرار می‌دهند و به عبارت دیگر، ما همان اعتقادی را داریم که در آیه ۱۱۰ سوره مائده، درباره حضرت مسیح - علی نبینا و آله و علیه السلام - آمده است: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي...»؛ هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من پرنده‌ای می‌شد؛ و به فرمان من کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را شفا می‌دادی؛ و نیز مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی.... در این آیه شریفه زنده کردن مردگان، شفای بیماران، آفرینش پرندگان، همه به حضرت مسیح نسبت داده شده است؛ لیکن همه آنها با اذن و دستور خداوند متعال بوده است. (۱)

۱- این مطلب در آیه ۴۹ سوره آل عمران از زبان خود حضرت عیسی علیّه السلام نیز نقل شده است.

شیعه نیز جز این نمی‌گوید. او معتقد است که بزرگان و اولیای دین، می‌توانند به اذن و دستور خداوند کارهایی را که دیگران از انجام آن عاجزند، انجام دهند و یا شفیع و واسطه بین بندگان و خدا بشوند تا حضرت حق مشکلات بندگان را حل کند؛ بنابراین دعا و توسّل شیعه، نه شرک است و نه کفر.

با توضیحاتی که گفته شد، اگر کسی عقیده شیعه را در دعا و توسّل شرک بدانند، باید - نعوذ بالله - حضرت مسیح را نیز مشرک بپندارد!

ضمناً، از این بحث برمی‌آید که معجزات پیامبران نیز به این شکل نبوده است که فقط آنها دعا کنند و خداوند انجام دهد، بلکه امکان داشته است پیامبران با اذن خداوند، خود، آن معجزه را انجام دهند؛ یعنی پیامبر اکرم ﷺ به عنوان مثال با اذن خداوند شقّ القمر را خود انجام دهد.^(۱) و این هیچ استبعادی ندارد.

۲- اشکال مختلف بت‌پرستی.

بت‌پرستی در تاریخ بشریت، تاریخچه مفصل و اشکال مختلفی دارد. گاهی انسان‌های جاهل بت‌های ساختگی خود را از سنگ، چوب، فلز و حتی از مواد خوراکی می‌ساختند و در برابر آن به زانو درآمده، به سجده می‌افتادند و آن را می‌پرستیدند.

در برهه‌ای از زمان بت‌پرستان، برای پرستش خود بت‌هایی از موجودات بی‌جان و بی‌شعور عالم طبیعت، انتخاب می‌کردند. به همین جهت، عده‌ای خورشیدپرست شدند، و برخی به عبادت ستاره‌ها پرداختند، و گروهی دیگر ماه را عبادت نمودند^(۲) و حتی برخی، بعضی از رودخانه‌ها و دریاچه‌های مهم - مانند رودخانه نیل و دریاچه ساوه - را می‌پرستیدند و شاید خشک شدن دریاچه ساوه و خاموش گشتن آتشکده فارس در هنگام ولادت حضرت

۱- شرح این معجزه را در کتاب «معراج، شقّ القمر، عبادت در قطبین» مطالعه فرمائید.

۲- در آیات ۷۶ تا ۷۸ سورة انعام اشاره‌ای به پرستش خورشید و ماه و ستارگان شده است.

رسول اکرم ﷺ^(۱)، از این جهت بوده است که این دو، مورد پرستش انسان‌ها قرار داشتند.

همچنین بت پرستان در برخی از مناطق دنیا درختان را می پرستیدند، مخصوصاً درخت صنوبر را که از دیرزمان مسجود برخی از انسان‌های بت پرست گمراه بوده است.

از این رو، بعضی از مفسران «اصحاب الایکه» را همین «صنوبر پرستان» دانسته‌اند؛ همان کسانی که منشأ رسم خرافی سیزده به در بوده‌اند و آن را اختراع کرده‌اند.

زمانی نیز حیوانات خدایان برخی انسان‌ها شدند که متأسفانه این نوع بت پرستی هنوز در بسیاری از مناطق هندوستان رواج دارد.

عده‌ای نیز به برخی انسان‌ها روی آوردند و آنها را می پرستیدند؛ مثلاً در زمان فرعون گروهی از مردم او را می پرستیدند که قرآن مجید از زبان خود فرعون، چنین می گوید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي»؛ فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم».^(۲) گاهی نیز فرشتگان مورد پرستش قرار می گرفتند.

یکی از مورخان معروف گفته است: «هر چیزی در عالم روزی بت بوده و مورد پرستش قرار گرفته است؛ چیزی را سراغ نداریم که مورد پرستش قرار نگرفته باشد». به هر حال، تمام بت پرستی‌ها در یک عنوان جمع شده است و آن توجه به ما سوی الله و غفلت از خداوند عالم است؛ همان گونه که در کلام بعضی از بزرگان آمده است: «كُلَّمَا شَعَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ»؛ هر چیزی که تو را از

۱- به هنگام ولادت پیامبر اسلام ﷺ معجزات مختلفی روی داد؛ که خاموش شدن آتشکده فارس و خشکیدن دریاچه ساوه دو نمونه آن است. توضیح بیشتر را در متهی الآمال، جلد اول، صفحه ۴۴ مطالعه فرمائید.

۲- سورة قصص آیه ۳۸.

خداوند غافل نماید و به خود مشغول کند، همان بت توسست.

از این رو، زن و فرزند، مال و ثروت، پست و مقام، رفیق و دوست و هر چیزی که انسان را از خداوند غافل کند بت محسوب می‌گردد. قرآن مجید، بر تمام ما سوی الله خطّ بطلان کشیده است و جز ذات حضرت حق هیچ موجودی را شایسته عبادت و پرستش نمی‌داند؛ چه اینکه مخلوقات همه فقیر و محتاجند و لحظه به لحظه مشمول فیض الهی قرار می‌گیرند، نه اینکه آنها فقط در ابتدای آفرینش، به خدا نیازمند بودند و پس از آفرینش در ادامه حیات، دیگر نیازی به خدا نداشته باشند.

مَثَل نیاز انسان به خداوند، مَثَل نیاز لامپ روشن به نیروگاه مولّد برق است؛ همان‌گونه که لامپ در نورافشانی خود پیوسته محتاج و وابسته به نیروگاه است، انسان نیز همیشه به فیض الهی نیازمند است. به عبارتی، لحظه به لحظه خلقت تازه‌ای صورت می‌گیرد (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)^(۱)، مخصوصاً اگر این مطلب طبق «حرکت جوهری» محاسبه شود، بسیار واضح‌تر است.^(۲)

دعا از دیدگاه قرآن و روایات

دعا مسئله بسیار مهمی است که در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام به گونه گسترده‌ای مطرح شده است. در این باره، مباحث مختلف و سئوالات گوناگونی مطرح شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- فلسفه دعا چیست؟ اگر ما مستحق اجابت هستیم، خداوندی که از آشکار و نهان ما و از برون و درون ما آگاهی دارد، بدون دعا نیز خواسته ما را برآورده می‌سازد و اگر استحقاق آن را نداشته باشیم، هر قدر دعا بکنیم تأثیری نخواهد داشت!

۱- سورة الرحمن: آیه ۲۹.

۲- برای آگاهی بیشتر، به تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۱۳۸ به بعد مراجعه کنید.

به تعبیر دیگر، اگر شیء مورد درخواست به مصلحت ما باشد، خداوند بدون دعا نیز عنایت می‌کند و اگر به مصلحت ما نباشد، خداوند حکیم با اصرار هم مستجاب نخواهد کرد. پس فلسفه دعا کردن چیست؟ و دعا چه نقشی دارد؟

۲- شرایط اجابت دعا چیست؟ چه کنیم تا دعاهايمان در درگاه ذات حق به هدف اجابت برسد؟

۳- موانع استجاب دعاها چیست؟ چرا برخی از دعاها - علی‌رغم اصرار فراوان - به هدف اجابت مقرون نمی‌گردد؟

۴- برترین دعا، چه دعایی است؟

دعا برترین عبادت

از آیات و روایات استفاده می‌شود که دعا نه تنها عبادت است، بلکه از برترین عبادتها به شمار رفته است.

به منظور روشن تر شدن اهمیت دعا، به سه آیه از قرآن مجید و شش روایت از معصومان علیهم‌السلام اشاره می‌شود:

۱- خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره غافر (مؤمن) می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!

آیه شریفه، نخست به «دعا» تعبیر می‌کند؛ سپس در ادامه تعبیر را عوض کرده، از آن به «عبادت» یاد می‌کند.

چرا از «دعا» به «عبادت» تعبیر شده است؟

برخی گفته‌اند: برای اینکه عبادت به معنای مطلق دعاست و شاید تعبیر

برخی از روایات: «الْدُّعَا مَحُّ الْعِبَادَةِ: دعا روح و جان عبادت است»^(۱) بدین جهت بوده است.

۲- خداوند متعال در آیه ۷۷ (آخرین آیه) سورة فرقان می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْبُوْكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُوْنُ لِزَمَانًا»؛ بگو: «اگر دعای شما نباشد، پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست؛ شما [آیات خدا و پیامبران را] تکذیب کردید، و [این عمل] دامن شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد».

این تعبیر - که خداوند بخاطر دعاهایتان به شما اعتنا می‌کند و برای شما ارزش قایل است - در سایر عبادت‌ها؛ مانند حج، روزه، جهاد و... به کار نرفته است. و تنها درباره دعا ذکر شده است؛ یعنی علی‌رغم گناهان فراوانی که انجام می‌دهید و فسادهایی که مرتکب می‌شوید، تنها چیزی که سبب ارج نهادن خداوند به شما می‌شود، دعاهاست؛ قدر و ارزش آن را بدانید.

۳- خداوند متعال در آیه ۱۸۶ سورة بقره، پس از بیان آیاتی درباره فضیلت و احکام ماه مبارک رمضان، می‌فرماید: «وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِيْ عَنِّيْ فَانِّيْ قَرِيْبٌ اُجِيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فَلْيَسْتَجِیْبُوْا لِيْ وَلْيُؤْمِنُوْا بِيْ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ»؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، [بگو: من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند و به مقصد برسند.

بنابر آیه شریفه: «نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْكُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ»، خداوند، نزدیک‌ترین کس به انسان است و حتی از رگ گردن یا رگ قلب نیز به انسان نزدیک‌تر است.^(۲) بی‌شک تعبیری ظریف و زیباتر از این برای قرب و نزدیکی بین خالق و مخلوق، عابد و معبود و بنده و مولا وجود ندارد.

۱- میزان الحکمه، باب ۱۱۸۹، حدیث ۵۵۱۹.

۲- سورة ق: آیه ۱۶.

بنابراین، با تفکّر در آیات سه گانه درمی یابیم که دعا از نظر اسلام چقدر مهم شمرده شده است؛ به گونه ای که هم عبادت است؛ و هم باعث اعتنای خدا به انسان؛ و هم وسیله تقرب بنده به مولاست.

دعا در آئینه روایات

همان گونه که قبلاً ذکر شد، روایات فراوانی مسائل دعا را بررسی نموده که در این مختصر تنها به ذکر شش روایت بسنده می گردد:

۱- در روایتی وجود نازنین پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده است: «الدُّعَا سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؛ دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند، اسلحه انسان با ایمان و ستون (خیمه) دین و نور آسمان ها و زمین است (۱)

آری؛ دعا در درگاه خداوند هرچند عبادتی است بی رنج و زحمت؛ لیکن از کلمات گهربار پیامبر اکرم ﷺ درمی یابیم که در نزد خداوند جایگاهی بس عظیم دارد که متأسفانه، انسان ها به جهت سهل و آسانی آن کمتر بدان توجّه دارند.

۲- مولای متّقین، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الدُّعَا مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ وَ مِصْبَاحُ الظُّلْمَةِ»؛ دعا کلید رحمت خداوند و چراغ روشنی برای تاریکی های دنیا و آخرت است. (۲) دعا نه تنها دنیا، بلکه آخرت انسان را نیز روشن می کند.

۳- در روایت دیگری پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده است: «عَمَلُ الْبَرِّ كُلُّهُ نِصْفُ الْعِبَادَةِ وَ الدُّعَا نِصْفُ»؛ تمام اعمال نیک انسان، تنها نیمی از عبادت است و نیم دیگر آن، دعا و راز و نیاز با معبود است. (۳)

۴- امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: «أَكْثَرُ مِنَ الدُّعَا فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ

۱- کافی، جلد ۲، ص ۴۶۸.

۲- بحار الانوار، جلد ۹۰، ص ۳۰.

۳- میزان الحکمه، باب ۱۱۸۹، حدیث ۵۵۳۳.

نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَلَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالدُّعَا وَلَيْسَ بَابٌ يَكْثُرُ قَرْعُهُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ»؛ زیاد دعا کنید و در خواندن خدا اصرار کنید؛ زیرا کلید تمام رحمت‌ها و عامل پیروزی در هر حاجتی دعاست؛ نعمت‌ها و برکاتی که نزد خداوند است، بدون دعا به کسی نمی‌رسد، و هیچ دری وجود ندارد مگر اینکه با اصرار و سماجت و پافشاری گشوده می‌شود. (۱)

بنابراین چنانچه دعا مستجاب نگردد، نباید سبب ناامیدی انسان شود؛ زیرا چه بسا خداوند می‌خواهد با دعا انسان را تربیت کرده، قلب و دل او را شستشو بدهد.

۵- امام صادق علیه السلام در روایت دیگری دعا را چنین توصیف می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَا»؛ هیچ عبادتی بالاتر از دعا نیست. (۲)

۶- حضرت علی بن موسی الرضا - علیهما السلام - می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، قِيلَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدُّعَاءُ»؛ شیعیان و پیروان اسلام! همواره به اسلحه پیامبران - که در کارها و برنامه‌های سخت تبلیغی بدان مسلح بودند - مسلح شوید. شخصی از آن حضرت پرسید: اسلحه پیامبران چیست؟ حضرت فرمود: دعا. (۳)

از مجموعه آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام روشن می‌گردد که دعا در اسلام جایگاهی بس عظیم دارد و از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

راز اهمیت دعا در اسلام

چرا دعا از نظر دین دارای چنین ارزش و اهمیتی است که بنا بر آیات و

۱- میزان الحکمه، باب ۱۱۹۶، حدیث ۵۵۸۵.

۲- میزان الحکمه، باب ۱۱۸۹، حدیث ۵۵۱۶ و ۵۵۳۲.

۳- کافی، جلد ۲، ص ۴۶۸.

روایات، برترین عبادت، اسلحه مؤمن، ستون دین، نور آسمان‌ها و زمین، کلید رحمت، چراغ هدایت، نیمی از عبادات، رمز پیروزی، اسلحه انبیا، مایه ارج انسان در پیشگاه خدا و... به شمار می‌رود؟

اگر این تحفه و هدیه الهی را مورد دقت و بررسی قرار دهیم و آن را موشکافی کنیم، درمی‌یابیم که حقیقتاً، تمام این فضایل برای دعا سزاوار و شایسته است. دعا آثار مهمّی در وجود انسان به ارمغان می‌آورد که مهم‌ترین اثر آن این است که انسان را تربیت می‌کند؛ و عامل خودسازی و تربیت انسان است. تعلیم و تربیتی که بعثت انبیا بر آن نهاده شده و از مهم‌ترین اهداف بعثت به شمار رفته است.^(۱) بی‌شک تعلیم مقدمه تربیت است. از این رو، هدف نهایی، تربیت شناخته شده است.

رابطه «دعا» و «تربیت»

دعا آثار تربیتی فراوانی دارد که به سه نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- اولین اثر دعا، ایجاد نور امید در دل انسان‌ها است. انسان ناامید در دریف مرده‌ها قرار دارد؛ انسان بیمار اگر به سلامت خود امیدوار باشد، بهبود می‌یابد و اگر مأیوس شود و چراغ امید در دلش خاموش گردد، دیگر امیدی به بهبودی او نیست. همان گونه که عامل اصلی پیروزی جنگجویان در میدان جنگ، امید و روحیه است. از این رو، سربازان ناامید اگر پیشرفته‌ترین سلاح‌های جنگی را نیز داشته باشند، بازنده میدان جنگ خواهند بود.

دعا در دل انسان نور امید می‌تاباند، انسانی که اهل دعا و متکی به خداوند است - علی‌رغم مشکلات زیاد؛ دشمنان جسور، فقر مالی و... - اگر به درگاه

خداوند روی آورد و به او امید ورزد و با او راز و نیاز کند، نور امید در دلش زنده می‌شود و به زندگی امیدوار می‌گردد و گویی حیات دوباره‌ای می‌یابد؛ چه اینکه این انسان دست نیاز به سوی کسی دراز نموده که مشکل‌ترین کارها در نزد او آسان‌ترین است. خدایی که اصلاً مشکل و آسان برای او معنا ندارد؛ زیرا مشکل یعنی چیزی که بالاتر از مقدار قدرت و آسان، یعنی چیزی که کمتر از آن است. آیا چیزی را می‌یابید که فوق قدرت خداوند باشد؟! بنابراین، برای خداوند مشکل و آسان تفاوتی ندارد او هرچه را اراده کند، در یک لحظه می‌آفریند اگرچه میلیون‌ها خورشید همانند خورشید خاکیان باشد! وقتی انسان به درگاه چنین قادر و عالمی روی می‌آورد و با او درد دل می‌کند و در مقابلش به سجده می‌افتد و برایش اشک می‌ریزد و مشکلاتش را به او عرضه می‌دارد، بی‌شک خداوند نور امید را در دل او تجلّی می‌دهد.

۲- دومین اثر دعا ایجاد نور تقوا در وجود انسان است.

تقوا؛ سبب تقرّب انسان به درگاه الهی است. (۱)

تقوا؛ زاد و توشه‌ای است که سبب نجات انسان در جهان آخرت می‌گردد. (۲)

تقوا؛ برات و گذرنامه بهشت است. (۳)

آن‌گاه دعا، نور چنین گوهر ارزشمندی را در دل انسان زنده می‌کند. وقتی انسان دست به دعا برداشته، به درگاه خداوند توسّل می‌جوید و خدا را با اُسمای حسنی و صفات جلال و جمالش می‌خواند، آن صفات بازتابی در وجود انسان خواهد داشت و طبعاً انسان را به سمت خداوند سوق می‌دهد؛ به گونه‌ای که انسان احساس می‌کند که اگر بخواهد دعایش مقرون به اجابت شود، باید توبه کند. دعا انسان را به توبه فرامی‌خواند و توبه او را به تجدید نظر در زندگی، و در

۱- سورة حجرات: آیه ۱۳.

۲- سورة بقره: آیه ۱۹۷.

۳- سورة مریم: آیه ۶۳.

نتیجه سیر این حرکت نور تقوا را در زندگی انسان زنده می‌گرداند.

در حدیث جالبی آمده است: «آن دسته از افرادی که پیوسته - چه در حال گرفتاری و چه در حال آسایش و آرامش - با خداوند راز و نیاز دارند، در هنگام مکشلات و گرفتاری‌ها وقتی خداوند را می‌خوانند فرشتگان می‌گویند: «این صدا آشنا است مشکل او را حل کنیم»؛ ولی وقتی صدای انسان‌هایی را می‌شنوند که تنها به هنگام گرفتاری‌ها و سختی‌ها و ناراحتی‌ها دعا می‌کنند، آن صدا برای فرشتگان ناآشناست».^(۱)

حضرت علی علیه السلام در خطبه ارشمند همّام، در شرح حال متّقین می‌فرماید: «نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ»؛ پرهیزکاران کسانی هستند که در حال رخا و آسایش و آرامش همان‌گونه هستند که در حال بلا و سختی و گرفتاری هستند.^(۲)

خداپرستی و راز و نیاز فرعون‌ی که در حال غرق شدن «یا الله» می‌گوید، هیچ فایده‌ای ندارد. به همین جهت، در آن هنگام جبرئیل در پاسخ فرعون مثنی از لجنِ ته رودخانه را به دهانش می‌کوبد.^(۳)

۳- سومین اثر تربیتی دعا، تقویت نور معرفت است. وقتی انسان به درگاه خداوند روی می‌آورد، در این فکر فرو می‌رود که او بر همه چیز توانا و قادر است و اسرار درون و برون ما را می‌داند. این مطلب سبب می‌شود که سطح معرفت انسان بالا برود؛ مخصوصاً اگر دعاهایی همچون: صحیفه سجّاده، مناجات شعبانیه، صباح، کمیل و ندبه خوانده شود که اینها بالاترین درس‌های عرفان اسلامی است و با وجود این منابع معتبر شایسته نیست طالب عرفان در پی کتاب‌های مشکوک برود.

۱- میزان الحکمه، باب ۱۱۹۴، حدیث ۵۵۶۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۳- تفسیر مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۱۳۱، ذیل آیه شریفه ۹۲ سوره یونس.

بنابراین، دعا نور امید، نور تقوا و نور معرفت را در دل انسان زنده می‌کند. پرسش: در دعای ماه رجب - که خواندن آن پس از هر نمازی مستحب است - می‌خوانیم: «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ»؛ ای خدایی که به دعاکنندگان و به کسانی که دعا نمی‌کنند، به عارفان و به کسانی که تو را نمی‌شناسند، عطا می‌کنی و نعمت می‌دهی.

براساس این قسمت از دعای ماه رجب، خداوند به همه انسان‌ها - چه کسانی که خداشناس باشند و چه نباشند، چه کسانی که دعا کنند و چه نکنند - نعمت عطا می‌کند. بنابراین، چه نیازی به دعا و توسل است؟

پاسخ: فیض برکات خداوند اقسام و انواعی دارد: بخشی از آن را خداوند به همه انسان‌ها عطا می‌کند، همانند باران که در هنگام نزول کافر و مؤمن، عارف و غیر عارف و... همه از آن بهره‌مند می‌شوند.

بخش دیگر آن، برکاتی است که تنها به اهل معرفت عطا می‌شود و غیر مؤمن مشمول آن نمی‌گردد. و بخش سوم، نعمت‌هایی است که تنها دعاکنندگان از آن بهره می‌برند.

در روایتی آمده است: «در نزد خداوند کراماتی است که جز به دعا به کسی نمی‌دهند».^(۱)

بنابراین، تنها بخش اول است که شامل همه می‌شود؛ ولی بخش دوم و سوم، ایمان و دعا در آن مؤثر است.

موانع و شرایط استجابت دعا

چرا برخی از دعاها مستجاب نمی‌شود؟ چرا وعده خداوند در مورد

استجاب دعا تحقق نمی‌یابد؟ آیا اشکال - نعوذ بالله - از جانب خداوند است یا از جانب دعاکنندگان؟

این شبهات در عصر ائمه علیهم‌السلام نیز برای اصحاب و مسلمانان مطرح بوده است. آنها نیز این گونه شبهات را در روایات متعددی در محضر آن بزرگواران مطرح می‌کردند و ائمه علیهم‌السلام نیز به آنها پاسخ می‌گفتند.

از مجموعه این روایات و روایات دیگری که در این زمینه، بدون طرح سؤال، وارد شده است، به دست می‌آید که وعده الهی در مورد مستجاب شدن دعاها بی‌قید و شرط نبوده است، بلکه دعا دارای شرایطی است که دعاکنندگان باید شرایط دعا را تحصیل، و موانع آن را از سر راه خود بردارند.

بنابراین، اگر دعاکننده بدون برطرف کردن موانع و به دست آوردن شرایط، داعی کرد و به هدف اجابت نرسید، نباید جز خود، کسی دیگر را ملامت کند. دعاکننده‌ای که واجد شرایط نیست به بیماری می‌ماند که نزد پزشکی می‌رود و بیماری خویش را برای او شرح می‌دهد، سپس پزشک نسخه‌ای برایش می‌نویسد و به او می‌گوید: «اگر به این نسخه عمل نمایی سلامت خود را باز می‌یابی». بیمار پس از چندی به پزشک مراجعه می‌کند و با عصبانیت و ناراحتی به او اعتراض می‌کند که: «این نسخه شما سر سوزنی در مداوای بیماری من تأثیر نداشت! این چه نسخه‌ای است و شما چه پزشکی هستید؟! پزشک می‌پرسد: «آمپول‌هایی که تجویز کردم، یک روز در میان تزریق نمودی؟» بیمار می‌گوید: «آری؛ لیکن با فاصله دو روز در میان تزریق نمودم»!

پزشک می‌گوید: «آیا از کپسول‌های «آنتی‌بیوتیک» که قرار بود هر ۸ ساعت یک بار بخوری، استفاده کردی؟» مریض جواب می‌دهد که: «فقط روزی یک کپسول خوردم!» پزشک می‌پرسد: «آیا چهار روز استراحت که برایت نوشته بودم، انجام دادی؟» مریض: «نه آقا! با این وضع گرانی مگر می‌شود استراحت کرد، از همان روز اول مشغول کار شدم».

پس از این سؤال و جواب‌ها، پزشک سری تکان می‌دهد و به مریض می‌گوید: «نسخه من اشکالی نداشته است، بلکه شما مریض محترم طبق شرایط به آن نسخه عمل نمودی؛ در نتیجه سلامت خود را نیافتی و جز خود، هیچ کس دیگر را نباید سرزنش کنی».

همچنین اگر متخصص اصلاح بذر به یک کشاورز، بذری بدهد و به او بگوید: «اگر با شرایط خاصی بذرافشانی کنی، محصول قابل توجهی به دست خواهی آورد» و کشاورز بذرها را بپاشد و حتی یک دانه هم سبز نشود، بی‌شک شرایطی که متخصص بذر گفته بود، او عمل نکرده است؛ مثل اینکه به موقع آبیاری، دفع آفات، کودپاشی و... را انجام نداده باشد. در اینجا نیز جز کشاورز کس دیگری مقصر نیست.

عزیزان! روزه‌داران محترم! خواهران و برادران گرامی! دعا‌های ما نیز مانند بذری است که تنها افشاندن آن در زمین کافی نیست، بلکه به آبیاری، مراقبت و محافظت و برطرف کردن آفات و موانع نیز نیازمند است. براساس آنچه در روایات آمده باید شرایط دعاها را فراهم کرد و موانع آن را برطرف ساخت؛ ولی متأسفانه، انتظار داریم بدون رعایت شرایط و برطرف کردن موانع، دعا‌های ما اجابت شود که این انتظار امری غیر معقول.

در این نوشتار به برخی از شرایط و موانع استجابت دعا اشاره می‌شود:

۱- عدم معرفت خدا مهم‌ترین مانع اجابت دعا

یکی از مهم‌ترین موانع اجابت دعا، عدم معرفت خداوند است، به عبارت دیگر، یکی از شرایط اساسی استجابت دعاها، شناخت خداوندی است که خوانده‌ماست و از او می‌خواهیم که دعای ما را اجابت کند. مگر می‌شود انسان از کسی چیزی بخواهد که او را شناسد؟!

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: عده‌ای از نزدیکان و اقوام آن حضرت علّت مستجاب نشدن دعاها را از حضرتش پرسیدند. حضرت در جواب فرمودند: «لَا تَكُمُ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ؛ علّت اینکه دعاها به اجابت نمی‌رسد، این است که شما کسی را می‌خوانید که نسبت به او معرفت ندارید».^(۱)

بنابراین، همانطور که قبلاً گذشت، دعا نور معرفت را به ارمغان می‌آورد و معرفت پایه اساسی دعاست؛ یعنی این دو تأثیر متقابل در یکدیگر می‌گذارند.

همان گونه که خداوند در قرآن مجید درباره نماز می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ نماز انسان را از زشتیها و گناه باز می‌دارد»^(۲)؛ یعنی جامعه نمازخوان، آلوده به معصیت و گناه نمی‌شود؛ خانواده معتقد به نماز، از آلودگی‌ها بدور است، فرد نمازخوان گناه مرتکب نمی‌شود. و خلاصه، نماز بیمه از گناهان است.

با ملاحظه آیه شریفه، چرا بعضی از نمازگزاران مرتکب گناه می‌شوند؟ آیا اشکال - نعوذ بالله - از آیه شریفه است؟ خیر! اشکال از نمازگزار است، اگر نمازگزار نداند برای چه نماز می‌خواند و در مقابل چه کسی سربسته می‌نهد، نماز او نمی‌تواند او را از انجام گناه باز دارد؛ زیرا بازداشت از گناه، نیاز به معرفت الهی دارد. شناخت خداوند گوهر گرانبهائی است که شرط بسیاری از عبادت‌ها است، بلکه شرط زیارات نیز می‌باشد؛ چه اینکه آثار و ثواب زیارت‌ها برای کسی در نظر گرفته شده است که زیارت بامعرفت انجام دهد.^(۳)

بنابراین، شرط اول اجابت دعا، شناخت صفات جلال و جمال و فعل و اسماء الله الحسنى است که هر کس باید به اندازه توان خود این شناخت را به دست آورد.

۱- بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۶۸. ۲- سورة عنکبوت، آیه ۴۵.

۳- نمونه‌ای از این روایات، در کتاب وسایل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۸۲ آمده است.

۲- نیت صادق و قلب مخلص

دومین شرط اجابت دعا، نیت صادق و پاک؛ و قلب با اخلاص و بدون ریا است. به این مناسبت امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده است: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِنَيْتَةٍ صَادِقَةٍ وَقَلْبٍ مُّخْلِصٍ اسْتُجِيبَ لَهُ بَعْدَ وَفَائِهِ بِعَهْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ هنگامی که بنده خدا، با نیت صادق و پاک و قلبی پر از اخلاص و صفا به درگاه خداوند روی آورد بعد از آن که به عهد و پیمانی که با خداوند منان داشته، عمل نماید، خداوند دعای او را مستجاب می‌گرداند. ^(۱)

عمل به عهد و پیمان خداوند - که همان صفای دل و اخلاص نیت است - شرط قبولی دعاست.

باید توجه داشت که چگونه دعا انسان را تربیت می‌کند. برای قضای حاجت و حل مشکل به در خانه خدا می‌رویم، ولی می‌دانیم بدون اخلاص نیت و صفای قلب این امر امکان‌پذیر نیست به همین جهت باید در پی خودسازی و تربیت خود باشیم.

۳- غذای حلال شرط مهم و سخت اجابت دعا

در این باره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایت بسیار زیبا و هشداربازی می‌فرماید: «أَطِيبْ كَسْبَكَ تُسْتَجَابْ دَعْوَتُكَ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ يَرْفَعُ إِلَىٰ فِيهِ حَرَامًا فَمَا تُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»؛ کسب و درآمدت را پاک کن تا دعاهایت مستجاب شود؛ زیرا یک لقمه حرام باعث می‌شود که دعا تا چهل روز مستجاب نشود. ^(۲)

برخی از مردم کسب و کارشان آلوده به حرام، کم‌فروشی، ربا، ظلم به دیگران،

و عدم رسیدگی به وجوهات شرعی است. با این وضعیّت دعا می‌کند و توقّع دارند دعاهایشان مستجاب شود.

از کلام گهربار پیامبر اسلام ﷺ نیز برمی‌آید که دعا عامل مهم تربیت به شمار می‌رود و انسان را وادار به رعایت حرام و حلال می‌کند.

انصافاً، رعایت حرام و حلال در زندگی نقش بسزایی دارد. اگر این مهم رعایت شود این همه دعا و پرونده در دادگستری‌ها نخواهد بود. اگر مردم حرام و حلال را مراعات کنند، این همه فقیر و نیازمند در جامعه نخواهیم داشت. ولی افسوس که برخی به بهانه‌های واهی از این مهم غفلت می‌کنند و می‌گویند: «کجاست حلال و حرام؛ حلالی یافت نمی‌شود تا آن را بیابیم!»

یکی از همین انسان‌های توجیه‌گر می‌گفت: «اگر چیز حلالی می‌خواهی، آن فقط آب باران است آن هم در وسط رودخانه هنگامی که باران باریدن گرفت دهانت را باز کنی تا قطرات باران مستقیم وارد دهانت شود؛ چون هم باران حلال است و هم کف رودخانه که ایستاده‌ای ملک غضبی نیست!».

در واقع این گونه انسان‌ها با این بهانه‌ها، سر خود را کلاه می‌گذارند (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ) ^(۱) به عبارت دیگر، آنها نوعی مغالطه کرده‌اند؛ زیرا سخن در حلال و حرام ظاهری است و آنها از حلال و حرام واقعی سخن می‌گویند، در حالی که ما مأموریم به ظاهر عمل کنیم.

مگر ائمه ما از همین بازار مسلمانان نوشیدنی‌ها و خوردنی‌های خویش را تهیه نمی‌کردند؟! در عین این که ظاهر احکام شرع را پایبند بودند و عمل می‌کردند؛ ولی از مسائلی که احتیاط در آن سزاوار بود، پرهیز می‌کردند؛ مثلاً از نان و گوشت بازار، بدون پرداخت زکات استفاده نمی‌کردند. شایسته است ما نیز

مقدار نان و گوشتی را که در یک سال استفاده می‌کنیم، محاسبه کرده زکات آن را به فقرا پردازیم؛ چه اینکه بسیاری از کشاورزان و دامداران - متأسفانه - زکات اموال خود را نمی‌پردازند و ما نیز در استفاده از اجناس آنها مبتلاییم. اگرچه به سبب ندانستن، معذوریم؛ لیکن اثر وضعی خود را خواهد گذاشت. پس محاسبه زکات آن امری نیکو شمرده شده است و سبب پاکی قلب و نورانیت دل می‌شود. نتیجه این که، تغذیه حلال نه تنها در دعا مؤثر است، بلکه در تمام عبادت‌های انسان نیز تأثیر دارد؛ در نماز، روزه، حج، زیارت‌های واجب و مستحب و مانند آن نیز قطعاً اثر می‌گذارد و از طرفی، غذای حرام نه تنها مانع استجاب دعا می‌شود، بلکه نشاط و روحانیت عبادت و زیارت را نیز سلب می‌کند و انسان دیگر از قرائت قرآن و اقامه نماز و مانند آن، لذت نمی‌برد.

۴ - حضور قلب

چهارمین شرط اجابت دعا، حضور قلب است، روشن است که این شرط بسیار با ارزش است؛ چه این که در روایتی آمده است: «سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ اِسْمِ اللّٰهِ الْاَعْظَمِ فَقَالَ: كُلُّ اِسْمٍ مِنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ اَعْظَمُ فَقَرَّعَ قَلْبَكَ مِنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَادْعُهُ بِاَيِّ اِسْمٍ شِئْتَ»؛ از پیامبر اکرم ﷺ در مورد اسم اعظم سؤال شد. حضرت فرمودند: «تمام اسم‌های خداوند اعظم است، قلبت را از ما سوی الله خالی کن، سپس به هر نامی از اسماء الله که می‌خواهی خدا را بخوان، همان اسم اعظم است».^(۱)

از این روایت استفاده می‌شود که اسم اعظم - آن گونه که بعضی‌ها تصوّر می‌کنند - یک لفظ نیست که انسان آن را بر زبان جاری سازد و مشکلاتش حل

شود، بلکه اسم اعظم حالت و صفت خاصی است که باید در درون انسان ایجاد شود و آن، پاک کردن خانه دل است.^(۱)

وقتی قلبی کانون بت‌هاست؛ بت مال، بت مقام، بت شهرت، بت زن و فرزند و مانند آن؛ و از درون این بت‌خانه دعا صورت گیرد، روشن است که این دعا مستجاب نمی‌شود. نخست باید همچون ابراهیم و علی بت شکن برخیزیم و تمام این بت‌ها را از خانه دل بیرون کنیم. آن‌گاه با هریک از نام‌های خدا که او را بخوانیم، دعایمان مستجاب خواهد شد.

با توجه به شرایط چهارگانه دعا، آیا ما این شرایط را فراهم کرده‌ایم؟ آیا غذای پاک، قلب خالی از اغیار، صفا و اخلاص نیت و معرفت و شناخت خداوند را تحصیل کرده‌ایم؟

اگر فاقد این شرایط هستیم، باید در راه تحصیل آن بکوشیم. مخصوصاً، در ماه مبارک رمضان - که ماه رحمت و لطف الهی است و روح انسان آمادگی بیشتری دارد - فرصت بسیار مناسبی برای دعا و تحصیل شرایط وجود دارد.

اجابت برخی از دعاها به مصلحت انسان نیست!

اگرچه ما موظّف به دعا هستیم و باید نسبت به اجابت آن هم امیدوار باشیم؛ ولی باید توجّه داشت که برخی اوقات اجابت بعضی از دعاها به مصلحت انسان نیست، گاهی از اوقات انسان خیال می‌کند که سعادت او در اجابت دعاست، در حالی که خداوند از روی آگاهی می‌داند که شقاوت و هلاکت و نابودی او در آن است، اینجاست که چنین دعاهایی اجابت نمی‌شود.

در این زمینه، داستان عبرت‌آمیز و تکان‌دهنده ثعلبه انصاری که با اصرار

۱- توضیح بیشتر پیرامون «اسم اعظم» را در تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۳۰ و جلد ۲۳، صفحه ۳۱۰ و جلد ۱۵، صفحه ۴۷۰، مطالعه فرمائید.

فراوان بر خواسته‌اش - که به مصلحت او نبود - پافشاری کرد و اجابت آن باعث بی‌ایمانی و اعتراض به برخی قوانین الهی شد، درس بزرگی برای همگان است.^(۱)

گاهی جوانی به خواستگاری دختری می‌رود و جواب منفی می‌شنود، او التماس و درخواست زیادی می‌کند؛ لیکن با دعا‌های فراوان هم ازدواج او صورت نمی‌گیرد. دلشکسته و ناراحت به زندگی ادامه می‌دهد. بعد از مدتی متوجه می‌شود که خداوند چه لطف بزرگی به او کرده که دعایش را اجابت نکرده است، زیرا شاید ثمره آن ازدواج چیزی جز فرزندان فلج نبوده است.

بنابراین، از اجابت نشدن برخی از دعا‌هایمان نگران نباشیم، زیرا امکان دارد دعای مورد نظر از همین قبیل باشد و علاوه بر آن، بنابر روایات معصومان علیهم‌السلام: «دعاهایی که در دنیا مستجاب نمی‌شود، خداوند در آخرت معادل آن را به دعاکننده عطا می‌کند».^(۲)

دو سؤال مهم درباره دعا

سؤال اول: در دعاهایی که از ائمه معصومان علیهم‌السلام به ما رسیده است، دعاهایی می‌بینیم که هرگز مستجاب نخواهد شد. چرا ائمه علیهم‌السلام دستور داده‌اند که چنین دعاهایی را بخوانیم؟ مثلاً در دعا‌های ماه رمضان - که به عنوان تعقیب نماز خوانده می‌شود - آمده است: «اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ؛ پروردگارا! بدهی تمام بدهکاران و وام تمام وام‌گیرندگان را عطا بفرما» در حالی که این خواسته تحقق نمی‌یابد مخصوصاً، در عصر و زمانی که ما زندگی می‌کنیم؛ زیرا زندگی دنیای

۱- شرح این داستان در بحث‌های گذشته به طور مفصل مطرح شد.

۲- در این مورد روایات فراوانی وارد شده است که دعا بدون اثر نیست، به میزان الحکمه، باب ۱۲۰۹ مراجعه کنید.

فعلی به گونه‌ای است که همهٔ مردم برای خود وام و بدهکاری فراهم می‌کنند و اساساً، دنیای بدون بدهکاری و وام خیالی بیش نیست. بنابراین، هدف از این گونه دعاها چیست؟

پاسخ: وام و بدهکاری بر دو قسم است؛ نخست وام‌ها و بدهکاری‌هایی که زمینهٔ پرداخت آن فراهم است؛ مثل وام‌هایی که تجار و کسبه می‌گیرند و معاملاتی انجام می‌دهند و تا زمان قسط آن نیز مال مورد نظر را می‌فروشند و بدهکاری را می‌پردازند، یا وام‌هایی که افراد حقوق‌بگیر دریافت می‌کنند و از محل حقوق خود آن را می‌پردازند.

قسم دوم وام‌هایی است که زمینهٔ پرداخت ندارد و در عین حال، انسان مجبور به گرفتن آن است و در پرداخت آن عاجز و ناتوان می‌شود. ظاهراً منظور از دعای فوق وام‌های قسم دوم است نه اوّل.

در وام‌های قسم دوم، نه تنها دعا برای اجابت آن پسندیده و اجابت آن امکان‌پذیر است، بلکه بنابر دستورات اسلام، باید برای تحقّق آن گام‌های عملی نیز برداشته شود؛ چه اینکه در یک جامعهٔ اسلامی کامل - که همان جامعهٔ امام زمانی است - حتّی یک گرسنه هم نباید وجود داشته باشد. «اللّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ». یک برهنه نباید باشد، «اللّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ». یک فقیر و نیازمند نباید باشد؛ «اللّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ». و نهایتاً یک بدهکار نیز نباید باشد.

شاهد این مطلب روایت مفصّلی است به این مضمون که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که «خداوند دقیقاً نیازِ نیازمندان را محاسبه کرده و به مقدار نیاز آنها در اموال ثروتمندان زکات قرار داده است. اگر نیاز فقرا بیشتر بود، خداوند مقدار زکات را بیشتر می‌کرد.»^(۱)

۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب الزکاة، باب ۱، حدیث ۲ و ۳ و ۶ و ۹؛ شرح برخی از روایات مذکور، در بحث‌های گذشته از نظر شما گذشت.

یعنی اگر همهٔ مردم به قوانین الهی عمل کنند و وجوهات شرعی خود را بپردازند، گرسنه‌ای یافت نخواهد شد. و اگر اکنون گرسنگان و برهنگان و فقرایی در سطح جامعه دیده می‌شوند، به خاطر نافرمانی و سرپیچی ثروتمندان از دستورات الهی و نپرداختن وجوه شرعیّه است بنابراین، در جامعهٔ امام زمانی، نه گرسنه‌ای یافت می‌شود؛ نه برهنه‌ای وجود دارد؛ نه فقیر و نیازمندی خواهد بود، و نه بدهکار و امانده‌ای می‌یابید و دعا در رفع این گرفتاری‌ها دور از اجابت نیست.

سؤال دوم: یکی از اعمال شبهای پرفضیلت و با ارزش «قدر» مراسم قرآن بر سر نهادن است مگر نه اینکه قرآن بسان نسخهٔ طبیب پیام‌آور شفای مرض‌هاست؛ همان گونه که در آیهٔ ۸۲ سورهٔ اسراء نیز می‌خوانیم: «و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم.

بنابراین قرآن همچون نسخهٔ طبیب، در صورتی شفابخش است که به آن عمل شود، پس چرا به ما دستور داده‌اند تا در شب‌های قدر به هنگام دعا کردن قرآن را بر سر بگذاریم؟

پاسخ: قرآن دو جنبه دارد و نسخهٔ طبیب یک جنبه. از آن جا که قرآن مجید کلام خداوند است، از طرفی، الفاظ آن نیز ذاتاً مقدّس است. به همین جهت، مسلمانان معتقدند که بدون وضو نباید الفاظ قرآن را لمس کرد؛ و از طرف دیگر، محتوا و مضمون آن نیز مقدّس می‌باشد. از این رو، قرآن را «ثقل اکبر» و اهل بیت (علیهم‌السلام) را «ثقل اصغر» معرفی کرده‌اند. بنابراین، مقایسهٔ قرآن مجید با نسخهٔ طبیب نادرست است. البته خود این عمل (قرآن بر سر نهادن) پیام‌هایی دارد: از جهت ظاهر، باید بیاموزیم که نباید قرآن را زیر دست و پا قرار دهیم و از جهت باطن و محتوا، به ما می‌آموزد که باید این کتاب آسمانی را سرلوحهٔ اعمال خود قرار دهیم و به قوانین و دستورات آن پیوسته عمل نماییم و احکام آن را به فراموشی نسپاریم.

فصل بیست و دوم:

بیست و یکمین مثال: مثال حق و باطل

یکی از جالب‌ترین و جاذب‌ترین مَثَل‌های قرآنی، مثال حق و باطل است. خداوند متعال در بیان این مثال پرمحتوا در آیه ۱۷ سوره رعد چنین می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»؛ خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ پس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و نیز از آنچه [در کوره‌ها] برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید. خداوند، حقّ و باطل را چنین مثل می‌زند! اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند؛ ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند.

دورنمای بحث

در این مَثَل زیبا، سخن از حق و باطل است؛ آیه شریفه به بیان وسعت و مجال حقّ و باطل، نشانه‌ها و آثار این دو، تعریف حقّ و باطل و سرانجام این مبارزه طولانی و مستمر - که به درازای تاریخ انسان است - اشاره دارد.

شرح و تفسیر

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا: خداوند از آسمان آب نازل کرده است؛ دانه‌های شفاف باران نازل می‌شود؛ ازکوه‌ها سرازیر می‌گردد و وارد درّه‌ها و وادی‌ها می‌شود؛ هر کدام از این درّه‌ها به اندازه ظرفیت و گنجایش خود آب می‌گیرد؛ آب در رودهای کوچک به حرکت خود ادامه می‌دهد و با پیوستن آب چندین رودخانه کوچک، رودخانه بزرگی به وجود می‌آید؛ و نتیجه آب چندین رودخانه بزرگ، سیلاب عظیمی خواهد شد.

فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا: سیلابی که از آب باران، نهرها و جویبارها به وجود آمده است، امواج خروشان دارد. این آب‌ها هنگامی که با سنگ‌ها و موانع ته رودخانه برخورد می‌کند کف‌هایی بر روی آن ظاهر می‌شود. این کف‌ها بر روی آب قرار می‌گیرد و آب در زیرکف‌ها به حرکت خود ادامه می‌دهد.

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ: کف‌های رونشین و متکبر و توخالی مخصوص آب نیست، بلکه بر روی فلزات نیز به هنگام ذوب شدن کفی می‌نشیند؛ سنگ آهن، سنگ مس و مانند آن، وقتی که ذوب می‌شود فلز آن ته‌نشین می‌شود و کف‌هایی بر روی آن قرار می‌گیرد.

نکته جالبی که در این قسمت از آیه به چشم می‌خورد (مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ)، این است که به تعبیر آیه، آتش را بر روی فلزات قرار می‌دهند تا آب شود، در حالی که معمولاً در کارخانه‌ها آتش را زیر فلزات و کوره‌های آن قرار می‌دهند. اما اخیراً، کارخانه‌های پیشرفته، هم از زیر آنها حرارت وارد می‌کنند، و هم بر روی آنها آتش قرار می‌دهند؛ یعنی از همه اطراف حرارت وارد می‌کنند. و این مطلب جالبی است که قرآن قرن‌ها پیش، بدان اشاره کرده است.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ: خداوند متعال برای روشن شدن حق و باطل - که سابقه‌ای به درازای تاریخ بشریت دارد - این چنین مثال می‌زند؛ یعنی

حق را به آب و باطل را به کف آن تشبیه می‌کند.

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً؛ آری؛ مثال حق و باطل، مثال آب و کف‌های روی آب است. کف‌های روی سیلاب اگرچه تفوق طلب و پر سر و صدا هستند؛ لیکن به زودی از بین می‌روند. سیلاب خروشان از دامنه کوه حرکت می‌کند بر اثر جوش و خروش و برخورد با سنگ‌ها، کف‌هایی بر روی آن نمایان می‌گردد؛ اما وقتی که آب به جلگه‌ها و زمین‌های هموار رسید و جوش و خروش آب فرو نشست ناخالصی‌ها کم کم ته نشین می‌شود؛ کف‌ها از بین می‌رود؛ و آب خالص باقی می‌ماند. آری عمر باطل، کوتاه و سرانجامش نابودی است.

وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ: آب و فلزات خالص که برای مردم سودمند است، باقی می‌ماند. به هر حال، آب یا روی زمین باقی می‌ماند و از آن در نوشیدن و آبیاری و امثال آن استفاده می‌کنند و یا به صورت آب‌های زیرزمینی ذخیره می‌شود که در آینده با حفر چاه‌ها و یا خود به صورت چشمه‌های خودجوش مورد استفاده قرار می‌گیرند.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ: خداوند بدین گونه مثل‌ها را بیان می‌کند تا مردم با این مثل‌ها امور عقلی را بهتر بفهمند و درک کنند.

پیام‌های آیه

در آیه شریفه مثل، مسائل مختلف حق و باطل به گونه دقیق و مختصر مورد بررسی قرار گرفته است که در این نوشتار به تشریح آنها می‌پردازیم:

۱- تعریف حق و باطل

بر اساس آیه شریفه، حق یعنی واقعیّتها و باطل یعنی پندارها و خیال‌های خام و بی‌اساس.

آب یک واقعیّت است، ظاهر و باطن آن مطابق با واقع است و آثاری واقعی دارد؛ اما کف‌ها بی‌آنکه باطنی داشته باشند، ظاهرشان فریبنده است؛ همانطور که خیال و پندار چنین است.

در سوره اعراف آیه ۱۱۷ و ۱۱۸ درباره داستان حضرت موسی علیه السلام و جادوگران فرعون آمده است: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ ما به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن» ناگهان [به صورت مار عظیمی درآمد که] وسایل دروغین آنها را به سرعت برگرفت. [در این هنگام] حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت.

حق، یعنی معجزه حضرت موسی علیه السلام و باطل، یعنی جادوی جادوگران فرعون، معجزه یک حقیقت و واقعیّت است؛ یعنی در آن داستان، حقیقتاً عصای حضرت موسی علیه السلام تبدیل به مار شد و جنبه تردستی و چشم‌بندی و فریب‌کاری - نعوذ بالله - نداشت؛ اما جادوی ساحران فرعون این‌گونه نبود، بلکه به تعبیر صریح قرآن، مردم خیال می‌کردند آن طناب‌ها، حرکت و جنبش دارد ^(۱)

ساحران طناب‌ها و عصاهایی ساخته بودند که درون آنها خالی بود. در درون طناب‌ها و عصاها جیوه ریخته بودند مردم به تماشا نشسته بودند فرعون نیز در گوشه‌ای مشغول تماشا بود موسی علیه السلام و ساحران نیز در سوی دیگر به تماشا پرداخته بودند. با تابیدن آفتاب جیوه‌های داخل طناب‌ها و عصاها بخار شد و سبب به حرکت درآمدن طناب‌ها و عصاها شد. مردم خیال کردند که این طناب‌ها مار و آن عصاها اژدها است، در حالیکه یک حقّه‌بازی و خیال و پندار بود و واقعیّت نداشت؛ همانطور که کف روی آب واقعیّت ندارد.

۲- نشانه‌های حق و باطل

بنابر آیه مَثَل، یکی از نشانه‌های حق و باطل آن است که حق برای مردم سودمند است؛ لیکن باطل بی‌فایده و مضر است. همان‌گونه که آب مفید و مؤثر است و کف‌ها بی‌فایده و گاهی مضر؛ زیرا کف نه رفع تشنگی می‌کند؛ نه گیاهانی می‌رویاند؛ نه تولید برق و انرژی می‌کند؛ و نه چرخ‌های آسیایی را به حرکت در می‌آورد.

نشانه دیگر حق و باطل، این است که حق متواضع و فروتن، و باطل متکبر و بالانشین است. حق، همان آب متواضع زیر کف و باطل، کف متکبر روی آب است.

سومین نشانه حق و باطل، این است که باطل پر سر و صدا و جنجالی است؛ ولی حق آرام و بی‌سر و صداست. آب آرام و خاموش حرکت می‌کند؛ ولی کف با جوش و خروش حرکت می‌کند، بلکه اگر جار و جنجال نباشد، نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد.

به تعبیر آن نویسنده نکته‌سنج: «دانا چو طبله عطار است و نادان چو طبل غازی»؛ یعنی همانطور که طبله عطار (جعبه پر از شیشه‌های مختلف عطریات) بی‌سر و صدا، اما پرمحتوی و خوش بو است، انسان دانا نیز چنین است. ولی نادان بسان طبل جنگ می‌ماند که سر و صدای فراوان دارد، ولی توخالی است.

۳- وسعت حق و باطل

گسترده‌گی حق و باطل به گستردگی مفاهیم زندگی است. حق و باطل منحصر در یک شاخه زندگی نمی‌شود، بلکه در تمام شئون زندگی جاری است. در سیاست، در فرهنگ، در روزنامه‌ها و جراید و خلاصه در تمام شاخه‌های زندگی مادی و معنوی بشر جاری می‌شود. این معنی از قرآن مجید و از همین آیه شریفه

استفاده گردیده است؛ زیرا همانطور که کف اختصاص به آب ندارد، باطل هم مختص به یک چیز نیست.

۴- سرانجام مبارزه حق و باطل

مبارزه حق و باطل از روز اوّل خلقت، با جنگ و مبارزه حضرت آدم و شیطان آغاز شد و با مبارزه هابیل و قابیل، ابراهیم و نمرود، موسی و فرعون، حضرت علی و معاویه و امام حسین با یزید ادامه پیدا کرد و تا کنون ادامه دارد و این مبارزه تا قیام قیامت نیز ادامه خواهد داشت حال، سرانجام این مبارزه چه خواهد شد؟ در این مبارزه، حق می ماند و باطل محو می گردد؛ لیکن پیروزی حق بر دو گونه است: یکی مقطعی و دیگری نهایی است. اگر طرفداران حق استقامت داشته باشند و منحرف نشوند، پیروز خواهند شد و در مقاطع مختلف غالب هستند. و پیروزی نهایی با ظهور حضرت بقیه الله الاعظم، امام زمان «عج الله تعالی فرجه الشریف»، حاصل می شود و چهره دنیا عوض می شود و حکومت جهان، حکومت حق می گردد.

از آیاتی که به وجود شریف حضرت حجة ابن الحسن العسکری «عجل الله تعالی فرجه الشریف» تفسیر شده است، همین آیه شریفه مثل است؛ آب به وجود آن حضرت تفسیر گردیده است و کف روی آب به ظلم و جور و بی دادگری و استثمار و استعمار تفسیر شده است که این ظلم از بین خواهد رفت.

۵- مبارزه حق و باطل همیشگی است

همان گونه که اشاره شد، مبارزه حق و باطل از ابتدای آفرینش انسان شروع شده و در تمامی عصرها و نسل ها ادامه داشته است و تا پایان جهان نیز ادامه

خواهد داشت. در برابر تمام انبیا شیطانی^(۱) بوده‌اند؛ در مقابل حضرت آدم عليه السلام ابلیس و در مقابل دیگر پیامبران شیاطین دیگر همان‌گونه که در آیه ۱۱۲ سوره انعام آمده است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»؛ این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. از آیه شریفه درمی‌یابیم که شیطان‌ها همیشه موجودات پنهانی و مخفی نیستند، بلکه ممکن است از بین انسان‌ها نیز باشند، شاید آیه شریفه بدین جهت شیطان‌های انسی را مقدّم داشته است.

بنابراین، مبارزه حق و باطل همچنان ادامه دارد، و تا زمانی که حکومت حق سراسر جهان را در برگیرد و باطل نابود گردد و آیه شریفه «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد، یقیناً باطل نابودشدنی است»^(۲) در سایه ظهور حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» تحقق یابد، این مبارزه ادامه خواهد داشت.

۶- چگونگی پیدایش باطل

منشأ پیدایش باطل چیست؟ آیا خداوند متعال موجودات باطل را آفریده است، در حالی که خداوند خود حق، بلکه بارزترین و بالاترین حق است؟ باطل یک موجود عدمی است؛ یک پندار و خیال است؛ لیکن لباس حق را می‌پوشد همانند کف‌های روی آب ظاهر پرفریب و باطن توخالی دارد.

۱- «شیطان» از نظر لغت دو تفسیر دارد: الف: نخست اینکه از ماده «سَطَنَ» به معنای «بَعَدَ» گرفته شده است از این رو، «بُئِرَ شَيْطُونٌ» به معنای چاه عمیق است؛ یعنی آب آن، دور از دیدگاه انسان است. بنابراین، شیطان طبق این تفسیر به معنای موجودی است که دور از رحمت خدا است. ب: ممکن است از ماده «شَطَط» به معنای «احترق» و «هَلَك» گرفته شده باشد بنابراین معنا، شیطان موجودی است که هم خود و هم پیروانش می‌سوزند و هلاک می‌شوند.

۲- سوره اسراء: آیه ۸۱.

جالب اینکه باطل هم اگر کاری در راه بطلان خویش انجام دهد، از برکت حق است. افراد متقلّب - که کارشان تقلّب است - تا خود را در لباس و شکل انسان‌های معتبر جلوه ندهند، موفق به انجام کار باطل خود نمی‌شوند، همچنین انسان‌های دروغگو، اگر قیافه حق به جانب نگیرند و خود را راستگو معرفی نکنند، کسی حرف آنها را نمی‌پذیرد. شخص منافق تا لباس انسان صالح را نپوشد، دشمن تا در لباس دوست درنیاید، کف تا بر روی آب قرار نگیرد و خلاصه همه باطل‌ها تا در کنار حق قرار نگیرند، جولانی نخواهند داشت. بنابراین، باطل یک امر عدمی است و وجودش وابسته به حق؛ ولی حق یک امر وجودی است و منبع برکات و منافع و آثار فراوانی برای انسان است.

حق و باطل از نگاه آیات و روایات

از آنجا که مهمترین بحث زندگی انسان، مسئله «حق و باطل» است و این مقوله در زندگی همه انسان‌ها با هر نوع گرایش فکری جایگاه ویژه‌ای دارد، شایسته است از نگاه آیات و روایات به بررسی این دو بپردازیم.

در قرآن مجید از حق و باطل زیاد سخن به میان رفته است. کلمه حق ۲۴۴ بار تکرار شده است؛ در حالی که کلمه باطل تنها ۲۶ بار استعمال گردیده است. این نسبت نشانگر این است که قرآن مجید خود یکی از مصادیق مهم حق است.

مصادیق حق چیست و کیست؟

در قرآن و روایات مصادیق مختلفی برای حق بیان شده است که تنها به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱- بالاترین و والاترین مصداق حق - که در واقع جامع تمام مصادیق حق است - ذات مقدّس خداوند عالم است که او عین واقعیت و هستی مطلق است.

از این رو، خداوند در آیه کریمه ۶۲ سوره انعام، چنین می‌فرماید: «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»؛ سپس [تمام بندگان] به سوی خدا که مولای حقیقی آنهاست - باز می‌گردند. بدانید که حکم و داوری، مخصوص اوست؛ و او سریع‌ترین حسابگران است.

بنابر آیه شریفه فوق، ذات بی‌مثال خداوند، حق شناخته شده است.

۲- نمونه بارز دیگر از مصادیق حق، آفرینش زمین و آسمان و به عبارت دیگر، سراسر جهان هستی است.

بر همین اساس آیه شریفه ۲۲ سوره جاثیه می‌فرماید: «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»؛ و خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است.

۳- سومین مصداق برای حق خود قرآن است؛ زیرا آیه ۴۸ سوره مائده در مقام بیان این مطلب برآمده، می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم.

۴- دین مبین، مقدّس و نجات‌بخش اسلام، مصداق روشن دیگری از مصادیق حق است. از این رو، خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره فتح می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند.^(۱)

به طور خلاصه، هر وجودی که منبع خیر و سعادت بشر باشد، حق شناخته شده است. بنابراین، خداوند حق مطلق است؛ چه اینکه منبع تمام سعادت‌ها و برکات است. همچنین آسمان و زمین، قرآن مجید، دین اسلام و توحید و یکتاپرستی از این جهت که منشأ هدایت و برکت هستند، حق معرفی شده‌اند.

اما آنچه منبع نفاق، شقاوت و بدبختی است، باطل شناخته شده است؛ مثل شیطان، بت و بت‌پرستی، ریا و تظاهر، نفاق و دورویی و مانند آن.

۱- این آیه در سوره صف، آیه ۹ نیز تکرار شده است.

عمر کوتاه «باطل» و دولت پایدار «حق»

از روایات معصومان علیهم السلام درمی یابیم که چه بسا باطل خودنمایی کند و جولانی داشته باشد؛ لکن این جولان و جوش و خروش موقت است. از این رو، در روایتی آمده است: «لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ وَلِلْحَقِّ دَوْلَةٌ»؛ ^(۱) باطل تنها جولان دارد و چهرهٔ نفاق و فریب او پس از مدتی آشکار می گردد؛ اما دولت پایدار از آن حق است و حق جاودانه می ماند.

پیوسته با «حق» باشید

بنابر روایات اسلامی، هر فرد مسلمان باید در هر شرایطی طرفدار حق و حقیقت باشد. اگر می خواهید مسلح به سلاح پیروزی در مقابل دشمن باشید، باید به شمشیر برندهٔ حق تمسک کنید.

همانگونه که علی علیه السلام می فرمایند: «الْحَقُّ سَيْفٌ قَاطِعٌ؛ حق، شمشیر برنده‌ای است». ^(۲)

اگر می خواهید در مقام عمل، اهل نجات و در مقام سخن، دارای حجت و برهان باشید، به سوی حق بروید؛ چه اینکه حضرت علی علیه السلام فرمودند: «الْحَقُّ مَنجَاةٌ لِّكُلِّ عَامِلٍ وَ حُجَّةٌ لِّكُلِّ قَائِلٍ»؛ حق وسیلهٔ نجات هر انسانی است که طالب عمل باشد و حجت و برهانی است برای گوینده. ^(۳)

اگر می خواهی سخن تو را بپذیرند، اگر می خواهی پیروز شوی، حق را بگو و آن را پیشه خود کن. و اگر می خواهی مرکب آرام و راهواری داشته باشید تا شما را به سر منزل مقصود برساند، حق را پیشه خود کنید که حضرت علی علیه السلام در این

۱- غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۵، حدیث ۷۳۱۷ و ۷۳۱۸ و مجمع البحرین، جلد ۵، صفحه ۳۴۵.

۲- میزان الحکمه، باب ۸۸۵، حدیث ۴۰۸۲.

۳- میزان الحکمه، باب ۸۸۵، حدیث ۴۰۸۴.

باره می‌فرمایند: «أَلَا وَ إِنَّ الْحَقَّ مَطَايَا ذُلُّ، رَكِبَهَا أَهْلُهَا، وَأَعْطُوا أَرْمَتَهَا، فَصَارَتْ بِهِمُ الْهُوَيْنَا حَقٌّ أَتَتْ ضِلَالًا ظَلِيلًا» حق مرکب آرام و راهواری است، اهل حق سوار بر این مرکب رام می‌شوند و زمام این مرکب به دست آنان داده می‌شود. به هر سو که بخواهند می‌رود و راحت و آسوده این مرکب شما را به پیش می‌برد، تا اینکه در سایه‌ای آرام‌بخش - که می‌تواند سایه رحمت الهی یا سایه درختان بهشتی یا سایه عرش و قرب خدا باشد - شما را به منزل مقصود می‌رساند. (۱)

حق تلخ و باطل شیرین است!

حق و طرفداری از آن، مشکلاتی به همراه دارد؛ زیرا حق تلخ و باطل شیرین است. حق تلخ، بسان داروی تلخ نجاتبخش است؛ اما باطل شیرین، مانند سم مهلک و کشنده است. از این رو، پیامبر گرامی اسلام ﷺ در روایتی می‌فرمایند: «الْحَقُّ تَقِيلُ مَرًّا، وَالْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلُوًّا، وَ رَبُّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْنَ أَطْوِيلًا»؛ حق سنگین و تلخ است، و باطل سبک و شیرین؛ لیکن چه بسا یک لحظه شهوت‌پرستی، نگرانی و حزن طولانی در پی داشته باشد. (۲)

آری؛ حق سنگین و تلخ است؛ زیراگاهی به ضرر و زیان انسان تمام می‌شود و بسیاری از اوقات حق بر خلاف خواسته‌های درونی و شهوات انسان است و گاهی نیز انجام حق سرزنش دیگران و ناملایمات و مشکلاتی را به همراه دارد که بر انسان گران و سنگین تمام می‌شود. اما باطل، سبک و شیرین است؛ ولی همچون سم، مهلک و کشنده است؛ به همین جهت، چه بسا سبب یک عمر پشیمانی و ندامت و ناراحتی بشود؛ مثلاً کسی که از روی خواسته نفس برای

۱- میزان الحکمة، باب ۸۸۵ حدیث ۴۰۸۹، (ج ۱، ص ۶۵۵).

۲- میزان الحکمة، باب ۸۸۸ حدیث ۴۱۰۰. روایات دیگری نیز به همین مضمون، در همین باب آمده است.

مدّت کوتاه گناهی را انجام می‌دهد که مجازات آن زندان ابد است پس از دست‌گیری و بازداشت، کفّاره یک ساعت گناه را باید یک عمر بپردازد.

باطل همواره در لباس حق جلوه می‌کند

نکته مهم و قابل توجه اینکه، باطل هیچ‌گاه به لباس واقعی خود جلوه نمی‌کند؛ زیرا در این صورت کسی فریب او را نمی‌خورد، بلکه همواره با قیافه حق به جانب و در لباس حق ظاهر می‌شود و در این لباس بسیاری را می‌فریبد.

بر همین اساس، حضرت علی علیه السلام در خطبه پنجاهم نهج البلاغه می‌فرماید: «يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرُجَانِ! فَهُنَاكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَاءِهِ»

باطل اگر در لباس اصلی خود ظاهر شود، خریداری نخواهد داشت. از این رو، طرفداران باطل این دو را با هم مخلوط می‌کنند و معجونی از حق و باطل را عرضه می‌دارند و بدین وسیله بازار شیطان داغ می‌شود و شیطان بر اولیاء و دوستان خویش غالب می‌گردد.

بنابراین، نباید فریب ظواهر را خورد. اگر کتابی می‌خریم، فریب جلد زیبا، عنوان جذاب و تیتراهای آرمانی آن را نخوریم؛ زیرا ممکن است اهل باطل برای تغذیه یک صفحه مطالب مسموم، یک کتاب حق‌نما بنویسند. این مطلب در مورد فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها، روزنامه‌ها، مجله‌ها، دوستان، اساتید، معلّم‌ها، همسایگان، احزاب و مانند آن نیز صادق است.

آگاهان و هوشیاران کسانی هستند که در لابلای حق، باطل را می‌بینند و با «فرقانی» که خداوند بر اثر تقوای پیشگی به آنها عطا کرده است، حق را از باطل تمیز می‌دهند.

علی علیه السلام محور حق

درباره فضیلت و شخصیت حضرت علی علیه السلام در کتاب‌های علمای اهل سنت و شیعه احادیث و مطالب فراوانی آمده است، از جمله روایاتی که مورد اتفاق هر دو گروه است و حدیث بسیار عجیبی است، روایتی است که در موضوع «حق» از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت بدین مضمون وارد شده است که: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ وَ عَلَى لِسَانِهِ وَ الْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ عَلِيٌّ»؛ علی با حق است و حق با علی و همواره حق بر زبان او جاری است، بلکه حق بر محور وجود حضرت علی علیه السلام دور می‌زند. (۱)

این حدیث معیار و میزان معتبری است برای تشخیص حق از باطل، به همین جهت از برخی روایات استفاده می‌شود که در صدر اسلام، وقتی مسلمانان واقعی با مسلمان نماها و منافقان مخلوط شده بودند و تشخیص آنها از همدیگر مشکل بود، مسلمانان از همین میزان و معیار استفاده می‌کردند. هر کس علاقمند به علی بود، در زمره مسلمانان واقعی محسوب می‌شد و کسانی که نسبت به آن حضرت کینه و عداوت داشتند، منافق به شمار می‌رفتند. (۲)

شیعه افتخار داشتن چنین رهبر بزرگ و حق‌طلبی را دارد که در راه حق و احقاق حقوق آن هیچ چیز مانع او نمی‌شد. حتی اگر صحابه یا نزدیکان آن حضرت ناخواسته از جاده حق منحرف می‌شدند، امیر حق آن را تحمل نمی‌کرد و دستور به جبران آن می‌داد.

از جمله این موارد، داستان قنبر، غلام وفادار و بازوی اجرایی حکومت علی علیه السلام است. او از جانب علی علیه السلام مأمور اجرای حدی از حدود الهی شد. وی در

۱- بحارالانوار، ج ۳۸، صفحه ۲۸؛ قابل توجه اینکه مضمون این روایت عنوان باب مفصلی است که شامل روایات زیادی است و روایت مذکور یک نمونه آن است.

۲- حدیثی بدین مضمون در کتاب میزان الحکمه، باب ۳۹۳۲، شماره ۲۰۲۹۲ ذکر شده است.

هنگام اجرای حد، اشتباهاً سه ضربه تازیانه بیشتر بر مجرم جاری ساخت. حضرت علی علیه السلام که محور حق است و جز حق به چیز دیگری نمی‌اندیشد، دستور داد که قنبر بخوابد و مجرم سه شلاق - اضافی را که با ناحق خورده است - بر قنبر قصاص کند. ^(۱)

یا در داستان حضرت عقیل می‌خوانیم که علی علیه السلام راضی نشد چیز اضافه‌ای به او بدهد، بلکه آهن گداخته‌ای را نزدیک دست او قرار داد به گونه‌ای که از حرارت آن، فریاد عقیل بلند شد. ^(۲)

۱- وسایل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۳، حدیث ۳.
 ۲- شرح این داستان قبلاً گذشت.

فصل بیست و سوم:

بیست و دومین مثال: تقوا برات بهشت

خداوند متعال در آیه شریفه ۳۵ سوره «رعد» می فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ»؛ توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده، [این است که] نهرهای آب از زیر درختانش جاری است، میوه آن همیشگی، و سایه اش دائمی است؛ این سرانجام کسانی است که پرهیزکاری پیشه کردند؛ و سرانجام کافران، آتش است.

دورنمای بحث

آیه فوق - علی رغم ظاهری ساده - از پیچیده ترین مثل های قرآن مجید است. در این آیه شریفه به تشبیه بهشت - که جایگاه و سرانجام افراد متقی است - پرداخته شده و سه ویژگی مهم برای آن بیان شده است.

شرح و تفسیر آیه

تشبیهی که در این آیه صورت گرفته، در نگاه نخست تشبیه ساده ای است؛ لیکن - همانطور که گفته شد - از پیچیده ترین تشبیه ها و امثال قرآن مجید به شمار رفته است.

مفسران معتقدند: در این آیه محذوفی وجود دارد و جمله ای حذف گردیده

است، یا در ابتدای آیه جمله‌ای باید در تقدیر گرفت تا آیه فوق خبر آن تلقی شود. و یا اینکه صدر آیه مبتداست و خبر آن حذف گردیده است. به عقیده ما «خبر» آیه فوق، حذف شده است. به منظور روشن شدن این مطلب نخست ذکر مقدمه‌ای لازم است.

مراحل چهارگانه قبل از ولادت

آدمی چهار مرحله را طی می‌کند تا انسان می‌شود:

در مرحله نخست، انسان خاک بوده است، سپس این خاک در پای بوته یا درختی ریخته می‌شود و جزء آن گیاه و درخت می‌گردد. این درخت و گیاه طعمه حیوانی می‌گردد و جزء بدن آن حیوان محسوب می‌شود. انسان از گوشت این حیوان تغذیه می‌کند و آن گوشت تبدیل به بدن انسان می‌گردد.

این چهار مرحله را به صورت دیگر نیز می‌توان بیان کرد که: انسان روزی خاک بوده است (مرحله اول)، طبیعتاً خاک قابل تغذیه انسان نیست، باید تبدیل به گیاه یا حیوانی گردد (مرحله دوم)، در مرحله سوم، گیاه یا حیوان به نطفه انسان تبدیل می‌شود؛ نطفه در مراحل ابتدایی جنین، رشد نباتی دارد؛ زیرا حس و حرکت ندارد، بلکه فقط رشد می‌کند. پس از چهار ماهگی که دارای حس و حرکت می‌شود، مرحله چهارم آغاز می‌گردد و تا قبل از تعلق روح انسانی این مرحله، ادامه می‌یابد.

شاعر معروف نیز این چهار مرحله را در چهار مصرع خلاصه کرده، می‌گوید:

از «جمادی» مردم و «نامی» شدم وز «نما» مردم ز «حیوان» سر زدم
مُردم از حیوانی و «آدم» شدم از چه ترسم کی ز مردن کم شدم
این چهار مرحله عجایب فراوانی دارد که مرحله جنین از عجیب‌ترین آن‌ها است.

عجایبی از عالم جنین

دانشمندان امروز موفق شده‌اند از عالم جنین عکس‌های زنده‌ای تهیه کنند و از آن یک فیلم نیم ساعته‌ای بسازند که تمام مراحل جنین را نمایش دهد. این فیلم عجایب خیره کننده‌ای را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

چگونه خداوند این همه عجایب را آفریده است؟ به دو نمونه از این شگفتی‌ها توجه کنید:

۱- نقطهٔ انسان در ابتدا یک سلول تک و تنها است؛ سپس این سلول به دو نصف تقسیم شده، تبدیل به دو سلول می‌شود. هر یک از این دو سلول نیز به دو نیمه تقسیم می‌شوند. چهار سلول به دست آمده نیز هر یک دو نیمه می‌شوند و به همین گونه به صورت تصاعدی بالا می‌رود. تکثیر سلول‌ها ادامه می‌یابد تا اینکه سلول‌های هم شکل و کاملاً مشابه، به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند. تعدادی از آنها مأمور تشکیل سر انسان می‌شوند؛ برخی دیگر مأمور ساخت چشم انسان می‌شوند، و تعدادی نیز برای تشکیل دست انسان مأموریت می‌یابند. و همین‌طور دیگر سلول‌ها برای تشکیل دیگر اعضای بدن حرکت می‌کنند.

واقعاً چه کسی به این سلول‌های هم شکل مأموریت می‌دهد که هر تعداد، برای تشکیل عضو خاصی حرکت کنند؟! اینها از چه کسی و به چه طریقی الهام می‌گیرند و حرکت منظم خود را آغاز می‌کنند؟! هیچ کس نتوانسته است تا کنون راز این شگفتی را کشف کند.

۲- «بچه» در شکم مادر، در کیسه‌ای مخصوص پر از آب غلیظ شناور است مقدار آب موجود در این کیسه، تقریباً هم وزن خود بچه است.

بنابراین، جنین تکیه بر بدن مادر ندارد و مادر هم در حالات مختلف فشار مستقیم، بر او وارد نمی‌کند. اگر این کیسهٔ آب نبود چه می‌شد؟! چگونه ممکن بود جنین به پرورش و حیات خود ادامه دهد، بچه با آن لطافت و نرمی در حالات مختلف مادر؛ نشستن، خوابیدن، و ضرباتی که بر او وارد می‌شود، چگونه حفظ شود؟!

از این رو، خداوند عالم قادر، محیطی برای جنین تهیه کرده است که از هیچ سو فشاری بر او وارد نشود؛ یعنی یک حالت بی وزنی دارد و بشر برای اولین بار در اینجایی وزنی را تجربه می‌کند، به همین دلیل، وقتی متولد می‌شود داد و فریاد می‌کند؛ زیرا احساس وزن می‌کند و این برایش دردآور است.

کیسه آب برای «جنین» مطمئن‌ترین مکان است. این کیسه آب هم ضربه گیر است؛ یعنی جلوی فشارها و ضربه‌های متفاوت را می‌گیرد و هم حرارت را تعدیل می‌کند؛ یعنی اگر مادر در گرما یا در سرمای شدید به سر ببرد، حرارت سریع به بچه منتقل نمی‌شود، بلکه باید از ناحیه آن آب منتقل شود از این رو، آب مذکور حرارت را تعدیل نموده، به بچه منتقل می‌کند.

بر همین اساس، خداوند در آیه ششم سوره زمر می‌فرماید: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُعْرِفُونَ»؛ او شما را از یک نفس آفرید، و همسرش را از باقی مانده گل [او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد. او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکی‌های سه گانه، می‌بخشد. این است خداوند، پروردگار شما که حکومت [عالم هستی] از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟! (۱)

مراحل چهارگانه کمال انسان

انسان برای رسیدن به کمال باید چهار مرحله و به عبارتی، عوالم چهارگانه را طی کند.

۱- در آیه ۱۴ سوره مؤمنون نیز به مضمون این آیه اشاره شده است.

۱- عالم رحم مادر؛ ۲- عالم دنیا؛ ۳- عالم برزخ؛ ۴- عالم قیامت.

و عجیب اینکه انسان در هر یک از این مراحل چهارگانه، از عالم بعدی خبر دقیق و درستی ندارد. بچه در شکم مادر نمی تواند مفاهیم دنیا را تصوّر کند؛ حتی اگر عقل و هوشی همچون درک و فهم بوعلی سینا داشته باشد و بتواند با مادرش ارتباط برقرار کند و با او سخن بگوید و مادر از ماه و خورشید و شب و روز و ستاره و درختان و گل و گیاه و... برایش تعریف کند و رساترین بیان و ساده ترین کلام ها را بگوید، آن بچه چیزی نمی فهمد. مثلاً ما انسان ها در دنیا نسبت به برزخ نیز مثلاً آن بچه نسبت به دنیا است. ما تنها شنیده ایم که برزخی قطعاً وجود دارد؛ اما الفبای آنجا چیست؟ این که شهداء در آنجا زنده اند یعنی چه؟ چگونه نزد خداوند روزی می خورند؟ چگونه روح انسان عذاب می شود یا مورد انعام خداوند قرار می گیرد؟ هیچ یک از اینها برای ما قابل درک و فهم نیست. بعضی از اولیای خداوند با عالم برزخ تماس گرفته اند. از برزخیان پرسیدند چه خبر؟ برزخیان گفتند: با الفاظی که شما می فهمید، نمی توانیم مفاهیم اینجا را بیان کنیم. مثلاً مفاهیم برزخ و الفاظ دنیا، مثلاً غربال و آب است. آیا آب در غربال متوقف می شود و باقی می ماند؟!

برزخیان نیز نسبت به مفاهیم قیامت این گونه اند و نمی توانند آن مفاهیم را درک کنند.

نه نعمت های بهشت برای آنان قابل درک و توصیف است؛ و نه انواع عذاب های جهنم.

بر همین اساس، آیه شریفه ۱۷ سوره سجده می فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هیچ کس نمی داند چه پاداش های مهمی - که مایه روشنی چشمهاست - برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می دادند.

اگر کلمه «نَفْس» را مطلق بدانیم، شامل پیامبران و امامان - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز می شود؛ یعنی حتّی آن بزرگواران هم نمی دانند چه نعمت هایی در بهشت برای بهشتیان در نظر گرفته شده است.

در حدیث قدسی آمده است که خداوند فرمود: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ؛ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ»؛ برای بندگان صالح و شایسته ام در بهشت نعمت هایی آماده کرده ام که نه چشمی آن را دیده؛ و نه گوشی آن را شنیده؛ و حتّی بر قلب انسانی خطور نکرده است.^(۱)

یعنی اصلاً، این نعمت ها را نه در خواب، نه در بیداری، نه در عالم خیال و نه در عالم تصوّر، کسی ندیده است؛ زیرا نعمت های آن عالم قیامت برای ما قابل درک و فهم نیست بنابراین، از یک سو مفاهیم بلند عالم قیامت برای انسان های دنیوی قابل فهم و درک نیست و از سوی دیگر، باید نعمت های اخروی و عذاب های جهنّم برای مردم به شکلی بیان شود که آنها را به سوی کارهای خیر تشویق و از کارهای زشت باز دارد.

از این رو، انجام این عمل با الفاظ دنیوی به درستی و به صورت کامل امکان پذیر نیست. بناچار باید با الفاظ همین دنیا، شبهی از مفاهیم اخروی برای ما ترسیم شود؛ پس آنچه از عذاب های جهنّم و نعمت های بهشت برای ما گفته شده است، شبهی از مفاهیم آن دنیاست.

مثلاً می گوید بهشت دارای درختانی است؛ ولی وقتی به آثار و فواید آن توجّه می کنیم قابل قیاس به درختان دنیا نیست و نیز در تفسیر آیه شریفه ۵۴ سوره الرحمن «وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ» و میوه های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است» می گویند: میوه های بهشتی نزدیک بهشتیان است؛ یعنی مطابق میل

بهشتیان درخت میوه حرکت می‌کند و میوه در دسترس بهشتیان قرار می‌گیرد. و یا در تفسیر آیه شریفه ۴۸ سوره مذکور «ذَوَاتَا أَفْنَانٍ؛ آن دو باغ بهشتی دارای انواع نعمت‌ها و درختان پر طراوت است»، می‌گویند: یک شاخه درخت بهشتی انواع میوه‌ها را داراست، آن هم معلوم نیست مثل میوه‌های دنیا باشد.

یا هنگامی که بهشتیان می‌خواهند نغمه‌های عرفانی را بشنوند، شاخه‌های درختان شروع به نواختن آهنگ می‌کنند.

بنابراین، ما یک شبهی از درختان بهشتی را می‌فهمیم اما چگونگی درک و حسّ و شعور و حرکت و نغمه‌خوانی و انواع مختلف میوه‌های آن را درک نمی‌کنیم.

شرح و تفسیر آیه مثل

با توجه به مقدمه فوق، آیه مثل نیز از جمله آیاتی است که در صدد ارائه شبهی از اوصاف بهشت است و با بیان و مثال به ترسیم جایگاه پرهیزکاران همّت گماشته است. از این رو، خبر آیه محذوف است. یعنی آیه بدین شکل بوده است: «مثل الجنة التي وعد المتقون كجنة تجري....»؛ باغهایی در بهشت است، نه مثل باغهای دنیای ما؛ زیرا اولاً، آب آن باغ‌ها خودجوش است و در پای هر درختی چشمه‌ای است و نیازی نیست که از خارج تأمین گردد و دوم اینکه میوه‌های آن چهار فصل و همیشگی است. سوم اینکه، سایه درختانش همیشگی و جاودانه است؛ یعنی برگ‌های آن هرگز نمی‌ریزد.

پیام مهم آیه

از آیات متعددی درمی‌یابیم که میزان پاداش الهی در آخرت، تقوا است. درباره تقوا، بحث‌های فراوانی شده است. در این نوشتار به منظور درک بیشتر

ارزش تقوا - که گذرنامه و برات بهشت، میزان ارزش انسان و زاد و توشه آخرت است - به دو روایت اشاره می شود.

۱- پیامبر گرامی اسلام ﷺ در روایت کوتاه و پرمعنایی می فرماید: «تَمَامُ التَّقْوَى أَنْ تَتَعَلَّمَ مَا جَهِلْتَ وَ تَعْمَلَ بِمَا عَمِلْتَ»؛ تقوای کامل به دو چیز تحقق می یابد: نخست اینکه، آنچه نمی دانی و بدان ناآگاهی فراگیری؛ و دیگر اینکه، به آنچه می دانی جامه عمل پوشانی. (۱)

بر اساس این روایت، ندانستن عذر تلقی نمی شود، بلکه انسان موظف است آنچه را نمی داند بیاموزد و سپس به آن عمل کند. در روز قیامت به کسانی که می گویند نمی دانیم، خطاب و عتاب می شود که چرا یاد نگرفتید؟! (۲)

۲- حضرت علی علیه السلام نیز در روایت کوتاه و جالبی می فرماید: «مَنْ مَلَكَ شَهْوَتَهُ كَانَ تَقِيًّا»؛ کسی که مالک شهواتش باشد با تقوا است. (۳)

انسان با تقوا مالک غضب، شهوت، حب جاه و مقام، حب شهرت جناح گرایی و... است و بر همه این امور تسلط دارد.

این دو روایت تعریف زیبا، جامع و قابل فهمی از تقوا را به ما ارائه می دهد و باید سعی کنیم با رعایت و تحقق بخشیدن به این دو روایت شریف - مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که ماه تقوا و خودسازی است - برات بهشت و بهترین زاد و توشه سفر آخرت را کسب کنیم و خود را به تقوای الهی زینت ببخشیم.



۱- میزان الحکمه، باب ۴۱۷۳، حدیث ۲۲۱۷۹.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۹ و ۱۸۰ و جلد ۷، صفحه ۲۸۵.

۳- میزان الحکمة، باب ۴۱۷۳، حدیث ۲۲۱۷۴.

فصل بیست و چهارم

بیست و سومین مثال: اعمال کافران

قرآن در آیه شریفه ۱۸ سوره ابراهیم می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»؛ اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی؛ آنها توانایی ندارند تا کمترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند، به دست آورند؛ و این همان گمراهی دور و دراز است.

دورنمای بحث

آیه شریفه مَثَل در صدد بیان اعمال نیک کفار برآمده، می‌فرماید: آنها چون فاقد ایمان به خدا هستند، اعمالشان پذیرفته نمی‌شود. از این رو، بر اساس آیه شریفه احتمال این که اعمال نیک آنها جدا از کفر و بی‌ایمانی آنها محاسبه شود، مردود شمرده شده است.

ارتباط آیه مَثَل با آیات قبل

آیات قبل «جَبَّارٍ عَنِيدٍ» را مورد بررسی قرار داده است. «جَبَّارٍ عَنِيدٍ» کسانی هستند که هم گردنکش هستند و هم ناامید از الطاف خداوند؛ جهنم در انتظار آنها

خواهد بود و از آب بدبوی متعفنی نوشانده می شوند. در پی آیات فوق این سؤال مطرح می شود که آیا اعمال نیک آنها نادیده گرفته می شود؟ چه این که افراد ظالم گردنکش نیز در طول عمر خود اعمال و کارهای خیری انجام می دهند؛ مثلاً درباره فرعون گفته می شود که: آشپزخانه بسیار وسیع و گسترده ای داشت که به تمام خانه ها غذا می داد، نیازمندان، فقرا، بیماران، زنان حامله و دیگران از این آشپزخانه بی بهره نبودند.

گاهی حاکمان ظالم هم کارهای خیر مهمی انجام می دادند؛ مساجد بزرگ و تاریخی وجود دارد که به دست این حاکمان ظالم ساخته شده است؛ عتبات مقدسه و بارگاه ائمه معصومان علیهم السلام غالباً به دست همین ظالمان تعمیر و توسعه داده شده است؛ به عنوان مثال قسمت زیادی از مسجدالحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله به وسیله حکام ظالم آل سعود توسعه داده شده است. همچنین بعضی از بیمارستان های مهم، دانشگاه های عظیم، درمانگاه ها، مدارس علمیّه و مانند آن به دستور این گونه افراد بنا شده است. آیا این همه کارهای خیر، همه بی اثر است و هیچ اثر و فایده ای برای صاحبان آنها ندارد؟ و انجام دهندگان آن مشمول الطاف الهی نخواهند بود؟

آیه شریفه مثل - که شرح و تفسیر آن خواهد آمد - در صدد پاسخ گویی به این سؤال مقدّر است که ممکن است در ذهن خواننده این آیات الهی خطور کند.

شرح و تفسیر:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ: مثل های قرآن مجید از جهتی بر دو دسته تقسیم می شود:

یک دسته مثل هایی است که برای اعمال انسان ها زده می شود. آیه شریفه از زمره این مثال ها است که درباره اعمال کفار بحث می کند.

دسته دیگر مثل‌هایی است که برای اشخاص زده می‌شود و خود اشخاص را به چیزی تشبیه می‌کند؛ مثلاً آیه شریفه ۲۶۱ سوره بقره - که شرح آن گذشت - انسان انفاق کننده را به دانه گندمی تشبیه می‌کند که هفتصد دانه بلکه بیشتر محصول می‌دهد.

به هر حال، آیه شریفه مَثَل را برای کسانی می‌زند که نسبت به پروردگارشان کافر شده‌اند. نکته جالب توجه این که در اینجا به جای کلمه «اللّه» کلمه «رَبِّ» به کار برده شده است؛ یعنی ای انسان! آثار پروردگارت را در همه جا می‌بینی! لطف و رحمت حضرت حق را در تمام اعضای بدنت و در تمام لحظات زندگیت شاهد هستی! از نعمت‌هایی که به تو داده است - که تنها یکی از آنها برای یک عمر شکرگزاری کافی است - هر روز استفاده می‌کنی و خلاصه در تمام عمر تحت تربیت و نظر او هستی، ولی باز کفر می‌ورزی و از او روی‌گردان می‌شوی! در حالی که انسان باید همیشه از ولی نعمت و مربی و کسی که به او نعمت می‌بخشاید سپاس‌گزار باشد.

أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ: آیه شریفه، اعمال نیک کفار را به خاکستر تشبیه می‌کند و در آیه از اعمال زشت آنها بحثی به میان نیامده است؛ زیرا اعمال زشت آنها آنقدر بی‌ارزش است که جای گفتگو و بحث ندارد و آیه تنها به بررسی اعمال نیک آنها برآمده است.

فواید خاکستر

خاکستر فواید و آثاری دارد که به برخی از آن اشاره می‌شود:

۱- اگر خاکستر با خاک زمین مخلوط شود، از آن کود بسیار خوبی به وجود می‌آید و شاید بدین جهت باشد که باقیمانده علفزارها و مزارع را آتش می‌زنند تا خار و خاشاک موجود تبدیل به خاکستر گردد و کود مناسبی برای آن زمین به وجود آید.

۲- خاکستر اشیای کثیف و زنگ‌زده را تمیز می‌کند و صیقل می‌دهد. به همین جهت در قدیم آینه‌های فلزی را با خاکستر صیقل و شفاف می‌کردند. «روزگار آینه را محتاج خاکستر کند».

۳- فایده دیگر خاکستر، حفظ آتش و گرمای آن است. ضرب المثل «آتش زیر خاکستر» اشاره به همین مطلب دارد. اگر آتشی داشته باشیم و بر روی آن خاک بریزیم خاموش و نابود می‌گردد؛ ولی اگر خاکستر بر روی آن ریخته شود، نه تنها خاموش نمی‌شود بلکه گرمای آن حفظ می‌شود. از این رو، در زمان قدیم بر روی آتش داخل منقل که در زیر کرسی قرار می‌دادند خاکستر می‌ریختند تا حرارت آن دیرتر از بین برود.

إِشْتَدَّتْ بِهِ الرَّجْحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ: اعمال کافران و انسان‌های بی‌ایمان، به خاکستری می‌ماند که در روزهای طوفانی، تندباد شدیدی آن را به آسمان می‌برد و پراکنده می‌سازد به گونه‌ای که هیچ کس قدرت به دست آوردن هیچ چیز از آن را ندارد.

ذرات خاکستر بسیار ریز و کوچک است. وقتی پراکنده شود هم‌رنگ محیط می‌گردد؛ به گونه‌ای که نه تنها صاحب آن، بلکه اگر همه اهالی یک شهر جمع شوند قدرت نخواهند داشت حتی یک مثقال آن را جمع‌آوری کنند تا چه رسد به اینکه روز، روز طوفانی باشد و تندباد شدید و قوی نیز در جریان باشد که در این صورت حقیقتاً هیچ قدرتی توانایی بر کسب هیچ مقدار آن را نخواهد داشت!

تندباد بی‌ایمانی و کفر نیز اعمال خیر و نیک کافران را چنین مورد هدف قرار داده، آن را نابود می‌سازد؛ به طوری که هیچ چیزی از آن نصیب کافر نمی‌شود و کافر از آن بهره‌ای نمی‌برد.

ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ: این انحراف کفار بی‌ایمان، یک گمراهی دور است که صاحبان آن به راحتی و به سهولت به راه حق باز نمی‌گردند و هدایت آنها به راه راست کاری بس مشکل است.

پیام‌های آیه

۱- ایمان شرط صحت اعمال:

پشتوانه اعمال نیک و شایسته، ایمان است؛ اگر ایمان نباشد عمل فاقدارزش است. فقها یکی از شرایط قبولی عبادات، بلکه یکی از شرایط صحت آن را ایمان ذکر نموده‌اند؛ یعنی اعمالی از قبیل حج، نماز، روزه، انفاق، کمک به دیگران، دست‌گیری از مستمندان و مانند آنها، بدون ایمان به خدا و رسولش هیچ ارزشی ندارد.

درباره «ولایت» نیز چنین بحثی مطرح شده است. برخی آن را فقط شرط قبولی طاعات و عبادات شمرده‌اند. بدین جهت، اعمال عبادی منکران ولایت از نظر فقه شیعه صحیح محسوب می‌گردد (یعنی تکلیف از عهده آنها ساقط است)، اگرچه مقبول درگاه الهی نیست و اجر و پاداشی به او تعلق نمی‌گیرد؛ ولی عده‌ای توسعه نظر داده، آن را همچون ایمان، شرط صحت تکالیف دانسته‌اند.

در این باره روایات زیادی در کتاب‌های روایی شیعه به چشم می‌خورد که به یک نمونه از آن بسنده می‌شود.

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلُهُ وَصَامَ مَهَارُهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ أَبَدًا؛ اگر مسلمانی تمام شب‌ها شب‌زنده‌داری کند و تمام روزها (غیر از عید فطر و قربان که روزه آن حرام است) روزه‌داری نماید و تنها به پرداخت وجوه شرعیّه واجب اکتفا نکند، بلکه تمام اموال و سرمایه‌اش را در راه خدا صدقه بدهد و در تمام طول عمرش هر ساله به حج برود، ولی اهل ولایت نباشد و «ولئى الله» را نشناسد تا ولایتش را به گردن نهد و اعمالش را طبق دستور او انجام دهد، چنین مسلمانی هرگز انتظار ثواب و پاداش الهی را نداشته باشد.^(۱)

آیه مورد بحث نیز همین مطلب را در مورد اصل ایمان به خداوند مطرح کرده، می‌فرماید: کسانی که ایمان به خداوند ندارند، هیچ پاداشی نخواهند داشت هرچند بهترین اعمال را انجام دهند. قرآن مجید در آیات متعددی این مطلب را مورد بررسی قرار داده است که به برخی از آن اشاره می‌شود:

الف - در آیه ۲۶۴ سوره بقره - که شرح آن در بحث‌های قبل گذشت - آمده است:

«اعمال کسانی که به خداوند و روز رستاخیز ایمان ندارند همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد؛ و بذرهایی در آن افشانده شود؛ و رگبار باران بر آن برسد؛ و همه خاکها و بذرها را بشوید؛ و آن را صاف و خالی از خاک و بذر رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند».

ب - در آیه ۳۹ سوره نور آمده است: «کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می‌پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید، چیزی نمی‌یابد، و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را به طور کامل می‌دهد».

ج - خداوند در آیه ۲۳ سوره فرقان می‌فرماید: «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا»؛ و ما به سراغ اعمالی که کافران بی ایمان انجام داده‌اند می‌رویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم.

بنابر آیه مثل و دیگر آیات قرآن مجید، اعمال خوب انسان در صورتی که ناشی از ایمان و اعتقاد درونی او به خداوند متعال نباشد اثری ندارد و سودی به او نمی‌بخشد.

ه - در آیه ۵۴ سوره توبه آمده است: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ تَقَاتِلَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»؛

هیچ چیز مانع قبول انفاقهای آنها نشد، جز اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند، و نماز بجا نمی‌آوردند جز با کسالت، و انفاق نمی‌کنند مگر با کراهت. این آیه نیز ایمان را شرط قبولی اعمال می‌داند. بنابراین، آیات مذکور و دیگر آیات و روایات فراوانی - که از معصومان علیهم‌السلام به ما رسیده است - ایمان را شرط صحت و کمال اعمال می‌دانند همچنین بنابر آیات و روایات، ولایت نیز شرط کمال، بلکه شرط صحت اعمال شمرده شده است.

چرا ایمان و ولایت شرط صحت اعمال است؟

به عبارتی، چرا خداوند کارهای خوب و بد کفار را جداگانه محاسبه نمی‌کند؟ یعنی بدین ترتیب که پرونده کارهای زشت و ناشایست آنها جدا محاسبه شود و بر اساس آن مجازات صورت گیرد و پرونده کارهای خوب و شایسته آنها نیز جدا محاسبه شود و بر اساس آن جزای نیک داده شوند.

پاسخ: در روایات و آیاتی که ایمان و ولایت را شرط صحت اعمال دانسته‌اند، جواب این سؤال آمده است.

در روایتی که قبلاً در این باره گذشت امام علیه‌السلام چنین فرمودند: «وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ» بر اساس این روایت، راز و رمز اشتراط ایمان و ولایت این است که انسان کارها و اعمال شایسته را به راهنمایی و هدایت بزرگان دین انجام دهد و از مسیر خاصی که آنها بیان می‌کنند حرکت نکند. وقتی انسان ولایت خداوند و رسولش را پذیرفت، دیگر خودسرانه و با هوی و هوس کار نمی‌کند، بلکه سعی می‌کند در خط ولایت حرکت کند؛ زیرا اعمال نیک دارای شرایط، موانع، مقدمات و مقارناتی است که اگر طبق نظر امامان معصوم علیهم‌السلام انجام نشود عمل نیک منظور نخواهد شد.

مثل انسانهای بی ایمان که کارهای نیک انجام می‌دهند، مثل انسانهای بیماری

است که بدون مراجعه به طبیب، خود به معالجه خویشتن اقدام می‌کنند که در برخی موارد چنین طبابت‌هایی موجب ضررهای فراوان و حتی مرگ می‌گردد. رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام پزشکان معنوی هستند که انسان‌ها برای مداوای دردهای خویش باید طبق دستور آن بزرگواران به معالجه خویشتن بپردازند.

از این رو، حضرت علی علی‌السلام در کلام زیبا و جامع خود به کمیل بن زیاد مردم را بر سه دسته تقسیم می‌کند:

۱- علماء و دانشمندان ربّانی که خود راه هدایت را یافته‌اند و در جاده مستقیم الهی حرکت می‌کنند.

۲- شاگردان آن علماء که هرچند خود استاد نیستند، ولی در پیمودن طریق حق از اساتید و علماء پیروی می‌کنند و به راه نجات دست می‌یابند.

این دو گروه شبیه خورشید و ماه هستند که یکی از خود نور دارد و ذات او منبع نور و روشنایی است و دیگری اگرچه نوری از خود ندارد، ولی از دیگری - که منبع نور است - کسب نور می‌کند و در شبهای تاریک و ظلمانی چراغ هدایت دیگران می‌شود.

۳- گروه سوم، کسانی هستند که نه خود استادند و نه زانوی شاگردی در مقابل استاد زده‌اند؛ نه خود منبع نور و روشنایی هستند و نه از نور کسانی که منبع نور هستند استفاده می‌کنند، بلکه آدم‌های بی‌هدف، بی‌برنامه و بی‌تکیه‌گامی هستند که نادانسته و جاهلانه سیر می‌کنند؛ مانند پشه‌هایی که در مقابل کوچکترین نسیمی به این سو و آن سو می‌روند.

افرادی که از خط معصومان علیهم‌السلام جدا می‌شوند و بدون پذیرش ولایت اعمالی را انجام می‌دهند، از گروه سوم به شمار می‌روند. زندگی آنها سراسر اضطراب و پر پیچ و خم است. و همچون بید با هر بادی می‌لرزند.

بنابراین، یکی از فلسفه‌های اشتراط ایمان و ولایت این است که اعمال انسانها از مسیر صحیح هدایت گردد و همانند مریضی باشد که زیر نظر طبیب آگاه معالجه می‌شود.

۲- دومین پیام این است که آدم‌های بی‌ایمان، انگیزه‌های معنوی ندارند؛ بلکه غالباً انگیزهٔ آنان مادی است. به عنوان نمونه، یکی از کارهای مهم این انسان‌ها، خدمات انسانی و بشردوستانه است که از طریق سازمان‌های بین‌المللی به کشورهای ضعیف انجام می‌گردد از یک سو خدمت، یک خدمت انسانی است و از سوی دیگر کسانی که از آن بهره‌مند می‌شوند محتاج هستند؛ ولی همین خدمت‌ها پوششی است برای جاسوسی؛ زیرا بسیاری از اوقات سرویس‌های جاسوسی در همین پوشش کارهای خود را انجام می‌دهند.

و گاهی هدف از این کمک‌ها زنده نگه داشتن آن مستضعفان و بهره‌گیری هرچه بیشتر از آنان است. همان‌گونه که برده‌داران نیز برای بهره‌برداری بیشتر از بردگان خود، لقمه نانی به آنها می‌دادند. بنابراین، گاهی خدمات به ظاهر انسانی، اهداف مادی و غیر انسانی به همراه دارد.

آیهٔ ۵۴ سورهٔ توبه - که شرح آن گذشت - نیز به این مطلب اشاره دارد. خداوند در آن آیه فرمود: «انسان‌های بی‌ایمان و منافق چون انگیزه الهی ندارند و از طرفی می‌خواهند ظاهر خود را حفظ کنند تا از امتیازات مسلمانان برخوردار باشند، نماز و عبادات خود را با حالت کسالت و بی‌حالی انجام می‌دهند و بدترین وقت را برای نماز انتخاب می‌کنند».

از این رو، حضرت علی علیه السلام در عهدنامهٔ مالک اشتر، خطاب به مالک می‌فرماید: «بهترین وقت را برای نماز انتخاب کن»؛ ^(۱) زیرا اگر پیوند خود را با

خالقت مستحکم کردی، خداوند پیوند تو را با مخلوقات و انسان‌های دیگر محکم خواهد نمود.

بر اساس آیه شریفه، انسان‌های منافق و بی‌ایمان کمک‌های مادی و انفاق‌هایشان نیز بدون نیت خالص است، بلکه از روی بی‌میلی و با کراهت اعمال را انجام می‌دهند.

آنها اگر بهترین اموالشان را نیز انفاق کنند؛ چون فاقد ایمان و ولایت هستند و کارشان از صمیم دل نیست، ارزش ندارد؛ مثلاً اگر شخص مؤمن مدرسه‌ای بسازد و شخص بی‌ایمانی نیز مدرسه‌ای بنا کند، مؤمن چون هدفش رفع نیاز مردم محروم است مناطق محروم و دورافتاده را انتخاب می‌کند و در صرف مخارج جهت استحکام آن مدرسه کوتاهی نمی‌کند؛ ولی شخص منافق و بی‌ایمان، نه به فکر استحکام و تقویت بنا است و نه مناطق محروم و نیازمند را در نظر می‌گیرد، بلکه چون هدفش خودنمایی و تظاهر است، مکانی را انتخاب می‌کند که در دیدگان مردم قرار گیرد اگرچه آن منطقه نیازی به مدرسه نداشته باشد. و به استحکام بنای آن نیز نمی‌اندیشد؛ زیرا یک ساختمان به ظاهر خوب نیز هدف او را تأمین می‌کند.

کارها و اعمال انسان‌های بی‌ایمان غالباً از روی هوی و هوس، کسب شهرت، کسب جاهت و درآمد است و آنها را با نیت پاک کاری نیست علاوه بر این ما معتقدیم که انسان‌های فاقد ایمان نمی‌توانند دارای ارزشهای اخلاقی باشند.

إحباط در قرآن

ایمان و ولایت همان گونه که در آغاز راه شرط است و بدون آن هیچ عملی ارزشمند نخواهد بود، در ادامه راه نیز لازم و ضروری شمرده شده است بدین

جهت گفته می شود که: «شرط قبولی اعمال موافات بر ایمان است»^(۱)؛ یعنی این که انسان این ایمان را حفظ و با ایمان از جهان مادی سفر کند. بنابراین، اگر شخصی تمام کارهای نیک را انجام بدهد و تمام اعمال او شایسته باشد؛ ولی در دقایق و لحظات حسّاس پایانی بی ایمان از جهان رخت ببرند، تمام اعمالش از بین می رود و در آخرت هیچ سودی برای او نخواهد داشت!

این مسئله یکی از مصادیق «احباط» است که در قرآن مجید به صورت گسترده مطرح شده است. شانزده آیه از آیات قرآن مجید درباره «حبط اعمال» سخن می گوید که به دو مورد از آن اشاره می شود:

۱- در آیه ۸۸ سورة انعام آمده است: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ لَهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ اگر آنها مشرک شوند، اعمال نیکی که انجام داده اند، نابود می گردد و نتیجه ای از آن نمی گیرند.

آیه شریفه فوق شرک به خداوند را یکی از عوامل نابودی و حبط اعمال نیک شمرده است.

۲- در آیه ۶۵ سورة زمر آمده است: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود.

این آیه اگرچه خطاب به پیامبر است، ولی روشن است که او - که خود کانون توحید و یکتا پرستی است - هرگز مشرک نخواهد شد. بنابراین، آیه هشدار می دهد برای دیگران.

حبط در جهان طبیعت

آیا حبط و نابودی اعمال نیک فراوان، با یک گناه و لغزش عادلانه است؟ به دیگر عبارت، آیا این کار موافق با قوانین جهان طبیعت است؟ در پاسخ باید گفت: مسئله حبط هم در جهان طبیعت و عالم تکوین وجود دارد و هم در عالم تشریع و قوانین دینی، و هم در کارهای عادی روزمره انسان‌ها. باغبانی که سالیان درازی زحمت کشیده و با تلاش و کوشش فراوان و شب زنده‌داری‌های بسیار باغی بزرگ و پرمیوه آماده کرده است، بر اثر غفلت و سهل‌انگاری در گوشه‌ای از باغ آتشی روشن می‌کند؛ این آتش به باغ سرایت نموده، ظرف مدت کوتاهی تمام دست‌رنج باغبان بیچاره را طعمه حریق قرار می‌دهد.

انسان سالم و نیرومندی که سلامت او مرهون دهها سال زندگی صحیح با رعایت اصول بهداشتی است، با روی آوردن به مواد مخدر، پس از چند صبحی تمام قدرت، نیرو، شادابی، صبر، حوصله، همه و همه را از دست می‌دهد؛ بنابراین آن آتش، باغ باغبان و این مواد مخدر، سلامت این انسان را حبط و نابود می‌کند.

مثال سومی نیز می‌توان زد و آن این که تعدادی از مهندسين و کارگران سالیان درازی با زحمت فراوان سدّی عظیم بنا می‌کنند. با بارش باران سیلاب پشت سد جمع می‌شود؛ ولی بر اثر یک غفلت و باز نکردن پنجره‌های مخصوص به هنگام زیاد شدن آب پشت سد، فشار زیاد سیلاب، زحمات چندین ساله آنها را از بین می‌برد و سدّ عظیم را می‌شکند!

بنابراین، مسئله حبط اختصاص به مسایل دینی و اعتقادی ندارد، بلکه در جهات تکوین و کارهای روزمره انسان نیز جریان دارد و هیچ منافاتی با عدالت الهی ندارد. باید دانست که علت و عامل اصلی حبط کارهای خود انسان است؛

همان گونه که عامل اصلی آتش گرفتن باغ، خود باغبان و عامل از بین رفتن سلامت معتاد خود او، و عامل شکستن سد نیز نگهبان سد است. پس، مسلمانان و مؤمنان نباید تنها به فکر انجام کارهای نیک باشند، بلکه باید در حفظ و نگهداری آن نیز تلاش و کوشش کنند که نگهداری اعمال، به مراتب سخت‌تر از انجام آن است گاهی از اوقات، انسان با مسایل بسیار ساده‌ای آتش به باغ زندگی خود می‌زند به عنوان نمونه طبق آیات قرآن، مَنّت و آزار از عواملی است که مایه حبط انفاق و صدقه می‌گردد (۱).

اگر شخصی بچه یتیم و بی سرپرستی را از سن طفولیت تحت سرپرستی قرار دهد و او را با مخارج خود بزرگ کند؛ به مدرسه و دبیرستان و دانشگاه بفرستد و سپس برایش خانه‌ای تهیه نموده، دختری را به همسری او درآورد و عمری به او خدمت کند؛ اما در یک مجلس عمومی در حضور عده زیادی شخص یتیم را مورد خطاب قرار داده، با غرور و مَنّت‌گذاری بگوید: «تو یک بچه یتیم و بی سرپرستی بیش نبودی؛ من به تو آبرو دادم! من تو را به مدرسه و دانشگاه فرستادم! من به تو شخصیت دادم و...» با استفاده از آیات قرآن در می‌یابیم که این شخص، با این عمل ناشایست خود تمام انفاق‌ها و کمک‌های سالیان طولانی را باطل می‌سازد.

همچنین بر اساس برخی از آیات قرآن، مسلمانان حق نداشتند در مقابل پیامبر اسلام ﷺ بی ادبی نموده، صداهایشان را بلندتر از صدای آن حضرت کنند و گرنه اعمالشان حبط و نابود می‌گردد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (۲).

و نیز در برخی از احادیث، بیماری روحی حسد یکی از عوامل حبط معرفّی گردیده است. از این رو، در روایتی از پیامبر ﷺ آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّهُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»؛ از حسدورزی پرهیزید؛ زیرا همانگونه که آتش چوبها را می سوزاند و نابود می کند حسد نیز اعمال نیک انسان را نابود می کند.^(۱)

در نتیجه ایمان و ولایت - چه در ابتدا و چه در ادامه مسیر - شرط صحت اعمال، و بی ایمانی از عوامل حبط و نابودی اعمال به شمار می رود.

۱- میزان الحکمه، باب: ۸۵۰، حدیث ۳۹۴۱؛ حدیث ۳۹۳۸ این باب نیز به همین مضمون است.

بیست و چهارمین و بیست و پنجمین مثال:

کلمه «طیبه» و «خبیثه»

در آیات شریفه (۲۴ و ۲۵ و ۲۶) سوره ابراهیم که بیست و چهارمین و بیست و پنجمین مثل را مورد بررسی قرار می‌دهد، چنین آمده است:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»؛ آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» [و گفتار پاکیزه] را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن [در زمین] ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟! هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد. و خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند [و پند گیرند]. [همچنین] کلمه «خبیثه» [و سخن آلوده] را به درخت ناپاکی تشبیه کرده است که از روی زمین برکنده شده، قرار و ثباتی ندارد.

دورنمای بحث

آیات شریفه فوق، از جمله زیباترین آیات و شیواترین مثل‌های قرآن است. در این سه آیه تمثیلی جالب و رسا برای کلمه طیبه از یک سو و گفتار و سخن آلوده از سوی دیگر بیان شده است و سپس خداوند فواید و آثار هریک را برشمرده است.

ارتباط آیات مثل با آیات پیشین

شاید ذکر این دو مثل به تناسب آیات قبلی است که در آنها کلمه طیبه‌ای از خداوند و کلمه خبیثه‌ای از شیطان نقل شده و مضامین و مفاهیم بلندی در آن مطرح گردیده است؛ چه اینکه خداوند در آیه ۲۲ سوره ابراهیم فرموده است: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛

و شیطان، [در روز قیامت] هنگامی که کار تمام می‌شود، [و بهشتیان و جهنمیان مشخص می‌شوند] می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده [باطل] دادم. و تخلف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید؛ بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید. نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من، من نسبت به شرک شما درباره خود - که از قبل داشتید و اطاعت مرا هم ردیف اطاعت خدا قرار دادید - بیزار و کافر!» مسلماً ستمکاران عذابی دردناک دارند!

باید توجه داشت که در آیه شریفه فوق دو کلام نقل شده است: یکی کلام و گفتار و وعده خداوند که بدان عمل شده است و این نمونه‌ای از کلمه طیبه است و دیگری وعده باطل شیطان که از آن تخلف شده و آن کلمه خبیثه است.

بنابر آیه شریفه و به مقتضای عدالت الهی، پیروان شیطان در پذیرش دعوت او مجبور نیستند، بلکه مختارند و با میل و اراده خود در پی شیطان حرکت می‌کنند. به همین جهت، شیطان خود آنها را سزاوار سرزنش می‌داند؛ زیرا انسان‌ها با علم به پلیدی شیطان پیرو او می‌شوند.

مگر انسان سابقه شیطان را در برخورد با پدر خویش، آدم، نمی‌دانست که

باعث خروج آدم و نسل او از بهشت شده بود؟^(۱) مگر انسان نشنیده بود که این شیطان قسم یاد کرده است که تمام سعی خود را در انحراف انسان انجام دهد؟^(۲) پس چرا آدمی با شناخت کافی از شیطان همچنان فریب وعده‌های باطل و دروغین او را خورده، کلام خدا را رها می‌سازد؟!

شرح و تفسیر

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ: اِی پیامبر و ای انسانی که این آیات الهی را می‌شنوی! مگر مشاهده نکردی که خداوند چگونه برای کلمه «طیبه» به درختی مثال زده است؟ این درخت دارای پنج ویژگی مهم است:

۱- «طَيِّبَةً»؛ نخستین ویژگی این درخت این است که پاک و پاکیزه و خوشبو است. برخی از درختان همه قسمت‌های آن قابل استفاده و خوش منظر و خوش بو است. شاخه‌ها، برگ‌ها، ساقه‌ها، ریشه‌ها، میوه‌ها، و حتی شیرۀ آن؛ ولی برخی از درختان میوه‌ای تلخ، ریشه‌ای گندیده، منظره‌ای زشت و ناخوشایند، برگهایی بی رمق، شاخه‌هایی نا موزون و شیرۀ تلخ دارند.

درختی که آیه شریفه به آن مثال زده است از جمله درختان پاک و پاکیزه است. ۲- «أَصْلُهَا ثَابِتٌ»؛ ویژگی دیگر این درخت این است که ریشه آن در زمین مستحکم است. یکی از قدرت‌نمایی‌های پروردگار این است که تناسبی بین شاخه‌ها و ریشه‌های هر درختی برقرار کرده است. درخت هر مقدار دارای شاخه‌های بلندتر و سنگین‌تر باشد، ریشه‌های آن فراوان‌تر و در اعماق زمین بیشتر نفوذ می‌کند؛ به گونه‌ای که این ریشه بسان طناب‌های مختلف آن درخت را در مقابل طوفان حفظ می‌کند.

۱- ر.ک. به آیه ۳۶ سوره بقره.

۲- آیه ۱۶ و ۱۷ سوره اعراف به این مسئله اشاره دارد.

۳- «وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ»؛ سومین ویژگی این درخت رشد صعودی آن است؛ یعنی شاخه‌های این درخت به طرف آسمان رشد می‌کند.

بی شک مأموریت و نقش ریشه‌های فرو رفته در زمین استحکام درخت و تغذیه رسانی به تنه و شاخ و برگ آن است؛ اما آنچه جای پرسش دارد این است که شاخه‌های سر به فلک کشیده آن چه نقشی دارد؟

وجود شاخه‌های رو به بالا و سر به آسمان کشیده، آثار و فواید مختلفی دارد که به برخی از آن اشاره می‌شود:

الف: شاخه‌های سر به فلک کشیده از هوا بهتر استفاده می‌کنند و جریان تنفس را شایسته‌تر انجام می‌دهند؛ چه اینکه برگ درختان نیز تنفس می‌کنند و عجیب اینکه بازدهی تنفس درختان درست بر عکس بازدهی تنفس انسان است؛ یعنی درختان در جریان تنفس خود، کربن هوا را می‌گیرند و اکسیژن موجود در درخت را پس می‌دهند؛ بر عکس دستگاه تنفسی انسان که اکسیژن موجود در هوا را می‌گیرد و کربن موجود در بدن انسان را به هوا انتقال می‌دهد.

فلسفه این جریان معکوس آن است که اگر جریان تنفس انسان به عکس تنفس درختان عمل نکند، در مدت زمانی کوتاه در سراسر کره زمین زندگی برای نوع بشر غیر ممکن می‌شود؛ زیرا اکسیژن‌های موجود در هوا به تدریج مصرف می‌شود و در هوا جز کربن چیزی برای تنفس نمی‌ماند و این امر سبب نابودی انسان می‌گردد.

به همین جهت در شهرها، مخصوصاً شهرهای بزرگ که به دود ماشین‌ها و کارخانه‌ها آلوده هستند، توصیه می‌شود که درختان و فضا‌های سبز بیشتری ایجاد شود تا در رفع آلودگی هوا و تأمین اکسیژن لازم مؤثر باشد.

یکی از فواید بادهای جابه جایی هواهای آلوده و فاقد اکسیژن با هوای سالم است.

خداوند به وسیله بادهای رحمت، هواهای آلوده شهرها را خارج می‌کند و به جای آن هوای سالم و تمیز می‌آورد و این امر خود در بهبود هوا تأثیر بسزایی دارد.

ب: شاخه‌های سر به فلک کشیده از نور خورشید بهتر استفاده می‌کند. نور آفتاب سبب می‌شود که عملیات تنفس درختان و کربن‌گیری و آزاد کردن اکسیژن بهتر انجام گردد؛ به همین جهت فضای باغ در روزها فرح‌بخش و در شبها هوا سنگین و برای مدت زیاد غیر قابل تحمل است.

ج: شاخه‌های رو به بالا از گرد و غبار و آلودگی‌های زمین - که با عدم رعایت برخی از اصول بهداشتی توسط انسان‌ها ایجاد می‌شود - در امان هستند و این آلودگی‌ها کمتر به چنین درختانی سرایت می‌کند.

نکته مهم خداشناسی

یکی از درس‌های خداشناسی که شاخه‌های درختان به ما می‌آموزد این است که: جاذبه زمین آب را در دل زمین فرو می‌برد و این جذب ادامه دارد تا جایی که قشر زمین نفوذناپذیر می‌باشد و این یک قانون کلی است. ولی شگفتی درباره آب مورد نیاز درختان است که از جذب آب به اعماق زمین جلوگیری می‌کند و آن را از طریق ریشه‌های درختان به سمت خلاف جاذبه زمین و به سوی شاخه‌های سر به فلک کشیده هدایت می‌کند و به آخرین شاخه‌ها و برگ‌ها می‌رساند! این عمل خود، حکایت از قدرت الهی دارد که روزانه در یک جنگل پر از درخت بی آنکه همانند پمپ سر و صدایی ایجاد کند، هزاران تن آب را در مسیر مخالف قانون جاذبه به سوی آسمان هدایت می‌کند.

آیا جز قدرت بی‌پایان خداوند عالم قادر، کسی توانایی چنین کاری را دارد؟! در نتیجه سومین ویژگی این درخت - که کلمه طیبه بدان تشبیه شده است -

این است که شاخه‌های آن سر به فلک کشیده است؛ زیرا چنین شاخه‌هایی هم بهتر تنفس می‌کنند و هم از نور خورشید بیشتر و بهتر بهره‌برداری می‌نمایند و هم از آلودگی‌های زمین کمتر رنج می‌برند.

۴- «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ»؛ ویژگی چهارم این درخت دائمی بودن میوه‌های آن است. «شجره طيبه» درختی است که در چهار فصل سال میوه دارد و هر زمان انسان دست به سوی آن دراز کند، نا امید و دست خالی باز نمی‌گردد.

۵- «يَاذُنِ رَبِّهَا»؛ آخرین ویژگی درخت «طيبه» این است که - علی رغم ویژگی‌ها و میوه چهار فصل آن - به فرمان خداوند بر اساس طبیعت و نظام آفرینش سیر می‌کند بنابراین، همگی تسلیم فرمان خداوند هستند، نه تنها چنین درختانی، بلکه تمام موجودات جهان آفرینش تسلیم اویند «وَلَهُ اسْلَمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^(۱).

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ»؛ و اما مثل کلمه «خبیثه» و گفتار بد و آلوده و زشت، همانند درخت خبیث و بدبو و بدطعم و بدمنظره است.

این درخت خبیث دارای دو ویژگی است:

۱- «أُجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ»؛ نخستین ویژگی این درخت خبیث آلوده کثیف این است که از ریشه درآمده است و بر خلاف درخت طیبه که ریشه‌های آن همچون طناب‌های محکم و متعددی آن را در برابر طوفانها و بادهای سهمگین محافظت می‌کرد، این درخت ریشه‌هایش قطع گردیده و از لابلای زمین خارج گردیده است.

۲- «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»؛ چنین درختی که ریشه‌هایش از زمین درآمده است، هیچ قرار و ثباتی ندارد و با کوچکترین حادثه و با کمترین وزش بادی جابه‌جا می‌شود.

چنین درختی، که نه میوه‌ای دارد، و نه عطر و بوی خوشی، و نه سایه مناسبی ایجاد می‌کند تنها و تنها بدرد سوختن می‌خورد.

بسوزند چوب درختان بی‌بر سزا خود همین است مر بی‌بری را

«کلمه طَیِّبه» چیست؟

مفسران در معنا و تفسیر «کلمه طَیِّبه» بحث و گفتگو دارند که به برخی از نظریات آنها اشاره می‌شود:

۱- برخی معتقدند که مراد از «کلمه طَیِّبه»، کلمه طَیِّبَه «لا اله الا الله» است. (۱)
این کلمه مبارک بسان شجره طَیِّبه‌ای است که ریشه‌هایش مستحکم و استوار، و شاخه‌هایش سر به آسمان کشیده است، و در واقع درخت سعادت انسان محسوب می‌گردد. این درخت که همان حقیقت توحید است قلب انسان را زنده می‌کند و همه بت‌ها را می‌شکند. در مقابل بت پول، رشوه، ربا، دزدی و تجاوز سجده نمی‌کند؛ برای حفظ مقام هزاران دروغ نمی‌گوید، و برای حفظ مال دنیا دست به جنایت نمی‌زند؛ زیرا این گونه اعمال شرک و بت‌پرستی است و بدین جهت است که انسان ریاکار را در آخرت به اسم منافق و فاجر می‌خوانند. (۲)
وقتی توحید در دل انسان زنده شد، هواپرستی - که عامل اصلی تمام انحرافات است - نابود می‌شود.

از این رو، در روایت زیبایی آمده است: «أَبْغَضُ إِلَهٍ عَبْدَ عَلِيٍّ وَجْهَ الْأَرْضِ الْهُوْی»؛ بدترین بت‌ها که در روی زمین همیشه مورد پرستش قرار می‌گرفته است، بت هوی و هوس است. (۳)

«مادر بت‌ها بت نفس شماس است زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست»

۱- مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۱۲. ۲- میزان الحکمه، باب ۱۴۰۹، حدیث ۶۷۸۴.

۳- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۴۴.

اگر شجره طیبه توحید در قلب انسان کاشته شد این بت‌ها کنار می‌رود.

۲- برخی از مفسران بر این اعتقادند که مراد از کلمه طیبه «شخص مؤمن» است. در قرآن مجید، بر موجودات «کلمه الله» اطلاق شده است؛ مؤمن هم کلام الهی است. خورشید، ماه، ستارگان، زمین و آسمان همه کلمه الله هستند؛ یعنی اینها در کتاب آفرینش و تکوین جزء کلمات الله به شمار می‌آیند؛ همانگونه که در مورد حضرت مسیح علیه السلام کلمه الله استعمال شده است. ^(۱)

درخت وجود مؤمن - مانند شجره طیبه - دارای میوه‌های مختلف تمام فصل از قبیل سخاوت، شجاعت، جود، مهر، محبت، احسان، ایمان، و مانند آن است. ^(۲)

۳- برخی نیز «کلمه طیبه» را به امامان معصوم علیهم السلام تفسیر کرده‌اند. این بزرگواران شجره طیبه‌ای هستند که شاخسار وجودی آنها سرشار از میوه‌هاست که هر کس به تاریخ زندگی‌شان، به مزار و حرمشان و به کلمات و سخنانشان نزدیک شود و دست نیاز بسوی آنها دراز کند، بی‌بهره نخواهد ماند. ^(۳)

۴- «علماء» تفسیر دیگری برای کلمه طیبه هستند؛ زیرا مردم از میوه‌های وجود آنها بهره می‌برند.

۵- «فکر پاک» پنجمین تفسیری است که برای کلمه طیبه بیان شده است. افکار پاک، شجره طیبه‌ای هستند که در طول تاریخ ثابت و برقرار می‌مانند.

۶- ششمین تفسیری که برای کلمه طیبه گفته‌اند، «سخن خوب» است. گاهی یک سخن خوب ماندگار می‌شود و افراد زیادی در جامعه از آن استفاده می‌کنند. ^(۴)

۱- سورة آل عمران: آیه ۳۹.

۲- التبیان، جلد ۶، صفحه ۲۹۲.

۳- تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۰.

۴- تفاسیر دیگری نیز برای «کلمه طیبه» ذکر شده است. به تفسیر المیزان، جلد ۲۳ (فارسی).

از این رو، از پیامبر گرامی اسلام ﷺ در کتاب ارشاد دیلمی روایت معروفی نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «مَا أَهْدَىٰ أَلْرُءُ الْمُسْلِمِ عَلَىٰ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ هَدِيَّةً أَفْضَلَ مِنْ كَلِمَةٍ حِكْمَةٍ يَزِيْدُهُ اللَّهُ بِهَا هُدًى وَيَرْدُّهُ عَنْ رِدًى؛ هیچ مسلمانی برای مسلمان دیگر هدیه‌ای بهتر از کلمه حکمت‌آمیزی که نور هدایت را در قلب او زیاد و ظلمت و تاریکی را کم کند، هدیه نکرده است.»^(۱)

در داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام آمده است که وقتی آنها به شهر انطاکیه رسیدند. و با بی‌مهری شدید مردم مواجه شدند، به ناچار به سوی خارج شهر حرکت کردند. در خارج از شهر به دیوار خرابه‌ای برخوردند. حضرت خضر علیهما السلام به حضرت موسی علیهما السلام گفت: «این دیوار خراب را باید بسازیم». سخن خضر برای موسی ناخوشایند آمد. حضرت خضر فرمود: «این دیوار از آن دو بچه یتیم است و گنجی در اینجا پنهان گشته، پدر آنها انسان خوبی بوده است، امید می‌رود بچه‌هایش از آن استفاده کنند».

در روایات آمده است که آن گنج پول و طلا نبوده است، بلکه کلمات حکمت‌آمیزی بوده که پدر برای فرزندان خود به یادگار گذاشته بود.^(۲) همانگونه که سخنان گهربار امیرالمؤمنین علیهما السلام ارزشمندتر از هر گنجی است که برای همه عصرها و نسل‌ها به یادگار مانده است.

کلمه طیبه‌ای از امام حسن مجتبی علیهما السلام

جُنَادَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ، از اصحاب باوفای امام مجتبی علیهما السلام، در آخرین ساعات عمر با برکت سبط اکبر پیامبر ﷺ به خدمت آن حضرت شرفیاب گشت. وی به

صفحه ۷۸ و ۷۹ و تفسیر نمونه، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۱ مراجعه فرمائید.

۱- میزان الحکمه، باب ۴۰۱۱، حدیث ۲۱۲۰۸.

۲- مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۸۸.

سوی این درخت پاکیزه دست تمنا دراز کرد تا میوه‌ای بچیند. علی رغم اینکه امام بر اثر زهر حال مناسبی نداشت؛ لیکن شروع به موعظه جناده نمود. از جمله مواعظ آن حضرت این جمله بسیار زیبا و پرمعنا است: «إِنْ أَرَدْتَ عِزًّا بِأَلَا عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً بِأَلَا سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ عَنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ ای جناده! اگر می‌خواهی قوی باشی، بی آنکه قبیله و عشیره‌ای داشته باشی و اگر می‌خواهی اُبَهِت و شکوه و عظمت داشته باشی، بی آنکه تاج و تخت پادشاهی داشته باشی، از سایه شوم معصیت و نافرمانی خداوند خارج شو و در سایه اطاعت و فرمان‌برداری خداوند قرار گیر. ^(۱)

آری؛ بندگی کن تا که سلطانت کنند، سلطنت در بندگی خداست، عزّت و آبرو و قدرت در بندگی پروردگار عالم است. «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» ^(۲)

خوی حیوانی سزاوار تو نیست	ترک این خوکن که انسانت کند
چون علی در عالم مردانگی	فرد شو تا شاه مردانت کنند
همچو سلمان در مسلمانی بکوش	ای مسلمان تا که سلمانت کنند

* * *

فصل بیست و ششم:

بیست و ششمین مثال: مثال والایی برای خداوند

خداوند در آیه شریفه ۶۰ سوره نحل می‌فرماید: «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ برای آنها که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است؛ و برای خدا، صفات عالی و او قدرتمند و حکیم است.

دورنمای بحث

همان گونه که در بحث‌های قبل گذشت هدف از «امثال القرآن»، بیان مسایل عقلی و پیچیده در قالب مسایل حسی و قابل درک همگان است؛ زیرا قرآن مجید برای همه است؛ یعنی همانطور که آگاه‌ترین دانشمندان، مخاطب آیه‌های قرآن هستند، بی‌سوادترین مسلمانان نیز مخاطب آن هستند.

در مورد آیه مذکور در بین مفسران اختلاف است که آیا از مثل‌های قرآن است

یا خیر؟

علّت این اختلاف آن است که مفسران برای آیه شریفه دو تفسیر بیان کرده‌اند بنابر یکی از آن دو، آیه شریفه از امثال القرآن به شمار می‌رود که به منظور نشان دادن آن به ذکر هر دو تفسیر می‌پردازیم.

تفسیر اوّل

طبق تفسیر اوّل کلمه «مَثَل» به معنای صفت آمده است؛ یعنی کسانی که ایمان به قیامت ندارند، صفات زشت و بد و ناپسندی دارند و حقیقت هم همین است؛ زیرا کسانی که ظلم می‌کنند، رشوه می‌گیرند، دروغ می‌گویند، مرتکب قتل نفس می‌شوند و... بی‌شک به روز قیامت اعتقادی ندارند و گرنه مرتکب چنین گناهانی نمی‌شوند.

قرآن مجید در آیه ۴ سوره مطففین، درباره کم‌فروشان می‌فرماید: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ آیا آنها (کم‌فروشان) گمان نمی‌کنند که در روزی بزرگ برانگیخته می‌شوند؟!

بنابر آیه، علّت کم‌فروشی کم‌فروشان بی‌اعتقادی آنها به روز قیامت است و گرنه کم‌فروشی نمی‌کنند!

آری؛ کسانی که اعتقاد و ایمان به روز آخرت ندارند، صفات بد و زشتی دارند. از این رو، انسان باید تحت کنترل و برنامه‌ای باشد و گرنه بسیارند کسانی که دست به هر جنایتی می‌زنند و برای به دست آوردن کمترین سودی، بزرگترین جنایت را مرتکب می‌شوند.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى: و برای خداوند صفات والا و عالی است؛ چون او هم قدرتمند و شکست‌ناپذیر است و هم حکیم و با برنامه.

انسان‌های به ظاهر قدرتمند، معمولاً انسان‌های حکیمی نیستند و از قدرت خود استفاده ناشایست می‌کنند.

قدرت، آفت‌های فراوانی دارد که از جمله آنها، بی‌توجهی به حساب و کتاب و کارهای حکیمانه است؛ ولی خداوند قدرتمند - که بالاترین قدرت را داراست - حکیمی مطلق است.

در نتیجه بر اساس این تفسیر، آیه شریفه از امثال القرآن به شمار نمی‌رود.

تفسیر دوم

طبق تفسیر دوم کلمه «مَثَل» در آیه شریفه همان معنای لغوی خود را داراست. کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند و معاد را - چه در عقیده و چه در عمل - نپذیرفته‌اند مثل‌های بدی دارند؛ مانند همان مثال‌هایی که در قرآن مجید برای آنها ذکر شده است.

مثالی که در آیه ۱۷ سورة بقره درباره منافقان بیان شده است از این جمله است؛ در این مثال خداوند می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»؛ مثل آنان [منافقان] همانند کسی است که آتش افروخته‌اند [تا در بیابان تاریک، راه خود را بیابند]؛ ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند [طوفانی می‌فرستد] و آن را خاموش می‌کند؛ و در تاریکی‌های وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آنها را رها می‌سازد. (۱)

و نیز همانند مثلی که در آیه ۱۷۶ سورة اعراف آمده است که در آن آیه، خداوند انسانهای مشرک را به سگ‌های تشبیه کرده است که نه به دوستان خود احترام می‌گذارد و نه به دشمنانش (۲).

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ ولی خداوند مثال‌های اعلی و والایی دارد اگرچه هر مثالی برای خداوند در نظر گرفته شود ناقص است؛ زیرا مثال‌های ما از موجودات عالم امکان است و آنها همه محدود و ناقص هستند و روشن است که نمی‌توان ذات نامحدود کاملی را با موجودات محدود و ناقص به تصویر کشید و شاید آیه شریفه «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» (۳) به همین مسئله اشاره دارد. علی‌رغم مطلب فوق، اگر بخواهیم مثالی برای خداوند بیان کنیم، آیه شریفه

۱ و ۲- شرح و تفسیر این مثل در اوایل کتاب به صورت مشروح گذشت.

۳- سورة نحل، آیه ۷۴.

۳۵ سوره نور برای این امر شایسته‌تر است؛ چه اینکه در آن آیه خداوند به نور تشبیه شده است؛ زیرا در عالم آفرینش هیچ موجودی مفیدتر، بابرکت‌تر، لطیف‌تر و سریع‌تر از نور نیست. از این رو، برای خداوند مثل‌های زیبا و والا و اعلی است.

پرسش: برخی این سؤال در ذهنشان خطور می‌کند که همه چیز را خداوند آفریده است، پس چه کسی خداوند را آفریده است؟

پاسخ: آری؛ همه چیز را خداوند آفریده است، ولی هیچ کس خدا را نیافریده است؛ زیرا خداوند موجودی ازلی و ابدی است؛ یعنی همیشه بوده و خواهد بود. اصلاً، آفریده نشده تا در پی آفریننده او باشیم. به منظور روشن شدن مطلب به مثال زیر - که امور معقول را در لباس محسوسات می‌آورد - توجه کنید:

دانشمندان می‌گویند مبدأ تمام انرژی‌ها خورشید است؛ چه اینکه درخت‌هایی که منبع نور و گرما هستند، انرژی خود را از خورشید می‌گیرند.

ذغال سنگها - که باقیمانده جنگلهای دوران گذشته هستند - نیز معلول انرژی خورشید هستند. حتی نفت - که اکنون از منابع مهم انرژی جهان است - منبع اصلی انرژی آن، خورشید است؛ زیرا می‌گویند: نفت باقیمانده حیوان‌های گذشته است که در دل خاکها دفن شده‌اند و روشن است که حیوانات از گیاهان تغذیه می‌شوند و گیاهان هم از نور آفتاب استفاده می‌کنند.

توربینهای بزرگ نیز که بر آبشارها نصب می‌شوند و تولید انرژی برق می‌کنند، انرژی خود را از خورشید می‌گیرند بدین گونه که خورشید به دریاها می‌تابد، آبها بخار می‌شود، بخارها تبدیل به ابر می‌گردد، ابرها بارانهای بابرکت را نازل می‌کنند، بارانها سیلابهایی به وجود می‌آورند و سیلابها بر توربینها جاری می‌شوند و در نتیجه تولید برق می‌نمایند.

اما نیرو و انرژی آفتاب از خود اوست؛ یعنی از خارج انرژی به خورشید

نمی‌رسد، بلکه انرژی از ذات خود خورشید می‌جوشد.

حال، با اینکه خورشید یک مخلوق خدا است، اما منبع انرژی است و لازم نیست از جای دیگری انرژی او تأمین شود (با این مثال) روشن می‌شود که خداوند متعال نیز ازلی و ابدی است و نیازی نیست که آفریننده‌ای داشته باشد و یا قدرت او از جایی تأمین شود.

در نتیجه بنابر تفسیر دوم آیه شریفه جزء «امثال القرآن» محسوب می‌گردد.

ارتباط آیه مَثَل با آیات قبل

در آیات قبل، یعنی آیات (۵۷ و ۵۸ و ۵۹)، سخن از یکی از عادات و عقاید زشت اعراب جاهلی - که زنده به گور کردن دختران است - به میان رفته است. در آیه (۵۸ و ۵۹) آمده است: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءُ مَا يَحْكُمُونَ»؛ در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده است، صورتش [از فرط ناراحتی] سیاه می‌شود؛ و به شدت خشمگین می‌گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد؛ [و نمی‌داند] آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می‌کنند!

با استفاده از دو آیه فوق درمی‌یابیم که عرب جاهلی از اینکه خداوند به آنها دختری عطا می‌کرد به شدت ناراحت می‌شدند. و این عمل برای همگان جای بسی سؤال دارد.

چرا عرب جاهلیت دختران خود را می‌کشت؟

مطالعات نشان می‌دهد که منشأ امرفوق یکی از دو علت زیر است:

۱- آنها پسران را تولیدکننده ثروت و دختران را فقط مصرفکننده ثروت می‌پنداشتند؛ چه اینکه در آن زمان دختران فعالیت اقتصادی نداشتند و تولید کار نمی‌کردند، ولی پسران از راههای مختلف نان‌آور خانواده بودند، از راه کار و تلاش‌های اقتصادی و یا از طریق راهزنی‌ها و سرقت‌ها و غارت‌ها و راههای دیگر. به همین جهت، می‌گفتند: دختر حق حیات و زندگی ندارد؛ ولی پسر چنین حقی را داراست!

۲- تعصّب کر و کور؛ می‌گویند بین اعراب جنگی رخ داد. قبیله پیروز، مردان، زنان و دختران قبیله شکست‌خورده را به اسارت گرفتند. در مدّتی که دختران در بند اسارت بودند، کم‌کم با جوانان قبیله فاتح ازدواج و عروسی کردند. مدّتی گذشت و جنگ به صلح انجامید. کار مبادلهٔ اسرا آغاز شد؛ اما دخترانی که ازدواج کرده بودند، حاضر نشدند به قبیلهٔ خود بازگردند. این مسئله سبب شد تا خانواده‌هایی که دخترانشان به دامان آنها بازنگشتند و نزد شوهرانشان ماندند، مورد سرزنش دیگران قرار گیرند. یک نفر از این خانواده‌ها از فرط عصبانیت به بتها قسم خورد که از این پس اگر خداوند دختری به او بدهد، او را بکشد و زنده در گور بنهد تا شاهد چنین رسوایی نگردد! ^(۱)

کم‌کم این بیماری به دیگران نیز سرایت کرد و این گناه بزرگ تحت یک عنوان مقدّس رایج گردید؛ عنوان مقدّسی چون: «دفاع از ناموس»، یا «حفظ غیرت و حمیت»، و مانند آن. همانگونه که امروزه نیز مرسوم است که جنایات بزرگ را با عنوان‌های مقدّس و مورد احترام انجام می‌دهند؛ از جمله آنها اینکه غربی‌ها با تمسّک به شعار «حقوق بشر»، حقوق دیگران را پایمال می‌کنند و یا تحت لوای «آزادی» انسان‌ها را به اسارت می‌کشند و یا به نام «تمدّن» جنایاتی مرتکب

می‌شوند که انسانهای ما قبل تاریخ هم نمی‌کردند!

خلاصه، به هر علتی عرب عصر جاهلیّت به این گناه بزرگ آلوده بود؛ ولی با آمدن اسلام حیات‌بخش پرونده این جنایت بزرگ بسته شد و این دین نوپا به انسانیت ارج نهاد و خدمت بزرگی به زنان کرد.

از سوی دیگر، همین عرب‌ها - که دختران را موجوداتی شوم می‌دانستند و آنها را زنده به گور می‌کردند - معتقد بودند که ملائکه و فرشتگان دختران خدا هستند و آنها را می‌پرستیدند تا رضایت الهی را جلب نمایند.

از این رو، در آیه ۵۷ سوره نحل چنین آمده است: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ»؛ آنها [در پندار خود] برای خداوند دختران قرار می‌دهند؛ - منزه است خداوند [از اینکه فرزندی داشته باشد] - ولی برای خودشان، آنچه را میل دارند قائل می‌شوند.

در این آیه خداوند با منطق خودشان با آنها سخن گفته است: که اگر دختران خوب هستند و آنها را فرزندان خدا می‌پندارید؛ پس چرا وقتی خداوند دختری به شما عنایت می‌کند او را زنده به گور می‌کنید؛ و اگر دختران بد هستند و بدین جهت آنها را می‌کشید، پس چرا این موجودات بد را دختران خدا می‌دانید!

البته این فکر جاهلی - که ملائکه زن هستند - اکنون هم کم و بیش در ذهن برخی از مردم وجود دارد. به همین جهت، به هنگام ترسیم ملائکه آنها را به شکل دختران می‌کشند!

دختر دسته گل است

متأسفانه، هنوز در برخی از خانواده‌ها این تفکر غلط جاهلی پس از قرن‌ها وجود دارد و برای دختران ارزش را به مساوات پسران قائل نیستند و از شنیدن خبر تولّد دختر ناراحت می‌شوند.

به منظور ردّ این گونه تفکرات روایات فراوانی در منابع اسلامی وجود دارد که به دو نمونه از آن اشاره می‌شود؛ باشد که به برکت این آیات و روایات باقیمانده این اندیشه‌های شوم برچیده شود.

۱- رسول خدا ﷺ با جمعی از اصحاب و یاران تازه مسلمان نشسته بودند، شخصی برای پیامبر ﷺ خبر آورد که خداوند به آن حضرت فرزند دختری عنایت کرده است. حضرت محمد ﷺ از این خبر بسیار خوشحال گشت؛ ولی اصحاب تازه مسلمان - که هنوز رسوبات افکار جاهلی در اذهان آنها بود - از این خبر ناراحت گشته و چهره در هم کشیدند. پیام‌آور وحی ﷺ از این برخورد اصحاب ناراحت شد و خطاب به آنها فرمود: «مَا بِكُمْ! رِيحَانَةُ أَسْمُهَا وَرِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ؛ شما را چه شده است که این گونه چهره در هم کشیده‌اید؟! دختر دسته گلی است که خداوند عنایت کرده است. من آن را می‌بویم [اگر کسی دسته گلی به شما بدهد، ناراحت و افسرده می‌شوید؟] رزق و روزی او هم بر خداوند است [و از این جهت هم جای نگرانی نیست].^(۱)

چه بسا پسرانی که باعث سیه‌روزی پدران خود شدند و چه بسا دخترانی که باعث سرافرازی پدرانشان گردیدند. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تنها دختر حضرت رسول ﷺ باعث فخر و مباهات پدر بود و نسل آن حضرت از اوست.

۲- در ذیل آیه شریفه: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَآرَدْنَا أَنْ نُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا؛ و اما آن نو جوان، پدر و مادرش با ایمان بودند؛ و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد. از این رو خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاکتر و با محبت‌تر به آن دو بدهد»^(۲) آمده است که خداوند به آن پدر و مادر به جای این

پسر ناصالح - که نزدیک بود والدین خود را از راه حق منحرف کند - دختری عنایت کرد. دسته گلی که نه تنها باعث گمراهی والدین خود نگردید بلکه باعث فخر و مباهات آنان گشت؛ زیرا از نسل آن دختر مبارک ۷۰ پیامبر به وجود آمد^(۱). آیا این دختر شوم و آن پسر خوب است؟

بنابراین، طبق آیه مَثَل، کافران به خدا و روز قیامت مثالهای بدی دارند و سخنان زشتی می‌گویند و معتقدند که خداوند فرزند دختر دارد، در حالی که چنین نیست، او نه فرزندی دارد و نه خود زاده شده است «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ». انسانها به دو جهت نیازمند فرزند هستند:

نخست اینکه، عمر انسان محدود است و برای بقاء نسل نیازمند فرزندانی است که نسل او را ادامه دهند.

دیگر اینکه، انسان همواره قوی و نیرومند نیست، بلکه زمان پیری و ضعف فرا می‌رسد و او نیازمند فرزندانی است که به هنگام ضعف و ناتوانی یاور او باشند. ولی خداوندی که ازلی و ابدی است و مرگ برای ذات او بی‌معناست و همواره قوی و قادر مطلق است، هیچ نیازی به فرزند - چه پسر و چه دختر - ندارد. علاوه بر همه اینها فرزند داشتن لازمه جسمانیت است و بدیهی است که ذات حق، جسم نیست «تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا».



۱- نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۲۸۶ و ۲۸۷ (به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۵۰۴).

فصل بیست و هفتم:

بیست و هفتمین مثال: بت پرستان و خداپرستان

خداوند در آیه شریفه ۷۵ سورة نحل در بیست و هفتمین مثل می‌فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِثْرًا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خداوند مثالی زده است: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و انسان [با ایمانی] را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده‌ایم، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می‌کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟! ستایش مخصوص خداست ولی اکثر آنها نمی‌دانند.

دورنمای بحث

آیه مثل به گفتگو از بت پرستان و مؤمنان پرداخته است. خداوند بت پرستان را به بردگانی تشبیه کرده است که هیچ مال و سرمایه‌ای ندارند و در تصمیم‌گیری خود آزاد نیستند؛ ولی مؤمنان علاوه بر آنکه دارای سرمایه‌ای از ناحیه خداوند هستند، دیگران را نیز در سرمایه خود سهم می‌دانند.

ارتباط آیه مثل با آیات قبل

در آیات قبل از بت پرستی سخن به میان رفته است و اینکه چرا بت پرستان به

پرستش موجوداتی پرداخته‌اند که هیچ مشکلی را از آنها حل نمی‌کنند، در حالی که انسان عاقل باید کارهایش هدفدار باشد.

از این رو، در آیه ۷۳ همین سوره آمده است: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ»؛ آنها (بت پرستان) غیر از خدا، موجوداتی را می‌پرستند که هیچ رزقی را برای آنان از آسمانها و زمین در اختیار ندارند؛ و توان این کار را نیز ندارند.

انگیزه پرستش

عبادت و پرستش باید بر اساس انگیزه‌ای باشد. یکی از انگیزه‌های پرستش خداوند قادر متعال، مسئله «شکر مُنعم» است؛ یعنی انسان وقتی به خود و اطرافش می‌نگرد، خود را غرق در نعمتهای متعدد می‌بیند؛ نعمت چشم، گوش، دست، پا، تفکر و اندیشه، آسمان، زمین، خورشید، هوا، درختان، جنگل‌ها، و مانند آنها، و در می‌یابد که این نعمت‌ها را خود به خویشتن نداده، بلکه از ناحیه دیگری است. از این رو، وجدان انسانی به او حکم می‌کند تا از مُنعم (شخصی که این نعمت‌ها را در اختیار انسان نهاده است) تقدیر و تشکر کند.

آیا تشکر از مُنعم بدون معرفت و شناخت او ممکن است؟ اینجاست که شکر منعم سبب معرفه الله می‌شود.

بنابراین، یکی از انگیزه‌های پرستش، شکر نعمت‌هایی است که خالق به مخلوقات داده است.

حال، اگر معبودی در زندگی انسان هیچ اثری نداشته باشد و نه تنها فایده‌ای به عابد خود نرساند، بلکه از خویشتن نیز نتواند دفاع کند و نیازمند حمایت دیگران باشد، آیا چنین معبودی سزاوار پرستش است؟! بی‌شک عقل انسان این پرستش را نمی‌پذیرد.

البته بت پرستان، بتان خویش را خالق موجودات نمی دانستند، بلکه بنا بر نصّ قرآن اگر در مورد خالق آسمانها و زمین از آنها سؤال می شد، در پاسخ خداوند را به عنوان خالق معرفی می کردند^(۱) نه بتان ناتوان خود را. بنابراین آنها در توحید خالقیت مشرک نبودند؛ همانگونه که خداوند را نیز تنها رازق می دانستند.^(۲)

لیکن آنها معتقد بودند که بتها مستقلاً یا به عنوان شفیع در درگاه الهی برای حلّ مشکلات اقدام می کنند. به همین منظور آیه ۶ سوره زمر چنین می فرماید: «أَلِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»؛ آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند، [دلیلشان این بود که:] اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند.

بی شک سخن بت پرستان باطل است و عدم صحت آن بسیار روشن است. بتهایی که توان حل مشکل خویش را ندارند، چگونه می توانند مشکلات دیگران را برطرف کنند؟

بنابر نصّ قرآن کریم، حضرت ابراهیم بت شکن پس از داستان شیرین و آموزنده شکستن بتها، به بت پرستان فرمود: «أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی به شما می رساند؟! اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید [و عقل ندارید]؟!^(۳)

۱- این مطلب در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است؛ آیه ۶۱، سوره عنکبوت، آیه ۲۵، سوره لقمان؛ آیه ۳۸، سوره زمر؛ آیه ۹ و ۸۷، سوره زخرف از جمله این آیات است.

۲- از جمله آیه ۲۴ سوره سبأ دلالت بر این امر دارد.

۳- سوره انبیاء، آیه ۶۶ و ۶۷.

پس انسان عاقل در مقابل چنین بت‌هایی سر تسلیم فرو نمی‌آورد و آنها را عبادت نمی‌کند.

در پی این آیه که خداوند انسان را از پرستش بتان نهی کرده، آیه مثَل مطرح شده است.

شرح و تفسیر آیه مثَل

آیه شریفه مثَل در صدد است تا بین یک مؤمنِ خداپرست و یک مشرکِ بت‌پرست تمیز دهد. بت‌پرستان به برده‌ها و غلامان و کنیزانی تشبیه شده‌اند که از خود هیچ اختیاری نداشته و همواره در اختیار مولای خود هستند؛ نه مالک مال و سرمایه‌ای هستند و نه قدرت تصمیم‌گیری دارند، بلکه حتّی بعضی از مالکان به خود اجازه می‌دادند که به هنگام غضب و ناراحتی برده‌های خود را بکشند.

آنها معتقد بودند که می‌توانند هرگونه تصرفی در اموال خویش بنمایند. انسانِ بت‌پرستِ مشرک همانند چنین بردهٔ مملوک، فاقد اختیار و اراده است.

اما انسانِ مؤمنِ خداپرست، بسان انسان آزادی است که خداوند به او روزی داده است؛ روزی نیک و خوش، و نه تنها خود از آن بهره می‌گیرد، بلکه در آشکار و پنهان از آن انفاق می‌کند و دیگران را نیز از آن بهره‌مند می‌سازد.

آیا این دو مساوی هستند؟ بی‌شک مساوی نیستند. آنچه که بت‌پرستان را به این کار کشانده است، جهل و نادانی آنهاست.

پیام‌های آیه

۱- برده‌داری در اسلام

آیا برده‌داری کار شایسته‌ای است؟

آیا وجدان بشری اجازه برده‌داری را می‌دهد؟

چرا اسلام به هنگام ظهورش همه بردگان را آزاد نکرد و برده داری را لغو ننمود؟

چرا در فقه اسلامی احکام مخصوصی درباره بردگان به چشم می خورد؟
چرا بردگان و انسان های آزاد از حقوق انسانی برخوردار نیستند؟
در آخرین سؤال آیا برده داری با روح اسلام - که دین فطری است - سازگار است؟

پاسخ: نگارنده جواب سؤالات فوق را در کتاب مستقلی به نام «اسلام و آزادی بردگان» و همچنین در «تفسیر نمونه»^(۱) به طور مشروح بیان کرده است؛ لیکن به مجال بحث اجمالاً به آن می پردازیم.

آزادی بردگان یکی از اهداف مهم دین نجاتبخش اسلام بود و این کار به تدریج و باگذشت زمان محقق شد؛ ولی باید توجه داشت که اگر مسئله ناهنجاری در یک جامعه ریشه بدواند و مدت ها بدان عمل شود، نمی توان در مدت کوتاه آن را ریشه کن نمود، بلکه برای از بین بردن آن باید تدریجاً اقداماتی نمود، در غیر این صورت مشکلات عظیمی را به بار خواهد آورد.

اگر پیامبر گرامی اسلام ﷺ، در ابتدای ظهور اسلام، برده داری را به یکباره لغو می کرد و مسلمانان برده های فاقد ثروت و سرمایه را آزاد کرده، از خانه های خود می راندند، مشکلات مختلفی پدید می آمد؛ به گونه ای که بسیاری از آنان از گرسنگی می مردند و یا برخی از آنها مرتکب گناهان مهم اجتماعی همچون سرقت، زنا، لواط و مانند آن می شدند و خلاصه شیرازه جامعه را بر هم می زدند؛ بنابراین آزادی یکباره بردگان، کار صحیحی نبوده است.

بدین جهت، اسلام برنامه آزادی تدریجی آنها را پایه گذاری کرده تا بردگان به

۱- این بحث در مجلد های مختلف تفسیر نمونه مطرح شده است؛ ولی عمده آن در جلد ۲۱، صفحه ۴۱۲ به بعد آمده است.

تدریج آزاد گردیده، جذب جامعه اسلامی شوند.

از این رو، اسلام ابتدا سرچشمه‌های بردگی را در آینده بست تا از آن به بعد برده‌های جدیدی گرفته نشوند. تنها یک راه برده‌گیری باقی ماند که آن هم اُسرای جنگی بودند. در این مورد نیز اسلام آن را قابل تبدیل با چیزهای دیگری دانست؛ یعنی به مسلمانان اجازه داده شد که اسیران جنگی را - مجّانی یا غیر مجّانی - آزاد کنند. از سوی دیگر، بر آزادی بردگان تأکید و سفارش کرد و برای آن ثواب و اجرهای فراوانی بیان کرد. ^(۱) بدین صورت بود که مسلمانان به آزادی بردگان تشویق شدند.

به همین منظور، در برخی از روایات آمده است که حضرت علی علیه السلام از راه درآمدهایی که از دست‌رنج خویش به دست می‌آورد، یک هزار برده را آزاد کرد «أَعْتَقَ أَلْفَ عَبْدٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ» ^(۲).

در روایت دیگری آمده است که: یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه‌گلی به آن حضرت داد حضرت آن گل را بوئید و فرمود: «أَنْتِ حُرَّةٌ لِرُوحِهِ اللَّهِ؛ تو را در راه خدا آزاد کردم». شخصی گفت: آقا! به خاطر یک گل برده‌ای را آزاد کردید! حضرت فرمود: «أَدَبَنَا اللَّهُ تَعَالَى؛ خداوند ما را چنین تعلیم داده است» ^(۳). همچنین اسلام برای آزادی مطلق بردگان، کفّاره بسیاری از گناهان را آزادی آنها اعلام کرده است.

مثل اینکه اگر شخصی عمداً روزه خود را باطل کند، علاوه بر قضا باید کفّاره‌ای نیز بپردازد. یکی از چیزهایی که به عنوان کفّاره مطرح شده است، آزادی یک برده در راه خداوند است و یا در مورد تخلف از قسم، عهد و نذر نیز آزادی برده یکی از کفّارات معین شده است.

۱- به کتاب وسایل الشیعه، جلد ۱۶، ابواب العتق، باب اوّل مراجعه کنید.

۲- بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۴۳. ۳- مسند الامام المجتبی علیه السلام صفحه ۷۰۲.

بدین ترتیب با برنامه دقیق اسلام، آزادی تدریجی بردگان تحقق یافت؛ یعنی صدها سال قبل این اینکه دنیا اعلامیه آزادی بردگان را صادر کند، اسلام برنامه آزادی تدریجی آنها را طراحى و عملی ساخت.

۲- بردگی‌های مدرن

قرآن مجید انسانهای مؤمن را آزاد و مشرکان بت پرست را اسیر و برده می‌شناسد. از این تعبیر درمی‌یابیم که بردگی و اسارت منحصر در معنای معروف آن نیست، بلکه انواع و اقسام دیگری نیز دارد؛ بردگی شهوات، بردگی هوی و هوس، بردگی پول و ثروت، بردگی جاه و مقام و دیگر اقسام بردگی‌های مدرن. ابن عباس می‌گوید: «اَوَّلین درهم و دیناری که بر روی زمین سکه زده شد، شیطان به آن نگاهی کرد، سپس آن دو را لمس نموده و بوسید، سپس روی چشمانش گذاشت و بعد روی سینه‌اش قرار داد و گفت: «أَنْتُمَا قُرَّةُ عَيْنِي وَ ثَمَرَةُ فُؤْدِي مَا أَبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحْبَبُوكُمَا أَنْ لَا يَعْبُدُوا وَثَنًا»؛ ای نور چشم من و ای میوه دل من، اگر فرزندان آدم شما را پرستش کنند باکی نیست که دیگر بتها را نپرستند. (۱)

یعنی بت پول و ثروت و بردگی مال و منال دنیا، به مراتب خطرناک‌تر از بردگی مرسوم است.

دنیای امروز که اعلان آزادی بردگان و الغای برده‌داری نمود، در واقع شکل برده‌داری را عوض کرده است، ولی بردگی هنوز به گونه‌ای دیگر وجود دارد. قدرت‌های بزرگ جهان در توجیه جنایات خود صریحاً می‌گویند: این جنایات مقتضی منافع ماست؛ اگر جنگ و خونریزی و کشت و کشتار و اختلاف

و تفرقه نباشد، کارخانه‌های اسلحه‌سازی ما تعطیل می‌شود. آیا این بت پرستی نیست؟

آیا اینان اسیر و برده پول و ثروت نیستند؟!

اشخاصی هستند که اگر تجملات زندگی آنها مهیا نباشد، عزا می‌گیرند! اینها اسیر واقعی هستند.

حضرت یوسف علیه السلام انسانی آزاده

از قرآن مجید استفاده می‌شود که نه تنها همسر عزیز مصر، زلیخا، بلکه تمام زنان اشراف و بزرگان آن دیار، حضرت یوسف علیه السلام را به اطاعت از زلیخا و برآورده کردن خواسته‌های شیطانی‌اش تشویق می‌کردند؛ از این رو، در کلام یوسف علیه السلام آمده است: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؛ پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند». (۱)

اما در اینکه آنها چه می‌گفتند، احتمالات مختلفی وجود دارد. شاید یکی می‌گفت: «یوسف! تو جوانی، و زلیخا هم زن زیبایی است؛ چرا تسلیم او نمی‌شوی؟!» و دیگری می‌گفت: «اگر جمال و زیبایی زلیخا را نمی‌خواهی، دست کم به خاطر نفوذ و مقامی که دارد، تسلیم او شو تا تو هم صاحب مقام گردی!» و سومی می‌گفت: «اگر به فکر هیچ یک از این دو نیستی، از کینه و حس انتقام‌جویی زلیخا بترس که او زن کینه‌توزی است!».

اما یوسف آزاده در مقابل تمام این وسوسه‌ها که در لباس‌های به ظاهر زیبا و جذابی مطرح می‌شد، ایستادگی و مقاومت کرد و خطاب به خدای خویش، که تنها و تنها عبادت و بندگی او را می‌کرد عرض کرد: «زندان نزد من محبوب‌تر

است از آنچه اینان مرا به سوی آن می خوانند».

خدایا! این زنان آلوده مرا به اسارت هوی و هوس دعوت می کنند؛ ولی من دوست دارم که آزاد باشم اگرچه این آزادی از شهوات در پشت میله های زندان به دست آید. پشت میله های زندان نزد من خوشایندتر است از اسارت نفس سرکش! ولی ای خدای بزرگ از این امتحان سخت به تنهایی بر نمی آیم و محتاج کمک و عنایت تو هستیم؛ کمک کن! اگر دستم را نگیری در دام آنان گرفتار خواهم شد.

خداوند به یوسف آزاده کمک کرد و آزادی را در پشت میله های زندان به او عنایت کرد این آزادمرد، به زندان رفت؛ ولی زندانی توأم با سربلندی و افتخار، زندانی که مقدمه حکومت و سلطنت و اثبات پاکدامنی آن حضرت گردید. اگر حضرت یوسف علیه السلام به زندان نمی رفت، تعبیر خواب پیش نمی آمد؛ اگر تعبیر خواب پیش نمی آمد، از اتهامات مبری نمی گشت و مقرب درگاه سلطان نمی شد و عاقبت به حکومت دست نمی یافت.

پروردگارا! ما همه به نوعی اسیر هوی و هوس و شهوات هستیم؛ ولی دوست داریم از این بردگی نجات یابیم. تو خود به ما کمک کن تا رهایی یابیم!

علی علیه السلام آزادمردی دیگر

یکی از تفسیرهایی که مفسران در آیه مثل برای مؤمن آزاده بیان کرده اند، وجود مبارک آزادمرد جهان اسلام، حضرت علی علیه السلام است. ^(۱) آری؛ او از بردگی هوی و هوس و پول و ثروت آزاد بود. هرچه داشت در راه خدا انفاق می کرد، حتی در حال نماز نیز از انفاق باز نمی ماند.

وی که از پسِ مظلومیت، پس از سالیانی سکوت و خانه‌نشینی به حکومت ظاهری رسیده است. اکنون زمامدار پر قدرت مسلمانان است. برادرش عقیل - که فردی عاقله‌مند و فقیر است - از مدینه به سوی مرکز حکومت، کوفه، حرکت می‌کند تا سهم بیشتری از بیت‌المال نصیبش گردد حضرت سفره غذا را بر روی پشت‌بام می‌اندازد؛ اما این سفره مانند سایر سفره‌هاست و هیچ شباهتی با سفره‌های رنگین پادشاهان و امیران ندارد. بدین جهت، عقیل غذائی نمی‌خورد و به برادر خود می‌گوید: «این غذاها با معدۀ من سازگار نیست!» مشکل مرا حل کن تا به مدینه برگردم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «برادر بازار کوفه از اینجا پیدا است. درون مغازه‌ها اشیای قیمتی و ارزشمند فراوانی است. بیا هر دو به بازار برویم و مغازه‌ای را سرقت کنیم و شما هر چقدر می‌خواهی بردار!»
عقیل گفت: «برادر جان مگر ما دزد و سارق هستیم که دست به چنین کاری بزنیم؟!»

علی علیه السلام فرمود: «مگر پرداختن وجه اضافی از بیت‌المال به تو دزدی نیست؟!»
علی آزاده به برادرش پیشنهاد دیگری می‌دهد و می‌فرماید: «شنیدم قافله‌ای به سوی کوفه می‌آید. هردو با شمشیرهای برهنه در کمین کاروان می‌مانیم و ناگهان بر آنان یورش می‌بریم؛ تو آنچه نیازداری از کاروان بردار!»

عقیل گفت: «برادر جان مگر ما راهزن هستیم که دست به چنین کاری بزنیم!»
علی علیه السلام فرمود: «پرداخت از بیت‌المال نیز نوعی دزدی و سرقت است، پس چرا مرا به آن می‌خوانی؟!»^(۱)

سپس علی علیه السلام آه‌ن گذاخته‌ای را نزدیک دست برادر برد - که شرح آن در

۱- بحارالانوار؛ جلد ۹ (چاپ تبریز)، صفحه ۶۱۳، (به نقل از داستان راستان، جلد اول، صفحه ۱۳۰، داستان ۳۸).

مباحث گذشته بیان شد - عقیل که دید این فرمانروای آزاده راضی نیست لحظه‌ای از خطّ عدالت خارج شود. برخاست و رفت.

در طول تاریخ عالم بشریت کجا سراغ دارید که برادری قدرتمند و اختیاردار خزانه کشور، برای حفظ عدالت این‌گونه با برادرش رفتار کند!

خدایا به مسئولین ما توفیق ده که همانند امیر آزادگان، آزاده باشند و همواره «ضوابط» را بر «روابط» مقدّم بدارند.



فصل بیست و هشتم

بیست و هشتمین مثال: مشرک و مؤمن

خداوند در آیه شریفه ۷۶ سوره نحل در بیست و هشتمین مثل با مقایسه بین مشرک و مؤمن می‌فرماید: «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَا يُوَجِّهُهُ لَآيَاتٍ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ خداوند مثالی زده است: دو نفر که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سربار صاحبش می‌باشد؛ او را در پی هر کاری بفرستد، خوب انجام نمی‌دهد؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می‌کند، و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟!

دورنمای بحث

این آیه شریفه مثل نیز در صدد مقایسه انسان مؤمن با افراد مشرک است. آیه در مثالی جالب و زیبا و دقیق این دو را به گونه‌ای مقایسه می‌کند که هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که آن دو مساوی نیستند، مخصوصاً، با توجه به صفاتی که در آیه فوق برای مشرک بیان گردیده است، مؤمن اصلاً قابل مقایسه با مشرک نیست.

شرح و تفسیر

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ: در این مثال که مشرکان و مؤمنان با یکدیگر مقایسه

شده است، خداوند دو نفر را در نظر گرفته است؛ نفر اوّل - که مثال مشرک است - دارای پنج ویژگی است که بدان اشاره می‌شود:

۱- «أَحَدُهُمَا إِبْكَمُ»؛ اوّلین ویژگی این انسان این است که «ابکم: گنگ» است. عرب برای انسان «لال و گنگ» دو واژه دارد، نخست «أَخْرَص» و دیگری «إِبْكَم». اخراص به گنگی اطلاق می‌شود که در بدو تولّد لال نبوده است، بلکه در طول زندگی بخاطر حادثه‌ای قدرت سخن گفتن را از دست داده است؛ ولی به کسانی که از بدو تولّد از این نعمت بزرگ الهی محروم بوده‌اند، «ابکم» می‌گویند.

برخی از اهل لغت نیز علاوه بر مطلب مذکور گفته‌اند: «ابکم به انسان گنگ مادرزادی گفته می‌شود که گنگی او سرچشمه‌اش ضعف قوای عقلانی و عقب‌ماندگی ذهنی او باشد». بنابراین، «ابکم» کسی است که مغز ناتوانی دارد و بر اثر آن گنگ و لال به دنیا آمده است، که قرآن شخص مشرک را گنگ مادرزاد می‌شناساند.

۲- «لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»؛ دومین ویژگی این انسان، این است که توانایی بر هیچ چیز ندارد؛ هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی ضعیف و ناتوان است.

۳- «وَهُوَ كُلُّ عَلَى مَوْلِيَةٍ»؛ ویژگی دیگر چنین انسانی، عدم استقلال و سربار بودن اوست؛ یعنی این برده سربار مولایش است. معمولاً، برده‌داران بردگان خود را برای حل مشکلات خود نگهداری می‌کنند؛ ولی برده مورد مثال نه تنها کار تولیدی و خدماتی انجام نمی‌دهد، بلکه تنها مصرف‌کننده و سربار مولای خویش است.

۴- از عبارت بالا درمی‌یابیم که چنین شخصی برده است و انسان آزاد نیست. به عبارتی، او تعلق به دیگری دارد و از خود هیچ‌گونه اختیاری ندارد.

۵- «أَيُّمًا يُوجِّهُهُ لآيَاتِ بَخِيزٍ»؛ آخرین ویژگی او، این است که در پی هر کاری برود شکست خورده و ناکام برمی‌گردد.

بنابراین، شخص مشرک به فردی می ماند که:

۱- برده است و فاقد اختیار؛

۲- گنگ و لال است آن هم گنگ مادرزاد؛

۳- قدرت بر انجام هیچ کاری ندارد؛

۴- سربار مولای خویش است؛

۵- در همه کارهای خود شکست خورده و ناکام است.

هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ...: آیا چنان انسانی با ویژگی های پنجگانه ای که ذکر شد،

با انسانی که شرح صفات او خواهد آمد، مساوی است؟

انسان دیگر (مؤمن) که به توصیف آن خواهیم پرداخت دارای دو ویژگی

ممتاز و بارز است:

۱- «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؛ نخستین ویژگی انسان دوم این است که همواره به عدالت

و قسط امر می کند؛ این انسان نه تنها خود عادل است و به عدالت عمل می کند،

بلکه دیگران و جامعه را نیز به عدالت فرامی خواند؛ یعنی شخصیتی است دارای

مدیریت و فرماندهی. بدین جهت، مردم را با امر و نهی به عدالت دعوت می کند.

۲- «وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ این انسان علاوه بر آن که عادل است و

دیگران را نیز بدین کیش می خواند، بر جاده مستقیم و صاف قدم می گذارد.

عده ای خواهان تحقق عدالت در جامعه هستند؛ اما چون از راه صحیح و

راست وارد نمی شوند، تئوری عدالت خواهانه آنها سر از ظلم و بیداد درمی آورد.

شاید بتوان در میان کمونیست ها چنین افرادی را یافت که واقعاً خواهان اجرای

عدالت باشند؛ لیکن چون راه کج و ناصحیحی را برای تحقق این امر انتخاب

کرده اند، پس از هفتاد سال تبلیغ کمونیست، سر از ظلم ها و جنایات زیاد و

بی سابقه ای درآوردند.

بنابراین، مثل مؤمن، مثل انسان عادل و عدالت خواه است که بر راه راست می

رود و مثل کافر و مشرک، مثل برده گنگ فاقد اختیار و... است.

آیا مؤمن و مشرک مساوی هستند؟ بی شک احدی عدم مساوات این دو را انکار نکرده است.

پیام آیه:

شرک و بت پرستی در قرن بیستم.

برخی تصوّر می کنند که دوران شرک و بت پرستی گذشته است و دیگر مشرک و بت پرستی وجود ندارد، در حالی که چنین نیست؛ اکنون نیز مشرک و بت پرست وجود دارد؛ زیرا شرک، این بلای خانمان سوز، شاخه های فراوان و اقسام مختلفی دارد.

از این رو، قرآن مجید می فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ و بیشتر آنها که مدّعی ایمان به خدا هستند، مشرکند»^(۱).

آری؛ اکثر کسانی که از ایمان سخن می گویند، رگه هایی از شرک در اعتقادات آنها یافت می شود.

کسی که ثروتی می اندوزد و سرمایه بزرگی برای خود تهیّه می کند، هنگامی که به او گفته می شود: تمام این ثروت از آن تو نیست؛ زیرا تو امانتدار این مال هستی، پس بنا بر نصّ قرآن نصیب مستمندان را بپرداز. «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ

۱- سورة يوسف، آیه ۱۰۶. در ذیل این آیه شریفه روایت زیبایی از امام باقر - علیه السلام - وارد شده است. آن حضرت در این روایت می فرماید: «شرکی که در این آیه به آن اشاره شده است، مثل این است که شخصی بگوید: «اگر فلان کس نبود، من نابود می شدم» یا بگوید: «اگر فلانی به دادم نمی رسید، فلان مصیبت و گرفتاری دامن گیرم می شد» یا بگوید: «اگر فلان کس نبود، خانواده ام را از دست می دادم»؛ چون چنین اشخاصی برای خداوند در روزی دادن و دفاع و نگهداری بندگان در ملک و حکومت او شریک قرار داده است. به میزان الحکمه، باب ۱۹۹۲، حدیث ۹۳۰۸ رجوع کنید.

فیه؛ از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید»^(۱). او در جواب می‌گوید: بچه‌های کوچک دارم، دخترانی دارم که در شُرف ازدواجند، باید برای آنها جهیزه تهیه کنم؛ پسران دانشگاهی دارم، مخارج آنها سنگین است و... این فرد مسلمان در واقع مشرک است؛ زیرا او رازقیت خداوند را به طور کامل قبول ندارد و توحید رازقیت او ناقص است و گرنه همان خدایی که این بچه‌ها را در رحم مادر حفظ کرد و نیازهای آنها را برآورده نمود، قدرت دارد در این دنیا نیز آنها را کمک کند.

یا افراد ریاکاری که دست به تظاهر می‌زنند و برای کسب آبرو و اعتبار و عزت اعمال عبادی خدا را برای مردم انجام می‌دهند، در حقیقت به نوعی از شرک گرفتار هستند و گرنه طبق صریح آیه قرآن عزت و ذلت به دست خداست^(۲) نه مردمی که خود سراسر محتاج و نیازمند هستند.

انسان مشرک، پیوسته درمانده، ناتوان، ضعیف، شکست خورده و تنهاست؛ اما مؤمن موحد و خداپرستی که عدالت‌خواه است و در راه مستقیم حرکت می‌کند همواره خداوند با اوست.

از این رو، خداوند در سوره غافر آیه ۵۱ می‌فرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و [در آخرت]، روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم.

همچنین در آیه ۳۰ سوره مبارکه فصلت نیز می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است»،

۱- سوره حدید، آیه ۷.

۲- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «نترسید و غمگین نباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است! بر اساس این آیه شریفه خداوند به وسیله فرشتگان به مؤمنان کمک می‌رساند. بنابراین، در دنیای امروز نیز شرک و بت‌پرستی - که منشأ مفاسد فراوانی است - وجود دارد و دارای شاخه‌های فراوانی است که مؤمنان باید خود را از آن مبرا کنند.

از جمله آیاتی، که مفسران آن را درباره علی (علیه السلام) بیان کرده‌اند، آیه مثل است؛ بنابر روایتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است منظور از «مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» حضرت علی بن ابیطالب و امامان معصوم (علیهم السلام) هستند (۱). البته این بدان معنا نیست که دیگران مشمول آیه نیستند، بلکه مفهوم آن این است که حضرت امیر و دیگر ائمه (علیهم السلام) بارزترین مصادیق آن هستند. (۲) آری؛ عدالت علی (علیه السلام) آن چنان عالم‌گیر شد که نه تنها علی (علیه السلام) در قلب و دل مسلمانان بلکه بر قلب همه انسان‌های آزاده حکومت کرد.

از این رو، یکی از نویسندگان مسیحی به نام «میخائیل نعیمه» می‌گوید: «علی تنها متعلق به مسلمانان نیست؛ بلکه ما مسیحیان نیز علی را دوست داریم».

اگر علی تنها متعلق به مسلمانان بود، چرا نویسنده معروف مسیحی «جرج جرداق» کتاب عاشقانه «صوت العدالة الانسانية؛ بانک عدالت جهان بشریت» را درباره حضرت علی نوشت؟ او همچون عاشقی با علی رفتار می‌کند؛ عاشق فکر علی؛ عاشق عدالت علی؛ عاشق قلم علی؛ عاشق رفتار و کردار علی؛ عاشق تقوای علی و گویا همین شخص است که درباره حضرت امیر (علیه السلام) می‌گوید: «ای

۱- تفسیر نمونه، جلد ۱۱، صفحه ۳۳۲.

۲- بدین جهت در تفسیر مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۷۵ نقل شده است که مراد، حمزه و عثمان بن مظعون می‌باشند.

دنیا! چه می‌شد که تمام قدرت و توانت را جمع می‌کردی تا در هر قرنی، مردی همچون علی را به جامعه بشریت به ارمغان می‌آوردی؛ ولی افسوس که توانایی این کار را نداری».

درباره عدالت آن حضرت مطالب فراوانی وجود دارد که برخی از آنها بخاطر مشهور بودنش مورد توجه دقیق قرار نمی‌گیرد.

در نهج البلاغه آن حضرت، بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌های آن حکایت از عدالت علی (علیه السلام) دارند. از جمله آنها، داستان معروف و مشهور عقیل است که در این مباحث اشاره شده و گفته شده است که در طول تاریخ بشریت سابقه ندارد چنین حاکم مقتدری با برادر خویش این‌گونه به عدالت رفتار کند.

در همین خطبه، داستان اشعث بن قیس منافق آمده است؛ فردی که منشأ بسیاری از اختلافات، تحریکات، خرابکاری‌ها و توطئه‌ها در عصر حکومت علی (علیه السلام) است. این انسان منافقِ مطرود، در مورد قطعه زمینی با مسلمانی به مخاصمه نشست؛ پرونده آنان به دست أسوه عدالت، علی (علیه السلام)، قرار گرفت. علی (علیه السلام) می‌گوید: شب هنگام صدای در منزل را شنیدم. در را باز کردم. اشعث بن قیس منافق را در حالی دیدم که ظرفی از حلوا - که روی آن را با پارچه‌ای پوشیده بود - در دست داشت. نگاهی به قیافه او کردم و گفتم: «این چیست؟ آیا رشوه است؟ یا صدقه است؟ و یا زکات؟ هر سه بر ما حرام است؛ اما رشوه که بر همه قضاات حرام است و اما زکات و صدقه که بر فرزندان پیامبر و خاندان او حرام است».^(۱)

اشعث منافق هزار رنگ، چهره حق به جانبی گرفت و باطل خود را - همانگونه که شیوه همه اهل باطل است - در لباس حق پوشانید و گفت:

۱- لازم به تذکر است که صدقات واجب (یعنی زکات مال و فطره) بر سادات گرامی حرام است، اما مصرف صدقات مستحبی برای آن بزرگواران ممنوع و حرام نیست.

«هیچکدام یا علی! بلکه هدیه است که هر مسلمانی حق دارد برای مسلمانی دیگر ببرد و رد آن صحیح نیست»^(۱).

حضرت امیر نگاه پرمعنا و پر اسراری به او کرد و از پشت چهره حق به جانب، ماهیت و قیافه حقیقی او را دید و فرمود: «عزاداران بر مرگ تو اشک بریزند! تو آمدی در این دل شب، مرا به وسیله دین و در لباس دین فریب دهی! لباس حق بر بدن باطل پوشانده‌ای تا حق را بر من مشتبه نمایی! اشعث تو مرا می‌شناسی؟ بگذار خودم را معرفی کنم!

«وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطِيتُ الْاَقَالِمَ السَّبْعَ مِمَّا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلٰی اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِیْ نَمَلَةٍ اَسْلُبُهَا جَذَبَ شَعِیْرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ». به خدا قسم اگر تمام آسمان و زمین (تمام جهان هستی) را به من بدهند (یعنی بزرگترین رشوه که تا کنون به هیچ کس داده نشده است) تا بر مورچه‌ای ظلم کنم و پوست جویی را به ظلم ازدهانش بگیرم، به خدا قسم چنین کاری را نخواهم کرد؛ زیرا من می‌دانم همه اینها نابود می‌شود و علی را با این نعمت‌های فانی و ناپایدار چه کار! اشعث می‌خواهی بدانی دنیا در نظر علی چقدر ارزش دارد؟! به خدا قسم این دنیا در نظر علی مانند برگ نیم‌جوییده‌ای در دهان ملخ است»^(۲).

آری؛ تمام دنیا که این همه جنایات برای رسیدن به جزئی از مال و منال آن صورت می‌گیرد، در نظر علی از برگ جوییده‌شده‌ای بی‌ارزش‌تر است!

«تو به تاریکی علی را دیده‌ای زین سبب غیری بر او بگزیده‌ای»
ما شیعیان و پیروان علی باید به خود بنگریم که از عدالت علی چه مقدار درس گرفته‌ایم. آیا قدمی در این راه برداشته‌ایم یا تنها به زبان شیعه او هستیم؟ بی‌شک

۱- این سخن اشاره به روایات فراوانی است که می‌گوید: هدیه را هرچند بی‌ارزش و از ناحیه شخص بی‌بضاعتی باشد بپذیرید، برای آگاهی بیشتر به میزان الحکمه، باب ۴۰۰۹ رجوع کنید.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

اگر در پی سعادت و رستگاری هستیم، باید آن را از گذر عدالت علی علیه السلام جستجو کنیم و پیوسته مهر او را در دل داشته باشیم که شاعر چه زیبا سروده است:

گر منزل افلاک شود منزل تو از کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعی های بی حاصل تو



فصل بیست و نهم:

بیست و نهمین مثال: تازه مسلمانان سست ایمان

خداوند در آیه ۹۲ سوره نحل در بیست و نهمین مثل می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ همانند آن زن [سبک مغز] نباشید که پشم‌های تابیده خود را پس از استحکام، واهی تابید! در حالی که سوگند [و پیمان] خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید؛ بخاطر اینکه گروهی، جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است [و کثرت دشمن را بهانه‌ای برای شکستن بیعت با پیامبر می‌شمیرد]! خدا فقط شما را با این وسیله آزمایش می‌کند؛ و به یقین روز قیامت، آنچه را در آن اختلاف داشتید، برای شما روشن می‌سازد!

دورنمای بحث

در آغاز اسلام که مسلمانان در اقلیت و دشمنان و مشرکان در اکثریت بودند، برخی از جوانان شیفته پیامبر شده، به آن حضرت ایمان می‌آوردند؛ ولی آنها تحت فشار خانواده، دوستان، آشنایان و جامعه مشرک قرار می‌گرفتند^(۱)، در این

۱- ما که اکنون از نعمت بزرگ و بی‌بدیل اسلام برخورداریم، باید قدر دان پدران و مادران خود باشیم که در آغاز اسلام را پذیرفتند و ما در جامعه و خانواده‌ای مسلمان متولد شدیم و اسلام را پذیرفتیم.

مرحله برخی همانند ابوذرها، بلال‌ها و عمّارها مستحکم و پایدار بودند و حتّی در راه عقیده خود جان می‌باختند. ولی برخی از تازه مسلمانان سست بودند و طاقت تحقیرها، سرزنش‌ها و اعتراضات اطرافیان را - که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند نداشتند و پس از پشت سر گذاشتن مراحل سخت اسلام و ایمان مرتد گشته، دوباره به صف مشرکان می‌پیوستند. آیه فوق درباره این دسته از تازه مسلمانان سست ایمان نازل شده است.

شرح و تفسیر

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزَاهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا: ای تازه مسلمانان، ای کسانی که با زحمت و تحمّل مشکلات، مراحل اسلام و ایمان را پشت سر گذاشتید و مفتخر به قبولی پاک‌ترین و بهترین دین آسمانی شدید، مانند آن زن نادان سبک‌مغزی که ریسمانی می‌تایید و بعد از تمام شدن کار آن را وامی‌تایید، نباشید و پس از گرویدن به اسلام و ایمان، زحمت‌های خود را هدر ندهید و به کفر و شرک بازنگردید.

در اینکه نام این زن سفیه و ابله چه بوده است، اختلاف است. برخی او را «رابطه» نامیده‌اند. بعضی معتقدند که نامش «ربطه» بوده است و عده‌ای نیز بر این عقیده‌اند که او را «رابطه» می‌خواندند؛ ولی به هر حال، این زن در زمان جاهلیت زندگی می‌کرد و بسیار ابله و نادان بود. به همین جهت، عرب او را «حمقاء» نیز نامیده است.

کار احمقانه این زن متمکن ابله، این بود که هر روز صبح مقداری پشم آماده می‌کرد؛ سپس کنیزهایش را می‌خواند تا این پشم‌ها را بتابند و با آن طنابی بسازند. آنها با زحمت فراوان این کار را انجام می‌دادند. به هنگام ظهر ناهار می‌خوردند؛ پس از صرف ناهار دوباره آن زن، کنیزان خود را فرامی‌خواند تا این ریسمان

تابیده شده را و اتابند و دوباره تبدیل به پشم کنند، آنها نیز چنین می‌کردند. روز بعد دوباره صبح هنگام پشم‌ها را طناب و عصرگاهان طناب تابیده را تبدیل به پشم می‌کردند و این داستان احمقانه هر روز تکرار می‌شد.

قرآن مجید در این آیه شریفه به تازه‌مسلمانان سست‌ایمان هشدار می‌دهد که مانند آن زن احمق عمل نکنند و از دین و ایمان خود باز نگردند.

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ: ای تازه‌مسلمانان! ای سست‌ایمانان! سوگند و پیمان خود را وسیله خیانت و فساد قرار ندهید و در بیعت با خدای خویش تقلب نکنید.

أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ: شما تنها به این دلیل که مشرکان در اکثریت هستید و مسلمانان در اقلیت، برای پیمان‌شکنی با پیامبر خدا این را بهانه قرار ندهید که این عذر و بهانه شما پذیرفته نیست، بلکه باید به پیمانتان وفادار باشید. إِنَّمَا يَبُلوْكُمْ اللَّهُ بِهِ: کثرت دشمن و قلت مسلمانان، عذر بازگشت به کفر نیست، بلکه این خود نوعی امتحان الهی برای مسلمانان و مؤمنان است. سعی کنید در این امتحان پیروز و سربلند باشید.

وَلِيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ: بی‌شک در روز قیامت خداوند تمام اختلافات را برطرف می‌سازد و حقایق ظاهر می‌شود، و حتی کافران و مشرکان افسوس می‌خورند که چرا ایمان نیاوردند.

این مثل، مثل بسیار زیبا، رسا، جالب و جاذبی است و هشداربازی است برای مسلمانانی که طناب ایمان خود را محکم تابیده‌اند و با زحمت فراوان آن را به اتمام رسانیده‌اند تا مبادا پس از این همه زحمت با روی آوردن به شرک آن را هدر دهند.

پیام‌های آیه شریفه

۱- پشم در حالت عادی برای هیچ کاری قابل استفاده نیست؛ نه فرش، نه

لباس، نه ابزار زندگی، و نه چیز دیگر؛ اما وقتی همین پشم تابیده می‌شود، اگر باریک باشد و به صورت نخ درآید، با آن پارچه و فرش و مانند آن می‌بافند. و اگر ضخیم‌تر باشد با آن طناب و حتی خانه‌های بیابانی و چادر می‌سازند. جامعه متفرق و از هم گسیخته نیز مانند پشم بی‌خاصیت است؛ اما به هنگام اتحاد منشأ اثرات فراوانی می‌گردد.

۲- پشم در حالت عادی بسیار سست و آسیب‌پذیر است؛ وزش باد ملایمی آن را می‌برد و قدرت مقاومت در مقابل نسیم را ندارد؛ اما اگر همین پشم تابیده شود و محکم گردد، گاهی از اوقات سنگین‌ترین وزنه‌ها را با آن حمل و نقل می‌کنند و حتی کشتی‌های بزرگ را به وسیله آن مهار می‌کنند و با آن لنگر می‌اندازند.

۳- تنها عاملی که این پشم بی‌مصرف سست را مقاوم می‌کند، اتحاد رشته‌های پشم است. آری؛ پس از اینکه این رشته‌ها دست به دست هم دادند و همدیگر را در آغوش گرفتند و پیمان اتحاد و هماهنگی بستند و دست از تشّت و اختلاف برداشتند، منشأ خیرات فراوانی می‌گردند. و این به انسان می‌آموزد که وجود تو هم استعدادهای بالقوه فراوانی دارد، اگر تابیده شود محکم می‌شود و پیام‌آور محصولات تازه و مفیدی؛ چون تصمیم، اراده، وحدت کلمه، ایمان، توکل به خدا و مانند آن خواهد شد.

از این رو، قرآن مجید می‌فرماید: شما به وسیله ایمان تابیده شده‌اید، انسان عاقل دوباره طناب ایمان خود را وانمی‌تابد!

این تشبیه بسیار زیبا، جالب و پرمعنا در کلام حضرت زینب علیها السلام نیز آمده است در آن هنگام که حضرت زینب به درازه کوفه رسید در یک سخنرانی آتشین مردم را مورد خطاب قرار داده، فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ أَلَّتِي تَقْضَتْ غَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ...»؛ مثل شما مردم بی‌وفا و پیمان‌شکن کوفه، مثل آن زن احمق و ابله و نادانی

است که ریسمان تابیده محکم خود را از هم گسیخته می‌سازد. ^(۱) شما، هم با علی علیه السلام بیعت کردید و هم با نماینده امام حسین علیه السلام، مسلم بن عقیل، رشته پیمان را محکم کردید؛ ولی هنگامی که ابن زیاد آمد، با چند وعده و وعید و ایجاد رعب و وحشت، پیمان خود را شکستید و معلوم شد که تمام آن دعوت‌ها و بیعت‌ها و اعلان وفاداری‌ها جز حقّه بازی چیزی نبوده است، و اکنون هم با دیدن سر حسین بن علی علیه السلام گریه می‌کنید؛ هم می‌کشید و هم عزاداری می‌کنید!

کسانی که با ادبیات عرب آشنا هستند، درمی‌یابند که این خطبه چقدر ارزشمند است. به عقیده ما حضرت زینب علیه السلام از بازار آشفته کوفه دست گشود و پایه‌های تخت و تاج حکومت یزید را در شام به لرزه درآورد و مقدمه سرنگونی بنی امیه و انقلاب‌ها و شورش‌های بعدی را فراهم کرد.

اهمیت وفای به عهد و پیمان

در مورد اهمیت وفای به عهد و پیمان روایات فراوانی وارد شده است که به سه نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت کوتاه و پرمعنایی می‌فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ کسی که عهد و پیمان ندارد و به آن وفا نمی‌کند، دین ندارد». ^(۲)

این سخن بسیار مهم بدین معنا است که وفای به عهد مساوی با دین‌داری است و انسان عهدشکن که امروز قول می‌دهد و فردا تخلف می‌کند، انسان بی‌دینی است؛ چه اینکه وقتی انسان در مقابل بندگان خدا وفادار نباشد، در مقابل خداوند هم وفادار نخواهد بود.

۱- به نقل از کتاب «امام حسن و امام حسین علیهما السلام» تألیف علامه سید محسن امین عاملی، صفحه ۲۵۶.

۲- میزان الحکمه، باب ۲۹۶۴، حدیث ۱۴۱۲۴.

۲- حضرت علی علیه السلام در نامه ۵۳ نهج البلاغه (عهدنامه مالک اشتر)^(۱)

می‌فرماید:

ای مالک! در عهدی که می‌بندی پایدار و وفادار باش چه طرف پیمان تو مسلمان باشد، چه کافر؛ زیرا در میان تمام دستوراتی که خداوند برشمرده است، هیچ دستوری به اهمیت عهد و پیمان نیست؛ چه اینکه عهد و پیمان در میان تمام امت‌ها و ملت‌ها محترم است.

دنای کنونی نیز چنین است و غالب کشورها به عهد و پیمان‌ها پایبند هستند و حتی در زمان جاهلیت نیز چنین بوده است و بت‌پرستان نیز به پیمان‌های خود وفادار می‌ماندند. بنابراین، لازم است مسلمانان در پیمانهای خود با خدا و مردم وفادار بمانند.

۳- امام باقر علیه السلام در روایت زیبایی می‌فرماید: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً: آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ»؛ سه چیز است که خداوند - عَزَّوَجَلَّ - به هیچ شخصی اجازه تخلف از آن را نداده است:

۱- ادای امانت به صاحبش چه صاحب آن نیکوکار باشد و چه فاسق.

۲- وفای به عهد و پیمان نسبت به فاسق و مؤمن.

۳- نیکی به پدر و مادر چه صالح باشند و چه فاجر.^(۲)

بنابراین، بر اساس آیات و روایات وفای به عهد در سرلوحه همه امور قرار

۱- پس از گذشت بیش از هزار سال از این عهدنامه، هنوز بویی از کهنگی در آن دیده نمی‌شود. گویی این نامه دیروز نوشته شده است! در حالی که بهترین آثار فکری بشر با گذشت زمان کهنه می‌شود، حتی اگر تراوش مغزهای استثنایی چون مغز سعدی و بوعلی سینا باشد و ظاهراً علت این امر این است که، سخنان علی علیه السلام از قلبی سرچشمه گرفته است که با علم خدا پیوند دارد و از آنجا که علم خداوند کهنه نمی‌شود، این سخنان نیز کهنه نمی‌گردد.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البر بالوالدین، حدیث ۱۵.

دارد، و چنانچه بنده‌ای بخواهد خداوند خواسته‌هایش را مورد اجابت قرار دهد، باید به پیمان با خدای خویش وفادار باشد. گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند نگاهدار سر رشته تا نگهدارد

* * *

سی امین مثال: کفران نعمت

خداوند متعال در سی امین مثل، در آیه شریفه (۱۱۲ و ۱۱۳) سوره نحل می فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»؛ خداوند [برای آنان که کفران نعمت می کنند،] مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هرجا می رسید؛ اما نعمت های خدا را ناسپاسی کردند؛ و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس بر اندامشان پوشانید. پیامبری از خودشان به سراغ آنها آمد، او را تکذیب کردند؛ از این رو عذاب الهی آنها را فرا گرفت، در حالی که ظالم بودند.

دورنمای بحث

آیه شریفه مثل، سرنوشت کسانی را بررسی می کند که در مقابل نعمت های فراوان و بی شمار خداوند سپاس نمی گویند. خداوند به سبب ناسپاسی، آنها را مستحق عذابی دردناک دانسته است.

شرح و تفسیر

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً: قرآن مجید انسان‌های ناسپاس را به «قریه»^(۱) و آبادی مثال زده که این منطقه آباد به سبب نعمت‌های مادی و معنوی دارای چهار ویژگی بوده است که آن نعمت‌ها بر اثر کفران و ناسپاسی نابود گردیدند.

۱- «آمِنَةً»: اولین ویژگی این آبادی، امنیّت آن است؛ امنیّتی که مهم‌ترین نعمت خداوند بر بشر است و شاید به همین جهت خداوند این نعمت را بر نعمت‌های دیگر مقدّم داشته است.

حقیقتاً، اگر امنیّت نباشد، اقتصاد خوب و سالم محقق نخواهد شد؛ فراگیری علم و دانش امکان‌پذیر نخواهد بود؛ صنعت و تکنیک ممتاز به وجود نخواهد آمد؛ عبادت صحیح انجام نخواهد شد و خلاصه، هیچ چیز در یک محیط ناامن به درستی انجام نمی‌گیرد.

ملت بزرگوار ایران زمان دفاع مقدّس^(۲) را فراموش نخواهند کرد که به هنگام جنگ، وقتی که تجاوز دشمن بعثی به شهرها کشیده شد، گاهی به هنگام نماز صدای آژیر خطر کشیده می‌شد یا به هنگام خوردن سحری یا افطاری آژیر خطر پیام ناامنی می‌داد، در این وضعیّت ناامن انسان حالی برای عبادت پیدا نمی‌کرد و متوجّه نمی‌شد که چگونه تکالیفش را انجام می‌دهد. بنابراین، مسئله امنیّت ارزش ویژه‌ای دارد که همه چیز حتّی عبادت در سایه آن امکان‌پذیر است.

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به سرزمین خشک و سوزان مکه قدم نهاد و در میان آن کوههای خشن، خانه خدا را بنا نمود، برای آن شهر و اهل آن، دست به

۱- «قریه» در استعمالات قرآن مجید به معنای روستا نیست، بلکه مطلق جای آباد است؛ اعم از اینکه روستا باشد، یا شهر کوچک، و یا شهر بزرگ. بدین جهت، در زمان حضرت یوسف علیه السلام به پایتخت مصر نیز قریه گفته شده است.

۲- جنگ ناخواسته حکومت بعثی عراق علیه ایران و دفاع مقدّس شیرمردان ایران اسلامی از سال ۱۳۵۹، دو سال پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، شروع شد و هشت سال طول کشید.

دعا بلند کرد که خداوند در آیه ۱۲۶ سوره بقره، دعای خلیل خود را چنین نقل می‌کند: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده؛ و اهل آن را - که به خدا و روز قیامت، ایمان آورده‌اند - از ثمرات گوناگون، روزی ده.

در این جملات نورانی نیز ابراهیم خلیل اولین دعایی که برای اهل مکه دراد تقاضای امنیّت آن است. در دین مقدّس اسلام بزرگترین و شدیدترین مجازات‌ها برای کسانی است که امنیّت جامعه را بر هم می‌زنند. از این رو، برای «محارب»، یعنی کسی که سلب امنیّت عمومی می‌کند، مجازات شدیدی در نظر گرفته شده است که گاهی به اعدام می‌رسد.

دزدان مسلّح - چه با اسلحه گرم و چه با اسلحه سرد - محارب هستند و باید به اشدّ مجازات برسند؛ همان‌گونه که کسانی که منطقه وسیعی را ناامن می‌کنند «مفسد فی الارض» هستند و مجازات آنها اعدام است.^(۱)

۲- «مُطْمَئِنِّةً»؛ ممکن است یک شهر آباد امنیّت داشته باشد؛ لیکن امنیّت آن متزلزل و ناپایدار باشد، و نیز ممکن است امنیّت پیوسته با ثبات و دوام است؛ آبادی امنی که در این آیه شریفه بدان اشاره شده است، امنیّت آن پایدار و با ثبات است.

۳- «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»؛ همان‌گونه که گذشت همه چیز در سایه امنیّت امکان‌پذیر است؛ حتّی یک اقتصاد سالم و قوی. در این آبادی که امنیّت آن پایدار است، اقتصاد سالم و مفیدی وجود دارد که از هر سوی روزی مردم آن فرامی‌رسد.

۴- «وَلَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ مِنْهُمْ»؛ خداوند حکیم در کنار نعمت‌های مادی

۱- مشروح حدّ شرعی محارب و مفسد فی الارض را در کتاب جواهر الکلام، جلد ۴۱، صفحه ۵۶۴ به بعد مطالعه فرمائید.

(امنیّت پایدار و اقتصاد سالم و قوی) نعمت معنوی نیز به آنان عنایت کرده است و آن پیامبری معصوم و آگاه از خود آنهاست تا تعلیمات و دانش آنها را تکمیل گرداند.

مردم این آبادی - که این چهار ویژگی را دارند - در آسایش زندگی می‌کنند؛ لیکن سپاس این همه نعمت الهی را نمی‌گویند.

فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ: آری؛ مردم چنین قریه‌ای به جای شکرگزاری، کفران نعمت کردند؛ نعمت‌های الهی سبب تکبر، غرور و خودخواهی آنها گردید. آنان به جای استفاده صحیح از نعم الهی ظلم و ستم کردند و نتیجه این ناسپاسی عذاب الهی بود، خداوند طعم تلخ ناامنی و گرسنگی را به آنها چشانند، به گونه‌ای که امنیّت رفت و ناامنی آمد و دزدان، غارتگران، اراذل و اوباش بر مردم مسلط شدند و در پی تزلزل امنیّت، اقتصاد آنها نیز متزلزل شد.

پرسش: چرا در آیه تعبیر به «اذاقها: به آنها چشانید» شده است، در حالی که این تعبیر مناسب لباس نیست، بلکه شایسته‌ترین است که بگوید: «لباس گرسنگی را بر آنها پوشانید» نه «چشانید». سرّ این تعبیر چیست؟
پاسخ: اینکه در آیه مثل کلمه «لباس» همراه با «اذاقها» به کار رفته است، دو نکته ظریف وجود دارد که بدان اشاره می‌شود:

الف: همانطور که لباس سراسر بدن انسان را فرامی‌گیرد، در آیه مثل عذاب الهی نیز فراگیر بوده، تمام آن آبادی را در بر گرفته است.

ب: درباره جمله «اذاقها» باید توجه داشت که برای انسان احساس و درک چیزها مراتبی دارد:

گاهی انسان آن را از ناحیه گوش درک می‌کند؛ مثل اینکه صدای آتش را می‌شنود و با شنیدن صدای آتش درک می‌کند که آتش سوزی رخ داده است.

و گاهی آتش را می‌بیند و آن را با چشم درک می‌کند که این نوع درک نسبت به قبلی در مرتبه بالاتری است.

و گاهی آتش را لمس می‌کند که این نیز نسبت به دو نوع بالا در مرحله بالاتری قرار دارد.

و گاهی انسان آن را می‌چشد که این بالاترین درجه احساس است. علّت اینکه در آیه شریفه تعبیر به «اذاقها» شده است، بدین جهت است که بفهماند این مردم ناسپاس، با تمام وجود طعم تلخ عذاب الهی را درک کردند.

بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ: عامل این عذاب الهی در هر دو آیه شریفه، عمل خود مردم بیان شده است. بشر مرتکب اعمال ناهنجاری می‌گردد که عکس العمل آن اعمال دامنگیر خود او می‌شود اگرچه تحمل پذیرش این موضوع تلخ برای او مشکل است.

به عنوان مثال، اگر نظام طبقاتی در کشوری تحقق پذیرد و فقرا و گرسنگانی در آن جامعه یافت شوند که اغنیا و ثروتمندان به نیاز آنها توجهی نکنند، امنیت اقتصادی اغنیا از بین می‌رود و این نیست مگر بخاطر بخل و خودداری اغنیا از انفاق و کمک به فقرا و نیازمندان.

از این رو، در روایتی آمده است: «إِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ»؛ هرگاه ثروتمند در کارهای شایسته (انفاق و مانند آن) بخل ورزد، فقیر آخرت خویش را به دنیایش می‌فروشد.^(۱)

یعنی فقر، سبب دزدی و سرقت می‌شود و در نتیجه موجب ناامنی جامعه می‌گردد.

همچنین در روایت دیگری آمده است: «سُؤُسُوا أَمْوَالَكُمُ بِالصَّدَقَةِ؛ اموال و

سرمایه خود را با صدقه در راه خدا حفظ کنید»؛^(۱) یعنی راه حفظ اموال، نگهداری همه آن نیست، بلکه باید قسمتی از آن را صدقه داد تا محفوظ بماند و آتش فقر باعث نشود که فقیر دست به ناامنی جامعه بزند.

پیام‌های آیه

۱- عذابها و ناملایمات نتیجه کار خود ماست

از آیات مختلف قرآن مجید - مخصوصاً از دو آیه مذکور - درمی‌یابیم که عذاب‌های الهی و ناملایمات و گرفتاری‌های اجتماعی، نتیجه اعمال و کارهای خود ماست و خداوند بخشنده مهربان، به هیچ کس ظلم و ستم روا نمی‌دارد. در جامعه‌ای که عده زیادی از جوانان آن، وسایل ابتدایی و ساده زندگی و ازدواج را ندارند و از طرفی، عده‌ای بالاترین مهریه و سنگین‌ترین جهیزیه‌ها را برای ازدواج فرزندان خود در نظر می‌گیرند و در عروسی‌های خود میلیون‌ها تومان خرج می‌کنند، در چنین جامعه‌ای اگر ناامنی ایجاد شود و فساد و فحشاء شایع گردد چه کسی عامل آن است؟ آیا جز خود افراد این اجتماع، می‌توان دیگران را سرزنش کرد؟!

از این رو، قرآن مجید در آیه ۴۱ سوره روم می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید [به سوی حق] بازگرداند.

آری؛ عامل تمام این گرفتاری‌ها و ناملایمات خود ما هستیم؛ پدری که مرتب

در پی اندوختن مال و ثروت خویش است و به تربیت فرزندان و خانواده خویش نمی‌اندیشد، هنگامی که با فساد اخلاقی و ابتلای فرزندان به مواد مخدر مواجه می‌شود، جز خود چه کسی را مقصّر می‌داند؟!

در زندان شهربانی تهران (سال ۱۳۴۲) که به همراه عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی و مذهبی دستگیر شده بودیم، از سلول‌های همجوار فریادهای جگرخراشی به گوش می‌رسید، ابتدا تصوّر می‌شد که این، نوعی شکنجه روحی جهت از بین بردن مقاومت زندانیان است؛ ولی بعداً مشخص شد که آن فریادهای جگرخراش طبیعی بوده و از آن معتادانی است که زندانی شده‌اند و زمان استعمال موادّ مخدر آنها فرارسیده است و چون دسترسی به موادّ مخدر ندارند، این گونه به خود می‌پیچند! روشن است که این درد جانکاه نتیجه عمل خود آنهاست.

و ای کاش نتیجه همین بود و بس! افسوس که گاهی نتیجه‌های بسیار وحشتناک‌تری دارد، به حدّی که گاهی از اوقات به ناموس‌فروشی می‌رسد! انسان هوس‌بازی عاشق دختری می‌شود، از هر راهی که وارد می‌شود، موفق نمی‌گردد تا اینکه برادر آن دختر را به اعتیاد می‌کشاند. وقتی که کاملاً او معتاد می‌شود، جیره او را قطع می‌کند. این معتاد بی‌اراده که طاقت تحمل درد اعتیاد را ندارد به دست و پای آن انسان‌نما می‌افتد و او می‌گوید: «تنها راه رساندن موادّ مخدر به شما این است که خواهرت را همراهت بیاوری». بدینوسیله آن انسان هوسباز به مقصود شیطانی خود می‌رسد! از ماست که بر ماست.

دشمن برای به دام انداختن جوانان کشور اسلامی ما از راههای گوناگون، از جمله همین راه، استفاده می‌کند؛ زیرا دشمن به خوبی می‌داند جوانی که مبتلا به این ماده خانمان‌سوز شود، دیگر از خود هیچ اراده و اختیاری ندارد و می‌توان او را به هر کاری کشانید.

۲- آیا «قریه» در مثل وجود خارجی داشته است؟

از آیه شریفه استفاده می شود که این «آبادی» با ویژگی های چهارگانه اش وجود خارجی داشته است. بدین جهت، مفسران به گفتگو پرداخته اند که این آبادی کجا بوده است؟

احتمالات مختلفی وجود دارد که در این نوشتار تنها به دو نمونه از آن بسنده می شود:

۱- برخی از مفسران معتقدند: منظور از آن «منطقه آباد»، «شهر مکه» بوده است.^(۱) این شهر هم مصداق بارز امنیت است و هم حقیقتاً، تمام نعمت ها و میوه ها در این شهر یافت می شود، اگرچه خود بعضی از نعمت ها را دارا نیست؛ لیکن از هر مکان و شهر و کشوری نعمت های مادی به سوی این شهر سرازیر می گردد؛ نعمت هایی که در جاهای دیگر کمتر یافت می شود.

پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که از مکه هجرت کرده، به مدینه آمدند، مکه دچار خشکسالی و قحطی شد. شهری که دارای امنیت پایدار و نعمت های مختلف و دربردارنده بزرگترین نعمت، وجود پیامبر اسلام ﷺ، بود بر اثر کفران نعمت و ناسپاسی از پیامبر اکرم ﷺ هفت سال دچار قحطی، خشکسالی، گرسنگی و ناامنی گردید. وضعیّت نامطلوب و سخت آنها به جایی رسید که پیامبر رحمت برای آنها از مدینه آذوقه فرستاد.

آری؛ کفران نعمت و ناسپاسی در مقابل نعمت های الهی، عذاب الهی را در پی دارد و این از سنت های خداوند به شمار می آید. ناسپاسی در هر زمان و مکانی تکرار گردد، عذاب الهی نیز تکرار می شود.

۲- عده ای دیگر از اهل تفسیر بر این عقیده اند که منظور از آن «منطقه آباد»،

۱- تفسیر مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۹۰. و التبیان، جلد ۶، صفحه ۴۳۲.

«شهر سبأ» بوده است.^(۱) این شهر بنابر آنچه که در سوره سبأ آمده است، سرزمین بسیار آبادی بوده است. مردم این شهر سدی به نام «مأرب» ساختند که به برکت آن، تمام شهر به یک باغ سرسبز تبدیل گشت. نعمت در این شهر آن قدر زیاد بود که هیچ مسافری در سفرهای خود نیازی به آذوقه نداشت؛ زیرا کافی بود که سبدي را روی سر بگیرد و در جاده حرکت کند که در مدت کوتاهی سبد او از میوه‌های درختانی که دو طرف جاده قرار داشت پر می‌شد. این شهر هم امنیت پایدار داشت و هم نعمت فراوان؛ ولی مردم، راه کفران و ناسپاسی را انتخاب کردند و در مقابل این همه نعمت ناسپاسی کردند. خداوند به چند موش صحرایی فرمان نابودی آن شهر را صادر کرد. موش‌ها سد «مأرب» را - که یک سد خاکی بود - سوراخ کردند. آب کم‌کم از سوراخ‌ها بیرون آمد سوراخ‌ها رفته‌رفته بزرگتر می‌شد تا اینکه در دل شب ناگهان سد شکست و تمام شهر را آب فرا گرفت، سیلاب عظیمی خروشید و تمام قصرها، زراعت‌ها، خانه‌ها، درختان، باغ‌ها را نابود گردانید. این شهر آباد به قدری ویران شده که باقیمانده جمعیت آن از شهر هجرت کردند!

در عصر و زمان ما نیز ثمره این کفران نعمت‌ها و ناسپاسی‌ها دیده شده است. اروپا قبل از جنگ جهانی دوم غرق در نعمت‌های فراوان بود، شهرهای آباد، تمدن پیشرفته، تکنیک قوی و... همه چیز در آن وجود داشت؛ ولی بر اثر کفران نعمت و ناسپاسی، دنیا مبتلا به جنگ جهانی دوم شد، تمام این نعمت‌ها از بین رفت؛ ۳۰ میلیون قربانی و به همین تعداد مجروح و معلول به جای ماند و قسمت عمده‌ای از اروپا طعمه آتش این جنگ گردید.

نتیجه اینکه کفران نعمت عذاب الهی را بدنبال دارد.

بنابراین، این آیات و مثل‌های قرآنی برای ما انسان‌ها هشدارباشی است که خداوند و نعمت‌های مادی و معنوی او را سپاس بگوئیم که بی‌شک:
شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

* * *

«پایان جلد اوّل»

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
فصل اول: تحلیلی پیرامون مثال‌های قرآن	
۱۱	اهمیت قرآن و ماه رمضان
۱۲	رابطه ماه مبارک رمضان با قرآن
۱۲	موضوع: امثال قرآن
۱۳	چرا قرآن «مثال» زده است؟
۱۴	مثل‌های عملی و لسانی
۱۴	۱- گناهان کوچک وقتی که انبوه می‌شود!
۱۵	۲- ترسیم آتش سوزان جهنم
۱۶	هدف از مثل‌ها، از زبان قرآن
۱۷	اهمیت پیام مثل
۱۷	درآمدی بر آیه شریفه
۱۸	شرح و تفسیر آیه
۲۰	اشتباه منافقان

- جاذبه قرآن و نجات مسلمانان ۲۱
- نمونه دیگری از تأثیر قرآن ۲۲
- پیام‌های آیه ۲۳
- ۱- پشه حیوان کوچکی نیست! ۲۳
- ۲- دو حجاب بزرگ: کثرت نعمت و عادت به آن ۲۴
- هدایت و ضلالت در قرآن ۲۵
- معنای هدایت و ضلالت ۲۶

فصل دوم: اولین مثال: مثال منافقان

- دور نمای بحث ۲۹
- شرح و تفسیر آیه ۳۰
- دو تفسیر برای آیه شریفه ذکر شده است: ۳۰
- تفسیر دوم: ۳۱
- پیام‌های آیه ۳۲
- ۱- اقسام منافقان ۳۲
- ۲- صورت‌های نفاق ۳۲
- ۳- نشانه‌های نفاق ۳۳
- ۴- تاریخچه منافقان ۳۳
- چهره منافقان در قرآن ۳۴
- خطر منافقان از دیدگاه پیامبر اسلام ﷺ ۳۵
- ۵- تعبیر به «نار» در قرآن ۳۶
- ۶- «نور» و «ظلمات» ۳۶
- ۷- تفسیر آیه ۱۸ «صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» ۳۷
- ۸- منشأ «نفاق» ۴۰

نفاق عمدتاً سه منشأ و سرچشمه دارد: ۴۰

فصل سوّم: دوّمین مثال: تشبیهی دیگر برای منافقین

تنوّع مثالهای قرآن ۴۵

شرح و تفسیر آیات ۴۸

پیامهای آیه ۵۰

۱- چگونگی ایجاد برق و صاعقه ۵۰

۲- تفاوت این دو مَثَل ۵۱

۳- جهان منافق یا نفاق جهانی ۵۲

۴- پیدایش منافقان در اسلام ۵۳

مراحل مبارزات دشمنان اسلام با اسلام ۵۴

اوّل - استهزا و شوخی گرفتن دین ۵۴

دوّم - نسبت «سحر» و «شعر» ۵۵

سوّم - محاصره اقتصادی و قطع ارتباطات ۵۵

چهارم - نفثه سوء قصد به جان پیامبر ﷺ ۵۶

پنجم - جنگهای متوالی با مسلمانان ۵۷

ششم - توسّل به خطرناک‌ترین سلاح: «نفاق» ۶۰

نتایج مَثَل‌ها ۶۱

سعید بن جبیر به هنگام مرگ ۶۳

فصل چهارم: سوّمین مثال: قساوت قلب

داستان گاو بنی اسرائیل ۶۶

شرح و تفسیر آیه شریفه ۶۷

قلب مصنوعی آینه‌ای برای عظمت قلب انسان ۶۹

تعبیر قرآن از دل‌های بنی اسرائیل: «سخت‌تر از سنگ» ۷۲

۷۳	تسبیح تمام موجودات جهان
۷۴	قساوت
۷۶	علم و عاطفه وجه تمایز انسان از حیوان
۷۶	دنیای بی عاطفه ها
۷۷	دین و مذهب، تقویت کننده عواطف
۷۸	عوامل قساوت در قرآن
۸۰	قساوت در روایات اسلامی

فصل پنجم: چهارمین مثال: مثال کفار

۸۵	مانع بزرگ در دعوت پیامبران: «تقلید کورکورانه»
۸۷	شرح و تفسیر آیه شریفه ۱۷۱ سوره بقره
۸۸	پیام های آیه
۹۰	تقلید در قرآن
۹۰	اقسام تقلید

فصل ششم: پنجمین مثال: انفاق

۹۳	دورنمای بحث
۹۴	راه های درمان فقر
۹۵	راه حل اسلام
۹۶	«انفاق» راهی برای فقرزدایی
۹۸	پیام های آیه
۹۸	۱- منظور از «فی سبیل الله»
۹۹	اوّل: صندوق کمک به خانواده زندانیان
۱۰۰	دوّم: جمعیت کمک به بیماران کلیوی
۱۰۰	۲- منظور از «حبّه» در آیه شریفه

- ۳- منظور از «يُضَاعَفُ» در آیه شریفه ۱۰۱
- عالی ترین نمونه انفاق در قرآن ۱۰۲
- ۴- بررسی «مُشَبَّه» در آیه انفاق ۱۰۶
- پرورش مال انفاق شده در کلام پیامبر ﷺ ۱۰۹
- «انفاق» در تعبیرات زیبای قرآن ۱۱۱

فصل هفتم: ششمین مثال: انفاق‌های همراه با اذیت و آزار

- شرح و تفسیر آیه ۱۱۶
- پیام‌های آیه ۱۱۸
- سیره امامان در انفاق و بخشش ۱۲۱
- صدقه بازدارنده مرگ‌های بد ۱۲۳

فصل هشتم: هفتمین مثال: «انفاق»‌های شایسته

- شرح و تفسیر آیه ۱۲۵
- پیام‌های آیه ۱۲۷
- راه‌های انفاق و کمک به دیگران ۱۳۰
- زهی سعادت که نصیب انسان شده است! ۱۳۳
- آداب انفاق ۱۳۵
- ۱- انفاق از دوست داشتنی‌ها ۱۳۶
- ۲- پرداخت انفاق همراه با نهایت ادب ۱۳۷
- ۳- تعجیل در پرداختن صدقه ۱۳۸
- ۴- صدقه آشکار یا پنهان ۱۳۹
- ۵- اولویت بانیازمندی است که اظهار نیاز نمی‌کند ۱۴۰

فصل نهم: هشتمین مثال: عاقبت امور

- دورنمای بحث ۱۴۱

- شرح و تفسیر «آیه مثل» ۱۴۲
- مفسران در تفسیر آیه مثل اقوالی دارند: ۱۴۲
- عاقبت این شخص ختم به شر شد! ۱۴۶
- پیام آیه مثل: «احباط و تکفیر» ۱۴۷
- استدلالی بر وجود احباط و تکفیر ۱۴۸

فصل دهم: نهمین مثال: رباخواران

- دورنمای بحث ۱۵۱
- رابطه این آیه با آیات قبل ۱۵۲
- شرح و تفسیر ۱۵۳
- پیام‌های آیه ۱۵۵
- ۱- مجازات رباخواران در دنیا و آخرت ۱۵۵
- نسبت جنون به شیطان ۱۵۵
- چرا در آیه مثل جنون به شیطان نسبت داده شده است؟ ۱۵۵
- تناسب جرم‌ها و مجازات‌ها ۱۵۶
- فلسفه تحریم ربا ۱۵۷
- رابطه «اخلاق» و «اقتصاد» در اسلام ۱۵۷
- اسوه اخلاق در ارزش‌های اخلاقی ۱۶۰
- علی‌السلام و هدیه شبانه ۱۶۲
- مباحث تکمیلی آیه ۱۶۴
- ۱- رباخواری در عصر ما ۱۶۴
- ۲- آیا فعالیت بانکه‌ها بدون رباخواری ممکن است؟ ۱۶۵
- ۳- حکم سپرده‌ها و وام‌ها ۱۶۶
- ۴- آیاتی دیگر درباره ربا ۱۶۸

۱۶۸		شأن نزول آیه فوق
-----	-------	------------------

فصل یازدهم: دهمین مثال: خلقت شگرف حضرت عیسی بن مریم علیه السلام

۱۷۱		شرح و تفسیر
۱۷۲		قدرت خداوند در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۷۴		داستان پیدایش انسان
۱۷۴		درباره پیدایش انسان دو نظریه عمده وجود دارد:
۱۷۵		تفاوت بین «نظریه» و «قانون»
۱۷۵		نظر قرآن درباره پیدایش انسان

فصل دوازدهم: یازدهمین مثال: انفاق های کفار

۱۷۷		دورنمای بحث
۱۷۷		شرح و تفسیر
۱۷۹		پیام های آیه
۱۷۹		۱- منظور از انفاق در آیه مثل
۱۸۴		عبرت بگیرید

فصل سیزدهم: دوازدهمین مثال: مثال کفر و ایمان

۱۸۷		دورنمای بحث
۱۸۷		شأن نزول آیه
۱۸۹		«حیات و زندگی» چیست؟
۱۹۱		اقسام حیات و زندگی
۱۹۱		منظور از حیات در آیه مثل
۱۹۲		چرا عرب جاهلی را مرده می پندارند؟
۱۹۳		آثار و برکات نور
۱۹۴		نور فرقان

تقوا ثمرة روزه و فرقان میوه تقوا ۱۹۵

زیبا جلوه کردن اعمال زشت در نظر کفار ۱۹۵

فصل چهاردهم: سیزدهمین مثال: شرح صدر

دورنمای بحث ۱۹۷

شرح و تفسیر ۱۹۸

پیام‌های آیه ۱۹۸

۱- هدایت و ضلالت به دست خداست ۱۹۸

اعجاز علمی قرآن در آیه مثل ۲۰۰

۳- شرح صدر ۲۰۱

پیامبر ﷺ و همسایه یهودی ۲۰۲

فصل پانزدهم: چهاردهمین مثال: مبدأ و معاد

دورنمای بحث ۲۰۵

جسمانی و روحانی بودن معاد ۲۰۷

شرح و تفسیر آیه ۲۰۹

میوه‌های مختلف از آب و هوا و زمین واحد! ۲۱۰

آثار معاد ۲۱۱

فصل شانزدهم: پانزدهمین مثال: بلد طیب

دورنمای بحث ۲۱۳

اشاره‌ای به مثال گذشته ۲۱۳

شرح و تفسیر مثال پانزدهم ۲۱۵

این مثل برای چه کسانی است؟ ۲۱۶

پیام‌های آیه ۲۱۶

۱- فاعلیت فاعل و قابلیت هر دو لازم است! ۲۱۶

- ۲- قرآن و وحی برای کفار نتیجه معکوس می دهد! ۲۱۷
- مردم سه دسته اند ۲۱۸
- قابلیت، اکتسابی یا جبری؟ ۲۲۰

فصل هفدهم: شانزدهمین مثال: عالم منحرف

- دورنمای بحث ۲۲۳
- شان نزول آیه ۲۲۴
- شرح و تفسیر ۲۲۵
- پیام آیه ۲۲۸
- خطر دانشمندان منحرف ۲۲۸
- عالم و دانشمند دینی از دیدگاه امام حسن عسکری علیه السلام ۲۲۹

فصل هجدهم: هفدهمین مثال: مسجد ضرار

- دورنمای بحث ۲۳۴
- شان نزول ۲۳۴
- شرح و تفسیر ۲۳۵
- ابو عامر نصرانی، دشمن کینه توز اسلام ۲۳۶
- فرمان تخریب مسجد ضرار ۲۳۸
- پیامهای آیه ۲۳۹

فصل نوزدهم: هجدهمین مثال: زندگی زودگذر دنیا

- دورنمای بحث ۲۴۱
- شرح و تفسیر ۲۴۲
- فلسفه مثل ۲۴۵
- تفسیر و تطبیق مثال مذکور ۲۴۶
- پیامهای آیه ۲۴۸

فصل بیستم::نوزدهمین مثال: مَثَل کافر و مؤمن

- دورنمای بحث ۲۵۱
- اشاره‌ای به آیات قبل از آیه مَثَل ۲۵۱
- شرح حال کافران ۲۵۲
- شرح حال مؤمنان ۲۵۲
- شرح و تفسیر آیه مَثَل ۲۵۴
- چشم، یکی از بزرگترین آیات الهی ۲۵۵
- گوش آیتِ دیگر خداوند ۲۵۶
- چشم و گوش دو ابزار مهم شناخت ۲۵۷
- کفار فاقد ابزار شناخت هستند ۲۵۷
- چرا کفار کر و کور هستند؟ ۲۵۸
- چگونه حجاب‌ها را از خود برهانیم؟ ۲۵۹
- علامتهای مؤمن ۲۵۹

فصل بیست و یکم::بیستمین مثال: توَسَّل به ما سوی الله

- دورنمای بحث ۲۶۱
- برق آسمانی و ابرهای باران‌زا ۲۶۲
- چگونه «برق» آسمان سبب نزول باران می‌شود؟ ۲۶۳
- «رعد آسمانی» نشانه‌ای از عظمت خدا ۲۶۳
- شرح و تفسیر آیه مَثَل ۲۶۶
- پیام‌های آیه ۲۶۸
- دعا از دیدگاه قرآن و روایات ۲۷۲
- دعا برترین عبادت ۲۷۳
- دعا در آئینه روایات ۲۷۵

۲۷۶	راز اهمیت دعا در اسلام
۲۷۷	رابطه «دعا» و «تربیت»
۲۸۰	موانع و شرایط استجاب دعا
۲۸۲	۱- عدم معرفت خدا مهم ترین مانع اجابت دعا
۲۸۴	۲- نیت صادق و قلب مخلص
۲۸۴	۳- غذای حلال شرط مهم و سخت اجابت دعا
۲۸۶	۴- حضور قلب
۲۸۷	اجابت برخی از دعاها به مصلحت انسان نیست!
۲۸۸	دو سؤال مهم درباره دعا

فصل بیست و دوم: بیست و یکمین مثال: مثال حق و باطل

۲۹۱	دورنمای بحث
۲۹۲	شرح و تفسیر
۲۹۳	پیام های آیه
۲۹۳	۱- تعریف حق و باطل
۲۹۵	۲- نشانه های حق و باطل
۲۹۵	۳- وسعت حق و باطل
۲۹۶	۴- سرانجام مبارزه حق و باطل
۲۹۶	۵- مبارزه حق و باطل همیشگی است
۲۹۷	۶- چگونگی پیدایش باطل
۲۹۸	حق و باطل از نگاه آیات و روایات
۲۹۸	مصادیق حق چیست و کیست؟
۳۰۰	عمر کوتاه «باطل» و دولت پایدار «حق»
۳۰۰	پیوسته با «حق» باشید

- ۳۰۱ حق تلخ و باطل شیرین است!
- ۳۰۲ باطل همواره در لباس حق جلوه می‌کند
- ۳۰۳ علی علیه السلام محور حق

فصل بیست و سوم: بیست و دومین مثال: تقوا برات بهشت

- ۳۰۵ دورنمای بحث
- ۳۰۵ شرح و تفسیر آیه
- ۳۰۶ مراحل چهارگانه قبل از ولادت
- ۳۰۷ عجایی از عالم جنین
- ۳۰۸ مراحل چهارگانه کمال انسان
- ۳۱۱ شرح و تفسیر آیه مثل
- ۳۱۱ پیام مهم آیه

فصل بیست و چهارم: بیست و سومین مثال: اعمال کافران

- ۳۱۳ دورنمای بحث
- ۳۱۳ ارتباط آیه مثل با آیات قبل
- ۳۱۴ شرح و تفسیر:
- ۳۱۵ فواید خاکستر
- ۳۱۷ پیام‌های آیه
- ۳۱۷ ۱- ایمان شرط صحت اعمال:
- ۳۱۹ چرا ایمان و ولایت شرط صحت اعمال است؟
- ۳۲۲ احباط در قرآن
- ۳۲۴ حبط در جهان طبیعت

فصل بیست و پنجم:

بیست و چهارمین و بیست و پنجمین مثال: «طیبه» و «خبیثه»

- ۳۲۷ دورنمای بحث

۳۲۸	ارتباط آیات مَثَل با آیات پیشین
۳۲۹	شرح و تفسیر
۳۳۱	نکته مهم خداشناسی
۳۳۳	«کلمه طَیِّبه» چیست؟
۳۳۵	کلمه طَیِّبه‌ای از امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام

فصل بیست و ششم:

بیست و ششمین مثال: مثال والایی برای خداوند

۳۳۷	دورنمای بحث
۳۳۸	تفسیر اوّل
۳۳۹	تفسیر دوم
۳۴۱	ارتباط آیه مَثَل با آیات قبل
۳۴۱	چرا عرب جاهلیّت دختران خود را می‌کشت؟
۳۴۳	دختر دسته گل است

فصل بیست و هفتم:

بیست و هفتمین مثال: بت پرستان و خداپرستان

۳۴۷	دورنمای بحث
۳۴۷	ارتباط آیه مَثَل با آیات قبل
۳۴۸	انگیزه پرستش
۳۵۰	شرح و تفسیر آیه مَثَل
۳۵۰	پیام‌های آیه
۳۵۰	۱- برده‌داری در اسلام
۳۵۳	۲- بردگی‌های مدرن
۳۵۴	حضرت یوسف‌علیه‌السلام انسانی آزاده

۳۵۵ علی عليه السلام آزادمردی دیگر

فصل بیست و هشتم:

بیست و هشتمین مثال: مشرک و مؤمن

۳۵۹ دورنمای بحث

۳۵۹ شرح و تفسیر

۳۶۲ پیام آیه:

فصل بیست و نهم:

بیست و نهمین مثال: تازه مسلمانان سست ایمان

۳۶۹ دورنمای بحث

۳۷۰ شرح و تفسیر

۳۷۱ پیام‌های آیه شریفه

۳۷۳ اهمیت وفای به عهد و پیمان

فصل سی ام: سی امین مثال: کفران نعمت

۳۷۷ دورنمای بحث

۳۷۸ شرح و تفسیر

۳۸۲ پیام‌های آیه